111

۸۰۰

۲۰۳

جوامع احکام النجوم





جوامع احکام النجوم

جوامع احکام النجوم

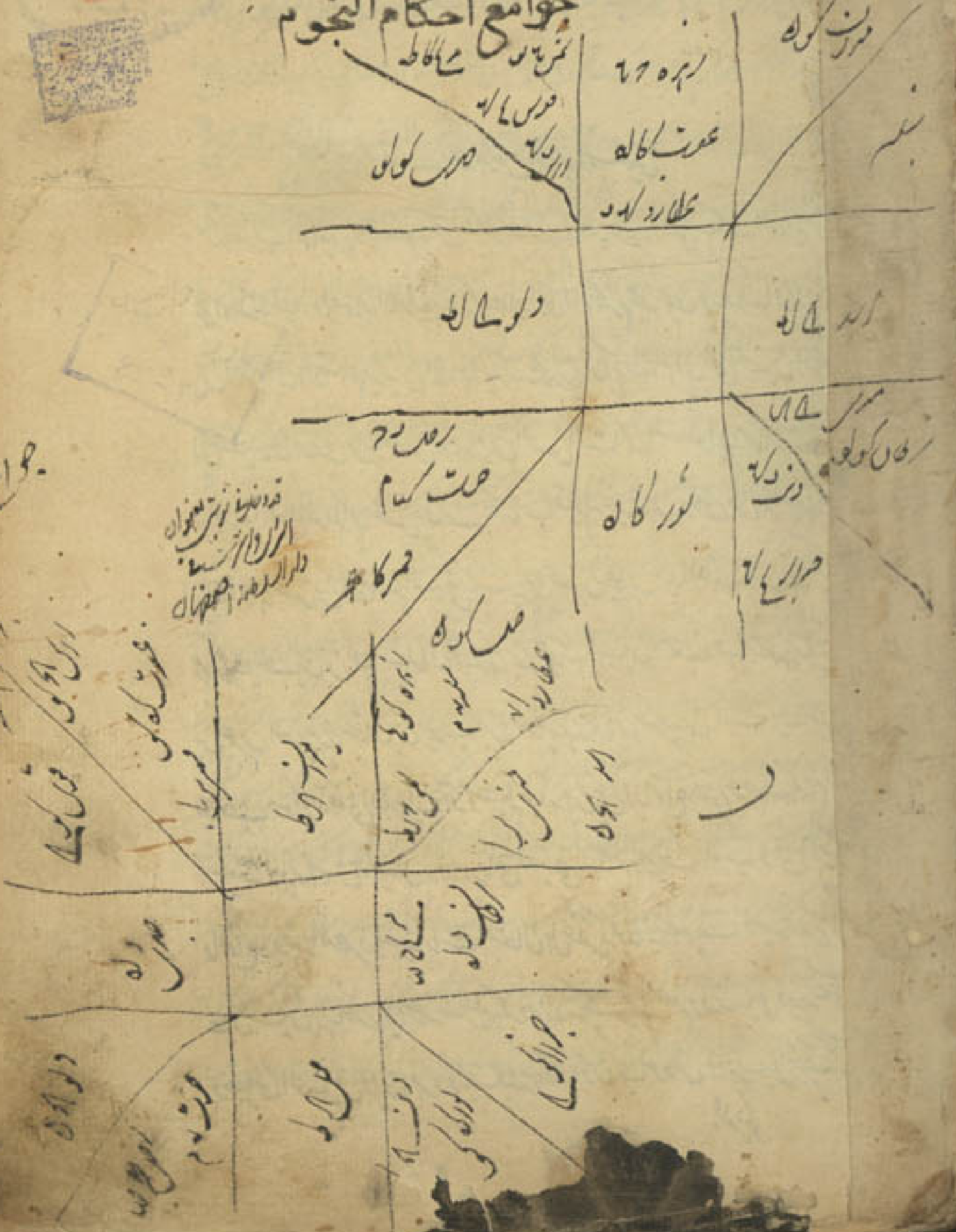
۸۰۰

۱۱۱

۲۰۳

۸۰۰

جوامع احکام النجوم



جوامع احکام النجوم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی من اقتطف عوارف الرساله و اعتقل مبارک الهدایه من الصلوة علی
محمد و آله الاخیار و اصحابه الابرار چنین گوید خواجه اجل امام محترم حجة الدین فرید خراسان ابوالحسن
بن الامام ابی القاسم زید بن الامام امیرک محمد بن الحاکم الامام ابی علی الحسین الامام
ابی سلیمان فندق بن الحسن و هو یعنی الحسن الذی کان الستوای من نواحی بست
والامام الاجل العالم ابوالحسن مصنف الکتاب مقیم به نیشابور و بیهق من نواحیها یعرف
بالامام ابوالحسن بن القاسم البیهقی و نسبه ابوالحسن علی بن ابی القسم زید بن امیرک
محمد بن علی الحسین بن ابی سلیمان فندق بن ایوب الحسین احمد بن عبد الرحمن بن عبد الله
بن عمر بن العزیز بن عثمان بن ایوب ابن خزیمه بن عمرو بن خزیمه بن ثابت ذی الشهادتین
صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در هر نوعی از انواع علوم عمر صرف کردم بمقدار
استعداد و توان خویش و در هر وقتی تصنیفی ساختم در صرف ادب و شاخ دمیة العصر
والقاء روضة النضر در اختیارات اشعار اهل عصر که بعد از تصنیف دمیة القصر خواجه
علی بن الحسین الباخرزی رحمة الله علیه کرده بود و آن یک مجلد ضخم و درر رسایل در الصفی
وحدایق الوسایل و این هر دو یک مجلد است و کتاب العروض و الرسایل الحقیقه یک
مجلد دیگر

مجلد دیگر و قوام علوم النظر یک مجلد الطعمه المرض یک مجلد الوسوه فی نقل الشریعه یک مجلد و
جابر الحکم یک مجلد کنز الحجج در اصول یک مجلد و عرایس النفایس فی اصناف یک مجلد و مناهج
الدرجات فی شرح کتاب النجات سه مجلد تنبیه العلما علی تمویه المتشبهین بالحکما یک مجلد جوامع الا
مثال چهار مجلد شرح مقامات الحریری یک مجلد ازاهر الریاض مربعه و شرح الالفاظ المستعمله فی
المحاورات و الشریعه یک مجلد املاء اعمال النحو یک مجلد و قرائن آیات القرآن یک مجلد ازهار
اشجار یک مجلد کتاب ربیع المعارف یک مجلد آداب السفره و معرفة الکره و ذات
الحلق والاسطرلاب یک مجلد کتاب طین الانس فی براهین النفس یک مجلد کتاب
المشتهر فی فروض کتاب المعتبر یک مجلد تحریر التذکره یک مجلد مشارب التجارب فی التواریخ
مجلد شرح کتاب نهج البلاغه یک مجلد کتاب تتمه صوان الحکمه یک مجلد درر السخاب یک مجلد
در رسایل و مختصرات دیگر بسیار راستان الدنیا الناس گفته اند که اکرم معرفت احکام نجوم در میان خلق
مشهور است و ملوک و سلاطین را بدان تقربی هست و منکرانها را بهانه خویش بر منجمان می نهند اما
از روی برهان مقبول نیست و معرفه آن طریق نیست و هر که درین باب سخنی گفته است و نشر آن
را منکر من اتی کاهنا او منجما فصدقه بما قال فقد کفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه تتابعت نثرت
کرده اند درین باب و کتاب شفا و نجات بر ترتیب احکام نجوم براهین تقریر کرده اند
ابونصر فارابی رساله خاص کرده در تهجین مدعیان این نوع و در کتاب ذخایر الحکم و عرایس
النفایس در ابطال احکام نجوم سخنهای درشت و براهین آورده است با این همه

مذاکرا آنچه معتمدتر است از اقاویل احکامیان در مجلدی جمع باشد تا کسی تامل در آن مضطر اگردد
یا کس از آنجا کسب و بنا سازد و جاری مجری صنایع و حرفه دیگر بلکه صنایع و حرف برین رجحان
دارد بوجوه و اولیتر بود من جماعت را که از من التماس کرده بودند گفتم این التماس از این مقدمان
باز نمی خوانند و شما را ضعف برای و رکاکت احکامیان و معطل بودن ایشان از برا این
معلوم است درین تصنیف خویش از کسی که در نیچین این تصنیفها کرده باشد خطا بود
کفتند ما مضطریم بخدمت ملوک و سلاطین که چون لذا ما از این جنس پرسند و خواهند
و ما را روزکاری که کتب بسیار تامل کنیم مساعدت نکنند بر طریق دفع بردیا از بهر ما این تصنیف
بباید کرد پس التماس ایشانرا اجابت کردم و چون این کتاب را برای ملوک خواستند
بفارسی جمع کردم تا از اینجا فصلی که در آن شرایع رود واحکامیان و سلاطین و ملوک
بترجمان و مفسری حاجت نیفتد و این کتاب را جوامع احکام النجوم نام کردم از آنکه این
کتاب مطابق و ملایم مضمون کتاب بود و این کتاب را از دویست و پنجاه و هفت مجلد
کتب احکام جمع کردم از تحریر متقدمان و متاخران این صناعت و هر چه ابواب دویست
و پنجاه و هفت کتاب بود درین جا یاد کردیم بی تکرار و بقصد از چیزی که درین کتاب بکار
اید نکته نشیتم الا که ادمی از سهو و نقصان و قصور و نسیان خالی نیست و اعتماد
بیشتر بر کتب ذرادشت و ماشاء الله و ابو معشر و احمد و عبد المجید و ابن الخصیب و غلام
زحل و نوفل رومی و جفه هندی کردم و انا استغفر الله و اتوب الیه من جمیع ما یقع اسم
الکذب

الکذب علیه و وصیت من درین باب انست که متعمل بر طریق امکان گویند از
این احکام کرسند و دعوی درستی اسباب بتفصیل نکنند چه در ممکنات مستقبل
صدق و کذب معین نشود و مثلا گرسنه که ممکن است که فلان وقت چنین شود
و ممکن است که از فلان ستر فلان طالع را نکبتی رسد و امثال این و بنین امکان
ان وقت حکم کند که زیادت از یک دلیل و امادت ببینند و جزم ان بود که تا سه
اشارت او را حاصل شود و وهم برین گانه ممکن در مستقبل حکم نشانند کرد و با مکان قریب
که انرا استعداد حاجت افتد مثلا حکم فرزندان وقت ممکن بود که مرد و زن جوان
شد است بود و حکم ربح تجارت و معاملت ان وقت ممکن بود که مرد بضاعت و تجارت
و استعداد ان دارد و پس در امثال این از استعداد و اوقات نباید بود و وقتی
که احکام کند نگاه دارد و منجم تا در آن وقت عطارد منحوس نبود و مریخ در طالع او نباشد و
و قمر در سوبت مریخ نبود که اگر چنین بود خطاهای فاحش افتد و چند دقیقه دیگر است
که درین باب نگاه باید داشت بموضع خویش هر یک یاد کرده اید ان شاء الله تعالی و بنای
این کتاب بر ده فصل نهاده ام تا از این فصول آنچه مطلوب است زودتر بدست
اید **فصل اول** در دانستن آنچه مولود از کدام نوع است از حیوانات
و انسانست یا غیر او و از انواع اضر که در تحت اوست **فصل دویم** در سقط
نطفه و احکام ما سال آن **فصل سیم** در آنکه مولود تمام خلقت یا ناقص خلقت و در ولادت

ترتیب کوکب فصل چهارم در احکام میلاد و کدخداه و قانون عمر فصل پنجم در احکام دوازده
ده خانه از طالع ان فصل ۶ در بودن کواکب در بیوت و حدود و وجوه و مثلثات فصل
هفتم در احکام سهام طالع فصل هشتم در احکام اثنی عشریات و آثار بروج و احکام انظار کواکب
در وقت ولادت و احکام راس و ذنب فصل نهم در احکام تحویل و انتهاء و صاحب
طالع و باقی دلایل تحویل فصل دهم در احکام سالهای عالم بر طریق جمل و اختیارات
جزوی و کلی کارها و در احکام سالهای عالم و مسایل و این فصول بعضی مبنی باشد بر ار
کان و برکنها بیدانند و تمیز انچه مندرج است در تحت هر یک چنانچه بران ا
طلاع افتد ان شاء الله و درین کتاب انچه تعلق باعمال دارد نوشته نیست زیرا که در کتاب
خلاصه الزیجات و کتاب امثله الاعمال النجومیه انچه شرط و توانستن ممکن بود دران
باب بتقدیم رسانیده ام و غرض از تصنیف این کتاب محض احکام بود و مرا
اعتماد و تجربه بود درین فن ابرا کردم و حسبنا الله و نعم الوکیل فصل اول در دانستن
انکه مولود از کدام نوع حیوانات است و این فصل ارکان ندارد و از عجایبی که من دیدم
درین باب پس از ان امیری کوره اورد و ارتفاع ان وقت گرفتند و بیت
منجمی صورتی دادند و گفتند که ارتفاع پسر امیر است ان منجم بیچاره کم بضاعت
سالها دران صرف کرد و اوقات را در اعمال و نوشتن احکام بران طالع و ان
مضحکه گشت پس ازین معنی غافل نباید بودن و از طالع ان وقت که چیزی چیزی
از تو پرسند

از تو پرسند و بر تو عرض کنند و سهم الملکی و الجداع از طالع وقت سوال از بشناختن
و سهم الحزام حتی هوام باطل دلالت بر نوع مولود و شهادات کواکب بران شناخت
و بودن اکثر انسان در بروج که بران نوع ولادت دلالت کند علی الخصوص کر
اوتاد بود خاصه ارباب مثلثات و برج دم السعاده و جزو المقدم و اگر انی
دلایل با اشتراکش ساقط بوند و در بروج سباع و دواب و نیز در برج انس
دلیل بود که این مولود از ادمی نبود دلیل دیگر چون خداوند خانه قمر بقمر بنگرد و خداوند بیت
الحیوه بری بنگرد و مولود نیز از نوع ادمی باشد اگر بصورت ادمی بود بمعنی بهیمه بود و
اگر مسعود نظر دارد از سباع بود با ادمی الفت گیرد چون سگ شکاری و یوز و گربه و اگر کوکب
از طالع با اوتاد ناظر و مسعود ساقط کرده کننده بود دلیل دیگر چون کوکب نه کرد بجهت طالع
شبی بود در حمل و مریخ و سنبله بر بناظر بود و عطارد منحوس بود از مریخ و قمر در احتراق بود
از بروج اتشی و صاحب ساعت منحوس بود و یا ساقط و غریبه و جنوبیه بود این مولود از
انواع بقایا و تماسیح و امثال این بود و اگر برین شکل بود که یاد کرده شد مریخ مشتری نظر
دار دار انواع سباع بود دلیل دیگر اثنی عشریه هفت کوکب بنگرد و اعتماد مشتری اثنی عشریه
بنگرد و نیرین و بنگر تا کی باشد طالع و کدام کوکب بایشان نظر دارد و اگر اثنی عشریات
نیز در بروج اتشی باشد مولود از انواع ادمی بود و اگر ازین دلایل کمتر در بروج اتشی
باشد مولود سگبان یا یوزبینه دار یا امثال این ادمی باشد و بحکم دلایل ان بروج

دلیل دیگر قمر در سیم از ولادت مثلا از ساعت ولادت هفتاد و دو ساعت حساب کنند
و این ساعت بی شبانه روز باشند نه چنانچه چهل و هشتم ساعت کو که دو شبانه روز تمام بود و بنگر که اگر
زحل بیوند و نه در بروج آتشی و نحس دیگر چون مریخ و آفتاب بقمر نظر دارد مولود نه از نوع آدمی بود
دلیل دیگر چون خداوند خانه قمر راجع بود و روی با خانه قمر دارد در رجوع و خداوند خانه اصل راجع بود
در رجوع روی بطالع دارد و نه از بروج آتشی و نه از این خانها دلیل بود که مولود نه از آدمی بود مثلا
این طالع حوت است و مشتری در حمل و راجع بحوت بحوت می آید و قمر در حمل و مریخ از ثور در رجوع
بحمل می آید و نه از بروج آتشی است و بر جمله الاعراحکامی را باید که سهم الغیب در طالع قوی افتاده
باشد چنانکه در مقدمه صغری او کبری ذکر کرده او را بفیض اللهی حاصل آید وی در زایجها ذکر کرده و در دلایل و شوام
آنچه مطلوب بود او را بالفعل آید و بقوت حدس خویش در خیالی و در طبیعتشه کران منجم بیچاره افتاد که
اسب کره را بالعقل و دین داری و وفاوسنی وت و املاک و بنده و پرستار و میراث حکم کرد
ایزد تعالی ما را از این چیزها نگه دارد و نصرت ارزانی دارد که بان مردم عیب و نقصان خویش ببینند
تا همیشه بسبب خویش دارد و بپناه ایزد تعالی برند دلیل دیگر اگر روز سیم از ولادت
قمر بقمر بنگرد و خداوند طالع در ذوات اربع قوایم باشند اگر خیالی باشند و سعود و نظر دارد بقمر و خداوند
این نه هر دو از طالع و خانه خویش ساقط باشند از این خداوند طالع و ظلف و شعر باشد مانند بسک
و کربه و سباع کربا دمی العنت گیر داگر با سعود و نحوس نظر داد خداوند طالع از سباع ضرار بود
گزنده و مردم خورنده باشند چون پشه و ملک و امثال این علی الخصوص که طالع از بروج سباع بود

دلیل دیگر

دلیل دیگر اگر روز سیم از ولادت قمر در برج ذو اربع قوایم باشند چون حمل و ثور و اسد و جدی مولود
با سباع بود یا مانند آن و بهایم و اگر صاحب اجتماع و استقبال یعنی متولی از درجه اجتماع قاستقبال
نظر دارد و نیرین در دو از هم طالع بود و نحس در اوتاد بود و سعود نظر دارد مولود مانند بهایم و انعام
بود و یا از انواع ایشان دلیل دیگر اگر نیرین در برج ذوات اربع قوایم بود و نحس باشد در اوتاد
مولود بهیمه بود و اگر نحس و نیرین بیکدیگر نحوس باشد از صباع ضوادی بود و اگر کو در را
شهادتیه بود سگ بود و اگر عطارد با سعود امتزاجی دارد مولود مرغی بود و یا که سفندی اگر دلو
در برج دلو با میزان یا جوزا بود در اواخر بروج مرغی بود و اگر در حمل بود جدی بود و گوسفندی
بود شناختن صفت مولود و شناختن آنکه این مولود مذکر است یا مونث باقتاب
و ماه نگرد و طالع اگر طالع و خداوندش و نیرین در بروج مذکر باشند و همچنین خداوندان نیرین
در بروج مذکر باشند و اگر بر خلاف این بود مولود مونث بود دلیل دیگر اگر کواکب علی الخصوص
مستولی بر طالع شرقی باشند و خداوند طالع مذکر بوده اگر غربی باشد مونث باشند و همچنانی
اگر کواکب در نصف شرقی باشند مذکر بود و اگر در نیمه غربیه بود مولود مونث بود دلیل دیگر اگر قمر در
اثنی عشریه ذکور بود و ساعات مذکر و در طالع کوکبی بود مولود مذکر بود و اگر بر خلاف این باشد
مولود مونث بود دلیل دیگر اگر طالع و سباع مذکر بوند و کوکبی مذکر در انجا باشند مولود مذکر بود
شناختن آنچه حاصل آمده است در وقت ولادت اگر نیرین در اوتاد باشند و در بروج ذو
جسدین و طالع حوت بود یا حوت یکی او تاد بود طفل دو عدد باشند بیک شکم دلیل دیگر

اگر نیرین ناظر باشند بثلثه علوی واشان در بروج ذوجسدین باشند عدد فرزندان بسیار بود
دلیل دیگر اگر سفلیین و قمر در بروج مؤنث و ذوجسدین باشند و بیکدیگر نظر دارند و افتاب
هم در برج ذوجسدین مؤنث بود و نحوس نظر ندارند عدد دختر بود و این بکمتر اتفاق افتد زیرا
که توانند بود که زحل و مشتری و مریخ در جوزا یا قوس باشند و نیرین از بروج ذوجسدین بدیشان
ناظر توانند بود اما دیر اتفاق افتد که نیرین و سفلیین در برج سنبله یا حوت بود در حینی ولادت
بر نظر نحوس و اگر مشتری و زحل و زهره چنان باشند که یاد کرده آمد دو پسر و دختری باشند
و اگر قمر و زهره و مریخ چنان باشند که یاد کرده آمد دو دختر و پسری باشند **دلیل دیگر** اگر توامان
دو پسر باشند اکثر آن باشد که پدر از پس ولادت ایشان هلاک شود از شادی یا فراط
و اگر دو دختر باشند بیشتر آن بود که مادر هلاک شود از غایت اندوه و اگر یک پسر بود و یک دختر
اگر دختر پیش زاید مادر پیش از پدر بمیرد و اگر پسر زاید پدر پیش از مادر بمیرد و اگر هر دو پسر
یا هر دو دختر باشند هر که با مادر یا پدر شبیه و آن پیش زاید همان حکم دارد و اگر فرزند حاصل
آید اتصال اول قمر در آن شب افروز دلیل فرزند اول و اتصال قمر بان دلیل فرزند دیگر
بود اگر چه در یک برج و درجه باشند و قوم احکیمان سوال بکنند که توامانی باشند که معا
متولد شوند در اکثر بلا و جرایا بد میان احوال ایشان معاوت باشند مثلا فرزند یکی غیر فرزند دیگر
و زن غیر زن دیگر بود و مکان و منزل یکی غیر آن دیگر و احکامیان گویند جسم و ماده هر یکی
از ایشان غیر جسم و ماده دیگر است و روح و نفس هر یک همچنان پس دلیل هر یکی بیرون
ازدرجه

از درجه طالع و کواکب دیگر باشند و هر که نصیب سن و کیم و کیف انسان بسر در آن شخص
دیگر باشند یا کمتر دلیل او از طریق احوال دیگر و میان اکثر دلیل هر دو یکی نیست که توامانی
انجا که معا باشند روا باشد که یکی پسر و یکی دختر دلیل نری و مادگی و آن غیر ماده دلیل انوثت
است و اگر کسی گوید که در سقط نطفه تفاوتی باشد هر چه در وقت ولادت نباشد این سخن
هم ممکن بود و امکان خاصی در احکام این نیک گوش باید داشت که این تعداد در معرفت
نوع و ضعف و عدد مولود یاد کرده آمد تعداد این یاد کرده آید احکام زمانه به
دلایل و کواکب و آنچه مرماهی از اتصالات طوالع کواکب حادث کرده بمعرفت
مفصل چنانکه در معرفت این با حمل دیگر رجوع نباید کرد و الله اعلم به الحال **فصل دویم** در احکام
مدت مکث در قرار مکین زحل دلیل ماه اول بود اگر وقت قرار گرفتن نطفه در قرار مکین در خانه
و صد خویش بود مادر از امراض و اوجاع سلامت ماند و با براو میل شیحا علاوه بر دارد و از شکم
و خوابهای نیکو بیند و اگر زحل در صدد و مشتری بود مادر ترش و بود و بدان حمل قاسد نیکو بود
دار و کدای تا نسبت بان فرزند و شد سست بود و اگر در صد مریخ بود رنج و بیماری بیند
مادر و ترش شاید که در مدت حمل خون بیند و باد در جانب راست از شکم و اگر در خانه زهره
بود مادر ترش شود و خشندل بود و نطفه بی آفت بماند و مادر را در این ماه قوت و نشاط
بود و اگر در صد عطارد بود این حمل ضعیف بود و مادر اوقات و زمان گوش بفرزند میداد
کودک بسیار رهید و در خانها همین حکم دارد که در صدد و گفتیم و اگر زحل راجع و هابط و منحط در

خانه و حد خویش بود و مادر را در بچه زادن رسد و در سینه و پشت بود و غمگین بود و از حمل و از خود
بترسد و خوابهای بد بیند و اگر در خانه و حد مشتری ار باد و حرارت رنجی رسد اما عاقبت بسلامت
و صحت بود و اگر در خانه یا حد مریخ بود اوجاع بیند و در امانات طلب دوا و را نباید و حرکت کم
حدود و بیوت زهره بود بدان حمل با درست نشود اما عاقبت بخیر بود و اگر در حدود عطارد یا زحل
مقارن بود با د راست هراس بسیار دارد و باشد که نطفه تباه شود و اگر در حد کوکبی دیگر مثلا
در خانه مشتری و در حد مریخ برین قیاس حکم ترکیب کنند از زهره و ماه دوم منسوبست بمشتری چون
آفتاب بان درجه و دقیقه رسد در وقتی که زحل بوده باشد در برج دیگر ماه دوم در آید مثلا
اگر در وقت حمل آفتاب در دلو بود و طلوع حوت بحوت آید طالع ماه دوم در آید و این ماه
بمشتری منسوب است و اگر مستولی مستقیم و صاعد بود دلیل کند که مولود با فهم و عقل و زیرک
در کمال تمام و اگر در خانه و حدود خود و با شرف دلیل بود که مولود عالم و دانا بود و مردم را
بادین حق خوانند و فاضلترین آن بود که در قوس بود مولود صاحب کرامت و اهل بصیرت بود
قوی و اگر در خانه و حد زحل بود دعوی های باطل کند و صاحب مکر و حیلت و ابو نجس بود
و خبیث العقول و اگر در خانه و حد مریخ بود میان خلق تباهی افکند و ازین نزاع و قتال و محاربه
و خصومت دارد و اگر در بیوت و حدود زهره بود و او را بنده های نیکو بود و خوش آواز و
خلق را با لطف و صلاح دعوت کند و اگر در بیوت و حدود عطارد بود غلبه کند خلق را بجهت خصومت
و قتال و جدال و قوت نطق و بدایه و اگر مشتری راجع بود و سبب آن بر کران بهان که فهم آن

بتوان

بتوان دریافت چیزی الا بعد از رنج بسیار و اگر در زهره و فلک سوابع و تدویر با بط بود
مریخ دلیل ماه سیم است اگر مریخ صاعد و مستقیم بود صاحب طالع تیز خشم و دلیر و بعید
الرضا و سبک روح و شتاب زده و از مراد خویش بهیچ وجه باز نگردد و اگر در زهره و فلک
صاعد خاص که در عقوب بود و طالع بسقط شی صاحب حروب بود و کسی را گر دل نهند
و اگر طالع روزی بود عضوب و تکبر و بی رحم و اگر در بیوت و حدود زحل بود عصبی
و جسور و اما بشر و فتنه مردم را از خود دور دارد و دشمنی در نهان کند و اگر در خانه و حد مشتری
بود دلیری و شجاعت خویش بقبول کار فرماید و از قتل و ظلم خویشتن را صیانت کند
و اگر در حظوظ زهره بود غیور و با حمیت در کار زنان و بدین سبب خویشتن را در بلاها افکند
و اگر در حظوظ عطارد بود دلیری او با ادب و مراوحت بود و سلاح دوست دارد و تیر
انداختن ورزد و ظفر بر عدا با عجز از مراد خود یابد و اگر مریخ هابط بود و در وبال و هبوط بود و
ضعیف دل و بی حمیت بود و اگر در فلک تدویر همچنین بود و محنت طبع بود و بد دلان را
بران دارد که پیوسته ذل و استخفاف کشد و اگر در حظوظ قمر بود و با ذنب مقبوض بود و از آنکه در نزار
مردم او را لقب نهند و آنچه دارند و او سنگ انداز و دشنام دهد شمس دلیل ماه چهارم است
اگر درین ماه صاعد بود و از فلک اوج و قوی و کارهای بزرگ کند و که از بهر و قوت خویش غلبه کند
و معروف باشد و اگر در حظوظ مریخ بود قوی رای و شجاع و مقدام و کبر و سحوق دارد بود و دشمنان
را بقهر کند و در حظوظ عطارد اگر بود جلد و با نشاط و کارها بحکمت و با وقار کند علی الخصوص

که آفتاب در جوزا بود نیکو گمان و خوش خلق و تمام قامت بود و اگر در سمت و حدود زهره بود
خاصه در ثور چشم و لاف زننده بود و قوت او بیشتر در گردن و دوش او بود بارهای
گران برتواند گرفتن و در طبع او سلامتی بود و اگر در سمت و حظوظ زحل خاصه در دلو بود بی
صبر و بد دل باشد و فراغ و سلامتی دوست دارد اما خواهد که بحرمت و هیبت بود
و اگر در حظوظ مشتری بود و هابط باشد در فلک اوج دلیل چیوه بدن و سستی اعصاب بود
علی الخصوص در حوت و در سرطان بدتر بود که عاجز و ضعیف رای بود زهره دلیل ماه پنجم است
چون صاعد بود در فلک اوج و در حدود خاصه در حمل و ثور و جوزا و سقوط نطفه در ساعات
اول یا سیم روز بوده باشد خوب صورت و نیک روی و تمام خلق و نشاط کننده و سیاه
شاهد و مشفق بود و اگر در حظوظ مریخ است قوی شهل و شجاع و تیز و عصوب و سفیه بود
و اگر در حدود زحل بود سیاه و سنگ سری بود و لاغر و زرد رنگ و حقود و ظلم کننده
بود و مراقبت اجابت ایزد تعالی کمتر کند و اگر در حظوظ قمر بود نیکو روی و فربه و بزرگ
تن و مرتوب و بلغمی بود اما جاهل و بلیده و گران و بد اندیشه و اندک علم بود و اگر در حظوظ
مشتری بود و علی الخصوص در قوس یا میزان یا جوزا دین دار و پارسا و عفیف و
با ورع و ستوده و با پیشتر کارها و اگر در حظوظ عطارد بود علی الخصوص در طالع شبی گرد روی
و دراز قد و ضد مدو چشم و حراص و اندک گوشت و کذاب و نکوهنده و ضد او
و بازی گر و اگر زهره هابط بود و در حظوظ زحل علی الخصوص در درجات مظلم زشت

روی

روی و عبوس و اگر با ذنب بود شوم و ناقص الخلقه عطارد دلیل ماه ششم باشد اگر صاعد
بود در فلک اوج تیز زبان و نیکو سخن و حاضر جواب علی الخصوص در بیوت و حدود
خویش و مشتری یا ناطق بلیغ و فصیح و منشی و شاعر و مصنف بود و اگر در مریخ بود
متکلم و شتاب زده و فصیح اما خطا در لغت بسیار کند و سخن نا اندیشیده بسیار گوید
و اگر در حظوظ مشتری بود حکیم و متکلم و زیرک بود و اگر در حظوظ زحل باشد گران زبان بود و سخن
او دشوار توان درست اما نیکو اندیشه و صاحب فکر باشد و درست رای و تعلیم از احوال
عبارت بهتر از آن تواند دادن که نطق و اگر در حظوظ زهره باشد نیکو سخن و پاکیزه و نیکو مجلس
و مکفن و ظریف باشد و اگر عطارد بود هابط باشد تباه زبان و گنگ بود علی الخصوص که در برج آبی بود و قمر
دلیل ماه هفتم است اگر درین ماه زاید مولود تمام خلقت بود و اگر نوبت بماه هشتم رسد دلیل
زحل بود و عجب او رث ذنب بتر بود زیرا که دلیل زحل مع ذنب اند و ایشان دفعا باشند و کودک در
ماه هفتم حرکت بسیار کند و پست از آن ماه ضعیف و بد قوت باشد و معلول المزاج و اگر از
قمر یکی انتقال کند بدین عالم فراغ و محتمل بقا کند و ماه نهم دلیل مشتری بود و در اسن بر
چون درین ماه بصحرا بیرون آید تقدیر قسمت از لی الکمن یا یک طالع بر وجه پنهانی که گفتیم بیفکن در مواضع کواکب تقویم کند
و دلیل الغاء بود تقویم ساعی برکند و نظرات او تدبیری و حال جهت سعادت بداند با نیامی
احکام تواند کنند بران فی ایام التربیة من السنین سقوط نطفه در رحم و مبدا او کون از
زحل آغاز کنند تا بقمر و بعد از ولادت از قمر تا زحل چون مولود درین عالم آید چهار سال

تدبیر قمر را بود و این را سنین اول و از طبایع باب نسبت دارد و پس ده سال عطارد را
بود و هشت سال زهره را و این هم سالهای صغرای او بود و وسط عمر تدبیر آفتاب را بود
بعد از آن چهل و یک سال پس پانزده سال مریخ را بود و این غایت و نهایت جوانی بود
و از آنجا ابتدای کهولت و بعد از پنجاه و شش تا شصت و هفت تدبیر مشتری را بود و از اینجا
پس شیخوخیت رسد پس سی سال تدبیر زحل را بود و قوت زایل شود و نفس ضعیف گردد و اگر از این
سن درگذرد باز تدبیر قمر را بود طبع با طبع کودکان آید و از این احوال هر دو با یکدیگر **در شناختن**
اگر این مولود از پدر است یا نه سهم الاب بگیرد و اگر سهم السعاده یا در طالع بود یا خداوند طالع
یا خداوند سهم السعاده او را قبول کند نسبتش درست بود و اگر برخلاف این بود ولد الزنا باشد
دلیل دیگر اگر ماه یا آفتاب ابتر باشد نزدیک بکسوف که بجرم ذنب بود و نطفه او با کف شود
علی الخصوص که در اواخر بروج افتد دلیل دیگر اگر خداوند چهارم از بروج چهارم و خداوند خانه آفتاب
و خداوند سهم الاب ساقط باشند پدر معلوم را ندانند که کیست **دلیل دیگر** اگر آفتاب
بر تثلیث طالع بود یا خداوند طالع تثلیث بر تثلیث آفتاب اگر کوکبی نقل اگر در کند میان آفتاب
و خداوند طالع مولود حلال زاده بود و اگر خلاف این بود ولد الزنا بود **دلیل دیگر** اگر قمر بخداوند
خانه پنجم پیوندد یا هر دو بخداوند طالع پیوندند مولود حلال زاده باشد و اگر منصرف
باشد حرام زاده باشد و اگر سهم الولد از صاحب سهم الشرف ساقط بود و در دوازدهم
و سیم بود حرام زاده باشد و اگر برخلاف این بود حلال زاده باشد **فصل سیم** اندر آنکه مولود
تام خلقت

تام خلقت یا ناقص و این مدت چهار ساله بود در صفت و صورت مولود بعضی دلایل نقصان
خلقت در احکام در خانه ششم گفته آید اما از اینجا باید که اشارت بدارد و چون قمر از نحس منصرف بود
مولود بیمار روی بود **دلیل دیگر** چون طالع او در وجه ثانی حمل بود دلیل مرض بود در وجه اول از ثور دلیل قروح
و یرقان و حصاه بود و همچنین وجه دویم از جوزا بر سر پنج ماه او را بیماری بود و پس چون یک سال
و نیم بگذرد در شدایر افتد در هفتم سال چون طالع در وجه سیم افتد از جوزا از ششماهگی تا یک سال و نیم
بیماری بود و بر سر چهار سالگی بیماری کشد سخت و چون طالع در وجه اول سرطان بود بعد از یکسال و
نیم بیماری سخت کشد و چون دو سال و نیم شود از حرارت رنجور شود و تا شش سالگی بیماری کشد وجه
دویم از سرطان و اسد در صفت سالگی بیماری کشد وجه اول از اسد و سنبله بیماری کشد
بعد از ششماهگی تا هفت سال وجه دویم از میزان او را از دو کس شیر دهند در نه ماهگی رعاف
و بیماری شود و چون یک سال و نیم بگذرد بیمار شود و چون دو سال و ششماه و بیست روز بگذرد بیما
رعاف شود و وجه اول از عقرب پس از پنج سال بیمار شود و وجه اول از قوس هر که زاید بعد از بیست
و پنج روز بیمار شود و دیگر بعد از دوازده سال اگر از آن بگذرد عمر یابد وجه سیم از جدی بیمار شود
و او را از دایه غریب پرورد و پدر و مادر او هلاک شود و هر که در وجه اول از دلو زاید بعد از دو ماه بیمار شود
و در وجه دویم از دلو بر پدر شوم بود و بیمار شود و پس از ششماه در وجه سیم تا هفت سال بیمار بود **دلیل**
دیگر در لون و هیئات و مزاج و بلاد مولود باید دانست که در کنار حبشه و زنگبار زاید اوصاف
مشابه بروج نکند و نه رومی را زحل تشبه کند **دلیل دیگر** در برج طالع نگرد اگر در روی خداوند خانه

یا خداوند شرف یا خداوند مثلثه را بینند مولود را در هیات بیان کوکب نسبت دهد اگر در طالع کوکب
بسیار بود حکم از آن کنند که صاحب وجه بود و با طالع نزدیکتر بود و از آن کوکب صاحب وجه کنند
در احکام اگر در طالع کوکب غریب بود همچنان کنند که یاد کردیم حال مشتری را بود و هیا و آفتاب را چون
قرار ای و در وشن زحل و مریخ را ظرافت زهره را شیر و عطارد را باشهادت هر یک از یکدیگر ده
شد اگر چه در طالع برج با منظر شند مولود سفید باشد در غایت سفیدی و اگر زهره و مشتری با قمر
نظر دارند بیشتر درجه اگر درجه طالع منظله قیمت بود مولود گندم گون یا سیاه و اگر آفتاب و مریخ بزرگ جرم
و فرخی نکرد سرخ و سفید بود و اگر زحل برجه منظله نکرد بغایت سیاه بود و اگر قمر و مشتری و زهره بنگرند
گندم گون باشند شهادات اگر در معنی تحقیق طلب کنند مستولی بر طالع و بر صاحب طالع و بر جزو
مقدم بر ولادت و سهم السعادة و بر نیرین بنگرد و درین هر پنج مواضع بنگرد تا کدام قوی تر است
و مستولی بر این جمله کدام کوکب است و نشان آن یکیست اگر مستولی زحل بود و مشرقی بود مولود سیاه
چهره و سیاه موی و بر سینه او موی بود و گرد روی و سیاه چشم کم باندری زنند اگر غربی بود مولود
کوتاه قد بود و گندم گون که با سرخی زنند و طبع او سرد و خشک بود و درین جمله چون دلیل زحل بود
موی سیاه دارد و بر سر و روی چو و مشتری اگر مستولی بود و مشرقی مولود سفید رنگ بود و بزرگ چشم
و طبع او بحرارت و رطوبت مایل باشد و اگر غربی بود سفید رنگ نه خالص اندک موی چشمها میانه
طبیعت او برطوبت مایل تر باشد و مشتری دلیل گرد روی و بزرگ چشم و دراز موی مریخ اگر مستولی بود
و مشرقی مولود سرخ و سفید و دراز و بزرگ ریش و مزاج او بگرمی و خشکی مایل بود و اگر غربی بود و بزرگ چشم

الشقل ازرنگ

الشقل ازرنگ و بسیار موی و میش چشم و مزاج او به پوست مایل بود و درین جمله مریخ دلیل سرخی رنگ و موی و
تباهی چشم از کثرت خون باشد اگر آفتاب مستولی بود و بزرگ چشم گشاده روی و سرخ رنگ و مشافی
بزرگ و صلح و سبک موی زهره اگر مستولی زهره بود و مشرقی حکم او حکم مشتری بود نرم و
و پاکیزه لباس و خوش خوی اگر غربی بود و زیادت از این دلالت کند که اگر در مشرقی با نکره ما آمد عطارد و اگر
دلیل بود و مشرقی مولود لاغر بود خرد چشم و نیکو خلق و مزاج او مایل بحرارت اگر غربی بود و لاغر بود و خشک او
کوته بیند مایل بحرارت و مزاج او مایل بود بگرمی و خشکی غالب بود و اندکی موی ابروی کم باشند و اگر قمر
مستولی بود در رنگش سفید بود و چشمش نزدیک و زود سخن بود و اگر در قامت و استقامت
بود مولود ضعیف و بسیار علل بود و اگر در میانه طلوع بود در میانه حال بود و اگر قمر تحت
الشعاع بود و دلیل علت بود شهادات دیگر شبانروزی بیست و چهار ساعتست از ساعات
معوجه بنگر و روز دوازده ساعت و شب دوازده ساعت هر چهار ساعت یکی ربع بر باشند
و سه یکیه شب اگر ولادت اول روز باشد تا چهار ساعت گذشته از ساعات معوجه دلالت
کنند بر اکثر مولود شخصی که روزگار شهوانیه گذرانند علی الخصوص که زهره درین طالع حظی دارد یا خداوند
روز یا خداوند زهره نیکو روی و با هیبت و جمال بود و اگر ولادت در ساعت یکی دوم سیم و ساعت
پنجم و ششم و هفتم و هشتم دلیل مریخ بر لون و هیئت او غالب بود علی الخصوص که مریخ درین
اوقات و ساعات حظی دارد و اگر ولادت در ساعت نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم بود نسبت
او بزحل بود و لون و شکل او زحل را دلیل بود و گروهی از حکما چهار قسمت کنند قسمتی عیشت بود

قسم اول زهره را بود دویم مریخ را بود سیم زحل را چهارم قمر را اگر ولادت در قسم قمر بود مولود بزرگ شکم و زود
وقوی و مسقط نطفه همچنین حکم دارد و ساعات مسقط نطفه را درین باب حکم قوی تر باشد
بیان اعتبار باید کردن شهادات دیگر چون ولادت وقتی شود که آفتاب در حمل و ثور و جوزا باشد
مولود تمام قد و نیکو روی و لون بود مزاج او حار و رطب باشد و تیز فهم اگر آفتاب در سرطان و اسد
و سنبله باشد میانه بالا باشد و رنگ او آمیخته و مزاج او گرم و خشک و اگر آفتاب در میزان
و عقرب و قوس بود مولود لاغر بود سیه دل و فرخار موی نیکو چشم و مزاج او سردی و
خشکی غالب بود و اگر آفتاب در جدی و دلو و حوت باشد مولود میانه بالا و فرخار موی و گران
زبان و نرم پوست و مزاج او سرد و تر باشد شهادات دیگر صورت مولود از مواضع زهره
نگرد در ماه پنجم از مسقط نطفه چنانکه یاد کردیم که او شش صورت درین ماه باشد شهادات دیگر اگر
پس از ولادت بکوکبی پیوندد و نگر در برج مولود با پدر ماند یعنی بالصورت و هیئت پدر ماند
علی الخصوص که بر خداوند رابع پیوندد و علی الخصوص ببرج دهم و خداوند دهم مولود با مادر ماند

دلایل وجوه و اشکال الوان بروج مولود اثنی عشریه وجه اول حمل رود و رفتار باشد و فراخ
پیشانی و اصهب و اندک گوشت و نیکو ساق اما بر ساق او گوشت اندک بود و بر دست چپ یا زیر بغل
چپ علامتی بود و بسیار دوستان و فراخ و بسیار سخن بود وجه دویم سیاهی چشم
بیش از سفیدی بود و نیکو روی و موی و طعام بسیار خورد و فراخ چشم بود و زود خشم گیرد
و خواهد که با خلق نیکوئی کند و حقوق بشنود و بسیار دشمن بود وجه سیم سرخ رنگ بود و پهنی
روی

روی و بزرگ سینه و اصهب و شکل خوب و بسیار سفر و بدخوی بود و اگر در آخر درجه حمل بود
درجه طالع مولود اصم بود و زشت صورت **الثور** وجه اول میانه بالا بود و بعید الغور و
اندک سخن و بزرگ چشم و سطبر لب و بر گردن و ذکر و پهلوی چپ نشان دارد شکنه باشد و سخی و
بسیار دوست بود و خداوند نعمت بود در رو و خشم گیرد و زود خشنود شود درجه دویم
گرد روی و پهن سینه و گوش و شیرین چشم و بر دوش موی دارد و نشان بود او را بر پهلو
اگر بسیار زار بود و زیرک و نیک بخت و گران زبان و اندامهای او مختلف و
فراخ و زود سخن بود وجه سیم میش چشم و نرم سخن و اندک موی و دراز گردن و نیکو
روی و بر چشم چپ او نشان باشد و بر قدم و زنخ زند کانید کند و بزیان رغبت کم کند
آخر درجه دلیل حیوان و محانیث بود **جوزا** وجه اول نیکو چشم و نیکو هیئت و او را
بر سر و دست نشان بود و تیز نظر و زود خشم گیرد و بزرگ سینه بود و باریک ساق و خوش قدم و وجه
دوم گندم گون و زیر بغل او علامتی بود سیاه و شیرین سخن و اندک سخن و با ملوک خاص لطف
نماید از فسق بود و کم موی وجه سیم دراز ریش و موی فرعار بود و باریک تعلیم خورد
چشم و فحش کلام و آخر درجه جوزا سفیدی در چشم او افتد که زبان چشم او تباه شود
السرطان وجه اول نیکو شخص و نیکو روی و پیوسته ابرو و دراز بینی و پهن دوش و بود
و او را در زیر بغل و زیر ساعد راست نشان بود و پاکیزه نفس و زیرک و کاهل و بسیار حیلت
و رفت کردن و در چشم او زردی بود وجه دویم نیکو رنگ بود و بر روی او نشان بود

وبالا و برجی بود و موی و روی بسیار زشت دارد و چشم او کرد نبود و فرق سیاه و در چشم او بود
و محبوب القلوب بود وجه سیم بزرگ ابرو و پهن سینه و بعضی اوقات اندر دل رنجور شود
و گرد روی و بر سر موی بسیار دارد و بزرگ سینه و خندان روی باشد **اسد** وجه اول اندک
سخن و بزرگ سخن و بزرگ شکم و چون میرود سر اندر پیش افکنده دارد و اندک شرم بود و بسیار
موی و رنگ روی او زردی زند اما نیکو روی بود و اشهل و نیکو بینی و پهن سینه و باریک
ساق و در قدم او جراحتی بود و بر خصمان ظفر یابد و تیز نظر بود وجه دوم نیکو شخص و پهن
سینه و باریک ساق و اشهب و بزرگوار و فریبنده و بزرگ قدم وجه سیم میانه بالا و شدید
البطش و سفید روی که اندک مایه بسرخی زند و بزنان مایل شود و ادیب و شجاع و عالم و دوستان
بسیار دارد **سنبله** وجه اول دارا زبالا و شجاع و نیکو روی بود و خوب چشم و
کژ بینی و بر ساق او علامتی بود و فراخ کننده و بسیار دوست و بزبان کم و غیبت کند
و ازرق چشم یا اشهل و سرخ رنگ بود وجه دوم میانه بالا و شیرین سخن و ضعیف و خورد چشم
و نیکو چشم و شکل و بسیار گوشت و زیبا صورت و صاحب جمال و ذاکر بود و ادیب و تیز نظر
و پاکیزه نفس باشد و خیرها را اتفاق کند وجه سیم نیکو شکل و چشمان خرد و نیکو و گندم گون
و فربه و سرخ موی و شیرین سخن و جوانمرد **المیزان** وجه اول بر روی او گوشت باشد
و سرخ رنگ بود و پاکیزه نفس و بر بینی نشان بود و سرخ و بر سر او زخمی و از میان خویشان
برون شود و حکیم بود و اقارب را از مال و علم او منفعت بود وجه دوم نیکو صحیح روی

وسیاه موی

و سیاه موی و گندم گون و اشهل و فراخ دهن و سطبر بینی و بر پشت او اندک نشان بود وجه سیم
دراز گردن و خورد چشم و سطبر قدم و نیکو شکل و او را از چشم خلل بود و سختی و متبوع حاکم
العقرب وجه اول نیکو شخص و روی و ملیح و بر سر نشانی بود و اشهل الاینق بود و
سینه و دوش او پهن بود و بر قدم چپ یا دست راست نشانی بود و عاقل و ادیب
و نیکو تدبیر و قاهر اعدا میانه بالا و نیکو سخن بود وجه دوم سرخ رنگ بود و بزرگ شکم
و ران و ساق خورد و میانه بالا و بزرگ سر و نیکو روی بر پشت و بالای گردن نشانها باشد
و ادیب و شیرین سخن وجه سیم کوتاه بالا و سیاه چرده و اکول و در رفتار
عیبی بود **القوس** وجه اول گران زبان و پهن سینه و شیرین سخن و بر پشت علامتی گیر
نشانها باشد و ادیب و شیرین چشم و دوستان را از وی منفعت رسد وجه دوم
زرد روی و پیوسته ابرو بود و بر سینه نشانی بود و بزرگ بینی و پهن روی بود وجه
سیم اسمر و باریک موی بود و در موی او صعوبت بود و دراز بالا و نیکو روی و پهن
سینه و شجاع و حکیم و ادیب بود و بر ساق چپ نشانی باشد **الجدی**
وجه اول نیکو شخص و پهن سینه و نیکو رفتار و عاقل و حکیم بود و در زیر بغل نشانی بود و زرد رنگ بود
و فربه و سرخ موی و خورد چشم و بر ابروی او موی اندک بود و باریک ساق وجه دوم میانه
و بینی او زشت بود و دهن خورد و گران آواز و سخی و حقود و بسیار سفر کند و گندم گون
وجه سیم نیکو شخص و نیکو رنگ و بر ران چپ نشانی بود و بسیار دوست و زود خشم

کرد و خرد و روی بود و چشمش گلگون بود **الدلو** وجه اول فراخ دهن و خرد دندان و موی
سر بسیار و بر سینه و قدم چپ نشسته و عمل دوست دارد و جور و دشمن دارد وجه
دوم دراز بالا بود و سیاه چرده و بر سینه و زبر و بر پشت علامتی بود و تیز فعل باشد و
قدم فراخ افکند در وقت رفتن و جسم کوتاه بالا و شیرین سخن و پاکیزه نفس باشد و باریک
بینی و روی زرد بود **الحوت** وجه اول نیکو سخن و پهن سینه و در زیر فعل و بر قدم نشانی
بود و متبوع قوی بود و اما الحوج بود و گندم گون و چشم او بازردی زند و بسیار موی بود و
خرد قدم وجه دوم برجسته پیش چشم و پهن روی و دراز دندان وجه سیم تیز نظر و فراخ
سینه و کوتاه گردن و اندک سخن و دانا و باوفا بود چون از این باب فارغ شدیم دلایل
کواکب سبعه و بروج و اختلاف را نسبت با شکل بیان کنیم بتوفیق الله تعالی
زحل سیاه چرده و سطبر لب و بزرگ چشم و یکی بزرگتر و باریک چشم و بینی باشد
و پیوسته در زمین نگرد و ترش روی و دندانهای او مختلف و پاشنه شکافته بود ۵
مشتری اسمر بود و مایل بسفیدی و بزرگ و بزرگ چشم و تنک موی و نیکو هیات و
سطبر بینی معتدل اللحم پاکیزه لباس باشد **مریخ** سرخ و گرد روی و بزرگ سر و بینی
دراز انگشت لاغر و داج قدم و با هیبت **آفتاب** گرد روی و بزرگ سر سفید اندام چشم
اندک موی و گرانی آواز و معتدل القامه در روی نشانه و تصلف بود و گشاده روی بود
زهره سفید پوست بود و نیکو نظر و شهلا چشم و رعنا و تنگ موی سیاه چشم

مایل بسبزی

مایل بسبزی که از امیش گویند پشت از سفیدی باشد و ابرو اندک و گرد سر و باریک لب
و روی پر گوشت و گردن کشیده و تنگ سینه و ساق کوتاه انگشت بود **عطارد**
گندم گون که با سبزی زند و میانه بالا و تنگ پیشانی و بزرگ گوش و خرد پیشانی و
فراخ دهن و خرد دندان و اندک موی و ملیح و آهسته رفتار و عاقل و فاضل باشد
قمر سفید پوست و صافی لون گرد روی نیکو نظر و جعد موی و معتدل
المزاج و کامل خلق بود **حمل** بسیار موی و جعد موی بود و دراز روی و بزرگ چشم
و خرد گوش و دراز گردن **ثور** فراخ پیشانی و بینی دراز و فراخ و بزرگ چشم
و مختلف الخلق سطبر گردن سیاه موی و نیکو رفتار و ضعیف و اندک عقل
جوزا معتدل القامه و فراخ سینه و نیکو هیات و شمایل و کاتب و محاسب و
ادیب و حکیم بود **سرطان** سیاه چرده و غلیظ الاعضا و اسفل او از اعلی
عظیم تر بود و دندانها دکر و خرد چشم و واسع المنکبین باشد **اسد** اصهب و
ازرق بود و اعلی او از اسفل اغلظ تر بود و فراخ سینه و دقیق الساقین و گرد سر
اللقا و غضوب بود **سنبله** نیکو قامت و معتدل الخلق و کامل الهیئه و
عاقل و فاضل بود **میزان** نیکو صورت و معتدل القامه و البنیه و اللحم باشد
عقرب ازرق و اسمر و سیاه موی چشم و روی خرد و دراز و بزرگ قدم و تمام و شره
قوس اشهب اللون روی و ساق و دراز و سطبر بود و چون در قفای

او کمتر بنیکوتر از آن نماید که در مواجهه وتنگ معنی وبحاری درست دارد وصاحب سقود
باشد جدی روی وبالا دراز وطرف ریش او باریک بود وبسیاری معانی و
دقیق الساقین وروی او باروی پسر دلو میانه بالا وجرد وحقود ویک ساق
او سطبرتر بود از ساق دیگر وظاهر الدم واللون باشد حوت خرد سر وسینه فراخ
وعظیم الجبین وخروب بسیار کند وسبب برودت بود وسفید پشت گردن خشم
وناقص الخلقت بود این است اوصاف واشکال بطریق مختصر والله اعلم فصل ۴
در ولادت التربیه ووجود تنها وروایتهای این فصل مبنی بر چهار قسم است اول مولودی
بود که از مادر مرده زاید ودر دنیا بقا ایشن نبود برین مولود حکم مادر وپدر نتوان کرد دوم
مولودی بود که بزاید وهفته امالبسی تربیه وتربیت نیابد سیم مولودی بود که بزاید وتربیت
بیابد اما دراز عمر نبود چهارم مولودی بود که بزید وتربیت یابد وعمرش دراز بود قسم چهارم
را هشت دلیل بود اول طالع دوم خداوند طالع سیم سهم السعادة چهارم مستولی بر سهم
السعادة پنجم آفتاب ششم ماه هفتم جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر ولادت هشتم مستولی
بر جزو اجتماع یا استقبال وچاره نبود از اعتبار مثلثات هر یک از ایشان قسم اول در
کودکی که در دنیا بقا نیابد اگر این از اعتبار هشت دلیل واز ارباب مثلثات او له ساقط
وزایل بود ونحسی بر طالع مستولی کودک بقا نیابد قسم دوم اگر قمر در وتد مغرب بود و
هیچ سعدی بوی نظر ندارد ودر اوتاد نحس بود مولود ساعتی بقا نیابد قسم سیم اگر
قمر در وتد الارض

قمر در وتد الارض بود یا زحل یا مریخ ودر سابع نحس بود مثلا قمر با مریخ در رابع وزحل از سابع
بوی نظر دارد مولود از حیات بهیچ نصیبی نیست چهارم اگر جزو اجتماع یا استقبال مقدم
بر ولادت بشعاع نحس منحوس بود وخداوند ضد نیر نوبت وهمچنین بود دور ده زمانی
اینه دلیل پنجم اگر ارباب مثلثات نیر نوبت وموضع سهم السعادة وسهم الغیب بتحت
الشعاع باشند ونحوسی بدیشان ناظر علی الخصوص که نزین عقاد بتربیع یا مقابله نحوس
باشند مولود از حیات نیابد دلیل ششم اگر کوکب در ششم یا دوازدهم وطالع با
وصاحب طالع ساقط از کواکب مولود نزید دلیل هفتم اگر قمر با مریخ در وسط السماء
بود مولود مرده از شکم مادر بیرون آید دلیل هشتم اگر مریخ وقمر در طالع بود وزحل در
مغرب وسعدی بدیشان ناظر نباشد مولود مرده از شکم بیرون آید دلیل نهم اگر قمر
ومریخ در مغرب بود وزحل در طالع وسعود از ایشان ساقط مولود شبانروزی بیش
نزید دلیل دهم اگر قمر بنحسی که قمر را منحوس کرده وسهم السعادة در بروج حیوانات
باشند چون حمل وثور وجدی واسد ومیلاح ضعیف بود در روز بمیرد واگر میلاح
وکدخداه قوی باشند شیر گوسفند یا گاو یا امثال این خورد دلیل یازدهم روز هفتم
بموضع قمر مثلثه سیم طالع وکدخداوند صد نگرد در روز سیم اگر سعدی بوی نگرد علی الخصوص
که موضع او قوی بود واگر نحس بود وموضع نامقبول هلاک شود وتربیت زیادتی
نیابد دلیل دوازدهم اگر قمر ناقص الضوء بود ومحصوص النحس واز سعدین ساقط

ترتیب نیابد دلیل سیزدهم اگر نیرین نحسین در اوتاد باشند مولود مرده بر زمین آید و اگر سعدین
بهدین متصل بود بعضا بهر سوی که سخن رسد عمر یابد **قسم اول** در دلایل کودک که بر زمین
اید و نزیبد اما ترتیب نیابد اول چون نیرین بطالع ناظر نباشند مولود اندک زندگانی یابد دوم
اگر قمر در نطاق تدویر بالا و مریخ گذرد و در فلک تدویر بالا افتاب در فلک خیر او وج زیرا
که قمر را فلک تدویر نباشد مولود اندک زندگانی کند بود سیم اگر قمر در سیم درجه عقرب بود و طالع
سر درجه با ربع اول ثور بود و مولود ترتیب نیابد چهارم اگر قمر مخصوص بین النحسین و هیچ سعدی
ناظر نباشد مولود اندک زندگانی بود پنجم اگر نحسین در طالع بود و سعود از ایشان و از برج
و از درجه جزو مقدم ساقط و نحس بجزو مقدم ناظر مولود اندک زندگانی بود ششم اگر قمر در حمل
و مقابل مریخ و سعدین از زهره و ساقط مولود ضعیف ترکیب و اندک عمر بود هفتم اگر خداوند
طالع و موضع افتاب و قمر و سهم السعاده تحت الشعاع باشند مولود اندک حیوة یابد هشتم
اگر راس و زحل و مریخ در برج رابع بود بنداز طالع مولود اندک حیوة بود نهم اگر زحل و مریخ در مقابله یکدیگر
باشند علی الخصوص که یکی در هفتم و قمر در وسط السما یا در مغرب یا در تحت الارض مولود ترتیب نیابد
دهم اگر قمر در درجه یکی از نحسین بود و نحس در وتدی بود و هیچ سعدی ناظر نبود مولود ترتیب نیابد
یازدهم اگر نحسین یا ذنب در طالع بود و نیرین بوی ناظر نباشند مولود ترتیب در حیات نیابد
دوازدهم اگر زحل در طالع و مریخ در هفتم بود مولود اندک زندگانی بود و همچنین اگر زحل در مشرق بود
و قمر با زهره در مغرب سیزدهم اگر درجه طالع در شعاع نحسی بود مولود ترتیب نیابد مگر که سعود ناظر باشند

[illegible]

چهاردهم اگر قمر منحوس بود و کواکب در طالع ساقط تا دوازده سال که بگذرد و مشتری بگذرد حکم نتوان
کردن والله اعلم **قسم سیم** در احوال مولودی که بزیبد و ترتیب یابد اما دراز عمر نبود دلیل اول
اگر مشتری در طالع بود یا با قمر بر تثلیث و تسدیس مولود ترتیب نیکو یابد و اگر مشتری در اوتاد
یا مایل الاوتاد بود همچنین حکم دارد علی الخصوص که زهره ناظر بود و بهره و از رجوع و احتراق مصون
باشند دلیل دوم اگر زحل در وتد بود یا در مثلثه طالع مولود عمر یابد اما دراز نبود دلیل سیم اگر
عطارد در طالع بود و مشتری در چهارم مولود عمر یابد نه دراز دلیل چهارم اگر قمر سلیم بود از
اتصال منحوس عقیب بنود و اصحاب مثلثات طالع در اماکن خویش قوی حال و راجع و محترق
نباشند علی الخصوص که در خانه و شرف خود باشند که قمر متصل بود بسعد و زاید النور و مشتری
و مریخ منحوس نباشند که مریخ ترتیب تباه کند خاصه در مولید روزی علی الخصوص که فوق الارض
بود دلیل پنجم اگر نحسین در طالع باشند قوی حال و از شعاع افتاب دور باشند مولود عمر یابد
نه دراز دلیل ششم اگر کوکب انثاری ببود در برج لیلی این علامت و نیکو بود در ترتیب
دلیل هفتم اگر زهره از نیمه برج در گذشته باشد و آن برج طالع بود یا وسط السما دلیل نیکو
بود در بقای ترتیب هشتم دلیل هشتم قوی آن بود که ارباب مثلثات طالع در وسط
السما یا بیازدهم که بیت سعادت است یا در پنجم باشند **قسم چهارم** در انکه بزیبد و
ترتیب یابد و عمر دراز حق تعالی او را ارزانی دارد دلیل اول اگر کدخداه قوی حال بود و
کواکب تربیت دهنده و او راجع و با بطی و محترق نبود مولود عمر دراز یابد دلیل دوم اگر

آفتاب و ماه در دهم و دوم و هشتم و پنجم و یازدهم باشند مولود دراز عمر باشد و مهتر اهل بیت
خویش گردد دلیل سیم اگر قمر در وسط السما بود و ناظر بسعود و ساقط از نحوس مولود عمر دراز
یابد دلیل چهارم اگر سعود در وتد رابع بود و مولود به پیری رسد و عمر دراز یابد دلیل پنجم
اگر مشتری در صعود و حظ خویش بود مولود چندان بزید که نبیرگان خویش را ببیند دلیل ششم اگر
آفتاب در صعود و زحل بود دلیل درازی عمر بود دلیل هفتم اگر آفتاب در طالع بود و برج نحس
با و ناظر نبود دراز عمر بود و مهتر اهل بیت خویش دلیل هشتم اگر آفتاب در وسط السما بود
و نحوس از مقارنه و تربیع و مقابله ناظر نباشد مولود عمر دراز یابد دلیل نهم اگر زهره در طالع
بود و ساقط از نحوس و ناظر مشتری مولود دراز عمر بود و نیکو معیشت دلیل دهم اگر قمر در طالع
بود و نحوس ساقط از وی مولود عمر دراز یابد دلیل یازدهم اگر عطارد و قمر ناظر بود مولود عمر
دراز یابد و معتدل المزاج باشد دلیل دوازدهم اگر عطارد و قمر در وتد مغرب یا در تحت الارض
باشد مولود دراز عمر بود دلیل سیزدهم اگر سهم السعاده در طالع بود یا خداوند او و مشرق بود
و دور از تحت الشعاع و نحوس ساقط از وی مولود دراز عمر و نیکو زندگانی بود دلیل چهاردهم
قمر از روز سیم و هفتم و چهارم از ولادت بنگرد و بدان اعتبار کنند دلیل پانزدهم اگر قمر از روز سیم
ساقط بود از وتد یا سعدی بوی ناظر نبود دلیل تربیت و زحل خاصه زحل در خانه و شرف
و حد خویش نباشد مولود زندگانی به رنج گذراند **فصل چهارم** در احکام هیلاج از پنج موضع
طلب کنند از آفتاب و ماه و سهم السعاده و جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر ولادت
و درجه طالع

و درجه طالع اگر طالع روزی بود ابتدا از آفتاب کنند و اگر شبی بود به ماه ابتدا کنند اگر طالع
اجتماعی بود جزو مقدم بود بر سهم السعاده و اگر طالع استقبالی باشد سهم السعاده مقدم بود بر جزو و قوت
و ابو معشر آفتاب در طالع و عاشر و یازدهم هیلاج بود و اگر برج مذکر یا مؤنث باشد اما در برج
چهارم و هفتم و هشتم باید که برج مذکر بود و پیش دیگران باید که آفتاب در برج مذکر و در برج مذکر از
درجه وسط السما بود تا درجه طالع و از درجه رابع تا سابع و ابو معشر گوید قمر در وتد چهارم و یازدهم
و هشتم و سیم و پنجم و در برج مؤنث هیلاج بود و برج سیم برای آنست که فرح قمر است
و آفتاب در نهم هم هیلاج را شاید علی الخصوص که طالع قوس بود و آفتاب در اسد یا
طالع اسد بود و آفتاب در حمل و چون مواضع هیلاج معلوم شد و هیلاج بیابند بایدش
را گویند و کدخداه مذکر است و او بر مکان هیلاج طلب کنند از خداوند خانه و شرف و حد و
ارباب مثلثات و وجه هر کدام از اینها که قوی حال تر باشند و شرقیه علی الخصوص حمل و مشتری
و مریخ اول تر بود و کدخدایی پس اگر کدخدای در طالع یا عاشر یا سابع بود و قوی حال بود
و سلیم از نحوس و در خانه یا شرف یا حد یا در مثلثه بود از دو تا بلغ عمر دراز دهد یعنی عطیه
کبری با صحت و عافیت و اگر رابع نحس در عطیه او نقصان کند و در حساب او رجوع و آخر او و نحس
نحس و اگر در سقوط و وبال و به تحت الشعاع بود و سالهای کوچک عطیه دهد و گروهی گفته اند
اگر در خامس و حادی عشر و ثامن و ثانی باشد اگر در خانه یا در شرف بود و سالهای بزرگ دهد و اگر
غریب بود و سالهای میانه و اگر در سیم یا ششم یا نهم یا دوازدهم بود و سالهای کوچک دهد

چنانکه هیلاج را از پنج موضع طلب کنند کدخداه را نیز از پنج موضع طلب کنند خداوند خانه یا شرف یا حد یا مثلثه یا وجه
و باید که ناظر بود که خداه هیلاج از اشد سدس و تربیع و علت و مقابله و مقارنه با نظر محمل کرا انات ناظر کرده باشد
وان ده کون بود که لعدیت ان از نقطه اعتدالین یا نقطه انقلابین برابر بود مثلا کوکبی در درجه حوت سنبله بود
و کوکبی در بیست درجه حمل یا میزان بود و از ان ناظر کنند و اگر کوکبی در دوازده درجه جوزا یا قوس بود و کوکبی در
هیژده درجه سرطان یا جدی بود و از ان ناظر یکی خوانند قومی گفته اند در طالع بیدر نیکو بنگرد اگر دلیل فرزند
او راجع بود و در دوازدهم که هشتم بیت الولد است منحوس او را فرزند نپاید اگر چه فرزند شود دیر نپاید
هیلاج و کدخداه قوی هستند باید سایر دلایل تحویل عمر او ملاحظه هستند و گفته اند که اگر هیلاج و کدخداه
نباشند و اگر باشند او خطر بود و از شعاع و بقواطع و نحوس غافل نباید بود در هر مولود که آفتاب و ماه و درجه طالع
کدخداه و هیلاج نشود این مولود کوتاه عمر بود و اگر کدخداه و تحت الشعاع بود همین حکم دارد و دلیل
این نیز چنین گویند که اگر خطوط الیسیر مقدم تر از خداوند حد است و دیگران خانه و شرف نوبت مقدم
دارند و آنچه اتفاق جمهور بر آنست بودن که خداه در وتد عطیه کبری دهد و در مایل الوتد عطیه وسطی
و در زایل عطیه صغری و قومی گفته اند که در زوایه که بر سالها که خداه زیادت کنند که در وتد باشند عطیه صغری
دهند و اگر در مایل الوتد بود ثلثان عطیه صغری دهند و اگر در زایل الوتد باشند ثلث عطیه صغری
و فرقی گفته اند که در وتد سنین صغری و در مایل شهور و در زایل ایام اگر قوی حال بود و اگر ضعیف حال بود
در وتد ماهها و در مایل ایام و در زایل ساعات سالهای بزرگ زحل پنجاه و هفت و میانه چهل و سه
سال و شش ماه کوچک سی سال و ثلث کوچک ده سال و سالهای بزرگ مشتری هفتاد و نه سال و میانه

چهل پنج

چهل و پنج سال و نیم و کوچک دوازده سال و ثلثی کوچک هشت سال و ثلث کوچک چهار سال سالها
بزرگ مریخ شصت و شش سال میانه چهل سال و نیم و کوچک پانزده سال و ثلث کوچک ده سال و ثلث
کوچک پنج سال سالهای بزرگ آفتاب صد و بیست سال و میانه شصت و نه نیم و کوچک نوزده سال و ثلثی
صغرا دوازده سال و هشت ماه ثلث ان شش سال و چهار ماه سالهای بزرگ زهره هشتاد و دو سال میانه چهل
و پنج سال کوچک هشت سال و ثلثی کوچک پنج سال و چهار ماه سالهای بزرگ عطارد هفتاد و شش سال میانه چهل
و هشت سال کوچک بیست سال ثلثی سیزده سال و چهار ماه ثلث ان شش سال و هشت ماه سالهای
بزرگ قمر صد و بیست سال میانه شصت و شش سال و نیم کوچک بیست و پنج سال ثلثان شانزده سال
و هشت ماه ثلث او هشت سال و چهار ماه کواکب زیاده از مشتری و زهره بود و عطارد چون مسعود بود
در اسس اگر میان کدخداه کمتر از دوازده درجه بود و نیز دیگ قومی آفتاب از تثلیث و مقابله و تربیع زیاده کنند
و در جوامع شاهی همین اوده است و اکثر احکامیان از تربیع و مقابله بعد بیش حکم نکنند بزیادتی
و بعضی از احکامیان بر آنند که حکم باید کرد بزیادتی اما آنچه نقصان کنند از عطیه کدخداه بمقارنه و مقابله
و تربیع زحل و مریخ و عطارد و آفتاب چون منحوس و ذنب چون میان او و کدخداه کمتر از دوازده درجه بود
اگر مسعود بود از تربیع و مقابله هیچ زیاده نکند و در اسس نیز دیگ کرده اند سال افزاید و نیز دیگ قومی
ربع عطیه کدخداه و اگر زیادت کننده در اوتاد بود سالهای صغری افزاید و اگر در مایل الوتد بود شهور و در زایل ایام
و نیز دیگ قومی ثلثان و ثلث عظیم صغری افزاید چون مسعود بود و اگر کدخداه از نحس بر گذشته باشد
مقدار نور جرم خویش خواه از مقابله و خواه از تربیع از آن نحس عطیه او شهور یا ایام کم کنند و همچنین اگر قوی کند

کدخداه و چون کدخداه عطیه دهد درزوایه زیاده کند اول عمر و نیز کدخداه بود و دیگر و دیگر هر چه کدخداه متصل بود
نزدیکتر او را بود و درزیاده زوایه زیاده کند اول عمر و نیز کدخداه و هر چه بر بعد کدخدا متصل نزدیکتر بود و او را بود
و درزیاده دوایر بود و ضعیف بود و فراغ او زیاده قوی نهاد و در هیلاج و کدخداه اقوال بسیار است آنچه
متداول و مشهور بود میان ارباب صناعت بیان کرده اما ملک الحکما ابوریحان الزدیا میگوید که کدخداه
در وتد عطیه کبری دهد و در مایل وسطی و در زایل صغری آنچه میان این مواضع باشد بعد میان کدخداه و مواضع
اقرب بگیرند بمطالع حمل و عدد اصغر از عدد اکبر بیفکنند آنچه بماند فضل و صحه زایل از درجه وتدی که این خانه
زایل آن بود نگاه هند بمطالع و این را کل الیسته خوانند پس بعد را در فضل ضرب کنند و بر کل الیسته
قسمت کنند با ربعا اعداد منتهاسبه تعدیل و عطیه حاصل آید اگر کوکب از زایل گذشته بود از عطیه
کبری نقصان کنند و اگر از وتد دور باشند بر عطیه صغری افزایند پس چنانچه مطالع در شیر نگاه دارند
اعداد سالها کواکب بسبب مواضع نگاه دارد و عطایای کواکب علوی در وسط الرجوع تمام باشند
نزدیک متقدمان و در شرف کواکب خلاف میان منجم و هند و نهند شرف آفتاب دوازده درجه
حمل گویند شرف قمر متفق اند شرف زحل بیست درجه میزان شرف مشتری در پنج درجه سرطان
شرف مریخ و زهره و عطارد متفق است هند گویند کوکب بر درجه شرف عطیه کبری بدهد خواه در وتد بود
یا در مایل یا در زایل طریقه اصطفر الاسکندرانیه موضع سهم الغیب بنگرد و در هر برج که رسد اگر در وتد
مطالع وی سال کبری دهد و اگر در مایل اوسط ماهی گیرد و اگر در زایل بود ایام و در خدا و مطالع بروی افزاید اگر
بود صغرا و اگر در زایل بود ثلث صغرا یا ایام و ساعت خداوند سهم السعاده همین و آنچه جمیع این قانون عمل کنند طریقه بابلیان

سهم السعاده بگیرند

سهم السعاده بگیرند و بموضع او اعتبار کنند و در هر جه که باشد مستولی را بگیرد و بموضع وی اعتبار کنند و سالهای اتصالات کنند
مستولی بر طالع بگیرد و بموضع وی اعتبار کنند و سالهای او با او ضم کنند با کبر یا اوسطی و یا کبری
از اسال کبری و جمله سهم افزاید و به نواقص در گذارید اعتبار نکنند و آنچه حاصل آید عمر مولود بود و طریقه دیگر ضرب کنند
بنگرند تا میان هیلاج و اول نحس که بنود و پی با بجد وی چند است از درجات بعد در دو جا ضرب
آنچه حاصل شود مدت عمر مولود بود و در بقای مدت ولادت درجه وسط السماء مقدم مقام هیلاج بود و مستولی
بر درجه عاشر قایم مقام کدخداه و سعود ناظر بکدخداه بنظر مقبول زواید و نحوس بنظر عداوت نواقص و این مجربست
و در بقای قروح درجه سابع جاسر مجری هیلاج بود و مستولی جاری مجری کدخداه و در بناها و ضیاع خریدن
درجه رابع هیلاج بود و مستولی کدخداه و الابنای شهرها و حصارها در آن سالهای عظمی اعتبار کنند والله اعلم
خواجه احمد عبد الجلیل در احکام هیلاج و کدخداه کتابه نوشته و من بخط وی دیدم آن کتاب که گوید مشتری
و مشتری از مقارنه و تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله ربعهای کدخداه زیادت کنند و قمر
آفتاب از تسدیس و تثلیث زیادت کنند و در پس از محاسره سه سال و بقول بر بع عطیه کدخداه
زیادت کنند زحل و مریخ و عطارد نحوس و آفتاب از مقارنه و تربیع و مقابله ... نسا از محاسره
دو سال نقصان کنند و روایه چون ازاوتاد بوند سالهای صغری افزایند و در مایل اوسط و در زایل
بعد و سالهای صغری ایام استخراج هیلاج بمذهب هرمس و بطلمیوس چون مولود اجتماعی بود و
نهاری آفتاب و قمر جزو اجتماع و سهم السعاده و درجه طالع و تذکرت تا نیست برج عقب آن نیست و در
دوم جزو اجتماع و سهم السعاده و در پنجم قمر و جزو اجتماع و سهم السعاده در هفتم جزو طالع در ششم

چون آفتاب در دوم و نهم ماه یازدهم چون طالع اگر ولادت استقبال بود و نهاری آفتاب
آنگاه قمر سهم السعاده و جزو استقبال و درجه طالع در ثانیه سهم السعاده و جزو استقبال در سیم
قمر در چهارم قمر و سهم السعاده و جزو استقبال در پنجم همچنان در هفتم چون ناشتم همچون آفتاب در دوم
و نهم و قمر در دهم و یازدهم همچون طالع و سابع در سوالید لیل اجتماع قمر را آفتاب مقدم بود دیگر
برا قوار و استقبال همچنان چون ولادت اجتماعی بود و نهاری بمذهب دورنیوس آفتاب بود
و قمر و درجه طالع و جزو اجتماع و سهم السعاده در دوم قمر و جزو اجتماع و سهم السعاده در چهارم قمر چون
در برج مؤنث بود و جزو اجتماع و سهم السعاده در هفتم و آفتاب در برج مذکر بابیه و قمر و جزو اجتماع
و سهم السعاده اعتباری در هشتم و قمر و جزو اجتماع و سهم السعاده نث بیدا اما آفتاب در برج مذکر
بابیه و در عاشر آفتاب و قمر و جزو اجتماع و سهم السعاده بیا اعتبار تذکیر و تانیث در یازدهم آفتاب
و قمر در برج مذکر و مؤنث بابیه و جزو اجتماع و سهم السعاده و چون ولادت استقبال و نهاری بود در طالع آفتاب
بود و قمر در جزو طالع و سهم السعاده و جزو استقبال در ثانیه قمر آنگاه جزو استقبال آنگاه سهم السعاده
در چهارم و قمر در برج مؤنث و سهم السعاده و جزو استقبال در پنجم آفتاب در برج مذکر قمر و سهم السعاده و جزو
استقبال در هفتم آفتاب در برج مذکر قمر و سهم السعاده و جزو استقبال بیا اعتبار تذکیر و تانیث در هشتم
آفتاب در برج مذکر و قمر و سهم و جزو استقبال بیا اعتبار در دهم آفتاب و سهم السعاده و جزو بیا اعتبار
و قمر در برج مؤنث در یازدهم آفتاب بیا اعتبار قمر در برج مؤنث آنگاه جزو استقبال و سهم السعاده
و چون ولادت اجتماعی لیلی بود بمذهب دورنیوس در طالع قمر بیا اعتبار آفتاب در برج مذکر

در درجه طالع و جزو اجتماع و سهم السعاده در دوم قمر بیا اعتبار آفتاب در برج مذکر سهم السعاده
جزو اجتماع و در چهارم قمر در برج مؤنث آنگاه آفتاب و جزو اجتماع و سهم در پنجم حکم رابع دارد و هفتم قمر بیا اعتبار
آفتاب در برج مذکر جزو اجتماع و سهم السعاده یازدهم حکم دهم دارد و چون ولادت استقبال لیلی بود بمذهب
دورنیوس قمر در طالع بیا اعتبار آفتاب در مذکر جزو طالع و سهم السعاده جزو استقبال در دوم قمر بیا اعتبار
آنگاه آفتاب در برج مذکر جزو استقبال سهم السعاده در چهارم قمر در برج مؤنث آفتاب بیا اعتبار آنگاه
سهم جزو استقبال در پنجم حکم چهارم دارد و هفتم قمر بیا اعتبار آفتاب در برج مذکر پس سهم السعاده جزو
استقبال بود و هشتم قمر و سهم السعاده و جزو استقبال در دهم قمر در برج مؤنث و سهم السعاده و جزو
استقبال در یازدهم حکم دهم دارد و پس اصطلاح بمذهب جمهور چون طالع اجتماع نهاری بود در
طالع آفتاب و قمر و جزو و سهم السعاده و در درجه طالع بیا اعتبار در دوم قمر و جزو و سهم و در چهارم قمر
در برج مؤنث و جزو و سهم در پنجم قمر در برج مؤنث و جزو و سهم در هفتم آفتاب در برج مذکر
و قمر بیا اعتبار و جزو و سهم در هشتم چون هفتم در دهم آفتاب بیا اعتبار قمر در برج مؤنث و
جزو و سهم در یازدهم چون استقبال نهاری بود آفتاب و قمر و سهم و جزو و درجه طالع
در ثانیه قمر و سهم و جزو در رابع قمر در برج مؤنث و جزو و سهم السعاده در پنجم چون چهارم
در هفتم آفتاب در برج مذکر و قمر و سهم و جزو و در هشتم چون هفتم و نهم آفتاب
بیا اعتبار قمر در برج مؤنث سهم و جزو و یازدهم و دهم چون اجتماع لیلی بود آفتاب و قمر و سهم
و جزو و درجه طالع در طالع دوم و قمر و سهم و جزو و در چهارم قمر در برج مؤنث و جزو استقبال

وسهم در خمس شش چهارم و در هفتم و آفتاب در برج مذکر قمر سهم السعاده جزو استقبال ششم چون هفتم
دهم قمر در برج مونث سهم جزو استقبال را نهم چون دهم چون ولادت استقبالی الیل بود قمر و
آفتاب در برج مذکر سهم جزو استقبال درجه طالع در دوم و همچنین در چهارم قمر در برج مونث
وسهم السعاده و جزو پنجم همچنین هفتم چون طالع هشتم قمر و سهم و جزو دهم قمر در برج مونث و سهم
و جزو یازدهم همچون دهم والله اعلم **استخراج قانون عمر** از قول ابن فرخان الطبری
طالع روزی بود بگیرد آفتاب را و اگر شبی بود بگیرد قمر را بنگرد تا بکدام کوکب پیوندد
درجات بعد سواه میان هردو براستی بگیرد در دوازده ضرب کند اگر صدویست زیاده باشد
صدویست طرح کند آنچه کمتر از آن بود بهشد یا بماند قانون عمر بود و استخراج قانون عمر از قول
دوروتیوس مصری و قومی گویند هرمس او در لیس پیغمبر بوده است و دوریوس یوسف
پیغمبر صلواة الرحمن علیهم از اول حمل تا درجه طالع بگیرد و تحقیق کنند تا دقایق شود و این دقایق
را در هفت قسمت کند آنچه کمتر از هفت بماند اگر یکی بماند شمس و دو قمر و سه مریخ و چهار عطارد
و پنج زهره و شش مشتری و هفت زحل یکی بماند دلیل او آفتاب بود و اگر دو ماند
دلیل او قمر بود و اگر سه ماند دلیل او مریخ بود و اگر چهار بود دلیل او عطارد بود و اگر پنج
بود دلیل او مشتری بود و اگر شش بود دلیل او زهره بود و اگر هفت بود دلیل او
زحل بود و دیگر یکعدد و باز گذارند تا این هفت صحیح بیرون آید و اگر نه هفت صحیح بیرون
نه آید و قسمت تمام نشود بلکه طرالقیش آن بود که اگر صحیح نماند زحل بود و سمیان این دو
کوکب

کوکب و درجه طالع بگیرد و تحقیق کنند تا دقایق شود و از آن دقایق اول که داشت نقصان کنند
آنچه بماند از دلیل حیات تمام کنند و باز دیگر بدین هفت قسمت کنند و همچنان بکواکب
نسبت دهد پس از این کواکب بر دیگر تا بدرجه طالع بگیرد و تحقیق کنند تا دقایق شود
و بر دلیل حیات که یاد کردیم قسمت کنند آنچه صحاح بود بیفکنند و کسور را در دوازده ضرب
کنند حاصل ضرب برآید دقایق حیاة قسمت کنند صحاح قسمت ماهها بود و کسوری که بماند
در دوازده ضرب کنند حاصل ضرب را بر دقایق حیات قسمت ایام بدین طریق قانون عمر از
سالها و ماهها و روزها و ساعتها معلوم شود طریق عجم اگر سعدی بر درجه طالع بود و اگر درجه فضا حفظ
درجه طالع شود و درجه طالع هیلاج و آن سعد که حذاء نیر و درجه طالع بطالع بلد نیز انند تا کر
نحس طالع قاطع رسد آنجا حکم قطع کنند **قانون استخراج عمر** از طریق هندی از آقا ولی
هند از قدیم الایام از اسرار نجوم است و شاگردان و مستعد انرا آموخته اند و طریقش
آنست که اجزاء ساعات درجه طالع بگیرد و در دوازده ضرب کنند و حاصل ضرب بر شصت
قسمت کنند پس قانون بنگرد تا که چند است و به نسبت او نسبت انقدار این عدد
که در حاصل الضرب آمده باشد عمر مولود بود مثالش این طالع بوده است **کح له** اجزای
ساعات درجه طالع **بو کح ه** در دوازده ضرب کردیم بیاید **۹۶** قانون از شصت بکسر فتم آمد
بیست و چهار **ماکک** دو خمس الصور بگرفتیم آمد **لکه** بود باشهور و این قانون عمر است
و این طریق منسوب است بابو العطش المنجم و جدول اینست که در صفحه اینده بیاوردیم

قانون عمر از قول جنبه هندی هیلاج گویند پس لهها که چون آفتاب هیلاج بود بکار دارند
و دوم در پیش بیشتر گیرند چون قمر او بود مرو السالح گویند چون طالع را بود و بعد میان اول
حمل طالع بگیرد و دقایق سازد و بر ۲۱۶۰۰ قسمت کند آنچه حاصل آید سالها بود
و اگر کسری بماند در دوازده ضرب کند و بر ۲۱۶۰۰ قسمت کند خارج قسمت ماهها بود
و همچنین تا ایام و ساعات بیرون بعد میان مشتری و درجه شرفش بگیرد و اگر کمتر از نصف دور بود
از قف نقصان کند و اگر بیشتر بود از تمام دور بکاهد و باقی را در سالهای کواکب که باخرا هم گیرد
ضرب کند آنچه از بروج حاصل آید مشهور بود و در بیع ایام و دقایق ساعات این جمله نگاه دارد و اگر
کوکب از شرف بهبوط می آید پس لهها که یاد خواهم کرد نقصان کند و اگر از هبوط بشرف
می آید می افزاید و چون کوکب در درجه شرف باشند هیچ نیفزایند و نکاهند این سالها باشند
جمله جمع کنند اگر کدخداه نحس باشد و ثانیه عشر عمر بدهد و اگر در یازدهم باشد نصف
عطیه او و ثلث و سبع و ربع در ثامن خمس و در سابع سدس و سعد و ثانیه عشر نصف
او باطل شود و در یازدهم ربع و در عاشر سدس و تاسع ثمن او و در سابع نصف سدس او این
نیز در یک جنبه هندی است هیچ هیلاج قوی تر از آفتاب نیست زیرا که عطیه او بیشتر است
و از زحل ضعیف تر نیست که عطیه او کمتر است الشمس مبداء بطء التقویم زحل
المشتری المریخ الزهره عطارد در سرعت و بطی وضع حمل دلیل اگر مریخ در
وتدی بود و برج مونث ولادت روز بود و تیر سیم ناگاه در قدره گرفته باشند

درراه

درراه اگر در برج آبی بود در گرمابه یا در آب دوم در بروج مذکر مستقیم الطلوع باشد در موالید
اناث زود و چه رنج بود سیم اگر قمر مقارن مریخ بود با نظر مشتری بدیشان ناظر بود
بزودی برساند و عافیت و سلامت بوده چهارم اگر عطارد در طالع بود و برج خانه
مریخ بود با سیفی بود و اگر آفتاب پنجم اگر آفتاب در مثلثات خویش بود و در طالع
و سعود از مواضع نیکو بوی ناظر بزودی و رستگی خلاص یافته ششم اگر مقارن آفتاب بود
و در طالع یا وسط السما باشند بزودی و سعادت فارغ شده هفتم در طالع اناث
زهره و قمر در برج مونث احوال مادر و بچه فرزند نیکو با و شادی مادر بولادت او باشد
موافقت مریخ وضع حمل دلیل اول بودن نحوس در دوازدهم طالع دشوار زاید دوم اگر قمر
منصرف شده از زحل با مریخ و نظر باشد سیم اگر نیرین و خداوند طالع در برج اناث معوج
الطلوع باشند در موالید پسران مادر در بروج مذکر در موالید دختران مادران ولادت را آفت
و خطر بود و اگر زحل در وتدی بود بیم هلاک مادر بود چهارم بودن کوکب مقیم یا راجع در طالع
بود ولادت با خوف و خطر بود پنجم اگر قمر در مقابله آفتاب بود و بعد کمتر از دوازده درجه
باشد و با هیچ کوکبی اتصال نباشد مادر را در آن ولادت رنج رسد ششم بودن نحس
و زهره در اسد یا در حوت یا در عقرب یا در دلو باشند مادر را رنج رسد بسیار هفتم
بودن قمر در بروج معوج و تربیع و مقابله نحوس و دشواری و رنج بسیار کشد از درد
و امکان هلاک مادر هست فصل ششم در احکام دوازده خانه اول

دلیل حیات بدن ونطق وابتداء کارها واکر عمر بود ودلیل اخلاق وعادت وسجیت ودر عرب
چنین گویند که صاحب مثلثهٔ نخستین از طالع دلیل حیات بطبیعت ومداد ومکروه مولود بود
وآنچه از خیر وشر بوی رسد در اول عمر ودلیل عمر مثلثهٔ دوم حیات وجسم وقوت ومیانه
عمر بود ومثلثهٔ سیم دلیل عاقبت واخر عمر مولود ودوم دلیل مال ومعاش واعوان وکسب
دار وداد وعطا وصناعت واعمال وجاه اولاد ومثلثهٔ اول مال ومعاش بود ومثلثهٔ دوم دلیل
اعوان وانصار ودلیل مثلثهٔ سیم دلیل خویشان وبرادران وخواهران وسفر نزدیک
ودشمنان بعد وان ایام که بمرکب نزدیک بود ومثلثهٔ اول مهتران اقارب وخواهران وبرادران
بود ومثلثهٔ دوم برمیانگی وسیم تر کهین چهارم دلیل پدران وضیاع وعقارب واسباب وعاقبت
کارها وسعادت ونحوست مولود دران جهان دلیل اغاز پدران ودشمنان فرزندان بود و حرب بود
مثلثهٔ نخستین دلیل پدران بود ومثلثهٔ دوم دلیل ضیاع وعقار واسباب ثالث بر عاقبت
کارها پنجم خانهٔ فرزندان وهدایا ورسل ولذت وطرب وفواید ضیاع ودلیل مال پدران وانچه
پس از مرگ بمولود گذشته از خیر وبدع وظلم وغیران مثلثهٔ اول دلیل حیات درجات و
فرزند بود دوم لذت وطرب بود وسیم دلیل رسول واخبار وهدایا ششم دلیل بیماری
وبنده وپرستار وستوران سیم لگاهنه وانچه الم ندارد باشد ودلیل بود دهم وسن کهون
مثلثهٔ اول دلیل بیماری بود ودوم دلیل بنده وپرستان وسیم دلیل حیوانات و منفعت
خداوند طالع از ان هفتم دلیل زنان وشریکان وخصوم واجداد واسلاف بود وزیرک چهارم

[illegible]

ومثلثهٔ اول دلیل ازواج ونکاح وقوت شهوانی بود ومثلثهٔ دوم دلیل اضداد وخصوم بود
سیم دلیل شرکت ومخالطت هشتم خوف وموت ومیراث ومال ازواج وفرزند
بدر ونکبت وسموم ودواهی وبطالت وکسل مثلثهٔ اول دلیل مرگ بود دوم دلیل کارهای قدیم
وخوف سیم دلیل موارث نهم موهب العلم والدین والوفاء والقضاء والعروض
فرح العیش ودلیل علی الزوال وما نقص من الامور والکتب والاخبار والرسل والاعاجیب
والطرق واخوه [illegible] مثلثهٔ اول عند الاسفار وما یصیب فیهما من الطیر والشر والزمان
بیل علی العباد [illegible] العبادات وعمارتها والثالثة دلیل علی العلم
والرؤیا و[illegible] جاه وعمل سلطان ورفعت وصولت وهیبت ودلیل عمر بود
مثلثهٔ ا[illegible] سلطان بود ومثلثهٔ دوم عمل شرف ومنزلت وضیاع وحرفت
شا[illegible] وثبات ودلیل جاه وکارهای سلطانی یازدهم دلیل امیدها و
[illegible] مرکب پدران مثلثهٔ اول دلیل امید کارها بود دوم دلیل دوستان و
[illegible] کرم وانقطاع از دوستان خانهٔ دوازدهم دلیل دشمنان وغم واندوه
ومکر وحیلت وستوران وهیبت وحبس وزندان بود مثلثهٔ اول دلیل دشمنان ودوم
بدبختی وعنا وحبس وسیم بر رنج واز شر ستر وخیر ومواشی دلالت کند والله اعلم
احکام خانهٔ اول از سترتیا بباید دانست ودرین باب اختلافست اما آنچه جمهور بر آن
متفق اند آنست که او چون صاحب خانهٔ رابع شهادت وصاحب شرف را

چهارم صاحب حد را سه و مثلثه اول را دو و دوم و سیم را یکی صاحب سهم السعاده را
یکی شهادت صاحب جزو مقسم را یکی صاحب خانه قمر را یکی صاحب برج هیلاج و کدخدا
را یکی هیلاج را یکی صاحب حد قمر را یکی صاحب حد آفتاب را یکی بروز موافقت نظر
را یکی صاحب سهم الغیب را یکی صاحب روز یا شب را یکی صاحب ساعت معوجه را سه صاحب
صاحب طالع را یکی   را یکی اثنی عشریه را یکی صاحب شرف آن برج را اگر صاحب طالع
مردی بود و یکی کوکب را در وتد طالع چهار شهادت در وتد تحت الارض را یکی نیز نوبت را
یکی چون کوکب در خانه بود یا در شرف یا در فرح هر یکی را یک شهادت کوکبی را که او را تشریق
موافق بود و آنکه او را التغریب موافق بود و چون شرقی بود یا مغربی شهادتی مرکب بود بودن
در نطاق چهارم که صاعد بود یا در وصعود دارد سه شهادت دارد و چون ثابت بود در روی
صعود دارد یک شهادت بود و اگر بر طالع مستولی زحل بود یا از مثلثات طالع یکی
از زحل بود مولود احمق و جاهل و بد دل و بخیل و حقود و کذاب و کاهل باشد مستولی
مشتری بود دین دار و علیم و حلیم و صادق و امین و سخی و گشاده روی و پارسا بود
و اگر مریخ بود شجاع و سفیه و خاین و فروج و کذاب بود و اگر آفتاب متکبر و گشاده
روی و قاهر بود و اگر زهره بود گشاده روی و متردد و نیکو خلق باشد و اگر عطارد
بود بلیغ و ادیب و محاسب و کاتب و صاحب فهم و ذهن و منطق بود و اگر
قمر بود ضعیف و فاجر و تمام و شتاب زده بود پس هرکدام دو یا سه کوکب در طالع

صاحب حظ

صاحب حظ بود اشتعال ایشان را بیکدیگر امتزاج باید داد و عطارد و قمر ولادت مستولی
بگیرد و بنگرد تا از ارباب بیوت و شرف و حدود و وجوه و مثلثه و دریجان
و کدام حظ بیشتر دارند اگر زحل بود و زحل قوی حال بود مولود قوی حال و صاحب رای
و تدبیر و صفیه الغور باشد و اگر زحل منحوس بود مولود صغیر و دنی الهمه ازو دم
کناره گیرد و اگر مستولی شریک او بود و زحل قوی حال بود مولود ملکی و محترم و
خیر و بخیل و فال گیر و بر آفت ای کند و فرزندان خویش را دشمن دارد و اگر
مریخ شریک او بود و زحل قوی حال بود مولود خصومت کننده و پریشان و فتان
و مراد بخشی حاصل کند و سخت دل و بی رحم بود و اگر زحل منحوس بود مولود راه زن
و دزد و عیار بود و شریک او زهره باشد زحل سعد بود مولود زنان را دشمن
دارد و التفات بمشایخ کند و حسود و قصد نیکویی که با وی کنند نداند و مغرور بود
برای خویش و پارسا و با حمیت و غیرت و اگر زحل منحوس بود حریص بود و جماع و
مجامعت دوست دارد و با مردمان نزاع در آید و نکوهیده در بیشتر کارها
و اگر عطارد شریک بود و زحل قوی حال مولود بحث کننده و نکوهیده در کارها
نهانی صاحب عجایب اگر زحل منحوس بود مولود با کره و کریه و منافق بود و اقارب
خویش را و دزد و جادو بود و تعاویذ و رقیه نویسد و دران منجم بود و اگر مشتری
بر مکان عطارد و قمر مستولی باشد و مشتری سعد بود مولود سخی و با وقار و

و کاهل و عفیف و رحیم بود و اگر مشتری منحوس بود بد دل و معجب و دغا و اگر مریخ شریک بود
و مشتری قوی حال مولود مخاصم و حرب دوست بود و بیکر و صاحب آبروانی و اگر مشتری منحوس
بود مولود فحاش و درشت خوی و هیچ تمیز و رای ندارد و مختلف الاخلاق و مضطرب الاحوال
و اگر زهره شریک او بود و مشتری منحوس نبود بلکه مسعود بود مولود منعم و محب بلاغت و لطافت
و عبادت دوست دارد و حسن الاخلاق و سلیم القلب و بیهوده و مجزو و عاجل
و اگر مشتری منحوس باشد لذیذ العیش و طبع زنان دارد و زود عاشق شود و الا کرامات و خیر
دارد و اگر عطارد شریک او بود و مشتری مسعود بود مولود در کتب الهی و هندسه بسیار نگرد و عاشق
و شاعر و تیز خاطر و نیکو سیرت و قوی رای و نیکو درایت و سیاست و اگر مشتری منحوس
بود و او را خطاهای بسیار بود و در خویشتن اعتقادی دارد و بخلاف راستی و نپندارد
که او حکیم و عاقل است و او بی هنر و بی عقل بود و اگر مستولی مریخ بود بر عطارد و قمر و مریخ
مسعود بود مولود سلاح ورز و جنگ انگیز بود و خصومت کننده بود و خویشتن را در بلاها
افکنده و منقلب و مانس بود و اگر مریخ منحوس بود دشنام دهنده و درشت خوی
و خون ریز و محب الشغب و هیچ رحم ندارد و اندر دل چون دیوانه بود و اگر زهره شریک بود و مریخ
قوی حال مولود نیکو مذهب و لذیذ العیش و زود عاشق شود و محارم خود را نگاه بسیار کند
الا که منجم بود و صاحب تمیز و اگر مریخ منحوس بود مختلف الاحوال کثیر الجماع بود و کذاب
کننده بود و ملول و اگر عطارد شریک بود و مریخ قوی حال مولود دواسی و محتال و بدکاره

سریع الفهم

سریع الفهم و فرستنده اما منجم بود و زبان کننده دشمنان را منفعت رساننده و دوستان را
و اگر مریخ منحوس بود مولود دلیر و مضطرب الحرکة و کذاب و دزد و مشهور بیدینی و زنده و از
ارکان رنا و آراستنی دارد و اگر بر عطارد و قمر و زهره مستولی بود و زهره قوی حال بود مولود با خیر و منعم
و صاحب الفکر و شدید الغیرة و دشمن دارنده سریع الصناعات یاد کننده خدا و روزگار
تبارک اسمه و تعالی مجاهده و جل شأنه و لا اله غیره باشد و نامور و الشهوات مایل باشد
و اگر منحوس بود و اگر شریک او عطارد بود و زهره قوی حال صاحب هوای و حسن الاحوال
و حکما را دوست دارد و چیزها از علم نفس خوش نداند و با ایرا و در اخبار شنیده به آید
و مایل باشد بغلامان و نفور از زنان و اگر زهره منحوس بود مولود مکار و خبیث و کثیر ا
لحیل و فاحش و منافق بود و اگر عطارد مستولی بود بر مکان خویش و قمر و عطارد مسعود بود مولود
صاحب خاطر و حافظ و علوم آسمانی و اسرار را بداند شناسنده و اگر عطارد منحوس بود مکاره
مخفف و احمق و سریع الانتقال بود و او را خط بسیار رفته باشد دلایل بددلی دلیل
اول اگر مریخ غریب و ساقط ضعیف و ناظر زحل مولود ضعیف دل و بد دل بود دوم
اگر زهره در برجی بود بصورت مردم و زن و جسد بی مولود ضعیف دل بود سیم اگر زحل
بشب وسط السماء بود مولود ضعیف دل بود چهارم اگر سهم الحرب تحت الشعاع
و ساقط از وتد و خداوند سهم با زحل بود مولود ضعیف و عاجز و سلامت طلب و در
مخاصمت هیچ رای نباشد و هیچ صلابت بجز یه دلیل بسبکباری و تبری دلیل اول

مریخ در طالع بود مولود بطیاش و سفیه و غضوب باشد دوم اگر عطارد در رابع بود و ظاهر از
تحت الشعاع و زحل و مریخ بوی ناظر مولود سفیه و غضوب بود سیم اگر مریخ در برج دوم و در
ششم باشد مولود غضوب و سفیه و مقابل و مخاصم بود چهارم اگر عطارد در خانه
خویش علی الخصوص جوزا یا طالع جوزا یا سنبله بود مولود غضوب و مجادل و سفیه بود
پنجم اگر قمر در خانه و صورت مریخ بود مولود سریع السیر و با رفت دل بود ششم اگر قمر نیک
زاید النور و مریخ ناقص النور باشند و متصل بیکدیگر مولود بطیش و حارب و غضوب
و لجوج باشد هفتم اگر سهم السعاده یا خداوند او سهم الحیات یا صاحب او قمر در طالع
باشند غضوب و سفیه و لعبیه الرضا باشد **دلایل حلم و بردباری** دلیل
اول اگر عطارد تحت الشعاع باشد در بروج ابیه و مریخ با او ناظر مولود حلیم و آهسته دوم
اگر زحل و مریخ و آفتاب بقمر ناظر باشند از وسط السما مولود وقور و حلیم بود سیم
اگر سهم السعاده در وسط السما یازدهم یا پنجم بود و آفتاب با قمر با او ناظر مولود حلیم بود علی
الخصوص که آفتاب در طالع روزی و ماه در طالع شبی دوم در حد سعد بود این حظ نکنند
چهارم اگر کوکبی بیابانیه از عظم قند اول بر مزاج مشتری و زحل بود در درجه طالع یا درجه
وسط السما بود مولود حلیم بود و نیکو معاشرت **دلیل وقاحت** دلیل اول اگر مریخ از برج
سابع بعطارد ناظر بود مولود قبیح و بی شرم بود دوم اگر مریخ بقمر ناظر بود از سابع همین
حکم دارد سیم اگر قمر ناقص النور بود در درجه سوم ضعیف بود و مقارن مریخ باشد مولود
زنج بود

قبیح بود چهارم اگر زهره و عطارد در طالع باشند و مریخ از سابع بدیشان ناظر مولود
قبیح و بی شرم بود پنجم اگر مشتری در طالع بود مریخ با وی نظر ندارد مولود شرم گین بود
ششم اگر قمر در طالع باشد و مشتری اتصال دارد مقارنه یا تثلیث و مریخ تحت الارض بود
خفش خوی و شرم گین بود هفتم اگر زحل در طالع بود در حمل یا صورت خود و مریخ در
مغرب و مشتری ناظر بقمر مولود شرم گین بود **دلایل خلق نیکو** اگر قمر در وسط السماء
بود و زحل در ثانی به تثلیث یکدیگر باشند مولود نیکو خلق بود دوم اگر آفتاب در صورت زحل
بود سیم اگر عطارد در راس بود مولود نهاری نیکو خلق و گشاده روی بود چهارم
اگر عطارد در سرطان بود جمیل اللقا و نیکو خلق بود پنجم اگر نیرین در حدت باشند مولود
نیکو خلق و گشاده روی و محبوب نزدیک خلق **دلایل دروغ گفتن** مریخ مقارن عطارد دلیل
آن بود که خداوند طالع دروغ بسیار گوید و افترای احادیث کند دوم اگر صاحب طالع در برج ششم
بود مولود کذاب بود سیم اگر مریخ در تاسع بود و طالع شبی بود یا روزی انهر و غیبت
مولود دروغ گوی و سوگند بدروغ خورد چهارم اگر کوکبی تابنده بر مزاج مریخ عطارد یا بثانی
در وسط السما و یا بر درجه طالع بود کذاب بود پنجم اگر عطارد در خانهای مریخ بود مولود
دروغ گو و محب بهتان و نقیضه گوی بود ششم اگر قمر از مریخ باز گردد و بعطارد پیوندد
زهره و شریک باشند مولود کذاب بود هفتم اگر عطارد و مریخ مقارن باشند و در ثانی
و یا قطعان سعدین مولود کذاب باشد **دلایل راست گفتن** اگر نیرین و زهره در وسط
السماء باشند صادق القول و بهرچه گوید بجای آرد دوم هر گاه طالع قوس بود و قمر در
وی و مشتری در حمل یا بوی ناظر بود مولود صادق القول باشد پس اگر مشتری در طالع
و عطارد در مغرب و تحت الشعاع بود راست گوی باشد چهارم اگر سعدین در طالع یا عاشر
باشد راست گوی و نیکو کار بود **دلایل دین حق داشتن** اگر طالع نهاری بود و مشتری

در نهم مولود صاحب تعیین در دین باشد دوم اگر زحل در مثلثه خویش باشد و قوّتی دارد بوده
علی الخصوص مشتری ناظر بود سیم اگر قمر حال باشد و در طالع مولود زاهد و عابد بود چهارم
اگر آفتاب در برج مؤنث و در سهم طالع بود ترک لذات کند و بعبادت و زهد مشغول شود
همچنین اگر زهره خوش و در ثالث باشد پنجم اگر آفتاب و سفلیین در تاسع بود عابد و زاهد
و خوابهای عجب بیند ششم اگر عطارد در تاسع بود و شرقی مولود زاهد بود هفتم
اگر زهره در برج مذکر و سعود بهیم در طالع بود عابد و ناسک و متنزه و زاهد و عباد
بود هشتم اگر طالع شبی و قمر در نهم و برج مؤنث باشد مولود پارسا و عفیف بود دلیل
نفاق و ریا اگر طالع شبی مشتری و مریخ در نهم باشد و در برج مذکر مولود پارسائی
نماید و فاسق باشد دوم اگر زهره در برج مؤنث ضعیف حال باشد و در نهم جامه
پارسایان دارد و پوشد اما فاسق باشد سیم اگر سهم الغیب منحوس بود و فی نحوه صاحبش
با مقبول الا که سعد ناظر و منحوس ساقط باشد عبادت دلالت کند و خود عمل نکند دلایل
صلاح و ورع اگر سهم الغیب صاحبش مقبول باشد و بری از نحوس پارسا و نیک اعتقاد بود
دوم اگر سهم الغیب منحوس بود و صاحبش سعد سر مولود بهتر از علانیه باشد سیم اگر
صاحبش راجع باشد مولود از مذهبی بمذهبی انتقال کند و اگر صاحب سهم در تاسع بود
پارسا بود و در یازدهم زاهد و پارسا بود و جمله مراین معانی از سعادت و نحوس سهم
الغیب و صاحبش طلب دارند دلایل ارباب بدعت و ضلالت اگر مشتری در طالع و قمر در مغرب
مولود با کواکب اعتقاد دارد و بعد کستاره پرست شود دوم اگر زهره در دوم جامع
از عجب التلاج در برج غریب مولود ضال باشد سیم زحل مقارن قمر و در مثلثه طالع فاخر بود
یا مثلث چهارم طالع نهاری و قمر در نهم و برج مؤنث مولود فاسق بود پنجم زهره و عطارد
میان زحل و مریخ در یک برج ضال بود مریخ در طالع و مشتری در سابع بد اعتقاد و بی دین باشد

هشتم

هشتم اگر زحل صاحب مضیع آفتاب یا سهم السعاده یا جزو مقدم بود و در تاسع و ناظر مشتری
مولود از رهبانان بود نهم اگر عطارد در خانهای مریخ بود و مریخ از مقارنه یا تربیع
یا مقابله وی ناظر بود دهری و معطل بود هشتم اگر زحل و عطارد در برج ذوجسدین باشد
و مریخ در تربیع یا مقابله ایشان باشد مولود زندیق بود دلایل علم اگر زحل بر تثلیث مشتری
بود مولود فیلسوف بود و ذهن او صحیح و حدس او قوی باشد علی الخصوص که علویین در
طالع بهره دارند دوم اگر عطارد ناظر بود بمریخ از تربیع یا تثلیث حکیم و عالم و فیلسوف
و منجم مفید النظر و صاحب تصنیف باشد سیم اگر عطارد مقارن آفتاب بود حکیم و طبیب
و منجم و عالم بود اگر عطارد در عاشر و مستقیم السیر و قران مقارنه یا تربیع بوی ناظر
نکنی عاقل و منجم و فاضل بود چهارم اگر عطارد در خانه خویش باشد صاحب تصانیف بود
و معلم نجوم نیکو داند و علامه شود علی الخصوص که عطارد و صاحب طالع یا ثالث یا رابع
بود پنجم اگر عطارد در طالع بود و زحل در مغرب منجم صاحب کمال و جاه و رفعت یابد ششم
اگر نیرین و زحل در طالع یا عاشر باشد حکیم و منجم باشد و از ملوک جاه و مال یابد هفتم
اگر قمر در حد عطارد عالم شود هشتم اگر عطارد صاحب طالع بود یا قمر در سهم طالع بود
در درجه خویش مولود فال گیر بود اگر در برج آبی بود و مریخ ناظر طبیب بود نهم اگر زحل در نهم
بود و ناظر بمریخ معبر بود اگر زهره در نهم باشد و ساقط از مریخ حکم هیئی دارد دهم اگر آفتاب
و عطارد در تاسع طالع باشد معبر بود یازدهم اگر سهم السعاده و سهم الغیب در نهم
یا ثالث طالع و سعود ساقط از ایشان و نحوس ناظر کاهن بود دوازدهم اگر زحل و عطارد
در سهم طالع باشد معبر بود سیزدهم اگر قمر و زهره و راس در طالع باشد منجم باشد با دولت
و اقبال و کثیر المال و جاه چهاردهم اگر عطارد در رابع بود و در ساعت الطالع منجم بود پانزدهم
اگر زهره در سهم طالع بود و در هبوط یا وبال یا راجع و محترق مولود ساحر بود و نیرنجات
و حیلت کند علی الخصوص که زحل ناظر بود شانزدهم اگر زحل و عطارد در طالع یا در وسط السماء

بود فیلسوف و عالم بود اما بدبخت و بی روزی بود هفدهم اگر عطارد در خانهٔ زحل عالم و مطلع
بر اسرار علوم و زبان آور و خطیب و عالم نجوم و تعبیر شناس و دانا بود هیژدهم اگر طالع میزان
بود یا جدی و زحل و عطارد در قوس و حوت بود در تواریخ و اخبار نیکو داند نوزدهم اگر عطارد
در برج چهارم باشد مولود مجادل و متکلم بود علی الخصوص که برج غریب بود بیستم اگر آفتاب
در نهم طالع بود مخاصم و مناظر و مذکر و واعظ و ستاینده دین اسلام بود بیست و یکم اگر قمر از آفتاب
بازگردد و عطارد بپیوندد عالم و ادیب و حاسب و معلم بود بیست و دویم اگر مشتری از آفتاب
و عطارد در یازدهم طالع بود و طالع میزان بود یا قوس مولود فقیه و مفتی باشد بیست سیم
اگر طالع حوت بود و روز بود مولود ادیب و متکلم بود **دلایل فهم و حدت** اگر عطارد در عاشر
بود مولود تیزفهم و زیرک بود دوم اگر عطارد در خانهٔ مریخ بود با فهم بود سیم اگر عطارد در
اسد بود و طالع روزی بود مولود زیرک و تیزخاطر باشد چهارم اگر قمر مقارن زحل بود و زحل
شرقی مولود زیرک بود اما عاجز و سست بود در علم پنجم اگر ماه از مقارنهٔ زهره بازگردد و بمقارنهٔ
عطارد بپیوندد و هر دو مغربی باشند مولود زیرک بود ششم اگر مریخ ناظر بود عطارد را از تربیع
یا مقابله زیرک و با فهم بود هفتم اگر آفتاب در قوس یا حوت بود با رای و فهم و تدبیر بود و اگر
عطارد با آفتاب و مشتری در این خانه‌ها بود عالم و قاضی و حاکم بود **دلایل حفظ و کمال** و قوت
حافظه اگر آفتاب در خانه‌های مریخ بود حافظ بود دوم اگر قمر و زهره و مریخ بهم بود حافظ بود
اما مکار و محتال بود سیم اگر قمر با عطارد و مریخ ناظر بود آنچه داند نیکو ادا کند چهارم اگر عطارد
در اسد بود زود حفظ‌ها یاد گیرد و دیر فراموش کند پنجم اگر مشتری بدو ناظر بود فقیه و عالم
بود و حاکم مسلمانان گردد **دلایل جهل** و بلاهت چون عطارد خطر دارد در نهانی بود و تحت
الشعاع مولود جاهل و ابله و گران زبان و بی فهم بود دوم اگر عطارد صاحب سهم الغیب بود
و در زایل طالع بود مولود جاهل و ابله و گران زبان و تعلیم نپذیرد سیم اگر آفتاب در سرطان
بود جاهل و ابله بود و بطی الفهم چهارم اگر عطارد در زحل در طالع و مشتری در هفتم بود تر طبع باشد

پنجم اگر قمر

پنجم اگر قمر از مریخ متصل باشد و ناقص النور احمق بود ششم اگر قمر در سابع بود و از مقابلهٔ آفتاب
گذشته باشد و ناظر بمریخ بود احمق بود هفتم اگر سهم السعاده و سهم الدین در تاسع یا ثالثه
بود و منحوس ناظر احمق بود هشتم اگر زهره با زحل و قمر تربیع عطارد و مریخ بود احمق بود که
مردم بروی استهزا کنند نهم اگر زحل و عطارد در طالع بود و مشتری ساقط صاحب طالع در سابع
جاهل و احمق بود **دلایل عقل و رای صواب** اگر عطارد به تثلیث مشتری بود مولود عاقل و قوی
رای بود دوم اگر مشتری در عاشر و عطارد در طالع یا سابع بود عاقل و قوی رای علی
الخصوص که بنظر تربیع نزدیک باشد سیم اگر عطارد ممازج زحل بود عاقل و متدین و نکوکار
بود چهارم اگر عطارد ناظر بود بمریخ عاقل بود پنجم اگر قمر بعطارد و زهره و مریخ نظر دارد
عاقل و نیکو شکل باشد ششم اگر مشتری در طالع و عطارد در مغرب بود عاقل بود هفتم
اگر زحل و عطارد در وتد مغرب عاقل و حکیم و حلیم و بردبار و نیکو زندگانی بود **دلایل سخره
و طنازی** و مضحک اگر عطارد با مریخ در یک برج باشد مولود مسخره و طناز بود و اگر آن برج
ملک بود از مسخرگان ملوک بود دوم اگر عطارد و مریخ در خانه‌های زحل باشند یا در بروج آبی
ساقط و قمر بهر دو ناظر بود مولود اعلام مردم مسخرگی کند و اگر زهره بدیشان ناظر خوش
سخن و صاحب نغمه بود و اگر قمر با مریخ و عطارد بهم بود این حکم دارد **دلایل امانت و تحرز**
اگر زهره در عاشر بود و مشتری در طالع مولود امین بود دوم اگر عطارد و مشتری مقارن
باشند علی الخصوص که در برج یکی دو حظی دارد و مریخ بهر دو ناظر ضعیف و امین بود سیم اگر
زهره در طالع بود و در حظ خویش مولود امین بود چهارم مشتری در دهم باشد امین باشد
بر اموال مردم پنجم اگر عطارد در پنجم بود شرقی اگرچه در درجهٔ خویش بود امین اموال
غربا باشد **دلایل خیانت** عطارد چون در عاشر بود ناظر بمریخ و قمر در رابع مولود خاین بود دوم
اگر قمر و مریخ در سیم طالع باشد خاین بود سیم اگر عطارد صاحب طالع بود و با قمر در سیم طالع خاین بود

و دزد ودایع و امانت مسلمانان خیانت کنند دلایل پارهٔ زنان و دزدان اگر مریخ و عطارد و قمر
در اوتاد طالع باشند و از سهم سعادت ساقط مولود دزد بود دوم اگر زحل در سابع بود و قمر و عطارد
و مریخ ناظر بکار دزدی کنند و عاقبت او را بدار کشند سیم اگر قمر منحوس بود و از سعدان
ساقط دزد بود اگر عطارد و قمر و مریخ در وتد بود و در یک درجه و قمر و زحل بدیشان ناظر نباشد
بود و دزد بود چهارم اگر زحل و عطارد و مریخ در برج مغرب بود و صاحب طالع از تربیع یا از مقابله
بدیشان ناظر بود دزد شود و او را بیاویزند دلایل زنای مردان که او را الحکمی مشایخ خوانند
عطارد و زهره چون در مغرب باشند یا در رابع مولود زانی بود و او را نافرزندان باشد دوم
اگر مریخ و زهره در سابع و یا عاشر بود زانی و فاسق بود و او را ملامت‌ها کنند و او را از زنا فرزندان
باشد سیم اگر زهره و زحل و عطارد در سابع یا در رابع باشد زانی بود چهارم اگر زهره
در عاشر یا در رابع و قمر بزحل ناظر بود زانی باشد پنجم اگر زحل و مریخ در سادس بود زانی
بود دلایل فجور زنان اگر زهره با مریخ بود یا در تربیع یا در مقابله او زحل ناظر
این سریع شیده و زانیه و فاجره بود دوم اگر زهره بحال بود و مریخ و مشتری ناظر و صاحب
مثلثه زهره در عاشر بود زانیه بود و شوهر بر زنا دلایل لواطه و میل بغلامان امرد اگر شمس
برج مذکر بود و مریخ و زهره در وی مولود لوطی بود دوم اگر زهره در خانه عطارد بود منحوس
و از طالع ساقط لوطی باشد سیم اگر عطارد صاحب سهم الاخفی بود لوطی بود چهارم اگر عطارد
در برج مذکر بود و ناظر به برج هفتم لوطی بود پنجم اگر عطارد غیر سهم التزویج دارد و صاحب
سهم التزویج در برج مذکر بود مولود لوطی بود ششم اگر قمر در برج مذکر بود لوطی بود هفتم
اگر قمر در برج مذکر بود و آفتاب در زهره در برج مذکر باو ناظر باشد غلامان و محبان محظ
فنا کند هشتم اگر عطارد در سابع بود و مقارن زهره لوطی بود نهم اگر عطارد در سابع
بود و زهره صاحب طالع بود و از عطارد ساقط لوطی بود دهم اگر عطارد با مریخ در سابع بود لوطی بود

دلایل زنان معتری اگر قمر و زهره در رابع بود این زن معتری بود دوم اگر زهره در سابع
بود و قمر در طالع این زن معتری بود سیم اگر زهره و ستارگان مؤنث در برج و درجه
مذکر باشند آن زن معتری بود دلایل مخنث و تأنیث اگر عطارد و زهره و زحل در طالع باشند
یا در برج عاشر مولود مخنث بود دوم اگر نیرین در طالع حظی دارند و در برج مؤنث باشند
مخنث بود مگر که مریخ با آفتاب و قمر ناظر باشد در این حال مولود فاسق بود سیم اگر اجتماع آفتاب
و قمر در سیم طالع باشد مخنث شکل باشد چهارم اگر زهره در برج مؤنث بود خاصه برج سعد
و مشتری بوی ناظر و آفتاب بزحل منحوس مولود معابی بود پنجم اگر قمر در خانه زحل بود و زحل
در زهره بود یا در عقرب یا در وتد رابع یا در سادس یا در یازدهم مولود مخنث بود ششم
اگر زهره با زحل یا مریخ در برج مؤنث باشند و هر دو در طالع حظی دارند مخنث بود هفتم
اگر بیست و پنج درجه سنبله علی الخصوص که نیرین و عطارد در برج مؤنث باشند طالع مولود
بود یا نزدهم درجه قوس و بیست و یکم درجه دلو خنثی بود هشتم اگر طالع اسد یا حمل
بود و آفتاب در آخر درجه ثور بود و طالع نهاری مولود مذکر بود نهم اگر ذنب بر درجه
طالع باشد خنثی بود اگر طالع عقرب بود که عقرب لیل و غارب بود و ذنب بر درجه طالع
و قمر بجرم ذنب بالخس منحوس بود مولود معابی بود دهم اگر استخن در طالع بود نه در حظ
خویش او را بر دوی نقصان بود یازدهم اگر قمر حظی دارد در طالع و در سه میزان مولود
منکوح بود خاصه که زهره منحوس بود و قمر در تربیع بود و بیشتر هر که اگر قمر بتربیع
زهره باشد مولود در کودکی و بی رأیتی منکوح بود دوازدهم اگر قمر در برج مؤنث متصل
بود بتربیع و مقابله نحوس منکوح بود سیزدهم اگر زحل و قمر در سابع بود و زهره در سادس
راجع منکوح بود چهاردهم اگر عطارد مستولی بود بر جزو مقدم و در طالع در ششم
یا در یازدهم بود منکوح بود پانزدهم اگر زهره و مریخ تربیع یکدیگر باشند و مریخ

تحت الارض و از برج منقلب منکوح بود شانزدهم اگر عطارد در حوت بود و راجع
و حوت ششم طالع و ساقطان سعد منکوح بود هفدهم اگر درجه طالع او آخر برج
مؤنث بود در حد نحس معین حکم دارد هیجدهم اگر زهره و ذنب و مریخ ناظر بنظر عداوت
معاجر بود نوزدهم اگر زهره در درجه اول حمل یا اول اسد بود بیستم در آفتاب که در درجه
سیم حمل یا اول قوس و درجه هبوط قمر و در حوت و سرطان در حد نحس و درجه مؤنث
بیست و یکم از حمل بود که در درجه اول حمل و سیم اسد یا اول و سیم عقرب و سیم سرطان
و اول جدی بود بیست و دویم مشتری بود در درجه سیم حمل و سرطان و جدی بود بیست و سیم
از مریخ بود که در درجه سیم حمل یا اول سرطان و دلو بود بیست و چهارم اگر سهم السعاده
یا سهم الدین مستولی بود بر طالع یا در اسد یا جدی یا نیمه اول حوت بود منکوح باشد
و در هر باب بکمتر از سه دلیل و شهادت اعتبار نباید کرد **دلایل ورع و پارسائی** اگر زهره
در خانه مشتری بود پارسا بود اگر زهره و مشتری در طالع یا عاشر بود و یا زهره و مشتری
اتصال مقبل دارد و مریخ از هر دو ساقط باشد پارسا بود و گرد حرام نگردد اگر کوکب ثابته
که در عظم قدر اول بود و بر مزاج سعدان در طالع یا عاشر بود عفیف و پارسا مشهور و بصلاح
و خیر باشد **دلایل سخاوت** اگر آفتاب و زهره و قمر ناظر باشند از وسط السماء مولود
کریم و سخی بود اگر آفتاب در خانهای مریخ بود یا مریخ در خانه آفتاب بود [illegible] مال
بدد اما بدر [illegible] و تلف کند سیم اگر صاحب طالع صاحب سهم السعاده و در [illegible] دهم
طالع بود مبذل و سخی بود چهارم اگر زحل در ششم طالع بود از جوانمردی و سخاوت
خود را منیا [illegible] **دلایل بخل** اگر [illegible] با آفتاب و سفلیین در طالع بود مولود بخیل
بود دوم اگر عطارد در طالع شرقی بود و در دوم طالع باشد بخیل بود سیم اگر
صاحب طالع بصاحب ثانی ناظر بود بنظر دوستی مولود محب مال خویش بود **دلایل حمق و جهل**

اگر عطارد

اگر عطارد شرقی بود چنانچه [illegible] طالع بود حسود و حقود بود اگر عطارد
در طالع در طالع بود پیوسته بمریخ و مشتری از عطارد ساقط حسود و حقود بود **دلایل کبر**
اگر زهره و زحل مقارن قمر باشند یا ناظر بقمر متکبر و خویشتن دار بود دوم اگر عطارد مقارن
مشتری بود و عطارد و مریخ بقمر ناظر باشند رعنا و متکبر باشد اگر قمر از زحل منصرف
بود و متصل بعطارد رعنا بود چهارم اگر قمر در رابع از استقبال منصرف بود با کبر [illegible] بود
دلایل خلق اگر زهره در طالع بود و ناظر بمریخ بنظر دوستی گشاده روی و خوش خلق
بود اگر زهره در طالع یا عاشر بود و ناظر بعطارد گشاده روی و خوش زبان بود سیم اگر زهره
در طالع بود در وجه خود دوم بود ناظر از خانه خویش گشاده روی و متملق باشد چهارم
اگر قمر در طالع بود در تثلیث زهره ساقط از زحل گشاده روی بود **دلایل بدخوئی** اگر زحل
در طالع شهادت دارد و در وجه خویش باشد مولود ترش روی بود دوم اگر مریخ در درجه
زحل بود و در طالع و زهره ساقط از مریخ ترش روی بود اگر زهره نحس بود در ساقطان
طالع و مریخ با زحل بقمر ناظر بود دگر [illegible] ترش روی بود اگر صاحب وجه طالع مریخ بود و زحل بمریخ ناظر
بود بنظر دوستی و زهره بنظر عداوت ترش روی بود **دلایل عیش و نشاط** چون قمر ناقص النور
بود و ناظر بمریخ از موضع نیکو نشاط و مجلد باشد دوم اگر قمر و صاحب طالع در تشریق خویش باشند
با معاد نشاط و متحرک بود سیم اگر عطارد در شرف قمر یا خانه قمر و ناظر بقمر [illegible] نشاط و سبک
حرکت بود چهارم اگر عطارد در اسد بود و در طالع وسط السماء یا در یازدهم بود و ناظر بقمر
و قمر در شرف مریخ نشاط باشد **دلایل قلت نشاط و کسلان** اگر عطارد در عاشر بود و ناظر
بمریخ مولود عاجز و کسلان بود دوم اگر قمر در خانهای زحل باشد کاهل و عاجز بود سیم
اگر قمر خالی السیر بود و ناگاه منحوس بود عاجز و کاهل باشد چهارم اگر قمر مقارن زحل باشد
در تشریق کاهل بود پنجم اگر قمر مقارن زهره و مریخ بود و در شبانگاه غایب باشد کاهل باشد
ششم اگر قمر از مقارنه عطارد بمریخ شود بنظر عداوت و هر دو در تشریق خویش باشند کاهل

وبیل باشد **دلایل پرخوردن** اگر مریخ در رابع بود مولود بسیار خوار بود و بران سبب بیمار شود دوم
اگر طالع اسد بود و قمر در ثور فراخ شکم و بسیار خوار بود سیم اگر طالع عقرب بود یا حمل و مریخ در قوس
بود اکول و فراخ شکم بود چهارم اگر زهره در وجه اول اسد بود مولود بسیار اکول بود **دلایل تمامی**
اگر مریخ در سهم بود و ساقط از سعدین تمام بود دوم اگر قمر در رابع بود منحوس اگر کوکبی در طالع
باشد و متصل بکوکبی که در سابع تمام بود سیم اگر طالع عقرب بود تمام باشد **دلایل بدمکانی** اگر افتاب
و مریخ در یک برج بوند بدمکان بود **دلایل پاکی** اگر زهره ناظر بود بقمر از مثلثه مولود پاکیزه بود
دوم اگر مشتری بزهره ناظر بود از رابع مولود پاکیزه و زیبا بود سیم اگر قمر در رابع بود و از زهره
زهره و شمالی و مولود صاحب زینت متنعم بود **دلایل آهستگی** اگر سهم السعاده در جدی بود
مولود آهسته و موقر بود دوم اگر قمر مقارن زحل بود و در طالع یا در عاشر و مشتری بر ایشان
ناظر مولود میانی سیم اگر مشتری در طالع بود و ناظر بزحل و مریخ از طالع ساقط میان بود و موقر
چهارم اگر قمر مقارن مشتری بود و در وتدی ساقط از مریخ میانی بود و موقر **دلایل شتابزدگی**
اگر مریخ در طالع بود بی نظر مشتری مولود شتابزده بود دوم اگر قمر در طالع بود و در مقابله مشتری
و طالع حمل یا اسد یا قوس بود شتابزده الروح باشد سیم اگر مریخ در سابع بود و در خانه یا حدود
یا وجه خویش باشد شتابزده و بعواقب نظر ننماید چهارم اگر مریخ در رابع بود و ساقط از قمر
اندک نظر بود در عواقب امور پنجم اگر قمر و صاحب طالع در سابع باشند و ناظر بمریخ و ساقط
از مشتری مولود لجوج و شتابزده بود تمام شد سخن در آداب و اخلاق مردم **دلایل کمیت**
که عمر ایشان صد و بیست بگذرد و بعضی انکار کنند این انکار نباید کردن از طریق شرع و عقل چگونه
گفته اند دلیل است ما را بدانچه هر چه محدث است عدم فنا و تغییر و تبدیل بروی روا است
و جسم و قوی و جسمانی خالق اند و بران دلیل هست که چند مدت بود که باند و شرع هزار
سال و زیادت بیان کرده اند و در نجوم هست رساله از صد و بیست سال شمرا انکاران وجه
ندارد دلیل اول اگر طالع اسد بود و آفتاب بصورت نانجم بعضی آینده آورده شود و رهی

بیست درجه و مشتری در میزان بیاید ده درجه و زهره در سرطان و قمر در جوزا و عطارد در اسد
و زحل در قوس و مریخ در جدی آفتاب عطیه کبری دهد صد و بیست سال و قمر عطیه صغری بیفزاید
این جمله صد و هفتاد سال باشد دلیل دیگر چون قران علویین در مثلثه هوائی افتد کواکب هیچ
عطایای وسطی و صغرا ندهد عظمی دهند و کبری افزایند دلیل سیم اگر طالع حمل بود و مشتری
در قوس و ناظر با فتاب از حمل و قمر در جوزا یا طالع در سرطان بود و مشتری و قمر و مشتری از وی و زهره
و آفتاب و عطارد در ثور و ناظر شد پس این همه دلایل هست بر زیادتی از صد و بیست سال **فضایل**
کواکبی که بعد از درجه طالع برآید اگر سعد بود سعادت و خوبی بر اخلاق و احوال مولود غالب
بود و اگر نحس بود نحوست و خشونت بر اخلاق و احوال مولود غالب بود و هر کوکب که بعد برج
طالع دلیل بود بر اخلاق مولود و سهام و کواکب در بیوت و حدود و وجوه و اثنی عشریات جمع
خویش آورده شود ان شاء الله تعالی **دلایل عفت** اگر زحل مقارن آفتاب و حظی دارند در طالع
عفیف بود دوم بوقت عطارد را حیز در خانه مشتری و ناظر بمریخ عفیف بود عفت و فرج بی نکره
از مریخ و زهره بر وزن و بقت از زهره و مریخ از طالع بیفکند اگر مشتری ناظر بود عفیف الفرج بود دوم
چون عطارد را در طالع حظی بود و اثنی عشریه عطارد در خانه مشتری بود عفیف الفرج بود
سیم اثنی عشریه زهره در خانه مشتری دلیل عفت بود چهارم اثنی عشریه مشتری در خانه
زهره عفیف و صحیح النکاح بود دلیل **خبیث الفرج** اگر عطارد مستولی بود بر طالع و در عقرب
بود خبیث الفرج بود اگر مریخ نر بود بدرجه [illegible] العفاف اندا خبث خبیث الفرج باشد بود اگر مریخ
در میزان بود و مستولی بر طالع خبیث الفرج بود چهارم اثنی عشریه زهره در خانه مریخ یا مقارن
مریخ بود مخبیث المدخنین باشد **شناختن صنعت انجم** مولود بکدام صنعت حاذق است
مستولی بر طالع اجتماع یا استقبال و مقدم بر وجه آن کواکب دلالت کند مولود بران حاذق بود
مثلا اگر طالع اجتماع مقدم سنبله بود و عطارد که مستولی است در عقرب مولود از دبیری
اهل سلاح و وزیری سند بود و اگر در قوس بود از مکتسب قضاء و اگر در جدی بود از آن و [illegible]

و برین قیاس **در استخراج نام از طالع مولود** اگر برج مستقیم الطلوع بود دلیل صاحب
طالع و حد طلب کنند و صاحب شرف و مثلثه و ساعت این پنج دلیل بگیرد اگر شرف هیچ کوکب
نبود چون دلو و اسد و عقرب صاحب مثلثه آفتاب را بگیرد در روز و شب صاحب مثلثه قمرا
بنگرد را در خانه ما در شرف ما در مثلثه ما در حد بود و بدان کوکب که در طالع بود یا ناظر بطالع
هیچ التفات نباید کرد الا بضرورت پس بدین اعتبار دلیل بدست آورد برو حکم کند و بنگرد
تا دلیل بکدام کوکب متصل است کدام کوکب منصرف است بنگرد تا از درجات اتصال چند است
آنرا نگاه دارد و بنگرد ما بین اتصال و انصراف از تثلیث است یا تسدیس یا از تربیع اگر چنین
بود چهار حرف بود و اگر مقابله بود هفت حرف بود و اگر تثلیث بود پنج حرف و اگر تسدیس
بود سه حرف اگر دلیل در برج ثابت بود اسم مفرد بود و اگر در ذو جسدین بود مرکب
و اگر منقلب بود ناقص بود اما شناختن حروف که این اسم از الجمله مرکب است از برج سهم
الفاده بگیرد و از برج طالع یا چند برج معوج میان هر دو ست و آن عدد حرفهای اسم است
و معوج از جدی بود تا سرطان و مستقیم و مستوی از سرطان تا جدی اگر صاحب طالع نزدیک
بنگرد تا نام این منزل از منازل قمر که کواکب در وی است کدام است حرف نگاه دارد پس
حروف آن برج نگاه دارد و جمله جمع کند مثال این طالع حمله است مریخ در وسط السماء در جدی
و ناظر بطالع و منزل قمر که مریخ در وی بود بنگریستیم نعایم بود جمع کردیم ن ع ا ی م و حروف
مریخ م ر ی خ پس مثلثه برج مریخ را طلب کردیم قوس سنبله بود بگرفتیم حروف جدی
دلو و سنبله را و جمله را نگاه داشتیم پس بقمر نگاه کردیم حروف منزل او بگرفتیم و باقی
مثلثه او چنانکه در مریخ کردیم و مجموع حروف را نهادیم هر حرف که نهاد بیشتر داشت یعنی
که در شکل بیشتر بود آنچه هر دو ایشان در خلق نزدیک باشد از حروف بدل در نهفته
کوکب که بر تثلیث دلیل افتد او را بگیرد اگر زحل مستولی بود اسم پنج حرفی بود و اگر مریخ
بود چهار حرفی و اگر آفتاب بود سه حرفی و اگر عطارد بود پنج حرفی و اگر دلیل در برج دو جسدین

بود در دهم

بود و در دهم اسم مرکب بود چون عبدالله و اگر دلیل در برج منقلب بود نام مفرد ناقص
بود یا محذوف حمل و اسد و قوس و جدی و دلو و حوت دلیل سه حرف باشد چون زید و عقرب
دلیل چهار سرطان و میزان پنج حرف چون مشتری آخر حرف وی در وی نام بود چون اسمعیل
و علی و اگر مشتری مستولی بود چنانکه یاد کردیم نامش از نام خلفا یا از انبیا و زهاد باشد
اگر مشتری در تاسع بود بکنیت معروف بود و اگر صاحب طالع مشتری بود و مریخ در طالع بود
و نام مرکب از فتح یا نصرت و اگر کنیت بود ابو الفتح یا ابو النصر یا ابو المظفر بود اگر دلیل زهره
باشد از نامها منبسط بود اگر دلیل بر طالع بود در شرف خویش نام عیسی بود یا موسی
و اگر دلیل آفتاب بود و در طالع در شرف خویش نام از نامهای ملوک بود اگر سهم السعادة
بطالع ناظر بود اسم حروف ناقصه یا زاید چون سلیمان و فرزون خواه الف در او ری
یا بطریق دیگر حروف خدا وند طالع را بگیرند و حروف طالع را هر که ام که دلیل باشد
و حروف آن برج را که در وی باشد که همان دلالت کند اگر دلیل در هبوط خویش
بود در برج تاسع از اسماء انبیاء علیهم السلام بود یا از خلفاء و ائمه و اگر خواهی که بدانی
که کدام حرف مقدم است و کدام متوسط و کدام متاخر در دلیل نگرد اگر در وجه اول
بود از برج نام انکس اول حرف این منزل بود و اگر در وجه آخر بود حرف آخر نام منزل
بود اگر دلیل در طالع بود نام چون یحیی و عمر و امثال این و آنچه بدین متعلق است
چون ابو طراب و امثال این و اگر در ثالث بود چون ظلیل و مسافر و امثال این و اگر در
رابع بود چون دهقان و نایب و ریحان و امثال این و اگر در خامس بود نام ولید
یا طرین یا هدیه یا تحفه یا امثال آن یا بین معروف باشد چون ابن الانباری و ابن الاعرابی
و امثال آن و اگر در سادس بود نام عبید و عبد و زنگی و هندو و عبدالله و عبدالرحمن
و هر چه عبد در وی و امثال آن و اگر در سابع بود نام مردی بود که بر زن نهاده یا نام
زن بود که بر مردی نهاده چنانکه در عراق مردانرا عزیزی نام کنند و این در خراسان

خاص بنام زنان است و بعضی کنیزکان را قتلق میخوانند و مردان را همین برجمله نام بود
که مردان را و زنان را نشاید در عرب مثل این بوده است چون هند بن ابی هال پسر اندر
مصطفی علیه السلام و اگر در برابر بود نام چون شجاع این نام بوده است چون الحرث بن
ظالم یا امثال این بود اگر دلیل در عاشر بود نام از میان علو و رفعت بود چون علی و عال
و رافع و عالیه و شریفه و اگر دلیل در یازدهم بود اسم چنین باشد چون محبوب و حبیب
و خلیل و صدیق و بشیر و بشارت اگر دلیل در دوازدهم افتد نام چون غیاث و امثال
این و این صاحب حدس را بغایت افتد و هر که صاحب حدس ناقص دارد بزیادت از این
هیچ نشود والله اعلم از کتاب بطلمیوس طالع نگه دار پس بشمار از درجه طالع تا درجه
صاحب طالع تا درجه اول حمل و کمتر از بیست بیفکن آنچه باقی ماند اگر از بیست و هفت کمتر بنگر
تا بکدام حرف موافق بود از حروف معجم آن حرف اول آن نام بر معانی شد پس درجات
طالع را ضرب کن در چهار صد و بیست آنچه حاصل شود بر چهار قسمت کن آنچه حاصل آید بیست
و هفت می افکن تا کمتر از بیست و هفت نماند بنگر تا بکدام حرف موافق است از حروف معجم
اول ا اخر ب پس بنگر درجات صاحب طالع اگر بطالع ناظر بود ضرب کن در سیصد و شصت
آنچه بیرون آید سه سه نقصان کن آنچه کمتر از آن بماند آن حرف سیم باشد پس اگر صاحب
شرف بر درجه طالع ناظر بود درجات او را در دویست و هفتاد و پنج ضرب کن و حاصل ضرب را
بر سه قسمت کند و از جامع قسمت سه سه نقصان کند تا کمتر از سه بماند بنگر تا بکدام حرف
موافق است از حروف معجم با آن دیگر ضم کند پس بنگر بصاحب مثلثه اگر بطالع ناظر
باشد درجات او را ضرب کند در سیصد و سی و حاصل الضرب را بر هفت قسمت کند
و سه سه طرح کند تا کمتر از بیست و هفت بماند و بنگرد تا بکدام حرف موافق بود از حروف
معجم پس بنگر بصاحب حد اگر بطالع ناظر بود از درجات او را در هزار و دویست و پنجاه
ضرب کند و حاصل ضرب را بر سی قسمت کند و از جامع قسمت سه سه طرح کند تا کمتر از

بیست و هفت

بیست و هفت بماند بنگرد تا بکدام حرف موافق است از حروف معجم پس بصاحب وجه
بنگرد اگر بطالع ناظر باشد درجات او را در دو هزار و چهار صد و شصت ضرب کند
و حاصل الضرب را به بر هفتاد و پنج قسمت و از جامع قسمت سه سه طرح کند تا کمتر از سه بماند
بنگرد تا بکدام حرف موافق است از حروف معجم پس ضرب کن درجات را اندر درجات صاحب
طالع و حاصل الضرب سه سه طرح کند تا کمتر از سه بماند بنگرد تا بکدام حروف موافق بود
آن حرف را بگیر که حرف آخر نام صاحب طالع بود طریق دیگر قصرانی گوید اگر دلیل آفتاب
بود نام ملک بود و اگر ماه بود نام با اسم عربی بود و اگر عطارد بود نام برهمی بود و اگر
زهره بود نام سلطان بود و اگر مریخ بود نام پارسایان بود و اگر زحل بود نام هندوان
و اگر مشتری بود نام پیغمبران و خلفا و اگر اتصال ستارگان بدلیل از تثلیث بود نام از پنج
حرف بود و اگر از تربیع بود و مقابله از چهار بود و اگر دلیل به هیچ کوکب اتصال ندارد و موضع
او بکرد طالع یا بوسط السماء ترکیب از چهار حرف بود اندر هفتم از هفت حرف اندر چهارم
از چهار حرف اندر پنجم از پنج حرف اندر برج ذو جسدین نام مرکب بود چون عبدالله
اندر برج منقلب نام بتصغیر بود چون حسین و زبید و عبید حروف برجها الحمل از
الثور نه الجوزا اح السرطان ون الاسد له السنبله دس المیزان سح العقرب بع
القوس وع الجدی سح الدلو ص الحوت دع حروف کواکب الشمس هل القمر ده الزحل
هص المشتری حط المریخ ان الزهره هل العطارد وش شرح دلایل موالید پیغمبران علیهم
السلام و اصحاب کرامات در عهدی که پیغمبران بوده اند دلایل ولادت ایشان این وجه
ختم نبوت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله شده اولیا و اصحاب مذاهب را نیز دلیل بود آفتاب و سهم
السعاده و سهم الغیب و جزو مقدم و طالع دلیل و اعلی آفتاب سلیم بود و سهم الغیب و صاحب
او و جزو مقدم و صاحب او و سهم و طالع از نظر مریخ و زهره و اتصال بذنب و صاحبیات

و تربیع و مقابله عطارد و اگر این دلایل منحوس باشد مبنی باشد اما اگر طالع قوس بود
و آفتاب و مشتری مقارن در راسد و سهم الغیب در قوس و قمر در جوزا و مقدم در راسد
اگر مستولی بدین دلایل مریخ بود ساحر و کذاب بود و سهم در تاسع قوی حال با جزو و سهم
الغیب قوی حال و عطارد مغربی سهم عطارد در محاق از درجه تاسع و در هبوط و خالی
السیر و ... در طالع الحظی بود و اگر زهره و مریخ با او ساحر گردد و چهارم سهمی که از آفتاب
و از درجه شرف او بگیرند و بنسب انتقال از درجه شرف او اگر آفتاب و این سهم قوی
حال بوند و ساقط از مریخ و مصون از تربیع و مقابله زحل بدان دلالت کند دلایل کیمیاگری
چون عطارد و صاحب طالع بود یا مستولی بر طالع یا در طالع هیلاجی بود و در تاسع ناظر
مشتری را در بیت المال الحظ بود یا بطالع این کیمیا سازی میسر شود مثال طالع جوزا
بود و عطارد در دلو و مشتری صاحب شرف ثانی در قوس چند بس عطارد و امثال
این دهر کرا آن دلایل مساعدت نکند نکند رنج و مال ضایع کند والسلام دلایل کسانی
که در حال الطفولیت احوال عجایب از این شخص حاصل شود و ایشان شوم باشند بر اصحاب
خویش اگر طالع میزان بود تا هشتم درجه مشتری و مریخ و زهره و عطارد و مریخ در هوی
مولود از این مولود بیشتر چهل روز عجایبی عجایبی پدید آید و مبارک شود دوم اگر طالع سنبله
بود و جمیع کواکب میان سابع و تاسع بود در بیت و یک درجه مریخ بدین درجه مشتری در خانه
مریخ در ا درجه زهره از بیست و چهارم درجه مرکز او با الغیب باشد و از عجایب بود و لد
... فانی از هشت و چنین گوید که کسی را که چنین طالع بود حق تعالی او را در این
دنیا مرگ دهد پس زنده کند و عمر یابد این از اعجاز پیغمبر باشد احکام ثوابت کواکب
که بر وافق درجه طالع یا عاشر افتد هر ثابت که بر مزاج زهره و عطارد بود و در عظم اول ثانی
بود چون حادث در درجه طالع عاشر یا نیرین و سهم السعاده و مولود معروف و مشهور و غنی و کریم

و مکرم و محترم

و مکرم و محترم و حکیم و شاعر بود و بسیار نعمت و ملای و از خوش دوست دارد و حاضر
جواب بود و دخیل در کارها و مبارک و راست گوی و شیرین و پاکیزه نفس و ثابت المودة
بود علی الخصوص که مریخ شرقی بود و فوق الارض و بر زهره ناظر بود و اگر زحل با مریخ
در طالع بود این حکم باطل شود و اگر زهره و مریخ در چهارم بود یا مقارن این ثوابت
باشد یا یکی از این سه یعنی زهره و مریخ و ثابته در هفتم بود جمله این حالات منکوس
گردد و با بلا هلاک مبدل شود و اگر مشتری مقارن یا ناظر بود این ثابته را سعادت زیادت
شود بدل مشتری و عطارد بود مولود صاحب کرامات و حفظ و محترم در چشم مردم و اگر طالع نبی
بود و عطارد بدین حال باشد و در برج هبوط و بال خود بود یا راجع یا محترق بود مولود
صاحب نیرنجات و رقبه و عجایب بود والله اعلم اگر آن ثابته بر مزاج مشتری و عطارد و مولود
نیک بخت و دوست دارنده خدا بود شدید البطش و بزرگ نام و فقیه و صاحب تجربه و محب
اهل علم بود و مال بسیار جمع کند علی الخصوص که طالع نهاری بود و از طالع لیل مکتبه باشد
اگر آن ثابته بر مزاج مشتری و مریخ بود فرمان ده لشکرها بود و بزرگ نام و ولایت تصرف
کند و خلایق را از و فایده اسد و هیچکس را اطاعت نکند و مال بسیار یابد و صلح و تنادلت
دارد و عاقبت همه کارهای او بخیر بود و نیکو اخلاق این کوکب دلیل موالید ملوک و
و صاحبان مهابت را بود و اگر آن ثابته بر مزاج زحل و مشتری بود مولود متکبر و غنی
بود و ضیاع و عقار بسیار دارد و عمارت بسیار کند و وجیه و مکرم و میمون و دیار رسا بود
اگر این کوکب در قوس بود مولود مرهقان و اسب دوست دارد و علم ریاضی خواند و تیر
و کمان و اعراب و اهل خنجر را فرمان دهند و بود اگر آن ثابته بر مزاج مریخ فقط
بود صاحب حرب و خصومات و غضب و متکبر بود و شدید البطش و اگر طالع نهاری
بود بیرحم و سخت دل و مخالف اهل فرح و دین بود و کسب حرام بسیار کند و سفیه و محیف

العقل بود و عاقبت کارش بخیر شود و اگر بر درجه عاشر بود دلیل بلاغت و ریاست و کارهای
بزرگ در دین کند اما عاقبت نه بخیر بود و اگر آن ثابته بر مزاج مشتری و عطارد بود نیکو خلق
و باادب و طاعتی بود و کثیر الحاج و بسیار تجربه و نیک بخت بود و دوستان و مال بسیار دارد و نیکو
اعتقاد و نیت باشد و اگر طالع شبی بود حکیم و شریف و معروف بود و اگر آن ثابته بر مزاج
مریخ و عطارد بود بر لشکرها فرمان دهد عاقل و دانا بود در کارهای بزرگ نام و مال بسیار
در شهوات خرج کند و با کنیزکان و غلامان مخالطت کند و بلند آواز بود و اگر طالع نهاری
دلیل اندک رحم و غضوب و استخفاف کند بمردم و سفاکی بود و خلق او را بستایند عاقبت
او بخیر بود و اگر آن ثابته بر مزاج زهره و مشتری بود نیکو خلق و پاکیزه سیرت و با ظرافت و جمع
کننده مال بود و مال دوست دارد و عاقل و وجیه و صادق القول و سخی بود و از مال زنان
روزی یابد و صاحب منصب اگر قمر مقارنه یا ناظر بود باین کوکب اگر آن ثابته بر مزاج
زهره و زحل باشد نیک بخت و عفیف و عالم باسرار نجوم و اقبال آن و مشهور بود الا که
بنده که سخن گوید و بزنان مشعوف باشد و بدیشان فخر کند به زنا و [illegible] باشد و مال
بسیار جمع شود از مر ضیاع اگر آن ثابت بر مزاج مریخ و زهره بود ضیاع بسیار یکی دو شهرها
فرمان دهد و قتال کند و معروف و مشهور بود و بیشتر این کوکب بمقارنه و سهم السعاده
که باشد مولود بسبب اموال زنان منافع و فواید یابد و اگر هم طالع بود توانگر و نیکو صورت و کوتاه
عمر بود و دوستی سبب این نام بود و استحق بن حرث بن ظالم را امثال این بود اگر دلیل
عاشر بود نام او میان علوی رفعت بود چون علی و عالی و رافع و عالیه و شریفه و اگر دلیل
در یازدهم بود سبب مریخ و بلا رسد **احکام درجات طوالع از بروج** این احکام هم بدرجات
طالع و خانه اول تعلق دارد زیرا که درجه طالع مبدا خانه اول بود و این از آن درجه باید
گرفت که صحیح افتد از کسر مثلا اگر درجه طالع سیزده درجه و بیست و چهار دقیقه سنبله افتد

درجه طالع چهاردهم درجه تمام نباشد چون درجه شصت دقیقه است و درجه چهاردهم درجه بیست
و بیست دقیقه بیش نیست اگر حکم از درجه چهاردهم خطا باشد زیرا که بنصف نرسیده و اگر حکم
از سیزدهم کند هم خطا بود زیرا که این تمام بر آمده است و فوق الارض پس این ممتزج باید
کرد از درجه سیزدهم و چهاردهم تا بتقریب اتفاق کرده گفته اند اگر دقایق چهاردهم کمتر از سی
بود حکم از سیزدهم باید کرد و اگر سی براست بود حکم از دو و اگر سی بیشتر بود حکم از چهاردهم
باید کرد والله اعلم **درجات برج حمل** درجه اول پارسا و تنگ عیش بود [illegible]
و [illegible] عاق بود دوم ناقص العقل بود ستمگر و نزاد دوست دارد و پاکیزه مقر بود و پاکیزه
لباس نباشد سیم فاسق و خیره و حقی و تنگ عیش بود چهارم نیکو اخلاق و متقبل بود اگر عالم
بود لبیب و معالجت کند و اگر جاهل بود با اللصوص و ظلمه مخالطت کند پنجم دل [illegible] و نیکو سخن
[illegible] ششم نیکبخت و با رفاهیت و دراز عمر بود هفتم نیک تدبیر و مزاج و [illegible] و نیک [illegible]
[illegible] خبر دهد هشتم فضول بود و علم دشمن دارد نهم زیرک عقل اما خط تمام یابد از مال
[illegible] دهم عالم و زیرک و تیز خاطر بود و در جاه حریص بود و سرکش و [illegible] یازدهم
عاشق و ظریف و شادمان و با مروت تمام بود الا که نکاه او بیش بود و [illegible] دوازدهم عاقل
و خبیث بود الا که از دروغ اجتناب [illegible] سیزدهم کاهن بود یا منجم یا فال گیر و از جهانیان بهره تمام
یابد چهاردهم عاقل و با رای و تدبیر و او را خطا کم افتد و تدبیرات پانزدهم بد دل و فضول و [illegible]
و نیک سخن و سخی و کریم و او را چیزی گفته باشد که [illegible] شانزدهم فاسق و دروغ گوی
بود و [illegible] بسیار از دست او برآید و مجرب دست باشد هفدهم درویش و تنگ عیش
بود و متاع دنیا از نزدیک او زیادت قیمتی شود هیژدهم نقاش و مصور [illegible] و مجرب
دست و کاریز بر آید و [illegible] که در آب بمیرد نوزدهم [illegible] دوست و رعنا و نیک منظر
و بزنان [illegible] بود بیستم صاحب [illegible] اما بسیار نکوی باشد و ناقص العقل

و در بهشتن چیزها سبک باشد و ثابت نبود احوال او بیست و یکم شجاع و دلیر بود و کریم
و دراز بالا بود بیست و دوم بدبخت و تنگ عیش و بد صناعت بود بیست و سیم دلیر بود
و تنگ روزی نداند که قوت از و تیز چشم در همه کارها بیست و پنجم شدید النفس حریص
و عجول بود اما از خدای تعالی ترسد بیست و ششم قدر و عظیم المحل و فراخ روزی اما تنگ عیش
بود و سی و دو بهشتن کارها بیست و هفتم بدبخت و ضعیف بدن و زرد روی و دراز ساعد و ساق
و نیک طبع بود بیست و هشتم مرزوق بود از که هرچه بدست خویش سازد و هر سنه
بود بیست و نهم زنان بدین درجه زایند که شوهر عیال وی بود و بر شوهر نفقه کند سیم این
درجه بر اولاد ایشان نیست و اگر نیز لذت شود بد و دیگر روی بود **برج العذرا** درجه اول عفیف است
و تنگ روی و رحیم بود پیوسته کاری کند که او را زیان دارد و فایده نبیند دوم بدبخت و تنگ حال
و اندک عقل بود سیم کاهل بود که او را در میان دیگری بود و در صورت دست چپ کند چهارم
بهایم بود اما آخر عمر او بسلامت گذرد و احوال بخیر بود پنجم شجاع بود و مقدام بود در کارها و ظالم
و باکنندار و دکه رزق از کس طلب کند ششم با خیر و صلاح و عفیف بود و بسیار کعبه و تضرع و عبادت
بسیار کند و دعای او مستجاب بود هفتم کاهل و ضعیف و اندک حیلت و بارحم بود هشتم عالم رفیع
القدر مشغول بعلم و روا بود که مؤدب زبان و معلم کودکان بود نهم رفیع القدر و عالم و تیز
خاطر و ذاکر و نیکو الحال و جمیل الذکر بود دهم اندک قوت و کوتاه عمر بود اگر صحرایی بود و اگر شهری
بود دراز عمر یازدهم زشت خوی و بیرون و ساق او عیب بود و پاهای او را قوت نبود و در آخر
عمر بلند نام و بزرگ قدر شود دوازدهم شدید القوة و تیز خاطر و مکار و روزی مند از هرچه
طلب کند سیزدهم تمام خلق و عالم و کریم و دارای عقل و نیک بخت و سفر و جمع بسیار کند چهاردهم
طبیبی بود که عالم و شناسنده ادویه و مردم از وی منفعت بود پانزدهم خیر و پاک نفس و متوکل
بخدا و مقبل و بهره مند بود شانزدهم نیک بخت و بلند قدر و توانگر و عیش او عیش ملوک بود و قوة

او در سعادت

او در سعادت بود هفدهم نیکبخت و دراز عمر و بهره مند از سعادت دنیا و در او بالا هیجدهم میانه حال
بود و در آخر عمر محترم و معتبر گردد نوزدهم تدبیرات با صواب کند در کارها و اسرار نگاه دارد
در کارها ابدال و ضعیف بود بیستم فقیه و عالم و فاضل و آخر عمر او در علم و حرمت بیست و یکم
عربی بود بیست و یکم قوی حال باشد و از مذهبی و از شهر بشهری انتقال کند بیست و دوم ضعیف چشم
و اندک حیلت و در آخر عمر منزلت و منفعت تمام یابد بیست و سیم کر بود با کران شغل و آتش کار بود
یا صناعتی کند که با آتش حاجت بود بیست و چهارم ناقص الحس بود و تدبیرات صایبه در کارها حکم
کند و بزرگ بود بیست و پنجم بدبخت و حریص بود و سست و غارت کننده مال از اهل صلاح بود و در دل
او هیچ رحم نبود بیست و ششم مکار و خبیث و پر دزکار در علم سحر و طلسم و نیرنجات بکار برد
بیست و هفتم مسافر بود بشهرهای بسیار رسد و روا بود که مسالک سلاطین معروف شود
بیست و هشتم مصلح خیر بود و در ابتداء عمر کارش نیکو بود و در آخر عمر فاسق و مفسد شود بیست
و نهم از جمله محترفه بود و باشد که عمل دو دزیا سازد و از آن معاش کند سیم میانه بالا بود و تدبیرات
نیکو کند و خانه ویران سازد یا خادم یا رهبان یا عشق داند اعلم **برج جوزا** درجه اول عالم و حلیم
بود و سخن بحکمت و صواب گوید اما از مال و روزی مند نبود دوم سخی و کریم بود و احوال
او گاهی نیک و گاهی بد بود و بر یک حال نبود سیم رفیع القدر و راست گوی و مبارک و برهمه
کس فاخته ملوک و غلب بر کارها چهارم ادیب بود و صحبت خیر و صالح و سخن خیر نصیب بکی بی
و عاقبت او بخیر بود پنجم دروغ زن بود و در وی هیچ خیر نبود و عمر دراز در بی حرمتی
گذراند ششم به معیشت و درویش و حرام الحلال داند و بزرگ بود و در بهشتن کارها هفتم
در میان مردم مکرم بود و دوست دارند او را هشتم نیکو اخلاق و بزرگ و محترم عصر بود
و حکایات دوست دارد نهم معلم بود و محدث و تمام عقل نبود و دنیا او بر هر رو بیشی مبدل
و عاجب مند بود و حصول معیشت از مردمان بود دهم ملکی بود جبار و سخت دل و خونریز

و هیچ رضای خدای نگاه ندارد و عالم بود و محترم و با غریبان و درویشان رحیم و امثال خویش
حسد برد یازدهم سبک روح و گشاده طبع و خیر دل و پارسا و نیکو اخلاق دوازدهم بدبخت و اندک
عمر و عاق بر مادر و پدر و عاقبت او بد بین بود سیزدهم فربه و بزرگ شخص بود اما ناقص العقل
بود و کارها کند که مردم انکار او کنند چهاردهم خوش زندگانی بود و مردم را فرماید که فایده
یابند و سود دارد و نکاح بسیار کند پانزدهم مولود بدین درجه ترسبب کمتر یابد و آنچه یابد ناقص
بود شانزدهم اگر چه دیر بود در دنیا زاهد بود و راغب آخرت و اکرم نفس بود و پارسا و با شفقت هفدهم
ملک رحیم و عادل و اهل مملکت او خرم اما از و منفعت نباشد هیجدهم جاهل بود و معجب بر خویش
غلط افتاده همسایگان او بر نجانند نوزدهم میان مردم صلح افکند و توسط کند و خوش باش با دوستان
بیستم بر تن خویش ستم کند و روزگارش در رکاکت و تباهی و ملاهی گذرد اند بیست و یکم کوتاه
عمر بود اما عاقل بود و با رای بود از آن بر غصه داری نیابد بیست و دوم در پای او رنجی بود و زن
او بیست و سیم در کتب دینیه نگرد و با زنان و غلامان فساد کند و از زنان جدا شود بیست و چهارم
پارسا و تیز خاطر و سخن در علوم نیکو گوید و در پای و زانوی او رنجی بود بیست و پنجم بی عقل و تیز بود
چون ستور بیست و ششم عالم و مصنف و نیکبخت بود و تعظیم اهل فضل و هنر کند بیست و هفتم کریم
و اهل کرم را دوست دارد و صاحب فضل جمیل و خیرات بود بیست و هشتم خاین بود و اعتقاد نیک
دارد و در همه کارها شتاب آورد بیست و نهم بدحال و محتاج خلق و معصیت با علی با فساد بود سیم [illegible]
در چشم او و تباه کند **برج سرطان** درجه اول مقبل بود در کارهای دنیا اما بر اندامهای او عیب باشد
دوم سرد سخن و بد حرکت و مایل بلهو و لعب و طرب سیم بر یک چشم عیب بود و بسیار دشمن
و شهوت پرورد در شهر و مسکن خود اما احوال مال متغیر بود و تلف شود چهارم ناقص الاعضا بود
و بد معیشت و اندک فلاح پنجم دروغگوی و حیل و معیوب و فواحش بسیار کند ششم در اول عمر کار
او شوریده شود اما در آخر عمر کار او قوی شود و محترم گردد هفتم فرزند و مال بسیار دوست

دارنده علم

دارنده علم و اخبار و تواریخ او کامل بود هشتم زنده و حکیم و در آخر عمر از آهن رنجی رسد نهم درویش
بود و لطایف الحیل نگاه دارد و خوش درآید و در آخر عمر عیال او بسیار شود و کسب حلال کند دهم پادشاهی
بود جبار و مطاع بی عمل و دین اما روزی بود یازدهم مردد دراز عمر و حسود و بی دیانت و اهل
علم و هیئت علم دوست دارد و در آخر عمر فرزندان زیادت شوند دوازدهم حکیم دوست
دارنده خیرات و ادب و مقبل و عالم در کارها سیزدهم پارسا و خدا ترس و طالب مردم
در حق او نیکویی گویند چهاردهم کوتاه عمر بود و تیرانداختن دوست دارد و با ارباب سلاح
مخالطت کند پانزدهم ملکی بود حکیم نیکو سیاست الا آنکه هیچ اعتقاد ندارد شانزدهم حکیم
درجه یازدهم دارد هفدهم ملکی بود حکیم مؤمن و اهل مملکت و سلامت بو فضل ارادات
و دولت ملک او چهار سال و چهارده ماه بود هیجدهم درویش باشد و کاهل و بی صاحب
خیر و عمل نیکی بود نوزدهم حکیم و عاقل و رحم کننده بر خلق و احسان و اعمال نیکو کند
بیستم صفرای مزاج و تیز چشم و اقتصاب کند بدرستی و با خویش و اهل بد بود بیست و یکم زاهد
بود و رحیم و سخی و با زرگان و غلامان او هم تجارت روند اما عاقبت اندیش شود و مال
نگاه ندارد و ذخیره نکند بیست و دوم متوسط الحال بود در معاش و ممکن که صاحب
تمالق و یا صاحب مذهبی شود و معده او ... بیست و سیم صناعتی کند که بدست تعلق
دارد مثل نقاشی یا زرگری یا درودگری یا آهنگری و از آن نام و مال یابد بیست و چهارم
لجوج و مفسد و بیشتر عمر حرام خورد بیست و پنجم کاتب و محاسب و مدبر امور باشد و در
آخر عمر کار بزرگ بدست او بر آید بیست و ششم حرام یا خیام یا سراج بود و پارسا و عفیف
باشد بیست و هفتم کنگ یا گران زبان باشد و عالم بعبادت و اسرار شرایع بود بیست و هشتم
شغل اشهر و صناعت و عیش بی ستم و محب اهل خیر و صلاح بود بیست و نهم اندک
عمر و لیکن مرده برزمین آید علی الخصوص که قمر ناقص السیر بود سیم حجام یا طبال یا مسخره باشد

برج اسد درجه اول دلیر و ظالم و قاطع و خاین بکار خلق باشد دوم زیرک و تیز خاطر و قتال
و خونریز و مفسد بود سیم درویش و بدعمل و دراز عمر بود و در آخر عمر چشم او تباه شود
چهارم ملک توانگر اما معطل در دین و شرع و اعتقاد ندارد و سخت دل و بی رحم بود پنجم
صاحب حرب بود و عیش او در رفاهیت بود و فرمان دهنده بر اهل جهان طالع این دارا
این درجه بوده است ششم ملک جواد و کریم و غیره دوست و از خدا و پیغمبران و فرشتگان
بود مبارک و پارسا و ترتیب مرتبه ملوک دارد هفتم بزرگ همت و فراخ دل و با مروت و ظفر
بر دشمنان خود الا که ظالم بود هشتم ملکی باشد توانگر و در آخر عمر نیکبخت بود بسیار فرمان
دهنده نهم کج باشد و بر پشت او عیبی بود و بر مادر و پدر شوم بود دهم بلند همت و با مروت
و محترم بود الا منکر شریعت بود یازدهم مبارک بود و عالم باسرار علم و معلوم اسمائی
و دنیا او را مساعدت کند دوازدهم توانگر بود و بد خلق و منکر شریعت سیزدهم مرده
از شکم مادر بیرون آید و مادر در ولادت او بیماری صعب کند چهاردهم معیوب ضعیف
مزاج بی عقل بود پانزدهم پادشاهی بود فیلسوف بزرگوار و او را پسران دراز عمر و ظفر باشد
شانزدهم ادیب و پارسا و دراز عمر بود و اگر زن بود عاقله و با تدبیر و رای بود هفدهم
متدین و پارسا و تنگ روزی بود و در آخر عمر او را اول نیکی تر بود هجدهم ناقص العقل
واهی و شتاب زده و ناخوش روی و کوتاه عمر و درویش بود نوزدهم عابد و زاهد بود
و سخن بحکمت گوید و دراز عمر بود و اگر زن بود نیکو اخلاق و پارسا بود بیستم ادیب و کریم
و نیکبخت بود و اگر زن بود میراث بزرگ یابد که بدان توانگر شود بیست و یکم شقی و مسکین
و بزرگ و لجوج بود بیست و دوم ناقص الخلق والاعضا بود و اگر زن بود توانگر شود بیست و سیم
اندک عمر بود و اگر عمر یابد مسعود بنفس خود اما منحوس مال و رزق بود بیست و چهارم عمر او را
تلخ و سختی و اولاد باو نرسد بیست و پنجم عاقل و حکیم و توانگر و فراخ روزی و خلق

از فعل او شاد

از فعل او شاد باشد و خشنود بیست و هفتم پادشاهی بود معتبر در اول عمر پس منحوس شود
تا بیست و هشتم قبیح المنظر و بیمار بود برج سنبله درجه اول توانگر و نیکو افعال و دراز
عمر و بسیار فرزند بود و با خلق احسان کند دوم فیلسوف و مبارک و نفاع و خیر بود سیم
رفیع القدر و عظیم الشان و مشهور عالم بود چهارم عفیف و عاقل و از شقای نفس خود
چیزها استخراج کند خلق بدان منفعت گیرند عزیز الوجود بود و در سرا و علق بود پنجم زاهد
و زاویه نشین و مردم بوی تبرک و تقرب نمایند ششم پارسا و مستجاب الدعوه و احتساب
کند و از دشمنان گریخته بغربت افتد هفتم بازرگانی بود در وزیری سنا زمینی او را پیران
صاحب جمال و طبع پدر باشد هشتم عالم و حکیم و فیلسوف و اختراعهای نیکو کند از ملقای
نفس خود که فواید بمردم رسد او را مال گشته بود و آنچه باشد بخشد نهم ملکی بود
بزرگوار و عظیم الشان دلیر و درشت خوی و دراز عمر و در آخر عمر ضایع و معطل شود دهم
نیکبخت و مبارک و صاحب خیر و مردم را از قبایح منع کند و معری از قبایح بود اما اندک
عمر بود یازدهم امامی بود عالم و مبارک و مناهی بسیار بدست او باصلاح آید و خلایق
بسبب او در آسایش باشند و ضعیف مزاج بود دوازدهم عفیف و فاضل و دوست دار
اهل فضل و زنان و کم سخن بود سیزدهم ملکی بود سخی و بجمله مرادات بیابد و بلند
نام شود و طعام اندک خورد و معده و شکم او را رنجی رسد چهاردهم عالم و فقیه و فیلسوف
و حکیم بود و کتب بسیار تصنیف کند و مطالب و مقاصد در آخر عمر بیابد مصنف این کتاب
باین درجه زائیده درجه هشتم که یاد کرده آمد در درجه طالع شریف زمان سبب بلای بوده
پانزدهم اندک عمر و فقیر حال و سبب دشمنان منغص العیش بود و عاقبت بر دست ایشان
هلاک شود شانزدهم حلال زاده بود و بسیار دشمن و انتقام از ایشان بگیرد و دو بهره
کشته در جا بماند و آنگاه دفن کنند هفدهم بر مادر و پدر عاق بود و کارهای او پیشتر نیکو
مراد باشد و در تجارت سودمند بود و مرد کش بی پروا بود هجدهم منکر شرایع باشد و اعمال شرع

کنند کذا ارد و وجه معاش و نفقه عیال از دهقانی و باغ و بوستان باشد نهم دهم وکیل او
باشد زینت و تجمل دوست دارد و طبی و عمارت بنا تعجیب دارد و قطع حال بود یازدهم کار
و محیال و کوتاه عمر و بیناه بیرد و چشمهای او درنگ بود و در دها بغایت تمام بیت و یکم
ملکی بود پس سخی و متصرف غایب شود در جائی که او را ندانند و از اهل شود بعد
چهل سال بیت و دوم داهی و کیش شود و آخر خوب بخواب بیند و خبر دهد از کارها
در ان اختیار خطا کند افتد بیت و سیم حسود و شتاب زده بود که تادیب و تعلیم کنند خلق
از و منفعت یابند چهارم برایی و این باشد که تمام باشد خصوصا که دو کودک بلطجا
باشد یا بنده یک بدین درجه و این درجه را کثیر السعاده گفته اند بیت و پنجم خبیث و عاجز
و محتاج بود و خلق او را دشمن دارند و مال او را ببرند و بعد کما بول بود بیت و ششم
ناقص الاعضا و کوتاه عمر بود بر مادر شوم بود بیت و هفتم کوتاه بالا و عمر و لیکن که شبانروزی
بیابد یا شصت سال و این درجه شوم بود مگر که زهره و یا مشتری اینجا بود بیت و هشتم محب
غلامان و فقیه بود و شهوه بلهو و لواطه اما اعمال خیر و فقرا نیکو دارد بیت و نهم
خبیث و ملعون و محیال و مکار و منکر کارهای شرعی بود و هیچ کس خیری نخواهد
سیم معطل بود در مدت حیات هیچ راحت نبیند و هیچ سختی و چیزها را از مردم
تصدیق نکند و مردم را بد گوید و بدخواه و لئیم و مخنث و اگر زن باشد سحاقه باشد
برج میزان درجه اول شتاب زده بود در کسب و مال اختیار کند و حقوق مردم بخلایق
و مکر باطل کند و حرام خواره بود دوم اندک عقل و ماهوج و تنگ روزی و بدعیش
و در تدبیرها خطا کند و کار او مستقیم نبود سیم مریض بود و اندک عمر و لیکن که بعلت
شش سال هلاک شود چهارم روی و چشم زشت و بیرون که دیده و حرام خواره
و بخندد کاهل و بی خیر بود پنجم اندک عمر بود الا که خیر بود و در نفس خویش و کاهی
برود دریا کند ششم پدر و مادر بعد از ولادت او بود و سال بمیرند مرد مقبل و خیر بود

هفتم بیت کوار

هفتم بیت کوار و نانکر و مکرم بود و اعمال بد بود کند و چه دارد بس درویش و حقیر شود
و دولت زعمر بود هشتم خطیب و شاعر و پاک دل و نیکو نیت و اند که حیلت در طلب معاش
و فاحش زبان بود نهم شریر بود و مال برنج بدو رسد چون مال شرر سد بمیرد و ما بل
بهد و زندگانی و فا بود دهم کریم الطبع بود و محب بود در دل مردم و مادر و پدر پیش
در حال طفولیت بمیرند و خویش بدر او را بپرورند پس در نعمت و راحت افتد بسبب دوستی
از دوستی او و خویش معاش و زندگانی بفراغت گذرانند و خلق بسیار او را متابعت کنند یازدهم
تمانکر و بیار رسا و نیکو تدبیر و اخلاق و با دشمنان نیکو زندگانی کند و درست مزاج و از تجارت
بهره یابد و مبارک بود دوازدهم عاقل و سخی و نیکو اخلاق و صورت و نیکبخت در عمر خویش و بسیار
خوار بود و در جوانی زخلقی بمیرد که آن علت غریب بود سیزدهم وزیر پادشاه
بود و بر ظلم اعانت کند نه باختیار خویش و دراز عمر بود و مرتبه و احوالش بهتر شود
و عزت و جاه یابد چهاردهم نیکو اخلاق و سیرت بود و صید و لهو دوست دارد پانزدهم
میان اقارب عزیز و مکرم بود و اعمال بسیار کند و مقبول باشد نزدیک خلق و ما را شاگردان
باشد و خاتمت علی باشد که در اسافل بود شانزدهم دراز عمر و نیکبخت و مرها مال و بیت خویش
بود در طفلی مادرش بمیرد هفدهم پارسا بود و اصطناع معروف دوست دارد هیجدهم نیکبخت
چون ملوک عیش کند الا که ضعیف بود و خوابها و شوایه بیند نوزدهم کاهل و پنجم بود
و در احکام خطا کند و نیکو نیت و بیرنگ طینت بود و او را خواهری شریره بود و خواهر
عنقا جا و بمیرد و من بود لها پس زندگانی کند بیستم عفیف و لطیف و نیکو حال و با مردم نیکوی
کند بیا روی دراز کشد و بمیرد بیست و یکم عامل سلطان بود و از نیکو کاری مال بسیار یابد
محب خیر بود بیست و دوم عشق و طرب دوست دارد و حکایات گذشتگان و بیست همنشین
مطربان و عیاشان بود بیست و سیم بزرگان کریم و فاضل و طالب علم و روزی مند اما کاهل
بود بیست و چهارم کریم و سخی و عقیل بود و عاقبت دین مقتدی باشد و روزگار در خیر و راحت

گذراند و بیماری دران کشد عاقبت صحت یابد و بر کردن او علتی پدید آید و عاقبت بران علت
بمیرد بیت و پنجم مخنث بود یا مغنی و باغ و بوستان دوست دارد و تماشا را اهل مصاحب دارد
اما درویش بود بیت و ششم نیکو تدبیر و کارهای عظیم بود و شب از جای بلند بیفتد و بمیرد
بیت و هفتم طبایع بهایم بر اخلاق او غالب بود بیت و هشتم سخی و نیکو حال و اصطناع معروف دوست
دارد اموال خویش بخیر نفقه کند و حق تعالی فرزندان خلق بیند عالم و نجات باشد و دراز عمر
بیت و نهم میانه حال بود و خود را الکی هدان روزگار شاکر و از فرزندان انتفاع گیرد سیم
ناسک و زاهد بود و جامه صوف پوشد و پیوسته بجا ره روزه باشد و در حدیث خیانت
متکور شود چون بمیرد در دم بقیت از ناسفخوری ندی قبر او را زیارت کنند و سعادت
خویش در دین دانند و بر وی ثنا و مدح گویند برج عقرب درجه اول مقبول القول بود اما
شتاب زده بود در کارها مال او ملاکه محشر و نشر ایمان قوی ندارد و دین بوی نرود
بی دوم فیلسوف مبارک و عجب خیر و بسیار سلیم و مقبول الاکابر بود سیم نیکو بخت بود اما ال
و امان او محقق و ملک او ساعت تجنین گویند این درجه طالع سلیمان پیغمبر بوده است
چهارم ریاست و تعدی یابد برای دین چون بمیرد بعد از چهارصد و شصت سال اقتدا کنند پنجم
ملکی بود رحیم و نیکبخت و خیر بود و میراث بزرگ بیابد و نفقه سازد و عاقبت کار او بخیر بود
ششم مبارک نیکبخت و خیر بود و میراث پدری بیابد و نفقه سازد و عاقبت کار او بخیر بود
هفتم نیکبخت و علوم و صنایع نافع بوی منسوب بود و قومی بوی عداوت کنند و او
رنجور شود اما بر ایشان ظفر یابد هشتم آزاده مرد و جوانمرد و از تجارت روزی مند بود
و مال بسیار بدست آرد و بخیر نیکی کند نهم نیکو تدبیر و غنی و بسبب دین و علم و مال بسیار
نفقه کند دهم عفیف بود و از سلاطین رفعت و منزلت یابد و عیال او بسیار شوند و عادل
و منصف بود یازدهم نیکو طریقت و فراخ روزی و روی در کار فکر بود دوازدهم سخی
و غنی و پاکیزه نفس بود و لهو و طرب دوست دارد و نکاح بسیار کند و مال بدیشان نفقه

کند سیزدهم

کند سیزدهم محب علوم و در طرب سعی بسیار کند و بدین سبب مال و دوستان بدست آرد و در
آخر عمر مستغنی شود چهاردهم ملکی بود که شرف او رفعت یابد و بجنا صد خص دبر سد و افعالی
کند که دیگران باقی ماند پانزدهم منصف بود در معامله و او را پسران باشد نیکو و دوست
و کارهای او بیشتر شایسته بود شانزدهم شقی و مؤمن و شر بد بود سلیم از آفات هفدهم
مطیع امر خدا تقوی بود بر طاعت و از هیچ کس باک ندارد هیجدهم در اول عمر تخلیط بسیار افعال
بد کند و در آخر توبه کند نوزدهم شجاع و عالم و پارسا بود و دوستی یابد در دین و دنیا و چنین
گویند که این درجه طالع امیر المؤمنین علی عمر بوده است بیستم معلول و معیوب بود بیت
و یکم فاسق و فاجر باشد پس توبه کند بیت و دوم قاطع رحم و بد اخلاق بود و با مردم کم
الفت گیرد بیت و سیم دزد و راهزن بود او را بگیرند و بتیغ بکشند بیت و چهارم رئیس
معظم ستم بشرایع و با هیچکس نیکوئی نکند بیت و پنجم حیلت نیت و سخت دل و اندک وفا و هم
عمر بد بخت بود بیت و ششم معلول بود در ساق رنجی پدید آید و بدان بمیرد بیت و هفتم درویش
هیچ خیر نبود و برادران و مادران از وی رنجور باشند و ممکن که او را در بیه را بکشند و در
غربت بمیرد بیت و هشتم نمام و سخن چین و هیچ سخن نکند نقا ند اشت و عمار بود و پاک
ندارد و از هرچه گوید و هرچه گوید از وی باین سبب همه کس او را دشمن دارند و این
درجه ولد الزنا باشد یا کسی که از مادر و پدر بگریزد و اما عاقبتش بخیر بود برج قوس
درجه اول درجه شریف و توانگر و عظیم القدر بود و مبارک و روزگار با آسانی گذراند و عاقبتش
بخیر بود دوم توانگر رفیع القدر و بسیار مال و از جهت دین و علم نیکو سیرت بود سیم مبارک
بود و خلق بوی تقرب کنند و مستجاب الدعوه باشد چهارم وکیل سلاطین بود و مبارک
و فراخ روزی و اصطناع معروف کند پنجم زاهد در دنیا و راغب بآخرت و او را روزی
طبیعی بود ششم توانگر ضیاع و املاک بسیار بود و از تجارت روزی مند بود هفتم وزیری
بود رفیع القدر و مال ایشان بخیر و او را ابتا ینده هم کاری و عاقبت خانه او خراب شکند

و غلامان او را بکشند هشتم مطیع الله تعالی باشد و محب عبادت و بیشتر مرادها یابد نهم عابد
و مسعود و حامل الذکر بود و مقبول دوست دارد دهم با خلق اختلاط کند و فیلسوف و حکیم بود
صحیح القول یازدهم محبوب السر باشد و مانند عیسی که در مرتبت خویش سفر دور کند و در آن
انقطاع یابد و بعلامت باز آید و او را دختران مبارک باشد دوازدهم خیر و مصلح بود و اعمال
الابرار کند و منفعت بخلق رساند و مشتغل بعلوم بود سیزدهم عالم و حافظ بود تشابه الادیان
و امین در کار دین و نفس و اهل معرفت چهاردهم شقی بود و هر چند بیاید شقاوت او بیشتر شود
و بغربت میرد پانزدهم شوم بود بر پدر و مادر خویش تا چهل سال بعد از آن توانگر شود و معاش
بطریقه آبا و اجداد خود کند شانزدهم خاین بود و نهان بازی کند یا آهنگری و پیکی کند عاشق
و ادویه و قشی و فروسی هفدهم مخنث بود و مکار و در رسوائی و خرابی بود هجدهم عالم عجب
حیرات و منجم و مهندس بود نوزدهم متلون بود و در هیچ رای ثابت نبود و بر جمله کاران
بود و از رنج شکم میرد بیستم مبارک بنفس خود و شوم بر دوستان و فایده هیچ کس نبود
و ناکام میرد بیست و یکم ملک ضعیف بود تنها فنا الامر و الحکم نباشد و در عبادت کاهل و فاسق
و سرکش بد بود بیست و دوم ناقص العقل و در انعم بود و هیچ اندیشه در حق خود نکند که روی
و بال بود و همیشه بر خود خشمناک بود و روا بود که زن او را از وی بر باید بیست و سیم
او را علتها بود بر تن از وضح و برص و مانند آن بیست و چهارم مدبر و شوم و بیدار شود و او را
برادران جدا از مادرش بیست و پنجم بد گوی و نمام و غماز بود و خبیث الذم و بر مخدوم و مخدوم
روزگار کند راند و از آنجه او را بدان حاجت بود بیابد نخست کند بیست و ششم بهیئت ملکی بس
بود و اعمال بد کند و روزگاری بیدی گذراند و بیکن که در آب بیست و هفتم زشت خوی
و بد طبع و هلاک حیوانات خواهد بیست و هشتم خبیث و بد اعتقاد و بد کار و مدبر بود هم عمر
بیست و نهم رحیم و غریب دوست و زود عاشق شود و نیکو صورت و فخیم بود و در نهایة
با رسیس فی س دلیل ولادت فاسق یا فاسقه بود و الله اعلم برج جدی درجه اول بر اقبال

دینی بود

و نیت بود یا او را بکشند یا بمیرد دوم فی اس باران بود بس عمل بیابد یا بد از سلاطین سیم قاطع
الطریق و سفاک و سخت دل و تنگ روزی بود چهارم اندیشه ناک و درویش و کاهل بود و اعمال بد
دشمن دارد پنجم بر والدین شوم بود و بد اخلاق و بد عیش بود ششم لنگ یا معیوب زبان بود
هفتم از مادر و پدر یتیم بود و بجیش تربیت کند و عمر دراز یابد اما در رنج و محنت هشتم
خار و حقیر بود و هیچ خیر نیابد و او را که سنگی هلاک شود در حبس و پس از انکه ذکر چیل خرد
نهم ناقص الخلق بود اما زیرک و تیز خاطر و با تحصیل بود دهم بخیل بود بخفت زبان یا خنثی بود و جنه
فحج کند و معاش او از ان بود جود پنجاه سال در درویشی زید بس حال او نیکو شود یازدهم ناقص
الخلقة و تیز خاطر بود دوازدهم دلیر و قوی دل باشد و باک ندارد و از هر چه کنند و کور بود و شود
و منجم وا نره میرد سیزدهم ساعی و غماز و فضول در کارها که او را حاجت نبود چهاردهم حرام زاده
و نا پاک زاده پانزدهم شل باشد یا ناقص الاعضا و عظیم محنت و متاجر بود شانزدهم پادشاهی بود مقبل
که با دشمنان قتل کند و ظفر یابد بعضی هفتاد سال حکومت کند اما الحق الامر نبود و در بدر هلها افتد
و تنگ روی سوالی نبود هفدهم هفت ساعت یا هفت روز یا هفت سال عمر یابد و اکثر بمیاد
بود هجدهم پادشاهی بود بزرگوار و بارای و تدبیر قوی بود و در ملکت اسم و رحیم و منصف
و عادل و از خاندان ملوک بود در وجه طالع سلطان معز الدین سنجر این بوده پادشاهی بود رحیم
و منصف و صاحب سیرت نوزدهم محتنق بود اکمل مطرب و روزگار براحت کلاهم گذرانند
و سماع دوست دارد و بارای و تدبیر و رونق باشد اما بی اصل بود بیستم نایل العضو و عظیم
الشخص باشد و بزرگ اسم و منافق بود و عمر دراز یابد در راحت و لذت اما او را دوستان
نبود بیست و یکم میانه حال بود اما راحت نه بود و شل و بی دین بود بیست و دوم فحاش و شوخ و بی
خیر بود و در غیبت مردم زاید گوید و کذاب و صحیح الجسم بود و عمر دراز یابد در رنج و محنت
بیست و سیم پادشاهی نهیر که مدبر بود و سلطه و نیکو سیاست و سیرت و مال العدل نیک بر
قتال بیست و چهارم ملکی که تمام بود و هیچ منفعت نیابد در ممالکت در فتنها و شغبها افتد

بیست و پنجم سخن دا هیچ و معزور باشد و نصیحت که او را کوید نه پذیرد و با شرف و جلالت
وا بهت باشد بیست و ششم شقی و شوم و بد اخلاق و مجرب دست و نیکو اعمال و کارهای لطیف
کند بیست و هفتم حرامزاده یا باغبان یا ناطور و تنگ و بدبخت بود بیست و هشتم مفلس و تنگ روزی
و شوم بود بر تن خویش و بعضی مرادها برسد و وفات او بسبب خود باشد بیست و نهم و رونقی
بد دل دلیری ناهموار بود در اخلاق سیم هیچ در آخر جدی افتد ولادت او نا باشد و در آخر عمر قتل
یابد **برج دلو** درجه اول حکیم انگار بود و دعوت کند و چیزی اهل روزی تقرب کند و سخن
او خلق بسیار را و یا بلند دوم پادشاهی بود و قوی نصرت یابد و اکثر اوقات بر اعدا و مال بسیار
باشد سیم وجیه و صاحب جاه و منزلت بود و مطالعه کتب دوست دارد و جلیب بود و بخیل و مراد
برسد چهارم توانگر بود و مثل سلاطین عیش کند و معاش از دهقانی بود در اول عمر درویش
بود در آخر همیون شود بد راز عمر و ناظر در کتب و مبارک صحبت و این درجه مبارک است
پنجم ساحر بود و در زمان صادق و آخر عمرش بهتر از اول بود ششم صانع عجب و مجرب دست بود
اما ابله و اهوج بود هفتم ملکی بود قوی در سلطنت خویش و رحیم بود بر رعایا و خیرات بسیار
کند نهم از عمل و صناعت دست خویش توانگر شود و صنعت او بزازی یا خیاطی یا ملاحی بود
دهم در اول عمر خویش درویش بود و رنجور و بعد از آن منزلت ملوک یابد و بر خلق بسیار
مقدم یابد و اتباع او تا داس فیلست بماند و در سبد جوانی در غربت افتد و در جوال زندگانی
کند چنین گویند که این درجه طالع موسی پیغمبر است یازدهم زاهد بود در دنیا و راغب
آخرت چون ملائکه و از لذات و زخارف دنیا چیزی نخواهد و فاضل و پارسا بود دوازدهم
سخی و کریم و راغب اصوات بود و بجواهر و تجمل دوست دارد و نیکو رای و منظر و بعبادت
مقبل بود مسلط علوم اسرار علوم بود سیزدهم ملکی بود درست سیاست سخت دل بی رحم
با انصاف و ظالم و ازهر و دولت و مال بر خود روا ندارد یا بد چهاردهم ملکی بود فاسق و فاجر
و شریر و هیچ خیر نکند یا عیبه دیا نزدهم کاه ویش و خونریز و عاق در مادری بود و سماع و بطالت

دکاهلی دوست

و کاهلی دوست دارد شانزدهم ملکی بود دیا و زیر ملک نیکبخت پس بمیرد در ساعت هفدهم
ملک سخی و عادل عمرد وهر از عمر بود هیجدهم ملکو دیندار و محب علم و علما بود نوزدهم نیکبخت
نیکو سیرت بود بیستم کردکران زبان بود و بیکی که ختنی باشد بیست و یکم کاهن و منجم و استنباط
علوم کند بیست و دوم او را وسوسه بر مزاج غالب باشد و سخنان بی فایده و دیوانگی کند یا
بیست و سیم مبارک نفس و نیکو سیرت و طریقت و رئیس اهل بیت و قوم و خویش باشد
و میان خلق قطاع بود بیست و چهارم غنی و نیکبخت و سخن آور و دراز عمر بود و در قوت تمام
یابد در میان مردم بیست و پنجم مطالعه کتب و اخبار رسم ماضیه دوست دارد بیست و ششم
نیکو رای و فکر و مقلد بر بود و استنباط علوم کند و شخصی مبارک بود در دیوان بیست و هفتم
بازرگانی غنی و بزرگوار بود داد و ضایع اموال بود بیست و هشتم حلیم و عفیف و کم سخن و عاقل
مردم ازوی ایمن و سلامت بود بیست و نهم کم عقل و عامل آلذکر بود سیم شقی و احمق و حیله
و این درجه بهایم است و اگر آدمی زاید مانند بهایم بود **برج حوت** درجه اول ملک عظیم الشان
بود و محتاج بود بآنچه در دست رعایا و لشکریان بود تا شصت و هفت سال پس مستغنی شود
دوم حکیم و فقیه و عفیف و مقدم بر اکثر مردم سیم صالح و عفیف بود و کسان ازوی در رنجند بسیار
دشمن بود و معاش او از قصه و مجلس و مکتب داشتن کودکان بود چهارم درعنا و فقر میانه
بود و عمر دراز یابد و گرفته خاطر و عجایب خیره بود حاذق و عارف بانواع ادویه و طب پنجم
اهوج و سخن زده گوید و او مطبوع بود بر حساد و تعبیه آنکه او زبان دارد ششم رئیس
بود مطاع و فعال و رئیس بنشنده میان خلق و او را بدین سبب تعظیم بود در میان خلق هفتم
تعظیم ملوک هشتم کران زبان بود مانند بهایم هشتم این درجه دال است بر ابلهان و احمقان
نهم صاحب مقالات و مذاهب بود و بدبخت و کارهای آن جهان او تباه بود دهم از طبیب
خلق بود و در عقیدت او شبهتی بود یازدهم کران زبان و کند فهم بود دوازدهم حرب دوست
و رحیم و کم عقل کار را ابرای خویش کند و چشمش را خلل رسد و رفتنکار عکس و عیل کذا ماند

و عابد و متکبر و منصف بود سیزدهم بازرگان با ثروت بود و مثل ملوک عیش کند چهاردهم با مکر
و حیله و دغا بود پانزدهم درویش بود تا چهل سال پس توانگر شود شانزدهم مکار بود و مرگ
او بسبب بیماری که در حلق شود بود هفدهم حرب دوست و نیکبخت و پارسا بود مکار [illegible]
بیست او سوار یان که خلق تعجب کنند هیجدهم عالم و فاضل و پارسا و حکیم و نیکو نهاد کافی و عاقبت
او بشهادت نقیبی زاهد بود و نوزدهم بیننده در اصطناع معروف و خیر یا بابا از [illegible]
دارد و از حق تعالی او را نگاه دارد بیستم ملکی و عفیف بود و پارسا و نیکو سیرت و او را در چین
مقام بود بیست و یکم وزیری عاقل و عاقبت او کشتن بود و این درجه طالع وزیر [illegible] بود
بیست و دوم سلطانی بود حرب دوست و معاش از این بود بیست و سوم اهل علم و صلاح و دیانت
حال باشد بیست و سیم درجه شکا و فساد مان است و این درجه صحیح المزاج است بیست و چهارم
[illegible] که در حد سکاران بود بیست و پنجم صالح و [illegible] بود [illegible] کند [illegible] بیست و ششم نیکبخت
و رحیم و عفیف و مبارک بود بیست و هفتم توانگر کسب کند و اموال و مال بسیار جمع کند و پادشا
در هر شهری ضیاع و مال و عقار بود بیست و هشتم فقیه و عالم و مجتهد و صاحب نظم [illegible]
سعادت ظالم کند پس در آخر عمر از رنج و محنت و زیان مال هلاک شود و این درجه طالع امام
شعبی و ضحاکی بود و حال او چنین بود بیست و نهم واضح مذهب و عقیدت بود و بعضی مردم
او را قبول کنند و دیگر تصانیف او میان خلق [illegible] سیم پای اما فکار بود و اعظ و مجلس دار
بقا هر زاهد مایل و راغب نزدیک خلق بود و رجوع کردن دنیاوی و مجمع [illegible]
در احکام درجات سخن در اقاویل مختلف بسیار است من از ایام که دیدم که اتفاق جمهور
بر آنست و من درجه طالع که از رهدی و تحقیق بود اعتبار کردم **فائده** صاحب طالع
دلیل حیوة مولود است و بقای او و صاحب صورت دلیل آن بود که مولود را شناخت
و معرفت بود در میان مردم و صاحب شرف دلیل جاه و بزرگواری و صاحب حد دلیل آن
خانه بود که مولود را در آنجا ولادت بوده اگر صاحب بود بنام بلند و نیکی بود و اگر صاحب

بود دلالت

بود دلالت بر خانه مختص بود از صاحب خانه هفتم توان دانست که مولود از زمین سعادت و از زمین
شهر خویش کند اگر صاحب حد در تاسع بود مولود از شهر خویش در غربت افتد و اگر در ثامن بود
در غربت هلاک شود و اگر در طالع بود هرگز از شهر خویش بیرون نرود و این اسرار
علوم نجوم است و تیر آفتاب دلیل ارتفاع قدر و شرف و منزلت بود و دلیل امراض و اسقام
و هر [illegible] که بروی و چشم وی رسد و تیر [illegible] دلیل [illegible] بود و تیر سهم السعادة
با ارتفاع املاک و شرف بود و تیر وسط السماء دلیل اعمال و صناعت و آنچه ساعدت
کند از نعمت و حرمت بود تیر زحل دلیل غربت بود و تعویق کارها و امراض و اسقام
و اخوان و امور اجداد و آبا و معاریت و تیر مشتری دلیل صداقت و مودت بلند قدر و نزدیک
ملوک و آنچه مساعدت کند تیر مریخ دلیل نکاح و عروس و عشق و منافع از جهت زنان
و خصومات و جدال تیر زهره عروس و محبت و نکاح و فرح و خوشدلی و میل زنان
و کنیزکان تیر عطارد دلیل ادب و علم و منافع این و برادران خود تیر راس
و ذنب دلیل آنجا بود که وقت در آنجا بوده است **فصل** این فصل اگر در آخر احکام هیلاج و کدخدا
بایست آورد اما بتقدیر اعمار معلوم نشود احکام دوازده خانه بیان نتوان کردن
زیرا که کسی زاید و عمر ندارد چنین انکه زن خواهد که او را فرزند شود و احکام زن و فرزند
او بتوان کرد و همچنین خانه عمل جاه و عمل سلطان پس نزدیک بیش از قواطع عمر بیاید
دانستن انگاه احکام دوازده خانه بیان کرد پس بعلت احکام قواطع [illegible]
فصل استدلال اقامت و نکبات سالها قطع عمر است و از سه دلیل توان جست [illegible]
اول تسییر رسد بقواطع دوم انتقالات تحویل سیم از فساد دلایل سالهای مولود و اصل
دیگر است درین باب و آن آنست که اگر عطیه قوی بود زوال بی قوی رسیدن تیرات
بقواطع و انتقالات و فساد ادله سالها اثر عمر کند و اگر ضعیف بود قطع کند و اگر تیرات
بقواطع و انتقالات نزدیک بود با انتهاء عطیه که حد سال باید و سال قطع کند و اگر نزدیک

بود بتمام عطیه کدخدا و اگر نظر او بدین بهره قطع بود و اگر تسییر بقاطع دیگر رسد دلیل موافق
بود تا نصف یا ثلث یا دو بهره عمر هم نیز قطع کند و اگر دلیل قوی یا صالح قطع حیات یابد و در قطع
بکند اگر دلیل اثری اثر آن بماند و آن سبب جدایی شود و قطع عمر بود با آخر عمر چون کدخداه ضعیف
بود در نصف و ثلث آن و ثلث عطیه هم قطع بود بسببی دیگر **فصل** و قواطع بعضی کواکب
بود بعضی تمام و بعضی مواضع فلک منتسب شود متحیره و ثوابت و نعمان نجوم از کواکب
متحیره قواطع پنج بوند دو بطبیعت و آن زحل و مریخ اند و دو بعرض و آن شمس و قمر اند
و یکی مختلط و آن عطارد است آن ثوابت اند هفت از آن نیز چون قهران و قلب الاسد
و [illegible] الاسد و منکب الجوزا و راس الاسد و قلب العقرب و منکب الفرس و راس الغول
و سها این پنج است برها دس و راس الحیا و النار بین الشوله و عین الدامی و ممکا السرطان
و شبیه سیجانی و [illegible] النشا [illegible] الدجاجه [illegible] نجوم نیازک است و ذات الجمه اما قواطع
[illegible] طبیعی است و بعضی عرض قواطع طبیعی نفر ده است درجه رابع درجه خامس درجه
هبوط افتاب و تربیع و مقابله او درجه هبوط قمر و تربیع و مقابله راس و ذنب و تربیع و مقابله
زحل و مقابله و تربیع مریخ [illegible] و عین هر یک زحل و مریخ و عطارد و درجه هبوط
هر کوکبی که چون کدخداه بود بروی [illegible] چون عطارد به [illegible] درجه حوت رسد
بروی قطع کند اما عرض شش است درجه طالع درجه جزو مقدم بر ولادت که تربیع نیرین بوده
باشد و آن درجه که پیش از ولادت باشد و تربیع و مقابله عطارد اما سهام یک سهم الموت
دوم الدوله و الدوالیکی سهم السعادة [illegible] **فصل** انجا که سیر [illegible] می آید قاطع
بود بر جمله هیلاجات و کدخداه قوی باشد عمر صحیح بود [illegible] و افتاب در حمل یا اسد
قطع بکند مگر در حمل [illegible] شعاع [illegible] در جای سعد [illegible] سعدی بود همچنین
ماه در [illegible] سرطان [illegible] سنبله و [illegible] طبیع است ماه را خانه سیم اوست و شرط بودن ماه در سنبله
آن بود که در حمل سعدی [illegible] نظر [illegible] عطارد بود قاطع بود زیرا که

بیان عطارد

بیان عطارد و قمر خلاف باشد و اگر بیشتر نجوم قمر [illegible] زهره کدخداه بود و قمر بروی قاطع
بود وقتی درجه طالع قطع کند چون [illegible] درجه طالع هیلاج بود و عطارد قطع نکند الا وقتی که با نحوس
آمیخته باشد و آن نحوست از ثوابت بود یا از متحیره [illegible] باشد و ثوابت نحوس بر هیچ هیلاج
قطع نکند الا بعد از تمامی عطیه عمر روا بود که تا نحس که تسییر [illegible] جاه و حرمت و شرف
دهد اما ثانی نجوم که اثر [illegible] قاطع بود [illegible] ماه اول در طالع پدید آید یا یکی
سال که انتها ثانی رسد و شرط آن بود که پس از ولادت یا [illegible] بود و اگر در جائی بود
که طالع [illegible] بود و لیکن این درجه چنان بود که نحس نظر دارد [illegible] **فصل**
درجه طالع قاطع بود بر وی [illegible] که [illegible] این معنی تجربه کرده و قطع بیفتاد
الا وقتی که درجه طالع قریب بود با راس یا ذنب یا در خانه [illegible] و اجتماع و استقبال
هم قاطع (قطع) نکند الا بدین شرایط که یاد کرده آید یا جزو یا درجه سابع و [illegible] رابع بود و یا درجه
تربیع نیرین از ولادت باشد هم بدین شرط قطع کند و درجه غارب قاطع بود بر هیلاجها
بنگرند قمر [illegible] احکامیان بدین متفق اند [illegible] که کدخداه بود هم قطع کند [illegible]
طالع قاطع بر هیلاج و کدخداه مگر زحل اگر [illegible] کدخداه بود بروی قطع نکند احکامیان متقدم
چنین گفته اند که چون هیلاج به درجه راجع رسد و سعود بدین درجه ناظر باشد و قانون
عمر تمام و قوی بود و قطع عمر نکند اما جاه [illegible] که صاحب طالع را درجائی یا درجائی تنگ
محبوس و درجه هبوط افتاب بر افتاب قطع کند و بر سهم السعادة و بر جزو و اگر سعدین
نظر دارند [illegible] که افتد و این مجرب [illegible] درجه هبوط قمر و تربیع نحوس و مقابله ایشان
بدان شرایط که یاد کرده آمد و راس قطع نکند مگر بر نیرین و ذنب بر جمله هیلاجها و کدخداها
قطع کند مگر بر زحل که او را با زحل مناسبتی هست وقت باشد که قران زحل و ذنب قوت
و سعادت دهد کسی را که مستولی بر طالع او زحل بود و جهات قواطع ارباب ایشان قطع
نکند الا وقتی که قانون عمر بغایت رسیده باشد **فصل** اما انتقالات بر سه وجه بود انتقال

تسییر بود مفرد و دیگر انتقال تسییر بود در تدبیر بعضی از کواکب سیم از انتقال تسییر بود از قسمت
بعضی از کواکب اما انتقال تسییر بعضی درجها و کوند بود انتقال تسییر از حد نحس و دیگر انتقال تسییر
از نحس برج یا از اول و این زبان که هیلاج بود دلایل و دیگر انتقال تسییر سعد بحد نحس و دیگر انتقال
از حد نحس بحد نحس و نحس سعد بنحس بود … صحبت دلایل بود و دیگر انتقال تسییر
از حد نحس بحد نحس در تدبیر کوکبی نحس … بعضی اما انتقال بعضی از کواکب
کرده است انتقال تدبیرات از حد نحس بحد نحس در حد نحس و این معتبر باشد و دیگر انتقال
تدبیر از حد نحس در کواکب نحوس بعرض و خلف اما فساد احکام سالها بسه گونه بود
تا فساد دلایل سال بود بخارج کواکب مفرده و بفساد امکن او لابد یا سریع سریع بعضی از کواکب
بود بمکان دیگر اما آنچه فساد او لابد و بیخ بود فساد قاسم و سالخداه و صاحب طالع تحویل
و صاحب فرداز اما فساد او لاد و امکن هفت بود و ها فساد قاسم و قسم دو جانشینی
از هیلاج و بیرح انتهای بودن سالخداه صاحب طالع اصل و صاحب انتها یا صاحب طالع تحویل
تمام فساد و قسم دوم ولادت ست این انتها بر جرم رسد که در وقت ولادت زحل در دو کا
بوده باشد اما شرط فساد قاسم آن بود که قاسم چون سعد باشد در اصل و تحویل
ساقط از سعود و در سال نحس یا در منحی یا منتقل دلیل قطع بود اما سالخداه در وقت
ولادت و وقت ولادت و وقت تحویل نحوس دارد یا مقابله دلیل آفت بزرگ در رسد
اگر نحس راجع یا محترق بود این آفت بیشتر باشد و اگر سالخداه او مشتری بود تحت الشعاع
در اصل و تحویل و آفتاب نحس بود هم قطع کند و اگر سالخداه مریخ و قمر بادی بد حال بود
در بیت تربیع یکدیگر ناظر و سعدی ناظر نشود و هم قطع بود و اگر سالخداه نحوس بود
بشعاع نحس و تسییر هیلاج بجرم یا بشعاع این نحس نحوس بود و در وتد بود و صاحب طالع
اصل نحوس بود هم از این نحس دلیل قطع بود چون صاحب طالع تحویل نحوس بود انتها
از تسییر هیلاج بدین نحس شعاع سعدی دلیل قطع بود حکم صاحب … حکم سالخداه باشد

ایشانرا

ایشانرا هر دو با یکدیگر شریک باید کرد اما فرداز چون فرداز بزرگ مریخ بود و فرداز
کوچک آفتاب و هر دو در بیت سال یا در اصل ولادت منحوس باشد قطع بود و همچنین چون
بزرگ عطارد بود و کوچک قمر زحل بدان شرط یاد کرده اند از فرداز اگر فرداز بزرگ
عطارد بود و کوچک قمر زحل بدان شرط یاد کرده اند از فرداز اگر فرداز بزرگ عطارد بود
و قمر همچنین حکم دارد و بشرط … بزرگ ذنب را بود و فرداز کوچک قمر را
هم هم قطع بود اما بشرط اولاد امکنه بهم چون قاسم نحس بود و درین حد که نحسی بود سعدی
نبود و درجه این نحس برج اصل یا انتهای تحویل بود نحس در تحویل با مکان خویش بی
نظر سعود اصل و تحویل هم قطع بود و چون سالخداه قمر و اسد باشد از نحس در تحویل طالع
بود درین سال چون صاحب تحویل بطالع اصل بود و صاحب برابع هر دو را منحوس بود
و صاحب منحوس بود و انتها برابع یا ثامن بود هم قطع بود چون انتهای سال بمکان زحل رسد
و این برج طالع تحویل بود و زحل و مریخ بنظر عداوت بدین درجه ناظر باشند و هیچ سعد ناظر
نبود هم هلاک بود اما رسیدن کواکب بمکان یکدیگر شخص سنوی بود بطالع و بموضع انتها
رسد در وقت تحویل و مشتری سالخداه یا فرداز یا صاحب تحویل بود و همچنین زهره و اینجا که قاطع
عمر شود یک رسیده باشد یک شاهد کفایت باشد و اگر چه ضعیف بود که قوت عمر برسد اما اجتماع
بر تسییرات سعد و نحس دارند که عمر را ببخشانند دلایل تحویل یا نحس ضعیف افتد که قطع کند
فصل و بعض قواطع هر هیلاجی باشد … با اعتبار … زحل آفتاب را زیان کارتر بود
چون آفتاب هیلاج و طالع … بود تسییر آفتاب بجرم زحل یا بتربیع او رسد خطر
و خطری عظیم بود و همچنین درجه طالع و درجه مریخ در طالع شبی ماه را بغایت زیان کار بود
و همچنین سهم السعاده و تسییر سهم السعاده که هیلاج بود چون بجرم یا بتربیع یا مقابله مریخ طالع
بس بود زیان … و همچنین آفتاب چون هیلاج بود بجرم ذنب رسد تسییر بود
و سهامات … بیشتر … دلیل قطع بود و دلیل پادشاهی و … خامس

آفتاب را مضر باشد چون تسییر بدی رسد خصوصا که آفتاب صاحب رابع بود و چون
درجه هبوط نیرین منحوس و مقابله و راس و ذنب معطاره چون مختلط نحوس بود و تربیع
و مقابله او بغایت زیان کار باشد و چون قمر صاحب عاشر باشد یا مستولی بر عاشر و تسییر
او بقلب الاسد هلاک بود و سهم الموت منیرین را بغایت مضر باشد و قطع کند و نزدیک
اشاره از قواطع است بر قمر **فصل** اما سهم السعاده سهم نیرین است هر چه نیرین را زیان دارد
جز که درجه بر سهم السعاده را هیچ قطع نکند اما جزو اجتماع یا استقبال مقدمه بر طالع هیچ
قاطع بتر از درجه ثامن نباشد - مدخل نباشد انتقالات امراض نباشد و انتقالات
امراض نباشد عامه در بعضی حکما است و گفته اند که تسییر جزو چون هیلاج باشد بقلب
الاسد رسد هیچ نظر سعد نافع نبود و جزو قطع طریق نبود اما درجه طالع بیشتر از درجه قمر بود
که درجه طالع بدی قطع کند خاصه که قمر منحوس بود و سهم بیابات و شق ابی نعیم و ذوات الجمه
و درجه طالع قطع نکند و آفتاب چون مسعود باشد درجه طالع او را قطع نکند **فصل** اما
اسباب قطع هر یک دانستن اگر قاطع بر هیلاج زحل بود که از خناق و حبس باشد یا از امراض
که از برودت باشد و از ناشناختن او از جای بیفتادن یا بنائی در چاهی افتادن بود
اگر زحل در مهر و فلک صاعد بود از صلب یا از جائی بیفتادن بود و اگر هابط بود از آن بود
که او را در چاه و جائی ظلمانی بازدارند علی الخصوص که صاحب رابع در مهره که شهادتی بود
اما مریخ دلیل کشتن در پیشها و بیش سوختنا و از رگ و حجامت و امراض گرم بود و راس الغول
و قلب العقرب بر گردن زدن و کشتن دلالت کند و اگر مریخ صاعد بود دلیل به تازیانه کشتن
و سنگسار کردن او و بخش بود و اگر هابط بود دلیل مرگ بود و او را حلق بریدن و کار در ستن
پنهان اما ستاره بیابات دلیل غم ها اندیشه و فکرت بود و نابینائی و امثال این اما درجه غارب
که هیلاج نشد اگر آنجا رسد دلیل بود بر هلاک از جهة زنان و خصومات اگر مریخ با آنجا نظر دارد
و این کس در میان جنگ کشته شود **فصل** در درجه طالع چون قاطع بود بر قمر بیان صفت کرده ایم

هلاک او از جهة

هلاک او از جهة او باشد و بود که خویشتن هلاک کند چون زحل نظر بدار رد و چنین گویند
که فتح سا حریک قلب العقرب بر درجه طالع بود چون تسییر قمر که هیلاج بود بدو درجه طالع
قلب العقرب رسید خویشتن را بسوخت اما درجه رابع چون قاطع بود دلیل حبس
دراز بود و اگر زحل ناظر بود زنده او را دفن کنند و اگر مریخ ناظر بود او را سکته
زند یا امثال این بیماری و او را زنده دفن کنند پس هلاک شود و اگر بیت رابع هوائی
بود تسییر آفتاب که هیلاج بود بدرجه رابع رسد این کس بر دست رهسا و بندگان و بفرمان
ایشان باشد و اگر ذنب باشد بر دست فرومایگان و ناکسان باشد اگر آفتاب بدرجه
رابع میشد تسییر هیلاج آنجا رسد هلاک این کس بر دست پادشاهی بود که پادشاه این کس
بدست خویش هلاک کند اگر مریخ آنجا بود بر دست دزدان و عیاران و اصحاب سلاح
و مقیم بنا است ان قرن نگاه باید داشت که تسییر بدی میرسد در وقت ولادت این معانی
که یاد کرده آمد خاص ابی الفهم و ابو المعراست اما آن کتاب بیعقل آنست که او کوبیکن کبی که او را
کیدخدا شد قاطع است اما تاثیرات او در جانب جنوب و آن اقلیم که بجانب جنوب نزدیکست
اما تسییرات هیلاج اگر در حد مسعود مریخ باشد صاحب طالع را خطرها رسد بسبب چیز ندرد
و در شتر و آبله و حصبه و امثال این و قلب الاسد تسییر بدی مخالفتی بود از سباع و ستوران
یا از جائی بیفتادن یا بیش سوختن و چون نحوه بود و بیشتر بقلب الاسد رسد این را سباع
هلاک کند اما منکب الیمنی چون قمر بدو رسد از اهل فساد و طبقات مریخ بیم هلاک بود
و معلق افتد بر دست قوت او و هو و بدین بود که مقتول بود چون منکب الفرس رسد در
استغراق گفته اند انشاء الله **فصل** در احکام ثوابت سعادت بزرگ در طالع ان شاء بقی باشد
که در عظم الله اول عدوم باشد بشرط آنکه قانون محرم تمام بود صاحب را عقد را استعداد
و اگر نیرین با یکی از ثوابت سعد بود در عظم اول دولتها و سعادتهای بزرگ دهد و همچنین چون
ستاره بر طالع مقارن بود یا بالی اگر قمر مقارن باشد دلیل کرم و سخاوت است اگر با ابی الحسن بود

سعادت دهد اما عاقبت ضرری بزرگ رسد و سماء الاعزل و نسر واقع در روف جملۀ این

منازل چون با نیرین یا عاقبت طالع یا بدرجۀ طالع یا بدرجۀ وسط السماء آیند مولود معروف

و مشهور و سعد و بهشتی بود و عالم و شاعر و طرب دوست دارد و سلطان باشد و عاضر جواب

و کاهلی و تیز خاطر و عمل من علوم بنکرت خویش انبساط کند و شیرین سخن و کریم عهد بود

و بسیار نکاح کند و مفید بود و مایل بزنان حقیقی که مریخ فوق الارض بود و بزهره ناظر و اگر

مریخ در طالع بود این سعادت و اخلاق ناقص بود و اگر این کوکب بدرجه هفتم افتد و مریخ

در این خانه با زهره در این خانه بود مؤنث بود و شکل مخنث بود و بجمله چون زهره با مریخ

در او تاد باشند با نفاست سعادت ثابت جهت بدی شود و این اسرار این صناعت آ

و مبارک بود تمام اگر عطارد بود کلمات خوب و نیکو بود و این کس محترم بود در چشم مردمان

خاصه که ولادت این کس در اقلیم عطارد بود و اگر این ولادت شبی بود این کس سوی علم

باشد و نیرنجات و طلسمات و معادن دست وی بر آید **فصل** اکر اکلیل بود یا سوی سماک

راجع بود مولود شدید البطش بعیبا لصمت و حیلت بود بسیار تجربه و محب علم و سه ...

بود و مال فراوان بدست آورد و ذخیره نهد اگر قلب الاسد و قلب العقرب و کلب و عیوق

بود این کس سپهسالار و لشکرکش و صاحب اقطاع و ولایت باشد و خلق از وی منفعت بود

اما جبار و قهار بود و مدح و ثنا دوست دارد و هر که با وی قبش نیکی دبر اعدا مظفر بود و این

دلایل ملوک و امرا باشد **فصل** عین الثور و عین الرامی و راس الغول دم دهقان و محترم

و کارهای بزرگ بر دست وی بر آید و جیه و مکرم و عفیف بود و عین الرامی دلیل میل کند

بر دهقان شکار و غیر آن دلیل نگاه داشتن است **فصل** در مثلثات طالع و نوبت و بخت

بزرگ در سعادت احکام مثلثات بر نوبت است اگر ارباب مثلثات سعود باشند

در سه هر عمر مولود سعید بود خاصه که درجه اول آن برج باشند اگر درجه آخر این

برج باشند اگر در برج آخر این برج باشند زیر دستی یا فرمان او بدی بود اما از ان کار سعادت

یا بد و اگر ارباب مثلثات در پنجم و یا یازدهم باشند حال میانه بود و اگر در یا نی یا هفت باشد

نه توانگر و نه درویش و نه درویش مایل تر بود حال او و در ثالث و تاسع بود نیکو نهد کانی ... متواضع

و تیز خاطر و فاضل بود و اگر در ششم و دوازدهم بود بد حال و منحوس بود و اگر با حی ... نحوست

داد و مرض دارد و در این دو خانه بد بخت بود و اگر ارباب مثلثات را دن بود که کوکب

ذکر در برج ذکر و اناث در برج اناث باشد مستقیم و شرقی در شرق این علت سعادت

این دلایل بود و ارباب مثلثات هر کوکب فوق الارض بود دلیل اول عمر بود و هر چه تحت الارض

بود دلیل آخر عمر بود طالع و وسط السماء دلیل اول عمر بود سابع کهولت رابع آخر عمر و اگر صاحب

طالع در شرف خویش بود جاه دهد چون آن و اگر در برجی بود که شرف کوکبی دیگر بود

که وبال و هبوط او نبود هم شرف و سعادت دهد چون عطارد در جدی و میزان بود و مریخ

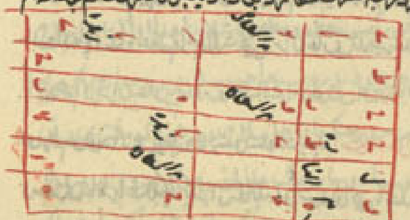
و زحل در سرطان و افتاب بدرجۀ شرف مشتری بود درجۀ شرف آفتاب بغایت سعادت دهد

و اگر در نوبت بدرجۀ شرف مشتری بود بلند همت و عزیز القدر بود و او را جاه و منزلت بود

و اگر بدرجۀ شرف مریخ بود دلیر و شتاب زده تیز خشم بود و اگر درجۀ شرف زهره بود سخی

و نیکو خلق بود و اگر بدرجۀ شرف زحل بود حلیم و با وقار بود اگر افتاب بدرجۀ شرف

قمر بود نیکو شمایل بود و اگر نیرین بدرجۀ شرف عطارد بود دادیب و فاضل و عالم بود در علم



احکام ... الیل ملوک و سلاطین

دلیل اول افتاب هر درجه طالع بود

و مشتری از سدیس یا از تثلیث بوی

ناظر و مشتری قوی حال بود مولود

پادشاه و سلطان مظفر عادل حکیم حلیم شود و نیکو نام و نیکبخت بود دوم اگر طالع عقرب یا جدی

سهم السعاده در میزان یا در ... و زهره در جهت که پنجم ... است و تحت الشعاع نبود

ملک سطان نیکو خلق متواضع بود و خلق او از عدل او هر تن آسایش و در رعایت امن ...

وتن آسوده باشند و چون زحل در خامس طالع بود خایف و حقود و سلیط و طامع و کثیر
الشر بود و شوم بر اهل مملکت خویش و اندک رحم بود سیم اگر مشتری در وسط السما باشد
و مستقیم السیر بود زاید در نور و مقبول بود از آفتاب سلاطین اشراف ملوک و عظما باشد
و سعید و معظم و مکرم باشد و سابق باشد چهارم اگر نیرین در وسط السما باشند و سعود بدیشان
ناظر بود و نحوس ساقط امیری نافذ الامر و مطاع باشد دلیل اگر آفتاب و زهره با مشتری باشند با قمر
با وی بنگر بدیشان از وسط السما ملک معظم از ملوک اقلیم باشد و در عز و کرامت زید و ملک و مال
او بعد از وی شفقت وی رسد دلیل اگر آفتاب بنگرد و نظر مقبول و زحل و مریخ نظر مقبول و قمر
در وسط السماء بود از امرا و ملوک بود که صاحب و مظفر بود پنجم اگر سهم السعاده مقبول بود و سعود
بوی ناظر بود و نحوس ساقط بود از امرا و ملوک بود ششم اگر آفتاب در طالع بود یا در مغرب
و نحوس از وی ساقط ملک بود مسلط نافذ الامر هفتم اگر مشتری و زهره و عطارد در یا در وسط
السما بود آفتاب از تثلیث بدیشان ناظر و نحوس ساقط بود نافذ الامر بود هشتم اگر با زهره
یا مشتری بود و زحل بقمر ناظر و در وسط السماء ملک مبارک و عادل و مؤید بود نهم اگر آفتاب
خط الارض بود و در چهارم و مشتری در عاشر ملک بود از اهل بیت مملکت و نیکو تدبیر بکار او بر قرار
قانون بود دهم اگر ثابت سعود در عظم اوله یا در درجه طالع یا در عاشر یا با آفتاب بود یا با قمر یا با سهم
السعاده پادشاه معظم مملکت بود و در ان عانی تدبیر رسد با العطش باشد و رحمت از وی آسوده
یازدهم اگر قران علویین در وسط السما مولد وی افتد یا با صاحب طالع وی یا با صاحب وسط السماء
او بهم مولود اگر عمر یابد ولایت و سلطنت یابد **احکام موالید امرا و ولاة** دلیل اول چون آفتاب
و مشتری ناظر باشند بیکدیگر از مقابله او امیر و فقاهی باشد دوم چون مولود را آفتاب در وسط
السما بود مقبول بود مولود در شهر خویش صاحب فرمان سیم اگر قمر زاید النور و العدد و متصل بود
و سعود در برج دوم و تربیع مشتری بود و مریخ و زحل از وی ساقط بود معروف و مذکور
بود از ولاة و امرا اقالیم باشد چهارم اگر صاحب مثلث خسین آفتاب بود نوبت قمر بنت از اول

بسلاح بود

بسلاح بود یا بخیمه سلاح بود بطالع از بلد و مبلغا نحوس نباشد و در مشتری بود سعید الحسب
و صاحب ولایت بود از اعیان و اتباع و انصار و کتاب و خدم بود و او رجعیه و شخصیه و خزانه
شان بود پنجم اگر آفتاب در هفتم بود و نحوس از وی ساقط بود و سعود ناظر صاحب بیت
و منصب بزرگ کرده و با حرم و سیاست بود ششم اگر زهره با مشتری و مریخ و زحل بهم بود و قمر
ناظر باشد در وسط السما دال بود با حرم و کرم و اوپا در ملک آن اقلیم خطر بود هفتم اگر آفتاب
و قمر در طالع باشد یا در عاشر و سعود بدیشان ناظر بود و نحسین در خانه مریخ باشد بر ولایت شعوب
بود و صورتش و منیع و قاهر و دستگشاده بقتل و حبس و اطلاق هشتم اگر مشتری و آفتاب بنظر
دوستی باشد والی رفیع القدر و غنی و نیکبخت و با خدام بود نهم اگر مشتری در عاشر و قوی
حال باشد از اشراف و لایت بود و در زمان حیات صاحب فرمان بود دهم اگر زحل مستقیم
السیر بود در عاشر و در طالع نهاری صاحب ولایت باشد اما کاتب مریخ و دولتی بود
یازدهم اگر عطارد در عاشر بود و ناظر مشتری از قضاة و ولات احکام بود و اصحاب مظالم
باشد و امان و میان رعیت بکلی بود و بر آفت و رحمت و انصاف و عدل آراسته **احکام موالید**
امرا دلیل اول چون قمر مقارن زهره بود و مشتری و مریخ مثلثات بدیشان ناظر مولود
لشکرکش و مذکور و معظم از ملوک بدین قدر و منزلت و جاه یابد دوم چون زحل یا مشتری
و عطارد بود و مریخ در طالع و یا در عاشر رئیس معظم و مظفر باشد بر اعدا و امرا از اهل سلاح
بود سیم اگر مریخ در طالع در حظوظ خود بود مدبر حرب صاحب سلاح بود چهارم اگر مریخ
در وتد الارض بود و مشتری در عاشر سر در جنگ از اهل سلاح بود پنجم اگر مشتری و قمر
بر تثلیث یکدیگر باشد صاحب لشکر و سپاه و سر در جنگ علی الخصوص که هر دو در برج
مذکر باشد و همچنین از تثلیث آفتاب و مشتری در برج ذکور این اقتضا کند ششم اگر
مشتری صاحب طالع بود و در پنجم بود و در صورت یا سهم الغیب در کارزار رعاد آب
حروب ماهر باشد و بتیغ و قهر بر خلق مسلط گردد هفتم اگر مریخ و زحل در تاسع بود

خارج از تحت الشعاع و سهم السعاده ناظر و سهم در طالع او بسیار از آن منجنیقها بر دیگران
بود اما بیشتر کارهای او ظلم بود و مخالف شرع بود هشتم چون مریخ در عاشر بود و قوی
حال از فرمایگان بود پس دگری و جاهی یابد از جهت لشکرکشی و آداب حارب نهم اگر طالع
از عظم دوم برج مشتری و مریخ در وجه عاشر افتد یا با شمس و قمر نهم بسیار جنگ
کند و قلاع و حصون بگشاید همچنین هرگاه که از عظم اول باشد به مزاج مریخ و عطارد
رای صواب نماید در قتال در موالید لیلا شر بیشتر کند و اگر نهاری ظلوم و غشوم و مخرب
البلاد و معذب العباد باشد دهم چون سهم السعاده میان مریخ و مشتری بود مشتهر بود
بشجاعت و حرب و مردمی در قتال یازدهم چون مریخ در عاشر بود و صاحب طالع بود
ناظر بقمر حلبی تمام بود از شجاعت و اعادرا از دیک وی بس خطری شود و کارهای
خطرناک افتد دوازدهم قمر در عاشر و آفتاب در طالع دلیل شجاعت و قوت بطش بود [illegible]

احکام موالید کتاب دلیل اول چون عطارد و مریخ با زهره بود در طالع یا عاشر کاتب
بود از آن بهره یابد و هر چند عمر زیادت شود جاه و منزلت او افزون گردد دوم اگر مشتری
با عطارد بود و آفتاب بمشتری نظر دارد و مشتری و عطارد در عاشر باشد از کتاب ملوک
باشد و بهره تمام یابد و بود که مقدم کتاب بود و مال بسیار از آن جهت جمع شود سیم چون
قمر بتربیع آفتاب و مشتری بود ناظر و عطارد بود سعد بود و قمر بوی ناظر از دبیری اشتغال
بوزارت رسد چهارم چون مشتری در عاشر بود و عطارد و ناظر بود از تربیع هم شرفی
بود و هم دبیر پنجم چون عطارد مقارن مشتری بود بعد و قوی حال باشد از کتابت
خیر و سعادت یابد ششم اگر طالع شب بود و عطارد در طالع که فرح اوست و در حد یا در مثلثه
و خانه و شرف خود و زهره یا مشتری با وی ناظر دبیر ملوک بود و صاحب سر ایشان [illegible]
و میمون بود هفتم اگر عطارد و صاحب [illegible] بود و مشتری با وی ناظر بود و ستی از کتاب
شرف و نام و مال و جاه یابد هشتم اگر مشتری در پنجم بود در صورت خویش بری از تحت الشعاع

و اتصال الخنس

و اتصال الخنس عطارد دبیری محترم بود جمع کننده مال با امانت و دیانت و راستی معروف
و اگر صاحب خانه عطارد بوی نظر مثلثه دارد دلالت قوی تر بود نهم چون خانه زهره جوزا
یا سنبله و عطارد در آن باشد و بری از شعاع و نظر نحوس و شرقی بود و مشتری با وی ناظر
کاتب ملوک بود مطلع بر اسرار و معروف بکتابت دهم از اسرار احکام است که صاحب مثلثه آفتاب
نحس بود و صاحب مثلثه نحس قمر شب در آخر شب بود اعنی از مانده درجه یا شبی درجه
و این برج و طالع بود از کتاب بود و اگر برج خانه نحسی دارد هر بار از بد یا معنی تا و اسد **احکام
موالید و کلا** دلیل اول چون مشتری مقارن زحل بود قهرمان بود از وکالت ملوک بهره
شد علی الخصوص که یکی از علویین در طالع یا عاشر حظی بود دوم اگر زحل در برج ثالث حظی
دارد مستوفی بود که علم حساب نیکو داند و سوم روزگار باشد سیم اگر زحل در طالع بود
و ولادت نهاری بود در طالع حظی دارد زحل قهرمان ملوک و وزرا بود و مال وافر بدست
آورد چهارم اگر زهره در قوس یا حوت بود در طالع حظی دارد وکالت زنان ملوک کند
و خدمت ایشان پنجم اگر زهره در دوم بود و عطارد صاحب دوم بود و شرقی بود و ناظر زهره
وکیل بود معروف ششم اگر زهره بنفس در سیم طالع بود و مشتری بود ناظر دارد سلطه کرده بر
شغال زنان و دران تصرفها کند و حکم او دران نافذ بود هفتم اگر قمر مقارن یا تربیع زحل باشد
مولود کلا بود **احکام موالید رؤسا** دلیل اول اگر علویین بر تثلیث یکدیگر باشند مهتر اهل
بیت خویش بود دوم اگر آفتاب و زحل و مشتری بیکدیگر ناظر باشند و قمر بریشان ناظر بود
مولود از آباء و اجداد و اقارب خویش برتر شود سیم اگر آفتاب در طالع بود و نحس
ناظر نباشد مولود مهتر اهل بیت خویش باشد و همچنین در عاشر چهارم اگر عطارد در طالع
بود و نحوس از وی ساقط و قمر بوی ناظر مولود بعلم و فضل بر اقارب خویش رجحان یابد
پنجم اگر مولود نهاری اجتماع نیرین باشد در اوتاد یا با [illegible] بیک بگردد ششم اگر
مشتری و زهره بتربیع یکدیگر باشند مولود بهتر و مهتر اهل خویش بود هفتم اگر عطارد بتثلیث

مشتری بود مولود از اهل ریاست و سعادت بود و بهتر اهلیت کردد **احکام مولید ممالیک**
دلیل اول چون زحل و آفتاب در وتدی بود مولود را بفروشند و ... ملک بود دوم اگر قمر
در دوم بود یا نحس مقارن مولود را بغارت ببرند و برده گیرند اگر سعدی نظر دارد نجات یابد
سیم اگر زحل با آفتاب بود و در وتد الارض و اگر منکسف بود مولود برده گیرند چهارم اگر سهم
البعید در اوتاد و منحوس با صاحب طالع بی نظر بود مولود کار بندکان بنجم اگر قمر در ثالث
بود و منحوس یا مقارن نحس و طالع نهاری بود مولود کار بندکان کند و بعد که سال خلافت کند
و خسیس همت و ناکس بود و بعضی خود را بفروشند ششم اگر صاحب طالع در دوازدهم بود منحوس
و زحل قوی حال درین معنی مولود را برده گیرند و بغارت برند و مستحق بقربت افتد هفتم اگر قمر
در سادس یا ثانی عشر بود و صاحب مثلثه قمر نحس بود مولود را بند گیرند **احکام مولید لقطا**
دلیل اول چون قمر مقارن نحس بود و در وتد ما یلی الوتد و ساقط از سعود مولود را بیافکنند
و مادر و پدر او را نپرورند و او را بیگانه بپرورد و بندگی فرماید دوم اگر طالع روزی بود و مریخ
در وتدی بود که پس از برج آفتاب و قمر ناظر بود آن ملاقطه بود سیم اگر در طالع شبی زحل همچنین
بود که در مریخ یاد کردیم مولود از ملاقط بود والله اعلم **احکام مولید تدابیر** دلیل اول اگر مریخ
در طالع و قوی بی ناظر مولود از تدابیر بود و بیشتر در حبس بود دوم اگر قمر مقارن مشتری
بود و متصل بود بمریخ مولود بلاها بسیار کشد در حبس و بند سیم اگر زحل و مریخ و قمر
در وتد و آن تحت الارض باشد مولود از مدابر و مرجیان بود چهارم اگر قمر و مشتری در یک
برج باشد بی نهایت بلاها کشد اما با آخر خلاص نجات یابد بنجم اگر قمر در خانهای مریخ بود
و طالع نهاری بود نکبات و شداید و خصومات بسیار کشد و در حبس افتد ... ششم
اگر عطارد و مریخ در سابع یا رابع بود یا مشتری مولود را او را مریخ و بلا کشد الکاه کار شی
... هفتم اگر زهره و زحل و مریخ در طالع یا در عاشر باشد مولود از جهت زنان
بلا و رنج و حبس کشد و عیب رنج و درد ... بسیار هشتم اگر عطارد و مریخ و زحل ...

بد همچنان

بد همچنان نهم اگر مریخ در خانه مشتری باشد همه عمر در رنج و شدت و محنت گذراند
و این بغایت مجربست علی الخصوص در حرفت **احکام مولید** سعادة الخرانی در معرفت آن جهان
و سعادت خبر انبیاء علیهم السلام سخن بر سبیل اجمال حکما میان درین سخن گفته اند آنچه ...
یاد کرده آید اول اگر بدرجه درجه رابع سعد بود و صاحب تاسع یا صاحب طالع بود مولود سعادت
آخرت یابد و کار اهل تقوی بود و صلاح حتم افتد دوم اگر بهار هشتم همین حکم دارد سیم مشتری
در رابع حظی دارد و در برج رابع بود دلیل سعادت آخرت باشد چهارم بودن ثوابت در عظم
اول و ثانی بر برج مشتری بدرجه رابع و ثامن دلیل سعادت آنجهانی بود و اگر نحس بود دلیل
شقاوت **احکام مولید** اشقاء آنجهانی دلیل اول بود سعادت رابع و ثامن نحس خاصه زحل
در طالع نحس دلیل صاحب خامس که دلیل ما بعد الموت است نحس و از نحس دوم استیلای
نحس بر طالع و رابع و ثامن و موضع سهم السعاده سیم بودن سهم الموت در حظ نحس دلیل
بودن سهم السعاده در حظ نحس ساقط ... **احکام خانه دوم** بدانکه دلیل مال برج دوم است
و صاحبش و سهم المال و صاحبش و مشتری و موضعش و سهم السعاده و صاحبش پس از قوت دلایل
و نظر ایشان بطالع و صاحب طالع نظر مقبول دلیل بود بر بودن مال و شکلهای محمود دلیل
بود بر ثامن مال باسانی و عکس آن دلیل بود بدشواری یافتن مال و روزی تنگ ترین بنظر
مقبول صاحب المال و متوطی بودن دلیل کثرت مال بود و سعادت متوطی بر سهم السعاده دلیل
کثرت مال بود اگر دلیل مال و متولی برهانی بر صاحبش و موضع سهم المال و بر موضع سهم السعاده
زحل بود مال مولود از دهقانی و مستغلات و اگر مشتری بود از فقه و معانی و قضا و کار خیر و اگر
مریخ بود از سهم سک و کار لشکریان بود هم کار مریخ در ثانی بود حرام ... بود و بیشتر مال از حرام
بود و هم که از ذنب در ثانی بود همیشه او را وام بود اگر آفتاب بود سبب مال او از ملوک بود و اگر
زهره بود از هدیه زنان و دوستان بود و اگر عطارد بود از بازرگانی بود و ... بود
در رسالت و سفر بود و در راه و رسد صاحب ثانی در طالع مقبول در جایگاه خواسته آید ...

واگر نامقبول بود طمع ماسیده مطلب بود محنت اگر صاحب طالع در ثانی بود و مقبول مطلب بر آید و حاصل
آید و اگر نامقبول بود مراد حاصل نیاید نیز این چون در وتد باشد در بروج منقلب با شمس در رفعه
و قریب فوق الارض بود و ناظر باشد بیکدیگر مولود کثیر المال بود و در سیم و هفتم و چهلم
از ولادت بنگرد موضع قمر اگر قریب این ایام سعود بود و همچنین صاحب طالع در سعادت گذراند اگر روز
سیم منحوس بود در کودکی منحوس بود و اگر روز هفتم منحوس بود در جوانی و اگر روز چهلم
منحوس بود در پیری منحوس بود مواليد توانگران اول چون زحل به تثلیث آفتاب بود و مشتری
بود ناظر مولود میمون بود دوم چون زحل به تثلیث زهره بود مولود فراخ روزی و دولتمند
عمر بود و زن و حرب بر ثنا شود چون صاحب سهم السعاده ناظر بود سهم السعاده در خامس
یا یازدهم مولود توانگر و بسیار مال بود اگر سهم السعاده صاحب او در طالع بود و شرقی خارج
از تحت الشعاع کثیر المال بود علی الخصوص که نحوس ساقط بود از وی مولود مال ذخیره
بسیار نهد اگر صاحب یازدهم در طالع بود سعود و صاحب العیش و غنی و متکبر بود اگر آفتاب
ناظر بود به سهم السعاده از وی نظر یا تثلیث مولود در دنیا هیچکس حاجتمند نشود و اسباب عیش
مهیا بود علی الخصوص که نحوس از هر دو ساقط باشد اگر زهره به تثلیث مشتری بود مولود
میمون بود علی الخصوص که هر دو مقبول باشند و اگر قمر به تثلیث سعود بپیوندد و نحوس را
از وی ساقط بود مولود را مال بسیار بدست آید و نگاه کند و از جهت مذکور بود پنجم اگر
مشتری در خانه قمر بود و از نحوس ساقط مولود اموال ذخیره کند و بیشتر مال از سفر بدست
آید و همیشه توانگر بود تا آخر عمر [stain] قمر مقارن مشتری بود و در اوتاد روزگار بخیر و ثروت
و آسانی گذراند و بغایت خوش عیش باشد اگر آفتاب با زهره باشد و عطارد و زحل
و قران عاشر ناظر بود مولود توانگر بود و اگر مشتری در طالع بود و زحل در سابع مولود
مرزوق و کثیر المال بود و از مال برخورداری یابد اگر قمر به تثلیث آفتاب بود توانگر و رفیع
القدر و دایم الیسار بود خاصه که طالع روزی بود خاصه آفتاب در برج مذکور اگر آفتاب و زهره

با قمر در عاشر

با قمر در عاشر باشد مولود غنی و خوش خوی و صحیح البدن باشد و اشراف او را نیکو دارند اگر
آفتاب با مشتری بود و قمر بوی ناظر در وسط السما توانگر بود و فراخ روزی و اگر آفتاب
و عطارد با مشتری بود و یا مشتری در عاشر یا ناظر بود و نحوس ساقط مولود کثیر المال بود
و مسلط بر رعایا و وجیه میان شهر خویش اگر آفتاب به قمر ناظر باشد از طالع یا از رابع و نحوس
از ایشان ساقط مولود میمون بود اگر سهم السعاده و صاحبش بری باشند از نحوس و نظر سعود
ناظر بدیشان در موضع نیکو باشند مولود کثیر المال باشد و همه عمر مال و نعمت گذراند اگر صاحب
بیت المال عاشر طالع نظر کند بدوستی مالدار بود و اگر آفتاب مشرقی بود و قمر مغربی
و مریخ شمالی و مشتری جنوبی و در اوتاد و در شرف باشند مولود از اغنیای عظما باشد
و اگر راس با سعد بود و آفتاب بوی ناظر از بروج ملوک مولود روزگار پادشاهانه گذراند
اگر زحل با ذنب بود و آفتاب بدیشان ناظر مال حرام بدست آرد از ناوجه در مواليد الملل
اگر قمر در عاشر بود در زایچه حساب و سعود مالدار بود اگر صاحب طالع و صاحب بیت المال
بر درجه شرف کوکبی بود که آن درجه هبوط یا وبال ایشان باشد مثلا مریخ در بیست و هفتم
درجه حوت که شرف زهره است و بر پانزده در سنبله که شرف عطارد است و زهره در پانزده
درجه سرطان که شرف مشتری است و عطارد در بیست و یکم درجه میزان که شرف زحل و زحل
در بیست و هفت درجه جدی که شرف مریخ است و امثال این دلیل مال و سعادت بود و نیکوتر
آن باشد که نیرین بر درجه شرف یکدیگر باشند چنانکه قمر بنوزده درجه حمل و آفتاب به سه درجه
ثور اگر نیرین در درجه شرف مریخ باشند مولود جلد [stain] کفایت بود و اگر قمر در شرف زهره
بود سخی و نیکونام و خوش خلق بود و اگر بر درجه شرف زحل باشد حلیم و کسوب باشد و اگر
در شرف مشتری باشد بلند همت و بزرگ قدر و توانگر بود و اگر بر شرف قمر بود سخی و محمود
بود و اگر شرف عطارد بود ادیب و عالم و دانا و زیرک بود احکام مواليد کسانکه مال طلب
کنند و نیابند یا اندک چون صاحب طالع و صاحب بیت المال متصرف بود مولود بر مریخ

و طلب مال یابند و روزکار بی فایده کذرانند اکر صاحب بیت المال از صاحب طالع منصرف بود
مال و جهد کند و مال نیابد بهیچ یا احراف صاحب زمانی یا اتصال نحوس همین حکم دارد
بدون سهم المال در مقابله و تربیع نحوس روزکار بمریخ و فاقه کذرانند چون صاحب دوم
نحس خاصه زحل و صاحب طالع بوی پیوندد و این اتصال از صاحب ثانی قبول نکند مال بجهد
با کلفت و شقت بود و از تنکدستی هلاک کردند کانی اختیار کنند اکر صاحب تثلیث آفتاب نحوس
بود و در موضع ضعیف یعنی در هبوط یا در وبال نحس بوی ناظر از مال بی نصیب بود اکر
سهم المال در ثانی بود از طالع و صاحب برج دوم را قوت و شهادتی نبود در حلاوت بر حال
بد و بدبخت بود و بدحال و تنک عیش و اکر صاحب ثانی در موضعی بد باشد و در برج ثانی نحس بود
با شعاع نحس و آفتاب ناظر بود بقارنه یا تربیع یا مقابله مریخ بسیار زید در طلب معیشت اکر زحل
در طالع بود و طالع شبی بود نان نیابد بعرق جبین و کلبیبی خاصه که زحل در خانه شرف خویش
نبود و چون نحوس در اوتاد باشند و سعود ساقط و در برج غربت درویش و محتاج بود
اکر با رس قمر و سهم السعاده منحوس بود چنان بود که مردم او را صدقه دهند و از آن زندکانی
کند چون زحل و مریخ در عاشر باشند یا سعدی بدیشان ناظر نبود فقیر و محتاج بان باشد
و از مردمان سوال کند و با ستطعام زندکانی کند اکر بقربه تربیع یا مقابله ناظر بود مریخ بخت
و محتاج بود اکر نیرین سهم السعاده و طالع بر شکل باشند که ارباب بیوت ایشان بدیشان
بنکرند بعد درویش بود و عمر در محنت و تنکدستی کذراند اکر صاحب وتد در مغرب و صاحب
ثانی در طالع و صاحب وتد الارض با فتاب بنکرد و در طالع و در ثانی بقره طالع شبی و ساقط
بود از اوتاد فقیر و محتاج و بدبخت قوت خویش بدست نیاید اکر سهم السعاده در مقابله
نحوس باشد و روز آفتاب و شب قمر و سعود ناظر نبود از مساکین بود اکر آفتاب در طالع
روزی در مظلمات خویش بود و ساقط از اوتاد و محتاج و مسکین بود و منحوس اکر مریخ در
یازدهم بود فقیر و بدبخت و محتاج بود اکر زحل مقارن قمر بود در وتدی و مریخ ناظر بدیشان

محتاج وفقیر

محتاج و فقیر و بدبخت بود اکر زحل مقارن قمر بود در وتدی و مریخ ناظر بدیشان
صاحب جزو مقدم ساقط بود علی الخصوص که سهم السعاده در ششم طالع بود فقیر بود
اکر صاحب سهم السعاده در ششم یا در دوازدهم بود ساقط قمر و نحوس در اوتاد یا مایل الوتد
فقیر و محتاج بود اکر قمر محصور بین النحسین و ناظر نحس دیکر فقیر و محتاج بود اکر صاحب طالع
ساقط بود و نحوس بوی ناظر باشند دلیل فقیر و حاجت مند و شقاوت بود اکر صاحب
اوتاد و صاحب سهم السعاده و سهم المال و ثانی از اوتاد ساقط باشند دلیل فقر و حاجت
و شقاوت بود اکر قمر از تربیع و مقابله آفتاب با مریخ باز کردد و بزحل پیوندد دلیل فقر و حاجت
بود اکر قمر ساقط بود و از مریخ منصرف دلیل شقاوت و بدحال بود اکر در برج ثانی
نحس بود و صاحب ثانی منحوس بود دلیل فقر و فاقه بود اکر صاحب سهم المال و صاحب طالع
ساقط و منحوس باشند دلیل شقاوت و بدبختی بود اکر ارباب حدود و حظوظ قمر ساقط الحظ
باشند و سعود بدیشان ناظر نبود دلیل درویشی و بدبختی بود والله اعلم دلیل کسانی که
مال یابند و انکه بماند هر که را بیت ثابت بود و مال بسیار جمع کند و بماند و اکر برج ذو جسدین
بود بعضی بماند و بعضی نماند و اکر مریخ منقلب بود مال او هیچ نماند دلیل بسهم السعاده و صاحبش
صاحب بیت المال بنکر اکر هر دو یکی از ایشان به بیت المال نظر دارد از وجهی نیکو مال بیابد
و اکر ساقط باشند از مال شیء نماند در آنکه از چه وقت یابد از سهم المال بکیر یا صاحب بیت المال
هر چه از صلب بیت بیشتر بود این مبلغ بینکر آنچه بماند آن وقت بود از سالها که مال حاصل
شود دلیل دیکر والی مال در طالع بود در جهت مادر و اشخاص خویش مال یابد اکر در دوم بود
از مواریث یابد و اکر در سیم بود از سبب خصم و معلم یابد اکر در چهارم بود از خویشان
و اکر بخت الارض بود از پدران و کارهای دیرینه اکر در پنجم بود در آخر عمر یابد بسبب عطا
و اشراف اکر در ششم بود از عبید و کاسبان یابد اکر در سابع بود در آخر عمر یابد از جهت
مواریث و اکر از ثامن بود از مواریث یابد اکر در تاسع بود از راه اوقاف مساجد و امثال آن یابد

وازجهت علم واگر در عاشر بود در جوانی یا بخیل و خداع و اگر در یازدهم بود از ملوک اشراف
یابد و اگر در دوازدهم بود زیادت حظی بنوعان مال دلیل دیگر هر سال انتهاء از طالع
بان رسد یا برج سهم المال یابد آن برج که مستولی بر خانه دوم در آنجا باشد آن سال دلیل
امره و افاده مال بود و اگر مستولی بر دلایل مال فوق الارض بود و مشرقی اول عمر یابد و اگر
تحت الارض بود و مغربی در آخر عمر یابد اگر مستولی برجزو مقدم قوی حال بود همه عمر مال
و نعمت گذراند اگر صاحب طالع با سعادت و سعد بود در طالع در ابتدای جوانی
کار او بهتر شود مثلثات سابع و نیز نوبت را بنگر تا در کدام موضع آید و ادوار ایشان
و سالهای ایشان بحسب مواضع بدانند تا اوقات سعادت و نحوست بتوان دانست
دلایل کسانی که مال از راه ظلم تغب مال طلب کنند اگر زحل و مریخ قوی حال باشند و در یازدهم
سهم السعاده مولود حرام خوار بود اگر مستولی بر دلایل مال مریخ بود حرام خوار بود قلب
العقرب با عین الثور بود درجه ثانی یا با سهم المال یا با مستولی بود درجه مال بود مولود حرام
خوار بود دلیل کسانی که گنج و مال تنها یابند دلیل اول اگر زحل در خانهای مشتری بود
در برج رابع و زحل در ان و زهره بوی ناظر و نحوس ساقط گنجی یابد اگر مشتری صاحب
ثانی بود از طالع و بکوکبی سعد وی بپیوندد در رابع طالع و نیز تدبیر بکوکبی دهد که در
طالع بود یا بکوکبی که در عاشر بود مولود تا اسرار کارهای مخزون منکشف کند و مال مدفون
یابد و گنج نامه بدست وی افتد اگر صاحب طالع در طالع بود و مشتری نظر خویش بوی دهد
چهارم مدفون یابد و اگر زهره صاحب ثانی بود از طالع و در چهارم بود و قمر از برج شرقی
بوی ناظر بود از زیر زمین بیرون کند اگر صاحب ثانی از طالع عطارد بود و در چهارم بود
به عقل خویش و بعلم و بغوامض امور استخراج کند و کارهای نهانی او را آشکارا شود
که مالها بدست آرد و تیزخاطر بود که اسرار علوم استنباط کند و تصانیف سازد و کارهای
بزرگ بدست وی بر آید دلیل آنها که میراث یابند کسانی که از مواریث محظوظ باشند دلیل

برج قوی حال بود و بطی السیر در اول استقامت مال مدفون بیابد اگر مشتری در وتد الارض بود

اول چون

اول چون قمر تمام النور باشد در طالع دلیل در ثامن بود و زاید الحساب و مشتری در یازدهم
از طالع از مواریث فایدها یابد دوم اگر صاحب ثامن در عاشر بود یا در حادی عشر قوی
حال مولود از مواریث بهره یابد الا آنکه در دست وی بنماند سیم اگر مشتری در ثامن بود
قوی حال و زاید الحساب سعادت یابد از مواریث علی الخصوص که زحل و مریخ ساقط باشند
از وی چهارم اگر صاحب ثامن سعد بود و بصاحب ثانی بپیوندد و بنظر دوستی از مال مردگان
نصیب یابد اگر در طالع نهاری زحل در ثامن بود و ناظر بسعدی هر وقت که انتها بهم رسد
با سعد زحل مال یابد از مواریث اگر صاحب ثامن در عاشر بود قوی حال مال بسیار یابد از جانب
اگر مشتری در یکی از اوتاد قوی حال مولود خلف سلف بود مواریث اسلاف خویش بیابد و از آن
برخورداری یابد اگر سهم المال در ثامن بود سعود و صاحب او قوی بود یا در ثانی بود یا صاحب
ثانی ناظر بود بدوستی اعمال مواریث کند و از آن فایده یابد اگر صاحب سهم السعاده در ثامن
بود و صاحب او بدین برج ناظر بود و صاحب بیت المال بدیشان ناظر بود مولود از معاش
و اسباب مردگان و کان ایشان بود اگر سعود بدرجه ثامن باشند و صاحب طالع ساقط مال ایشان
و از آن برخورداری نیابد بعجب ده آن مال بفرزندان او رسد دلایل کسانی که از ضیاع
و عقار فایده یابند دلیل اول اگر زهره در چهارم بود ساقط از نحوس از ضیاع و عقار روزی
مند بود اگر زحل بر تثلیث طالع بود و قوی حال عمارت و دهقانی کند و از آن برخورداری
یابد علی الخصوص که در پنجم باشد اگر زحل در عاشر بود و مستقیم السیر و قوی حال ضیاع و عقار
بسیار دارد و عمارت دوست دارد و بناهای رفیع سازد اگر ثابته که در عظم ثانی بود
و بر مزاج مریخ و زهره در طالع یا در عاشر یا با نیرین بود نیکبخت بود و از ضیاع و عقار روزی
مند بود و کوشکها و باغها سازد و کاریزها آبادان و جاری کند اگر از ثوابتی که از عظم
اول و بر مزاج مشتری و زحل بود بر درجه طالع یا عاشر یا با نیرین بود مال بسیار از ضیاع
و عقار جمع کند و بدین سبب ریاست و بزرگی یابد اگر قمر منصرف شود از آفتاب و متصل

بزحل نیکبخت بود و از دهقانی منافع و فواید کلی بحصول رسد اگر زحل در خانه مشتری بود
و در سابع و مشتری از رابع ناظر بود بزحل مولود را ضیاع و عقار و دهقانی بدست آید و جمع
سازد **دلایل خرابی خان** و مان کسانی که خان و مان ایشان خراب شود اگر زحل در رابع
بود و قمر از رابع متصل بود و ضعیف حال خان و مان و مال مولود خراب شود و اگر مریخ در
سابع بود و قمر منحوس از رابع ناظر بود بمریخ خان و مان مولود را بسوزند و ضیاع و عقار
او را خراب کنند اگر آفتاب و مریخ مجتمع در برج رابع باشند آن خانه مولود در اول ولادت
بوده باشد بدیشان نظر ندارد خان و مان مولود و ضیاع او خراب شود بلکه که قریب بچهار
درجه بگذرد از مقوم ولادت اگر بجمره مریخ رسد از خان و مان و ضیاع بیفتد و مسکن و وطن
آبا و اجداد خراب شود **دلیل کسنده روزی بلغت** و از بهر ایشان مال بدست آرند دلیل اول
اگر عطارد در موضعی محمود بود از فلک و مسعود ناظر و منحوس ساقط باشد او از بندگان روزی
مند بود و از خرید و فروخت او سود یابد اگر سهم السعاده در عاشر و صاحبش صاعد در فلک او
نانند وی و سعود بدیشان ناظر مولود بندگان بسیار باشند و از ایشان منافع و فواید بسیار
یابد اگر صاحب ششم سعد بود و در وتد بود و سعد دلیل انتفاع بود از بندگان چون زحل
در موضع نیکو بود و سعود و یا صاحب طالع یا صاحب ثانی ناظر بود به زحل بدوستی مولود را بندگان
معظم باشند و ایشان بهره مند و فواید رسد اگر مشتری در ششم بود و صاحب ششم یا عطارد
در وتدی بود از مولود محبه روزی مند بود و فواید یابد اگر عطارد در دوازدهم باشد و سعود
بدان ناظر بود مال و معاش و سعادت مولود از جهت عبید بود اگر زهره در عاشر بود و قمر از
بیت العبید ناظر بود مولود از عبید سعادت یابد اگر صاحب بیت العبید در عاشر طالع بود در
عاشر و صاحب طالع بود مولود بندگان بزرگ نام خرد و مرد به آن نمایند بلند که دانند **دلایل عزت**
از عبید دلیل اول اگر صاحب ششم در سابع بود یا تحت الارض بندگان او هیچ ترسند بگریزند
ذنب در ششم بود از بندگان زیان رسد و این بغایت مجرب است اگر سهم بجیم در ششم بود

مولود فرزند

مولود فرزند خود را بفروشد و اگر عطارد در عاشر و در برج ذو جسدین بود
اموال او را به نیکی بگیرد و بستده کمتر دارد **دلیل جنس اموال** اگر مال
مولود از چه جنس بود مستولی بر سهم السعاده اگر زحل بود مال از فلاحت و ضیاع و تجارت
حاصل آید اگر مشتری بود از ودایع و امانت و قربه بود از بیت عبادت اگر مریخ بود از امارت
و حکومت بود اگر زهره بود از زنان و عطای ایشان اگر عطارد بود از حکومت و کتابت بود
دلیل سعادت از ستور سعادت از ستوران دلیل اول اگر زحل در طالع نهاری در
مثلثه باشد مولود را ستوران بود و منافع کیرد خاصه که برج ذی اربع قوایم باشد زحل
در سابع و در برج ذوات اربع قوایم دلیل خیر و سعادت بود از دواب مریخ در طالع شبی
در رابع و برج ذی اربع قوایم معاش از آخر سالاری بود و کار ستوران خاصه که مریخ
شرقی بود اگر طالع قوس بود و مشتری با مریخ بود ناظر بنظر دوستی از برج ذی اربع
قوایم ستوران نیکو دارد و از آن بهره یابد اگر قمر در برج سعد بود و مقابل نحس مریخ
مولود در دواب رغبت بود و از آن منفعت یابد اگر بیت الثانی عشر کواکب در برج ذی اربع
قوایم باشد علی الخصوص اثنی عشر آفتاب و طالع و سعود با ایشان ناظر بود از دواب
روزی مند بود اگر نیرین و سهم السعاده و صاحب جزو مقدم در برج ذی اربع قوایم
باشد از دواب و ارتباط آن روزی مند بود اگر صاحب طالع و جزو مقدم مریخ بود
در موضع نیکو از طالع و سعود را مکان قوی ناظر با و انبساط دواب کند و از آن روزی
مند بود و برای مباهات ستوران دارد اگر مریخ در موضع محمود بود و در برج بهایم
و ناظر بمشتری از انواع بهایم نگاه دارد خاصه که در ثور و حمل باشد او را اسب و
استر و گاو و گوسفند بود **دلیل تباهی ستوران** تباهی ستوران اگر برج دوازدهم از
مثلثات مائی بود و زحل سعدی بود از ستوران ضرر و زیان رسد **دلایل سعادت**
از تجارت دلیل اول اگر مشتری و مریخ در مقابله هم باشند از تجارت روزی مند
بود اگر عطارد در طالع نهاری در ششم بود و مشتری ناظر و منحوس ساقط و آن

سعدی که ناظر بود و شرقی بود تاجری بود بسیار حرکت و روزی مند اگر عطارد در بیت
زهره بود و سعد از تجارت روزی مند بود اگر عطارد در بیت زحل بود و سعد تاجر
بود اما بد معامله بود اگر قمر در بیت عطارد بود و سعد از خرید و فروخت و تجارت
روزی مند بود و معاش کند اما اگر عطارد در خانه مشتری بود تاجری نیک بخت بود
و از آن منزلت یابد **دلایل میانه عیش** کسانی که عیش ایشان میانه بود اگر سهم السعاده
نحس بود و بسعد ناظر سعد میانه حال بود اگر صاحب مثلثه نیز چنین در آخر اوتاد بود
و در مایل الاوتاد هم میانه حال بود اگر صاحب طالع و صاحب عاشر و صاحب یازدهم بعضی
سعد باشند و بعضی نحس کار صاحب طالع میانه بود اگر کوکب نهاری و کوکب لیلی ناظر
باشند در طالع شبی و بعضی نحس باشند و بعضی سعد متوسط الحال باشند اگر سهم السعاده
در حد و سعد بود و صاحب سهم السعاده نحس بود و صاحب طالع راجع یا غریب بود در
موضع ضعیف مولود میانه حال بود **دلیل نحوسات** علامات نحوسات و مدبران چون
قمر مقارن مریخ بود مولود را عذاب کند و شکنجه نماید چون مریخ و زحل و قمر در وتد
رابع بود در احوال و اخوان و عموم افتد اگر قمر با مشتری و مریخ و زحل در یک برج بود
مولود بلای مریخ و حبس کشد اگر قمر در بیت مریخ و طالع نهاری بود مولود را نکبات و اهوال
و شدائد بود رسد و معیشت او ناخوش و با رنج و محنت کند و مریخ در عطارد در مغرب یا رابع
باشد با مشتری مولود را عذاب و بلا رسد و محتاج و فقیر نبود اگر زهره و زحل و مریخ در طالع
یا عاشر باشند مولود را عنا و بلا و نکبت رسد در سالی که اینها بدین برج رسد و اگر زهره
و عطارد و مریخ در سابع باشند بند و حزن رسد با هر که جا شد اگر قمر در تربیع عطارد
بود و نحوس بر ایشان ناظر بود بند و حبس و عذاب سخت بود اگر مریخ در خانه مشتری
بود و نحوس حبس و خناق و بند بود اگر آفتاب و قمر با مریخ باشند یا ناظر بمقابله و تربیع بود
از آن جمله باشد که او را بپا بند و سلسله کرده باز از برآورند و برای وی طعام و جامه خواهند
در حوالی که این ابتدای حال ایشان باشد پس سعادت یابند دلیل اول الخیبی در تقدیر بود

وسعد در ثانی

و سعد در ثانی مولود در اول عمر شقی و در آخر سعید بود و اگر ارباب مثلثات اگر یک در خانه
دیگر بود مولود در درویشی و بدبختی و تنگی افتد اگر سهم السعاده نحس بود
و صاحبش سعد در آخر عمر مولود از اول بهتر بود زیرا که سهم السعاده دلیل اول عمر است و صاحبش
دلیل آخر عمر اگر درجه اجتماع یا استقبال مقدم نحس بود و صاحبش در موضع نیک و سعد
بوی ناظر باشد در اول و سعادت در آخر عمر اگر درجه قمر پس از سه روز ولادت نحس
بود و صاحبش سعد و قوی حال مولود را نیک رسد در اول و تنگی در آخر عمر اگر
نحس در طالع بود و سعدی در سابع در اول عمر در رنج و در آخر عمر در سعادت بود اگر مشتری
در رابع بود و نحس در طالع بد حال بود در جوانی و نیک حال در پیری اگر مریخ و زحل و آفتاب
بقمر نگرند در میانه عمر شادمانی بود و در آخر عمر فراخی و آسایش یابد اگر آفتاب و زهره بقمر ناظر
باشند در اول عمر رنج و زحمت و در آخر عمر آسایش و رحمت اگر صاحب مثلثه نحس طالع
و نیز نوبت نحس بود و دیگر مثلثات سعد ابتدای عمر بد بود و آخر نیکو اگر زحل در طالع
بود و نحس سنو روز نوبت بدست آورد **دلایل کسانی که از نعمت و تمول** با و بازو و فاقه افتند
اگر ارباب مثلثات و نیز نوبت در اماکن قوی باشند یعنی در خانه و شرف و نحوس مستولی
باشد بر ایشان کار او میانه بود اگر زحل و مریخ در بیت المال باشند در پیری در رنج افتد
اگر قمر مقارن زحل بود در روزی از سعادت بتفاوت رسد اگر پادشاهی بود اهل مملکت
با وی مکر کنند و بند کنند او را اگر مریخ و زحل در اوتاد بود کار مولود بآخر عمر تباه شود
و اگر سهم السعاده و صاحبش قوی باشد الا که نحوس بر مقابله و تربیع بود و پریشان
مستولی مولود را الحفظ درجه بود اگر درجه جزو مقدم سعد بود و صاحبش نحس اول
بهتر از آخر بود اگر درجه ثانی نحس بود یا از تربیع و مقابله ناظر کار او ویران و تباه شود
دیگر با صلاح نیاید اگر آن نحس زحل بود از بندگان و خادمان بود اگر مریخ بود از سرهنگان
و ارباب سلاح و دزدان و اگر آفتاب بود از ملوک و کارهای قدیم اگر عطارد بود از کتاب

یونس را وحکما بود و اگر ذنب بود از ناکسان و بی اصلان اگر نحس در عاشر و نحس در رابع
بود حالش بد شود و به آخر زیان رسد سخن دیگر یکی باب مونس تر آنست که اگر مستولی طالع
صاعد بود در فلک اوج و تدویر که او کار بسعادت دارد مولود از بلندی قدر باز افتد دلیل
قوی تر آن قمر کرفته اند اگر قمر از سیر اکثر با وسط بود مال او میانه بود اگر از سیر اوسط یا سیر
اصغر بود بدحال بود اگر از سیر اصغر بسیر اکثر بود غنی و محترم و شریف باشد اگر قمر بوقت
ولادت وحشی بود و بهیچ کوکب متصل نبود مولود وحشی بود و مدبر بیابانها و کوهها اگر دد **حکم**
خانه سیم مولود فرزند مادر پدر هست یا نی در شناختن انکه این مولود اول فرزند
مادر و پدر هست یا نه دلیل اول صاحب مثلثه خمسین طالع در طالع بود مولود فرزند اول مادر
و پدر بود و همچنین اگر در عاشر بود یا رابع و اگر در هفتم بود یا در هشتم اگر در میان طالع و عاشر
کوکبی نبود مولود فرزند نخستین بود و اگر زحل در طالع بود اول زاد مادر و پدر بود اگر آفتاب
الطالع بود مولود یکدانه مانده بود مرکز اخوان و اخوات بود اگر صاحب بیت الاخوه یا سهم الاخوه
در طالع بود مولود را هیچ خواهر و برادر نماند ~~اگر چه باشند اگر برج عقیم بود مولود را هیچ خواهر~~
برج عقیم بود ما را هیچ خواهر و برادر نبود و اگر عقیم نبود خواهری و برادری بود داما ماند
دلایل قلت و کثرت برادران اگر صاحب ثالث در برج بسیار فرزند بود و سعد ناظر مولود را
خواهر و برادر بسیار بود اگر راس در سیم بود و مشتری و آفتاب و زهره ناظر باشد مولود را
خواهر و برادران بسیار باشد و بدان شاد شود اگر سهم الاخوه در اوتاد بود و قوی حال بود را
خواهر و برادران باشد از اهل دولت اگر مستولی بر سهم الاخوه در برج کثیر الولد بود مولود را
خویشان بسیار باشد و اگر در چهارم بود مولود را خواهران و برادران باشد از وی کهتر
و اگر فوق الارض باشد برادران از وی بهتر بود اگر مشتری و زهره و عطارد قوی باشد
در برج مونث مولود را خواهران باشد و اگر در برج مذکر باشد برادران باشد اگر صاحب
بیت الاخوه قوی حال بود و مشرقی و ناظر سعد مولود را خواهران و برادران بسیار باشد اگر صاحب

مثلثه خمسین

مثلثه خمسین مریخ در برج کثیر الذریه بود مولود را خواهران و برادران بسیار باشد اگر صاحب
سهم و صاحب [illegible] سهم الاخوه در طالع یا عاشر باشد مولود را خواهران و برادران باشد اگر
مستولی بر برج سیم و سهم الاخوه زهره باشد و یکی بر برج مونث باشد مولود را خواهران باشد
و برادران بزاد از وی کهتر و اگر زحل با مریخ منصرف بود و ولادت مولود را خواهری بود از وی
مهتر بزاد و اگر زهره منصرف از زحل و مریخ خواهری بود از وی کهتر هر وقت که مستولی بر
ثالث و سهم الاخوه صاعد در فلک اوج و تدویر بود و قوی حال مولود را خواهر و برادر بسیار
بود معروف و مهتر بوند دلایل برانکه برادر و خواهر هلاک شوند دلیل اول اگر صاحب مثلثه طالع
باقی در سیم باشد و در مواضع زایل نحس دلیل مرگ خواهران و برادران باشد اگر زحل و مریخ
و آفتاب در برج مونث باشد و در موضع زایل نحس دلیل مرگ خواهران و برادران بود اگر صاحب
ثالث در ثامن بود و سعد خواهر و برادران مولود غیر ند و اگر سهم الاخوه مقارن زحل یا تربیع
بود خواهران و برادران مولود بجا نماند اگر نحسین بسهم الاخوه ناظر باشند و از ساقط و نحس
ساقط باشد مولود را خواهران و برادران بماند اگر کوکب متحیره میان طالع و رابع بود مولود را
خواهری و برادری که باشند از شکم بیفتد و بمیرد اگر صاحب مثلثه طالع فوق الارض بود و تربیع و مقابله
نحس خواهران و برادران مولود هلاک شوند اگر نحوس در طالع و عاشر باشد خواهران و برادران
مولود هلاک شوند اگر زحل با زهره تحت الارض مرگ خواهران بود و زحل با سهم الاخوه یا با مریخ
تحت الارض مرگ برادران بود اگر صاحب سهم عطارد بود زحل و مریخ بنظر عداوت بسهم
ناظر باشد رضاعی اخوه او هلاک شود اگر صاحب بیت الاخوه در ثانی بود مولود از برادران
و خواهران میراث یابد اگر صاحب سهم در ثانی بود و قوی حال و صاحب طالع و نحس بود خواهران
از مولود میراث گیرند آفتاب و زحل دلیل برادران و خواهران بزرگ است مشتری و مریخ
دلیل واسط عطارد و زهره بود در طالع تحویل اگر صاحب ثالث در عاشر اصل یا در ثانی تحویل
باشد و نحس مر ایشان [illegible] سال بیشتر از خواهران و برادران او هلاک شوند اگر عاشر ثامن ثالث است

در احوال خواهران و برادران صاحب ثالث چون قوی حال بود و ظاهر بود و دور از شعاع آفتاب
و این برج خانه یا شرف او بود و قوی بری بود از نحوس مولود را از خواهران و برادران نیکی رسد
و رسانند بدیشان و با یکدیکر آمیخته و مساعد باشند اکر آن کوکب مستولی دلیل ناظر بود و هیلاج
و مستولی طالع دلیل اشفاق و دوستی بود میان برادران و خواهران اکر صاحب ثالث در شرف
خود و در اس با سعدی در بیخ خانه بود مولود را از اقارب و خویشان شادی و کرامت بسیار
رسد اکر سهم السعاده در رابع بود مولود از خواهران و برادران سعادت و خرمی بیند
اکر سهم الاخوه در ثالث یا در تاسع یا در یازدهم بود خواهران و برادران با مولود مواسا کنند
و با یکدیکر نفع رسانند اکر سهم الاخوه تدبیر بصاحب طالع دهد مولود مقدم برادران و خواهران
خویش بود و همیشه او را مقدم دارند و اطاعت کنند اکر سهم الاخوه در خامس بود مولود را
خواهران و برادران باشند اندک که متر بود و اطاعت و فرمان او باشند اکر سهم الاخوه در دوم
طالع بود معاش برادران و خواهران از مال و نعمت مولود بود اکر صاحب بیت المال تدبیر بصاحب
ثالث دهد و مستولی [illegible] دلیل خواهران و برادران دهد دلیل اکر خواهران و برادران مولود
مال و معاش بسبب مولود جمع کنند و رزق ایشان حق تعالی در وی بسته بود خاصه که صاحب بیت المال
بود شناختن شریف و وضیع از برادران و خواهران ارباب مثلثات ثالث نکرد و مثلثه اول
دلیل برادران و خواهران مهین بود مثلثه دوم دلیل میانکی مثلثه سیم کهین هر کدام قوی تر بود
بران جهت حکم سعادت کنند و هر کدام ضعیف تر و منحوس تر بود آن حکم نحوست کنند و ارباب
مثلثات مستولی بر ثالث و سهم الاخوه همین حکم دارد در شناختن عداوت برادران تباعد
و مخالفت میان برادران دلیل اول اکر زحل یا مریخ در ثالث بود یا مریخ ناظر بود بعدی مولود را
از خویشان رنج بود و میان ایشان عداوت بود اکر ذنب و سعدین در ثالث باشند مولود را
نکبت و رنج و بلا رسد از خویشان اکر زحل و آفتاب و مریخ بر تربیع یا نظر عداوت نکرند مولود
را رنج بسیار رسد از خواهران و برادران اکر صاحب ثالث در دوازدهم بود مولود را رنج و نکبت

رسد از خویشان

رسد از خویشان و خصومت از خواهران و برادران اکر صاحب طالع و قمر در یک برج باشند میان
مولود و اقارب خصومت بود اکر صاحب ثالث از صاحب طالع منصرف بود برادران مولود
بوی استحقاق کنند و دوست ندارند او را اکر ثالث قمر بود یا میزان و بدین موضع مریخ ناظر بود
مولود را از خویشان رنج رسد پس مستعوا نند و مصالح او طلب کنند و منفعت و شر کنند اکر سفلیین
در رابع بود مولود را خصومت و بلا رسد از اقارب چون صاحب ثالث در ششم بود مولود را
خویشان ناکس بود و از ایشان در رنج و بلا بود و کار بندکان کند در شناختن سعادت
و شقاوت ایشان دلیل اول اکر صاحب ثالث و صاحب سهم منحوس باشند حال خویشان
بد باشد اکر سهم الاخوه در ثانی بود و تحت الشعاع اخوه مولود بعادت شوند ناقص اکر سهم
الاخوه منحوس در ششم زحل بعضی از برادران و خواهران مولود به بندکی کیرند اشان را و بد
بخت باشند اکر سهم الاخوه در دوازدهم و صاحبش با شهادتی بود در دوازدهم و بیران برنج
بیکر د برادران مولود کارهای در کیک کنند مثل عوالی و دزدی و جلادی اکر سهم الاخوه
و صاحبش در بیت سفر بود و منحوس برادران بغربت افتد و از یکدیکر جدا شوند اکر
صاحب طالع بصاحب بیت الاخوه نکرد و صاحب سهم الاخوه بسهم الاخوه بنکرد هر کز میان
مولود و برادران و خواهران اجتماع نبود و از یکدیکر جدا افتند اکر سهم السعاده در ثالث
بود و منحوس بنظر عداوت ناظر بود کار برادران بد بود و تنگ روزی و درویش باشند
اکر مستولی بر دلایل برادران منحوس بود برادران مدبر باشند در شناختن اعداد برادران
و خواهران دلیل اول از صاحب مثلثه اول طالع ولادت بکیرد اکر فوق الارض باشد
از وی با طالع چند آنکه باشد هر برجی را یک عدد بکیرد و اکر برج ذو جسدین بود
دو کیرد و اکر کوکبی در آن برج بود از هم یکی کیرد اکر صاحب مثلثه تحت الارض بود
از طالع او یکی دیگر حساب کنند اکر برج ثالث ذو جسدین بود یا صاحبش در برج ذو
جسدین بود مولود را خواهران و برادران باشند نه از یک مادر و پدر خاصه که سهم و صاحبش

در برج ذو جسدین باشد باصحاب مثلثات بیت الاخوه نگرد و اگر در اقسام سعود باشند
و ارباب این اقسام قوی بود در برج عقیم نباشند مولود را خواهران و برادران بسیار باشند
اگر برج و درجه سهم از بروج و درجات مذکر بود و کوکبی مذکر درین برج برادران
بیشتر باشند و اگر مؤنث بود در برج و درجه و کوکب یا صاحب او در برج مؤنث بود اکثر
دختران باشند سهم الاخوه را برج و درجه و صاحب او را و موضع صاحب طالع و برج و درجه
آن اعتبار کنند در تذکیر و تانیث و بیان حکم کنند حکیم محمد بن عمر [illegible] گوید اگر خواهی که بدانی
که فرزندی که پس ازین فرزند آید بکدام روز آید بنگر که صاحب بیت الاخوه در کدام برج است
در آن روز که صاحب آن برج بر آن دلالت کند یا صاحب شرف او روز ولادت برادران
و خواهران خواهد بود مثال طالع میزان است مستولی برج سیم مشتری و مشتری در حمل حکم
کند که آن دیگر فرزند روز سه شنبه زاید که روز مریخ است یا روز یکشنبه که روز آفتاب است
و اگر مشتری درین مثال فوق الارض بود حکم کن شبی که برج منسوب بود یا شبی که با آفتاب
منسوب بود والله اعلم همه شهادت جمع کنند بکثرت شهادات بر زیادتی برادر و خواهر
حکم کنند و اگر متساوی باشند بعدد برادر باشند اگر زهره و عطارد و مشتری سعود باشند
و در برج مذکر برادران باشند و اگر در برج اناث باشند خواهران و موضع قمر از تذکیر
و تانیث برج و در برج اعتبار کنند **در معرفت حال مولود فرزند پسر آید یا دختر** دلیل اول
صاحب ثالث بنگر یعنی مستولی بر صاحب ثالث اگر کوکب مذکر بود و در برج مذکر
پس از وی پسر آید اگر کوکب مؤنث بود و در برج مؤنث دختر آید اگر مستولی مذکر بود
و در برج ذو جسدین مذکر بسیار فرزند افتد و پسر آید و اگر مؤنث بود دختر آید [illegible]
اگر ماه بزهره یا بزحل بپیوندد دلیل بود که مادر [illegible] را بعد از وی فرزندی نبود و اگر
بود از نصف او نبود مثلا اگر پسر بود بعد از وی پسر نبود و اگر دختر بود بعد از
وی دختر نبود و گفته اند که اگر بزحل بپیوندد و بعد از وی پسر نبود و اگر بزهره بپیوندد

دختر نبود

دختر نبود و اگر فرزند مادر را [illegible] بود بعد از زن ولادت بکدام کوکب پیوندد
و در کدام برج است بر آن حکم کن **درین باب در احکام برج سیم** در برج ثالث
اگر صاحب ثالث با سهم الاخوه در طالع بود مولود عزیز نزدیک او را خواهر و برادر نباشد
یا اندک بود برج کثیر الاخوه و الولد سرطان عقرب حوت است و اقرب سنبله بروج میانه
[illegible] دلو قوس میزان حمل [illegible] اگر صاحب آن برج باشد در برج کثیر الولد بود و را خواهران
و برادران بسیار بود و همچنین سهم الاخوه اگر قمر در برج عقرب بود خاصه در درجه هبوط
مادر او را هیچ فرزند نیاید اگر طالع برادری یا خواهری برجی بود که در آن برج این مولود
سعدی بود و باشد آن خواهر و برادر [illegible] و برج فرزند [illegible] و اگر برج نحس بود بخلاف
این بود صاحب بیت الاخوه بنگر تا چند سعد بوی متصل است آن عدد خواهران و برادران
بود و اگر قمر در اسد [illegible] بود و طالع ازین مثلثات بود مولود اندک برادر و خواهر بود و اگر
در برج مائی بود و طالع این مثلثات بود مولود را فرزندان بسیار بود و اگر آفتاب در طالع
بود مولود از خویشان بهره مند بود **احکام خانه چهارم** سخن در شرف پدر بود اگر مستولی
برج چهارم در وتدی یا مایل الوتد در خانه یا در شرف یا در حد یا در مثلث خویش بود پدر مولود
شریف بود بر حسب موضع مستولی و اگر سهم الام چنین بود و صاحب همچنان بود و اگر [illegible] رابع در خانه
یا در شرف خویش بود پدران مولود بزرگوار بوده باشند [illegible] و قضاة و حکام باشند
اگر سهم الاب او در وتدی بود سعد و قوی حال پدر مولود بزرگوار باشد اگر سهم الاب با سهم الام
در یازدهم یا پنجم یا نهم یا ثالث بود [illegible] کاری [illegible] باشد اگر آفتاب در شرف بود
[illegible] و طالع روزی بود پدر مولود [illegible] بزرگ
نام و قدر بوده باشد اگر دلایل پدر [illegible] بود و قوی حال باد در طالع که عاشر رابع است قوی حال
بود پدران مولود اشراف و بزرگان بوده باشند اگر سعود [illegible] و مقدم ناظر باشند پدر
مولود شریف بود و [illegible] دلیل بود که مادر مولود بزرگوار بود اگر آفتاب و زحل و مشتری

بدرجه رابع ناظر باشد بدوستی پدر مولود بر یکدیگر و اگر قمر و زهره ناظر بوند مادر از پدر شیفته تر
بود و اگر زحل مراسل بود مولود نازک و راجع و محترق بغیر سعود ناظر مولود مستزاده
بود و مال بسیار جمع سازد و اگر طالع برج مؤنث بود و زهره در وی مادر از پدر وی شیفته تر
و بزرگوارتر بود **شناختن در باب بود مادر و پدر** دلیل اول بودن مشتری در درجه دهم
و نه در حفظ حظ خویش مولود بی اصل بود و اگر سهم الاب و صاحبش و مستولی او در خانه دهم
و نه در حفظ حظ خویش پدر مولود بی اصل و ناکس بود و اگر سهم الام و صاحبش بود هم این
دلیل بود اگر طالع اسد بود و قمر در عقرب مادر مولود ناکس بود و اگر صاحب بیت قمر در برج
زایل بود و نه مسعود مادر او بنده یا فرومایه بود و اگر طالع سرطان بود و افتاب در میزان
بود و زهره در زایل بود و منحوس دلیل آن بود که بنده یا ناکس بود و اگر صاحب بیت آفتاب
یا صاحب سهم الاب یا اثنی عشریه آفتاب یا رب مثلث آفتاب در برج ششم باشد و منحوس
ناظر به مولود ناکس و حقیر بود و اگر اثنی عشریه قمر در ششم بود نامقبول مادر مولود بنده بود
یا کسی که کار بندگان کند و اگر صاحب برج دوازدهم مقارن آفتاب بود مولود بنده بود و اگر
منحوس ناظر باشد بدرجه اجتماع یا استقبال یا شعاع آن از پدر مولود سیم ناکس بود و اگر آفتاب
یا ذنب در برجی مؤنث باشد پدر مولود ناکس بود و اگر درجه اجتماع یا استقبال منحوس بود مادرش
ناکس بود و اگر نحس در رابع یا در مقابله یا در تربیع رابع بود والدین ناکس بوده باشد خاصه
که سعود ناظر ساقط بوند **در اختلاف مادر و پدر** اگر نیرین بعد از اجتماع یا استقبال متصل
باشد بمنحوس و سعود ساقط و نحس بد حال باشد والدین از یکدیگر منفک باشد و بی حسب و اگر
نیرین در برجی منقلب باشد والدین از یکدیگر جدا شوند خاصه که طالع برج منقلب باشد و اگر
نیرین را باهم و با طالع ناظر نباشد از یکدیگر جدا شوند خاصه که طالع برج منقلب باشد چون آفتاب
در چهارم آن برج بود که در وقت ولادت در وقت هم بران حکم کند که یاد کردیم **شناختن**
دوستی و دشمنی میان مادر و پدر و فرزند پس دلیل اول اگر آفتاب در حوالی روز یکی در حمل

مریخ بود

مریخ بود و در حوالی شبی قمر و بعد از حل و نحسین هر دو بران ناظر باشد و سعود ساقط پدر
مولود را از فرزند رابح رسد و میان ایشان عداوت و خصومت بود و اگر سهم الاب الی الاحالات
در دوازدهم بود میان والدین عناد و معادات بود و اگر صاحب طالع بصاحب رابع بعداوت
ناظر بود یا با آفتاب بر عقرب حل رجب میان پدر و فرزند معادات بود و اگر آن میان که یاد
کردیم نجم و زهره بود و سهم الام علامت میان فرزند و مادر بود و اگر آفتاب در وتد بعد
خاصه وتدی رابع و بر مقابله مریخ والدین مولود را دشمن دارند و هیچ تربیت نکنند
و بیفکنند و اگر زحل بر مقابله مشتری بود بعضی والدین و فرزندان ناسازگاری میان ایشان
اگر آفتاب و مثلثات او در مکان بد بود و بر تربیع یا مقابله نحسین باشد والدین مولود را
دشمن دارند و هیچ تربیت نکنند از آفتاب در بیت الاب و صاحب و مستولی و طالع و محترق پدر
فرزند را بکشتن رسانند یا هلاک شود و اگر دلیل طالع از دلیل پدر منصرف بود فرزند پدر را
دوست ندارد و اگر دلیل پدر مستولی طالع منصرف بود پدر فرزند را دوست ندارد و اثنا
عشریه زحل در خانه آفتاب پدر بدخوی بود و اگر در خانه قمر بود مادر بدخوی بود
و اگر قمر بزحل منحوس بود مادر فرزند را دشمن دارد و اگر آفتاب در طالع شبی بمریخ منحوس
بود پدر فرزند را دشمن دارد **سخن در سعادت فرزند بمادر و پدر** دلیل اول اگر زهره
در درجه بود و آن برج اسد بود مولود پدر و مال او شاد شود و طالع جوزا بود و زهره در سرطان
از مادر مال او روزی شد بود و از خویشان مادر و اگر مشتری مقارن آفتاب بود مولود
از والدین شادی یابد و مال و اگر زحل قوی حال بود و صاحب خانه او را سعود دارد مولود
از والدین روزی مند بود و اگر زحل به تثلیث یا تسدیس آفتاب مسعود باشد مولود نصیب
تمام یابد از والدین او بی بهره کمتر شود و اگر دلیل والدین در هشتم طالع بود مولود از والدین
میراث یابد و اگر صاحب بیت المال طالع عینه بصاحب پدر یا مادر در حد ایشان از وی میراث
یابد **شناختن آنکه پدر زنی دیگر کند** که چه از سبب عبرت مریخ با درجه رسد اگر این دلایل

در بروج عیب باشد چون ثور و سنبله و جدی کنیزک خود و اگر در برج مایه بود زن
ازاد کنند اگر سهم الاب و صاحبش در سابع باشد میان والدین نفرت افتد تربیع نیرین
دلیل افتراق والدین بود تربیع زحل و زهره و اجتماع نیرین دلیل که بنا حق شوی با یکدیگر زندگانی
کنند شناختن آنکه مال والدین را فرزند تلف کند یا نه دلیل اول چون اثنا عشریه آفتاب
در دوازدهم بود مولود مال والدین تلف کند اگر نحسی در چهارم بود یا ناظر بنظر عداوت
مولود نفس مال والدین بود و اگر برج نحس بود مال والدین تلف کند و مادرش بسیار هلاک
شود اگر آفتاب مقارن مریخ و به تربیع قمر مال پدر مولود به زیان آید اگر آفتاب در سیم بود
یا در دوازدهم و ناظر بمریخ مولود مال والدین را تلف کند اگر قمر در سیم یا در دوازدهم بود
ناظر بمریخ مولود مال والدین را تلف کند دلایل علتها در پدر دلیل اول اگر آفتاب و مثلثات
او نحس در ششم باشد و منحوس پدر زمن بود اگر قمر و زهره بود مادر زمن بود اول اگر برج
اگر برج دوم از موضع آفتاب نحس بود پدرش بمراض بود و اگر بیت بود زحل همچنان اگر
قمر و زهره بود مادرش بمراض بود جز و اجتماع دلیل پدر بود و جز و استقبال دلیل مادر اگر
مستولی ایشان در ششم طالع یا هشتم ایشان بود والدین ناقص بود و بیمار و اگر زحل و قمر
بود دلیل آفتی بود از آفتاب یا از آتش که پدر مولود را رسد علی الخصوص که طالع شبی بود
بودن آفتاب در نهم در طالع روزی دلیل فضل و علم بود پدر را اما نابینا بود پدرش
اگر آفتاب از ما فوق سادس یا از صاحب دوازدهم یا هشتم منحوس بود پدر مولود را
عیبی بود و اگر قمر منصرف بود از زحل مادر را بیماری رسد مریخ چون شرقی بود و ناظر
بقمر در چشم مادر عیبی بود چون آفتاب بمقابله مریخ بود سبب هلاک پدر بود از خلل کردن
در چشم اگر زحل از آفتاب شرف بود پدرش را جذام یا برص یا امثال اینها عیبی پدید آید
ادله عمری مادر و پدر اگر به درجه آفتاب زحل مستولی بود عمر پدر کوتاه بود و به درجه
قمر اگر زحل مستولی بود عمر مادر کوتاه بود و مستولی به موضع آفتاب را اگر کدخداه عمر پدر زنند

وبقیه

و نزاویه بیفزاید و بنواقص بکاهد صاحب خانه عمر یعنی مستولی قمر دلیل عمر مادر است و طلب
بجست موضع مستولی بکیرد و بزواید و نواقص اعتبار کنند چنانکه در صاحب سهم و صاحب بیت
السهم هرکدام که قوی تر باشد و بسهم ناظر باشد کدخدا عمر والدین باشد و موضع او بزواید
و نواقص اعتبار در ناظرها در هیلاج و کدخداه عمر پدر و مادر در سهم الاب اگر در وتد بود
هیلاج باشد و ناظر بوی از ارباب حظوظ کدخداه عمر والدین باشد و موضع او بزواید و نواقص
اعتبار کنند در ناظرها در هیلاج و کدخداه عمر مادر در پدر سهم الاب اگر در وتد بود هیلاج و ناظر
بوی از ارباب حظوظ کدخداه عمر پدر باشد و موضع سهم و همچنین سهم الام و این اسرار احکام است و هرچه
رابع هیلاج عمر پدر است و مستولی که ناظر بود کدخداه بزواید و نواقص اعتبار کنند و کدخدای والدین
بدین اعتبار که گفتیم و بیشتر مولید سالهای صغری دهد چون بغایت قوی حال باشد و مستولی هم
اگر در وسط الرجوع بود سالهای صغری بنقصان ثلثی و اگر در مایل رجوع بود ثلثی سالهای
کوچک نقصان باید کرد از سالهای صغری کدخداه در علم پدر اگر صاحب خانه آفتاب در تاسع
بود بروز و صاحب او در وتد خاصه در طالع یا عاشر پدر مولود عالم بود و معروف بعلم اگر صاحب
خانه آفتاب در تاسع یا در حادی عشر بود پدر مولود عالم اگر صاحب خانه آفتاب در کواکب
علوی بود از علوم حقیقی بعضی خبر دهد و اگر سفلی بود از علوم ادب و منطق و استیفا و غیر آن
بر حسب دلالت زهره و عطارد و قمر در بودن فرزند مثل پدر یا مخالف اگر صاحب طالع قوی
حال تر بود از صاحب رابع مولود از پدر بزرگوارتر از پدر بود اگر آفتاب و صاحبش
در اوتاد باشند قوی حال و صاحب طالع بدیشان ناظر اگر آن وتد بود مولود مثل پدر بود
اگر این وتد خانه خانه با شرف صاحب طالع بود از پدر با فضل و اعلم بود اگر در مایل یا در
زایل بود از پدر کمتر بود اثنی عشریه نیرین اگر در وسط السما بود پدر از فرزند فاضل تر بود
دلیل جد و جده جد را از سابع نگرند و جده را از رابع است و همچنانکه بر جوح رابع مستولی

ناظر بوی کدخداه و همچنین
درجه عاشر دلیل عمر مادر است
و مستولی هم

او حکم می کنند پدر پدر را از برج هفتم و ستولی الحکم میکنند چه دا از همین خانه زیرا که هم
دهم است و هم دلیل مادر است و هم دهم هفتم بود از این خانه به جز بجه حکم کنند دلیل مرگ پدر و مادر
مریخ در اسد دلیل مرگ پدر بود بنجاه و زحل در سرطان دلیل مرگ مادر بود بنجاه مریخ در سرطان
مادر بنجاه میرد پیش از مرگ چشم او تباه شود اگر مریخ بنظر عداوت بزهره نگرد مادر از تب
بمیرد اگر زحل بنظر عداوت بقمر نگرد و قمر در برج غریب بود مادرش بوجع الارحام میرد
اگر مریخ در سابع و نا با زهره بین میان فرزند و مادر پدر تفرقه افتد اگر آفتاب در مقابل زحل بود
مولود از اسهال بمیرد و اگر قمر بود مادر سهم الام یا قمر در حوت و طالع اسد و قمر بمقابله مریخ
و زهره مقارن مشتری در میزان مادر در روز ولادت سهم الاباد در ثامن و ثانی و سادس
و ثانی عشر و صاحبش از وی و از طالعش ساقط پدر در غربت میرد و اگر ذنب با م الاب بود
در برج آبی پدر در آب غرق شود در آب دریا و اگر در برج آتشی بود بمیرد و بسوزد
و اگر در برج خاکی بود از تشنگی هلاک شود دلایل والدین و خواهران و برادران سهم الام
و الاب و الاخوه را تسییر باید چون بجای تربیع یا مقابله یا بجرم نحس رسد دلیل مرگ ایشان
بود برای دلیل مادر به وز موضع قمر و سهم الام را و بتب زهره و سهم را برابر انهم کجا که رسد دلیل
خوف ایشان بود و هر وقت که برین بیشتر نحس رسد بیم هلاک مادر بود چون زحل بیشتر خویش
یا بصاحب سهم الاب یا بصاحب سهم الام رسد بنفسه یا بجرم دلیل هلاک ایشان بود تا سهم ال
سهم الاب و الام و تسییر سهم موت الاب براند هر برجی را سالی چون ثامن خانه سیم رسد بجرم
نحسین دلیل وفات پدر بود تسییر سهم موت الاب براند اگر شعاع نحس رسد یا نحس سهل
تسییر بوی رسد دلیل مرگ پدر بود و درجه رابع و عاشر با دلائل و نحس و شعاعات ایشان برابر
آن وقت که بجرم نحسین رسد دلیل مرگ ایشان بود شناختن آنکه پدر میرد یا مادر دلیل
اول بنگرد یا بعد از ولادت که ام سهم پیشتر تحت الارض خواهد شد او پیشتر میرد اگر والدین

مثلا اگر سهم

مثلا اگر سهم الاب پیشتر تحت الارض پدر پیشتر میرد و اگر زحل و شمس منحوس تر از
قمر و زهره بود پدر پیشتر میرد و اگر بر قلب بود و بر قلب اگر آفتاب بر آخر درجه برج افتد
پدر پیشتر میرد و اگر بر قلب بود و بر قلب اگر آفتاب بر آخر درجه برج افتد پدر پیشتر میرد
و اگر قمر بود مادر اگر زحل با مریخ در بیت الاب بود پدر پیشتر میرد و اگر آفتاب در طالع بود نحس
پدر پیشتر میرد و اگر زحل نزد سهم الاب بود پدر پیشتر میرد و اگر سهم الام مادر پیشتر میرد حکایت
من ریحان داری دهقنم در او قمر مقارن زحل بود و زهره تحت الشعاع و آفتاب بر تربیع
مریخ مادر و پدرش در سنه ثلاث و اربعین بیک ساعت بمیرند چنانکه هر دو جنازه را بیکبار بر
داشتند اگر مریخ از عاشر منشرف بود بر زحل پدر پیشتر میرد از مادر دلیل شفای مادر و پدر
دلیل اول ارباب حدود نیرین تحت الشعاع یا مقارن نحس باشند والدین مولود درویش
باشند و چون نحس در وتد مقرب بود و ناظر بنیرین هر نظر که باشد والدین مولود درویش
حال باشند چون آفتاب در سابع بود و ناظر بنحس و با قمر نیز همچنین باشد والدین درویش شوند
و چون زحل مقارن آفتاب بود پدرش را بلاها رسد و اگر قمر مقارن یا مقابل مریخ بود مادر را
اگر در هفتم برج آفتاب نحس بود دلیل بدبختی بود و اگر قمر در سیم طالع بود که خشم عاشر است
و با یکدیگر بود مادر مولود بدبخت بود چون نحس در اسد دلیل شفای پدر بود و چون
نحس در سرطان و مریخ بر عز در خانه آفتاب شفای مادر اگر ذنب در اسد بود دلیل بد
بختی مریخ بود پدر را اگر در سرطان بود مریخ و بدبختی مادر را اگر قمر مقارن زحل بود دلیل
ضعف و بیچارگی مادر بود اگر مثلا در استقبال بود و قمر بعد از استقبال بمقارنت مریخ پیوندد
دلیل بلا و آفت مادر بود حکم خانه پنجم دلیل بودن فرزند چون مشتری و زهره و عطارد
قوی حال باشند در طالع مولود فرزند شود و چون علویین بنظر یکدیگر باشند مولود را
فرزند شود و چون زحل در عاشر بود و مستقیم و ناظر بمشتری دلیل بسیاری فرزند بود

اگر ارباب مثلثات اول و ثانی مشتری قوی حال و سعود دلیل بسیاری و نیکبختی فرزند
باشد اگر در پنجم سعدی بود و صاحبش سعد مولود را اولاد بسیار بود و اگر مشتری در طالع
بود و مریخ در مغرب مولود را فرزندان نیکبخت باشد اگر وسط السماء برج بسیار فرزند بود
و در آن برج سعد بود و عطارد در مغرب بود مولود را فرزندان نیکبخت باشد و چون
سهم الولد در وتدی بود و قوی حال و صاحبش مولود را نسل و عقب بسیار بود اگر عطارد در
طالع و قمر در سابع و سعود ناظر بدیشان و نحوس ساقط مولود را فرزندان بود و بدیشان
خرم اگر رب الاولاد و الولد در طالع یا در عاشر یا در یازدهم باشد مولود را فرزندان بسیار بود در
جوانی و اگر در دوم و هفتم و هشتم بود فرزند شود در پیری اگر دلایل ولد در بروج ارباب
مذکر باشد پسران شوند و اگر در بروج و ارباب مؤنث بوند دختران بود و اگر مختلط باشد
از هر دو صنف بود **اوله در بروج بسیار فرزند بود** و کواکب فرزند بود مولود را فرزندان
بود کواکب بسیار فرزند مشتری و زهره و قمر است افتاب و زحل و مریخ اندک فرزند بود و عطارد
اگر مشرقی بود دلیل کثرت فرزند و اگر غربی بود قلت فرزند بروج بسیار فرزند سرطان
عقرب حوت بود بروج عقیم جوزا اسد و جدی و سنبله و اما قوس و میانه میزان اگر مثلثه
حمل مشرقی بود از ایشان نصیبی فرزند شود و همچنین مشتری با صاحب مثلثه او در خانه
و خانه پنجم بود اگر مشتری در شرف در پنجم بود مولود فرزند را ببیند و همچنین اگر عطارد در خانهای
مشتری بود اگر صاحب مثلثه مشتری در بروج ذو جسدین بود دلیل کثرت اولاد بود اگر
مشتری و زهره و عطارد از نحوس محروس باشند و قوی حال مولود را فرزندان باشند
و اگر نحوس با در وبال باشند مولود را فرزند نبود اگر سهم الولد فوق الارض بود و در برج
انعم نحوس و ذنب مولود را فرزندان بسیار بود اگر صاحب پنجم در برج ذوجسدین بود
ارباب ان بیاکنند فرزندان دارد اگر قمر در پنجم قوی حال باشد دلیل کثرت فرزند بود **بیماری فرزندان**

اگر صاحب بیت

اگر صاحب بیت زهره در عاشر بود مولود را فرزندان بیمار و رنجور بود و نه کامل خلق اگر مستولی
بر دلایل اولاد در سهم الاولاد در عاشر بود که ششم و پنجم است یا سهم الولد و مستولی بر وی
در ششم طالع بود همین حکم دارد و چون سهم الاولاد در دوازدهم افتد اولاد ناقص باشند
و بیمار از آن هلاک شود که این خانه ثامن پنجم است **دلایل عقیم و اندک فرزند** مشتری و آفتاب
در سابع مولود اندک فرزند و عقیم بود زهره مقارن زحل باشد دلیل اندک فرزند بود مشتری
با مقابله یا تربیع زحل و ناظر بمریخ دلیل قلت فرزند بود و باشد که این کس را فرزند نبود و چون
نحس در پنجم بود و صاحب پنجم منحوس بود با احتراق یا هبوط یا وبال یا مقابله یا مقارنه یا تربیع
نحس بود مولود اندک فرزند بود اگر قمر در حمل یا در میزان بود اندک فرزند بود اگر سهم الولد
منحوس بود در دوم مولود قلیل الولد بود اگر سهم الولد زحل بود اندک فرزند بود اگر نحوس
بر مشتری و زهره و عطارد مستولی باشد مولود را فرزند نبود اگر مستولی بر خانه پنجم و ثالث
وتدی بود مولود عقیم بود اگر زحل در طالع بود و زهره در سابع و مشتری ساقط از ایشان
مولود عقیم بود اگر صاحب مثلثه در سیوم وتدی بود و محترق بود یا تحت الشعاع مولود
عقیم بود اگر سهم الولد در دوازدهم یا ششم بود مولود عاقر بود اگر زحل مقارن سهم الولد
بود یا در برج باشد مولود عاقر بود اگر افتاب در برج عاقر بود مولود عقیم بود اگر مستولی
بر دلیل فرزند ساقط بود و سعد بوی ناظر نبود و منحوس ناظر نبود مولود را هیچ فرزند
نبود و آنچه بود اندک عمر بود و بمیرد و از وی هیچ فرزند نماند اگر اسد برج پنجم بود و افتاب
منحوس عقیم بود اگر عطارد منحوس بود چون برج پنجم بود مولود عقیم بود اگر پنجم دلو بود
و زحل منحوس بود مولود مرگ فرزند ببیند **دلیل اعداد فرزند** دلیل اول بصاحب مثلثه
اول و دوم مشتری اگر فوق الارض باشد در یک برج از ایشان بشمرد تا بطالع هر چه میان
ایشان بود از بروج آن عدد فرزندان بود و اگر در برج باشند هر چه قوی تر باشد از وی
بگیرد یا از کواکب که مستولی بود بر مکان مشتری اگر فوق الارض بود از وی تا بطالع بگیرد

واکر میان ایشان برج ذو جسدین بود کیرند آن برج را واکر زهره و مشتری در میان
این دو کوکب یعنی صاحب مثلثه اول و ثانی مشتری مستولی بر موضع او و طالع باشد دو عدد
دیکر بکیرد واکر زحل و مریخ بود دلیل مرک دو فرزند بود و از این جمله اکر نحوس باشد واکر سعود
باشد دو فرزند نیکو خیر و نیک خلق باشد واکر دلیل در لعینها چنانکه کفتیم تحت الارض بود از وی
تا بطالع نشمرد ذو جسدین را دو کیرد اکر صاحب مثلثه مشتری را در وسط السما یابند
او را جهار فرزند بود واکر در هفتم بود هفت فرزند خاصه که سابع حمل بود و در سهم الولد
بنکرد و موضع مستولی بر وی از موضع صاحب سهم الولد تا موضع ولد بکیرد چنانکه بیان
ایشان بود از اعداد برج آن عدد اولاد بود بنکرد تا چند کوکب به برج پنجم ناظرند بعدد آن
کوکب فرزندان شود واکر برج پنجم از طالع الصورت بود و مشتری در مکان صالح بود و مستقیم مولود را
دوازده فرزند بود واکر سرطان بیت الولد بود و قمر در موضع صالح و زاید الحساب والنور
مولود را شانزده فرزند بود اکر عقرب بیت الولد بود و مریخ در مکان صالح و مستقیم الیسیر
مولود را جهار فرزند بود و هرمس روا نداشته در این باب سخن کفتن با خیانت از آن سپاس
شود اکر حمل برج پنجم بود و مریخ منحوس شود مولود را فرزند بعد از رنج بسیار الکی شود واو را
عدد فرزند بجا ماند دو یا سه پس و مشتری اکر میان پنجم بود و زهره منحوس بود مولود را
دختران باشند که از ایشان رنج و عار بینند واکر قمر در پنجم بود و زهره در هبوط بود
از مولود دیکر فرزند بیش باز نماند بنکرد یا مشتری از طالع یا رابع یا سابع یا عاشر یا
با بیت الرجا بسهم الولد نیکر دیا نه اکر از طالع نکرد از تربیع جهار فرزند و از تسدیس
دو و از تثلیث و مقابله سه فرزند از شرف خویش نکرد هفت و از بیت المال سه
از ثابت و بیت السدس از هر یک دو از دیکر خانها از هر یک یکی و مریخ از تربیع و طالع از
تثلیث و تسدیس هفت و از مقابله جهار و از وسط السما و بیت الرجا یکی و از هفتم و جهارم
یکی و از هر خانه دیکر که باشد یکی ده و از شرف خویش تربیع جهار و از تثلیث سه و از

تسدیس دو

و از تسدیس دو و از مقابله پنج زحل از طالع و تربیع دو و از تثلیث و تسدیس و مقابله
دو و از وسط السما و بیت الرجا و بیت الارواح یکی و از شرف و تربیع و تثلیث و مقابله
از تسدیس دو زهره از طالع و تربیع و تثلیث و سه و از تسدیس و مقابله جهارم و از بیت
الفرس و وتد الارض و بیت السفر و المال و از دیکر خانها یکی از برج شرف خویش
تربیع جهار از تثلیث سه از تسدیس جهار و از مقابله هفت و از دیکر خانها یکی و عطارد
از تربیع و طالع دو از تثلیث و مقابله سه از تسدیس یکی از وسط السما و بیت الرجا سه
از شرف یا در خانه تربیع و تثلیث سه و از تسدیس دو و از مقابله پنج واکر دیکر مواضع یکی
اما اکر مشتری در خانه دوازدهم بود قوی حال و ناظر به سهم الولد از تربیع و تثلیث سه و هم
از مقابله جهار و از تسدیس دو و مریخ در بیت الاعدا چنانکه کفتیم از تربیع سه ده فرزندان
خدای تعالی و از تسدیس و تثلیث دو و از مقابله سه و قمر از تربیع و مقابله و تثلیث در بیت
الاعدا قوی حال سه از تسدیس یکی و همچنین زهره و آفتاب از سابع و دوازدهم در حظوظ
خویش از تربیع و تثلیث و مقابله از تسدیس دو و همچنین زحل و هر دلیل که منحوس بود از آن
فرزند شادی نه بینند و هیچ سعدی بود از آن برخورداری یابد در وقت فرزند شدن
دلیل اول اکر قسمت بحد مشتری رسد و مشتری با انتها و مستولی برج مشتری رسد و موضع
او دلیل فرزند بود واکر مشتری بر رجعه بیت الولد یا برجع سهم الولد رسد دلیل فرزند
بود واکر با ثنی عشریه خود رسد هم دلیل فرزند بود واکر صاحب بیت الولد بجا شهر آید ماران
برج حظی دارد و صاحب بیت الولد ان کوکب علوی بود آن سال دلیل فرزند بود برخورداری
یافتن از فرزند اکر زحل و زهره در میلاد در قوی به تثلیث یکدیکر باشد مولود را از
فرزند برخورداری بود اکر مشتری و زهره به تثلیث یکدیکر باشند از فرزندان آسایش
یابد اکر مشتری قوی حال بود و در عاشر مولود قوی حال بود و بفرزند نازد اکر زهره در طالع
بود و مشتری در مغرب س لوه را فرزندان نکبخت بود و رشید اکر سهم الولد در طالع بود

وصاحبش بری از نحوس فرزندان فاضل ودانا بود وازیشان منافع گیرد واولاد مطیع
یار باشند **در رنج رسیدن از فرزند** اگر زحل در مثلثات خویش بود ناظر بمریخ از تثلیث
بفرزند باعث گردد واگر زحل مقارن مقابله مریخ بود از فرزندان غمگین شود اگر زحل در
سابع بود وطالع شبی مولود از فرزند رنجور شود اگر زحل در خانهای زهره بود از فرزند
برخورداری نیابد اگر مریخ در سابع بود ناظر بقمر از فرزند رنج ونکبت رسد اگر زحل در طالع
بود وقمر از مغرب بنحوس ناظر واز سعود ساقط از فرزند رنج بیند اگر سهم الولد در شش بود
یعنی بهیچ کوکب ناظر نبود واز سعود هیچ عینی نیابد از فرزند واز فرزند ولد او ساقط شود
اگر سهم الولد در طالع بود جفا وعقوبت بیند از فرزند اگر سهم الولد در طالع بود جفا وعقوبت
بیند از فرزند اگر سهم الولد در سابع بود همین حکم دارد اگر مشتری برخاسس در دوازدهم
بود از فرزندان زحمت رسد وآفت وفرزندان بادی معادات کنند **دلیل آنکه فرزند
دیگران را پرورد** صاحب دوازدهم در پنجم وسهم السعاده در دوم وصاحب دوم در پنجم
مولود فرزند غیری پرورد واگر عطارد در تربیع در سابع بود واین خانه مشتری بود
مولود فرزند غیری پرورد **شناختن آنکه فرزندان مولود** قوی حال باشند یا نه دلیل
اول اگر مشتری در طالع وقوی حال مولود را فرزندان بزرگ قدر با حرمت ومال باشند واگر
سهم الولد در دوم بود وسعد وقوی حال فرزند را از بزرگان بزرگوار شود خاصه که صاحب
سهم بوی ناظر باشد وبری از نحوس وقوی حال بود واگر سهم الولد در ثالث بود وسعود
فرزندان او مالدار باشند واز ایشان منفعت یابد اگر سهم الولد در رابع بود ناظر بوی سعود
مولود را فرزندان بزرگوار باشند وبدرجه اباواجداد رسند واز اموال اجداد بهره یابند
واگر سهم الولد در پنجم وسعدی بوی ناظر یا متصل فرزندان بزرگوار با نام وذکر جمیل باشند
اگر سهم الولد در هشتم باشد فرزندان او میراث یابد اگر سهم الولد در نهم باشد قوی حال
فرزندان مولود از اهل دین وورع باشند اگر دلایل فرزند قوی حال باشند در خانه شرف وجود

بنظر سعود

بنظر سعود مولود را فرزندان قوی حال وبزرگوار باشند واگر دلایل فرزندان از دلایل
صاحب طالع قوی حال تر بود فرزندان پدر محترم تر ومعروف بود **در بدبختی فرزندان**
اگر مریخ وزهره با قمر باشند یا ناظر مولود را فرزندان مدبر باشند اگر مریخ در طالع بود وقمر
در مغرب مولود را فرزندان جاهل واحمق وناخلف اگر مشتری وزحل در طالع باشند وعطارد
ومریخ وزهره در عاشر فرزندان مولود ناخلف باشند اگر سهم الولد در رابع بود که بیت
الاعداد بیت الولادات ونحوس ناظر بوی مولود را فرزندان بدبخت باشند وهمچنین در عاشر
که ششم وپنجم است اگر سهم الولد یا دلیل ولد در سادس طالع بود نحوس مولود را اولاد ناقص
العقل والخلق باشد اگر مستولی بر بیت الولد سهم تحت الشعاع بود مولود را فرزندان
نهانی بود که ایشان از کس نشناسد واوهم ایشان را نداند اگر مریخ وزهره به تثلیث قمر باشند مولود
فرزند خویش را نداند واز وی بیزاری کند وفرزند او ویرا ملامت باشد اگر دلایل ولد نحوس
باشد یا در هبوط ووبال در جمیع اکثر اولاد باستقبال باشد **در مرگ فرزند** اگر زحل
در یازدهم بود یا تربیع ومقابله او باشد اولاد مولود را مرگ بد بود چون صاحب پنجم در دوازدهم
بود که بیت موت الولد است وصاحب سهم السعاده در هشتم مولود را هیچ فرزند حیات
نیابد اگر افتاب در پنجم بود مولود را هیچ فرزند زنده نماند اگر آفتاب وزحل وعطارد
بقمر ناظر باشند از عاشر مولود را فرزندان بمیرد اگر زحل با مریخ بود در طالع یا در رابع
مولود فرزند بمیرد اگر صاحب بیت الولد وسهم الولد در ثامن بود فرزندان پیش از
پدر بمیرند وچون مریخ وعطارد در مغرب باشند یا در عاشر مولود فرزند خود را دفن
کند اگر مشتری در رابع بود یا سابع ومقارن نحوس یا ناظر بتربیع ومقابله یا محترق یا هابط
دلیل مرگ فرزند بود اگر نحسین مقارن صاحب بیت الولد باشد مولود در انسب منقطع
شود چون صاحب بیت الولد بصاحب دوازدهم متصل بود اولاد او بمیرد اگر ارباب
مثلثات مشتری محترق ومقابله بود یا مقارن نحوس دلیل موت فرزند اگر سهم الولد در بیت زحل بود

ونحوس ناظر بشند فرزندانش هلاک شوند حکم خانه ششم سخن در بندکان که او را
باشد یا نه بباید ششم نکرد و صاحب مثلثه اول و دوم مریخ و عطارد و سهم العبید و مستولی
بدین دلایل اکر سعود باشند و بصاحب طالع متصل باشد بنده باشد اکر عطارد مشرقی بود و در برج
غیر ثابت و قوی حال بنده باشد اکر مشتری در ششم بود و صاحب سابع یا عطارد در وتد مولود را
حبیب بود و از ایشان نافع یابد اکر عطارد قوی حال بود و ناظر بسعود مولود را عبید موافق افتد
اکر سهم العبید در خانهای عطارد بود و سعود بوی ناظر و صاحب او قوی حال مولود را عبید
و خدم بسیار بود و اکر صاحب ششم نیز بصاحب طالع دهد و قمر بدیشان ناظر عبید دارد اکر
سهم کوکب مذکر بود غلامان و اکر مؤنث بود کنیزکان اکر قمر در سنبله بود و سهم السعاده یا ناظر
بود بعطارد نظر مقبول او را بندکان باشد که تجارت کنند و از ایشان نتایج بود و اکر قمر در ثور بود
و عطارد در سنبله یا جدی و زهره و قمر در وتد بیکدیکر نظر باشند بندکان بزرک قدر کردند
و مراتب یابند و مولود از ایشان تمتع کیرد اکر قمر در ثور بود بتربیع یا بتثلیث مشتری و مریخ
از ایشان ساقط مولود از عبید فایده کیرد اکر صاحب سهم العبید بطالع و سهم العبید از تثلیث
یا تسدیس نکرد بندکان او را دوست دارند و بعد سعود باشد و بعد که او را از بلاها
نجات دهند بیخ رهیدن از بندکان زحل در سیم یا در دوازدهم از بندکان پسر و نری بود
اکر صاحب ششم در سابع بود یا در رابع بندکان او بمیرند اکر ذنب در ششم بود بندکان خاین
باشند علی الخصوص هندوان اکر قران وتد آفتاب و از مشتری ساقط بود او را هیچ بنده
شایسته نبود و اکر مریخ در وتد بود در خانهای مشتری بود مولود را از بندکان زیادت منفعت
نبود خاصه که عطارد یا مریخ نحس بود و اکر سهم العبید و صاحبش نحوس باشند در بروج منقلب
مولود را از بنده هیچ نری نبود اکر سهم العبید در مقابله قمر بود و زحل و مریخ ناظر بتربیع
مقابله قمر باشند مولود را خطر جان بود از بندکان خویش اکر سهم العبید در ششم یا در دهم
یا در دوازدهم بود و نحس یا عطارد بود مولود همیشه از بندکان خود ترسد و ایشان از او برنجند

دارد اصناف بندکان خانهای زحل دلیل هندو باشد خانهای مریخ دلیل ترکان باشد خانهای
مشتری دلیل رومیان و کرجیان خانه عطارد دلیل جمله اصناف بندکان باشد اکر قمر در جدی
بود بتثلیث یا تربیع سهم العبید و سهم السعاده بندکان او را از جانب دریا آورند سخن در
عیوب بیماری و اسباب علل مولود اکر ششم و صاحبش رطب باشد بیماری مولود از
بلغم باشد که خاصه که زحل مستولی بود باید بدیشان ناظر اکر آتشی باشد حرارت و صفرا اکر زهره
مستولی بود بر ششم بیماری مولود از بسیار خوردن و جماع کردن بود و اکر قمر مستولی بود بر ششم
بیماری مولود از بسیار خوردن و جماع کردن بود و اکر قمر مستولی بود بر ششم مولود وجع الذکر
و الاسافل بود در خلل چشم اکر قمر در ششم بود و مریخ نحوس دلیل نابینائی بود و اکر نحوس در
بروج دهم باشد در هبوط یا در وبال و سعود از ایشان ساقط دلیل خلل چشم بود و اکر آفتاب
صاحب ششم بود و نحوس بود دلیل نابینائی بود و اکر صاحب طالع در ششم بود و ششم بر وجه
طالع نحوس و سعود ساقط دلیل نابینائی بود و اکر ذنب به حاق درجه طالع بی نظر سعود دلیل
نابینائی بود اکر آفتاب با قمر در ثالث طالع یا ثالث دیکر اوتاد بود و مریخ در وتد بود دلیل نابینائی
بود اکر نحوس بر تربیع و مقابله نیرین باشند دلیل نابینائی باشد اکر نیرین باشند دلیل نابینائی
باشد اکر نیرین در درجات نحس بود یا افتاده و از سعود ساقط مولود نابینا بود و اکر آفتاب
در دوازدهم بود و آن برج خانه زحل بود و آفتاب صاحب سهم السعاده بود مولود نابینا بود
اکر آفتاب عند العلاده منحوس بود و مریخ دیده مولود از حدقه بیرون افتد دلیل نابینائی سعق
بود و میل کیلان و امثال آن درجائی که جمعیت نیرین الحا بود دلیل خلل چشم بود از نجم یا دهم
تا از نهم یا پانزدهم سرطان و راس هشتم هیجدهم بیت و هفتم و هشتم در عقرب نهم و دهم
و بیست و سیم در قوس درجه اول و سیم و هفتم و هشتم و هیجدهم و نوزدهم در جدی از بیست
و پنجم تا آخر برج در دلو هشتم و دهم و سیزدهم و نوزدهم دلایل یکچشم اکر قمر تا یا انثو بود
و مریخ منحوس بود یا ناقص النور بود و زحل نحوس و آفتاب سعود چشم او نابینا بود و اکر

آفتاب در میلاد در روزی منحوس بود و قمر سعد بود چشم راست او نابینا بود و اگر در میلاد شبی
قمر منحوس بود در فوق الارض چشم چپ او خلل کند اگر آفتاب در میلاد در روزی منحوس بود تحت
الارض چشم راست خلل کند اگر اسد در برج شر یکی مستولی بود بر ششم و منحوس بود دلیل خلل چشم
بود اگر قمر بود چشم چپ و اگر آفتاب بود چشم راست و اگر مریخ مستولی بود بر ششم و بر درجه
طالع بود ساقط از مشتری و زهره دلیل خلل یک چشم بود **دلایل نقطه چشم** اگر مقارن مریخ بود
به چشم مولود نقطه بود اگر زهره مستولی بود بر ششم و طالع بود منحوس ناظر بعداوت چشم مولود
ریش بود با نقطه و سیاهی مخلل بود **دلایل احوال قمر** چون مقارن زحل بود و مشرقی احوال
بود اگر نیرین در برج منقلب باشند و ساقطان طالع و متصل بنحوس مولود احول بود اگر میلاد
روزی بود و آفتاب منحوس بود در برج عوجه و بمریخ ناظر مولود احول و ابتر باشد **درجه ضعف
بصر** قمر در میان ثور یا نهم سرطان یا درجه اول قوس بود مولود را چشم خیره کند اگر طالع مولود
نیرین بود و قمر در خانه محترقه بود و آفتاب در درجات مظلمه مولود خیره چشم بود اگر آفتاب فوق
الارض بود بتربیع زحل مولود را چشم خیره کند اگر قمر با آفتاب در درجات آفات افتد مولود
ضعیف چشم بود در درجات مظلمه بروج ثور یطح ل سرطان یطح اسد ...
در سنبله ... در عقرب ... در قوس ... در جدی ... در دلو ...
دلیل پنجم اگر قمر ناقص النور بود و ناظر بزحل و مشتری دلیل نقصان بصر بود اگر نحسین در برج
دهم در موضع آفتاب باشند و قمر از تربیع یا مقابله بدیشان ناظر خلل و ضعف چشم بود اگر قمر
محبوس بین النحسین باشد و سعد بوی ناظر ضعیف چشم بود اگر قمر در قوس بود تربیع یا مقابله
زحل دلیل ضعف بصر بود اگر قمر بعد از اجتماع یا استقبال تربیع یا مقابله نحسین بود ضعف بصر بود
اگر قمر زاید النور بود ناظر بنحس در باصره ضعف بود اگر نیرین در درجات مظلم باشند
تحت الشعاع زحل و زحل ها بطا زحل چشم مولود آب در آید **درخوشی ناخوشی بوی دهن** هرکرا
طالع او حمل بود دهنه بغل بود و نکهت او نیک ناخوش بود و میانه حمل دلیل خوشبویی بود آخر دلیل

مریخ المحدبین

مریخ المحدبین نفره کند یا بوی او را خوش پاکیزه و خوشبوی سرطان اول و میانه اسد کنده دهان و بغل
جدا آخر اسد بد بوی سنبله میزان هردو خوشبوی و پاکیزه بود عقرب را کنده دهان و بغل
بود قوس خوش بود تا که عرق نکرده باشد چون عرق کند کنده بوی عرقش ناخوش بود جدی
اندکی خوشبوی و پاکیزه بود و آخرش کنده سر بعضیت ناخوشبوی بود **دلایل عیوب و دندان
جا کنده** هرکه کرمان بود طالع او آخر حمل بود و مریخ در آنجا هرکه سیاه چرده و کج بینی بود
قمر او در حمل بود و زحل در ثور هرکه کج دهان بود زهره او در قوس بود و عطارد در سرطان مریخ
در میان ایشان هرکرا مریخ در جدی بود و قمر در دلو در پای او عیبی بود هرکرا زحل در حوت
بود و مریخ در حمل یا زهره بزرگ پای بود و اگر زحل در میزان بود و زهره و عقرب الیق اگر زهره
و عطارد در حوت یا عقرب باشند یا زحل و زهره در حوت بود مولود حکم کوران میانه بود هرکرا
طالع جوزا بود و زحل و عطارد در آنجا اشقر بود هرکرا طالع حوت بود و زحل و مریخ در وی
اشقر بود هرکرا طالع عقرب بود و زحل یا مریخ در وی هرکرا طالع قوس بود و زحل با عطارد در وی
چشم چپ او سقیم بود اگر طالع دلو بود و زحل و زهره در وی چشم راست بینی ندارد هرکه زود رشد
طالع او سنبله بود و قمر در وی هرکه دیر ترش طالع او میزان بود و زهره و زحل در آنجا هرکرا
بیماری مرکا و تب ثمره بود طالع او جدی بود و مشتری در آنجا بود هرکرا طالع او آخر جدی بود
و زهره در آنجا جاری بود هرکه قمر وی تحت الشعاع بود او نرد و نزدیک بود هرکرا
طالع دلو بود و زحل در وی در آب میرد هرکرا طالع حمل بود یا جدی و مریخ و زهره در آنجا او را
سباع ضرر زنند هرکرا طالع عقرب بود و عطارد و مریخ و زهره در آنجا او را پیش سلطان سیاست
کنند هرکرا طالع حوت یا حمل بود و آفتاب و مریخ در آنجا پایش بسوزد هرکرا طالع ثور یا جدی
بود و مریخ در آنجا او را بآهن کشند هرکرا طالع میزان بود و زحل و زهره در آنجا خانه بر وی افتد
هرکرا طالع جدی بود و زهره و قمر در وی از بنا و بلند بیفتد هرکرا طالع ثور یا دلو بود ستاره
بود هرکرا طالع اسد بود یا ثور درین او سی بود هرکرا زحل در سنبله یا جدی بود طرف

کوش او یعنی بود هر که را چشم سفید دیده او روشن بود چون او را قمر و مشتری در راس بود
و زهره و سنبله هر که را زهره در درجه ابدا احول بود و طالع جوزا بود هر که را عطارد و مریخ در راس
بود و زحل در حمل نابینا بود هر که را مریخ یا زحل در طالع بود اهن بقصوی اندی رسد **دلیل کری**
چون عطارد صاحب ششم بود بر تربیع یا مقابله زحل مولود کر بود اگر قمر حملی بود و مقارن
مریخ در ششم مولود کر بود اگر عطارد در ششم بود سیما دلیلی ظاهر از تحت الشعاع مولود اصم بود
اگر عطارد در خانهای زحل بود و ناظر تربیع یا مقابله او مولود کر بود اگر زهره در عاشر بود و منحوس
مولود کر بود اگر عطارد صاحب ششم بود و منحوس ناظره بعداوت و از سعود ساقط مولود
اصم بود **ثقل زبان و آواز** اگر عطارد در برجی بود که صورت ندارد اگر عقرب بود الثغ بود
اگر عطارد صاحب ششم بود و بر مقابله تربیع نحوس و در برج بی صورت مولود کنگ بود اگر
عطارد مقارن یا در معد زحل بود ناظر نحوس کنگ بود اگر عطارد در خانهای زحل بود و منحوس
مولود الثغ بود اگر زهره در عاشر بود و عطارد در مقابله زحل در بان مولود عیبی بود **دلیل
احدب** اگر قمر در اول یا آخر برجی بود و ناظر نحس خاصه زحل مولود احدب بود اگر قمر در
ثالث بود مستولی او زحل و زحل هابط و طالع خانهای مریخ بود و مریخ در برج معوج الطلوع
بود و در نحس انکی بود احدب بود **دلیل جذام** اگر قمر بعد اجتماع ناقص بود در ضوء متصل
بزحل و ساقط از سعود مولود مجذوم بود اگر قمر در حمل بود یا در ثور و زحل و مریخ بادی مریخ
مجذوم بود اگر زحل و مریخ و زهره در حوت یا در سرطان یا عقرب باشند منحوس دلیل جذام
بود اگر مشتری صاحب ششم بود و ناظر نحس دلیل جذام بود **دلایل برص** اگر زهره با نحوس
بعد در برج آبی دلیل برص بود اگر طالع حمل یا سرطان یا عقرب یا جدی بود و سهم السعاده
یا سهم الغیب یا هر دو بر درجه طالع باشند دلیل برص بود **دلایل جنون** اگر قمر مقارن زحل
بود در طالع و عطارد از طالع بدیشان ناظر و سعود ساقط دلیل جنون بود اگر عطارد در
طالع بود و مقارن زحل و مریخ از سابع بدیشان ناظر مولود مجنون بود اگر مریخ در میان نیرین

بود در برج مولود

بود برج مولود مجنون بود اگر قمر در طالع و زحل در عاشر و عطارد در سابع مولود دیوانه
بود اگر قمر مقارن مریخ بود در طالع و عطارد از سابع بدیشان ناظر مولود ناقص العقل بود اگر نحوس
بطالع ناظر باشند و سعود ساقط مجنون بود اگر آفتاب بر مرکز قمر بفت مقابله رابع خویش باشد
مولود ناقص العقل بود اگر زحل ناظر بود بصاحب اجتماع و استقبال و قمر ناقص الحساب بود و سعود
ساقط مولود دیوانه بود اگر قمر زاید النور بود در قوس یا در حوت و مریخ ناظر مولود دیوانه
بود و شیدا اگر قمر در برج طالع بود یا مریخ و زحل در سابع و هیچ سعد بزحل ناظر نبود مولود
دیوانه بود اگر زحل در سابع و عطارد و یا قمر در طالع ناقص العقل بود اگر عطارد منصرف بود
از صاحب طالع مولود مجنون بود اگر آفتاب که دلیل عقل است منحوس باشد در سابع در حدود
نحوس مولود دیوانه بود اگر قمر بطالع منحوس باشد و طالع بمریخ و عطارد با یشان ناظر بود
اگر اجتماع نیرین در برج ششم و نحوس بدیشان ناظر و سعود ساقط باشند مولود معتبر بود
دلیل مفلوجی اگر قمر مقارن زحل بود در وتدی و زحل تحت الشعاع بود دلیل استرخای عصب
و فالج بود اگر برج ششم و صاحب منحوس باشد و در دوم طالع و ناظر بزحل و ساقط از مشتری
مولود را فالج بود و از بلغم رنجور باشد **ضعف دل و مریخ** آن آفتاب چون صاحب ششم
بود منحوس مولود را از دل رنج بود و مشتری اگر منحوس بود بزحل تحت الارض دلیل خفقان
دریخ بود اگر … در رابع باشد و سلاد در … بود دلیل ضعف دل بود و مشتری تحت الشعاع
در ششم ضعف دل بود **دلیل امراض جگر** اگر مشتری صاحب ششم بود و مریخ ناظر بود بجرم
یا تربیع و مقابله دلیل حرارت مریخ جگر و حمی لازم و یرقان بود اگر قمر صاحب ششم بود
و مریخ منحوس بود دلیل ضعف جگر بود اگر مریخ در طالع و زنی بود فاسد دلیل درد جگر
بود اگر در وتد الارض باشد از قطع حدید بعم بود اگر قمر و صاحب طالع منحوس باشد از مریخ
مولود را یرقان و علل کبدی بود اگر آفتاب در عقرب بود و طالع و زنی بود دلیل اوجاع
مفاصل و کند بود دلایل **درد اوجاع طحال** چون قمر صاحب سادس بود بزحل منحوس باشد

و مستعد ساقط در طحال بود اگر ... صاحب طالع در سابع بود و ناظر منحوس دلیل وجع طحال
باشد اگر صاحب طالع زحل بود و زحل فاسد و محترق باشد در حالیه ... و منحوس از مریخ
در وتد الارض بود دلیل بیماری بود از طحال اگر صاحب طالع زحل باشد منحوس بود بیماری
از وجع طحال بود یا سپر و رطوبت بود اگر قمر در خانهای زحل باشد و ناقص النور و الحساب
بود و طالع ... باشد دلیل برص باشد از سعال و غلظ الطحال **در اوجاع ریه** اگر قمر منحوس
باشد در چهارم مولود را از سل ریه ترسد اگر زهره صاحب ششم بود و منحوس بود از زحل
در برج ناری دلیل وجع الریه بود اگر قمر منحوس بود تحت الارض از مقارنه و تربیع و مقابله
زحل دلیل تنگی نفس و علل الریه بود **در علت شکم** سنبله دلیل شکم و حجاب و امعا و مصاریست
اگر زحل در سنبله و زهره بود علل و اوجاع بطن باشد اگر صاحب ششم در طالع بود برج منقلب و صاحب
طالع نیز در برج منقلب بود و زحل بدیشان ناظر مولود از شکم رنجور بود اگر برج ششم
منحوس بود و صاحبش تحت الشعاع بود در ششم یا رابع او را از شکم رنج عظیم بود اگر سهم
السعاده یا صاحب طالع با قمر منحوس بود در سابع دلیل درد شکم بود اگر سهم المرض در برجی بود
که دلیل شکم بود و منحوس بود و ناظر باشد نه نظر سعد دلیل رنجوری باشد از شکم **اوجاع
و علت معده** اگر زحل و مریخ در ششم یا در دوازدهم بود مولود معده ضعیف بود و از معده
رنجور اگر در میلاد دلیل آفتاب منحوس بود و تحت الارض مولود را درد معده بود اگر
قمر در اسد بود منحوس مولود از معده و دل رنجور بود **دلیل اوجاع مذاکیر** اگر قمر تحت الشعاع
بود منصرف از زحل و زحل در وتد بود و قمر ناقص در نور مولود از این علت رنجور بود
و اگر منحوس در اوتاد بود و نیرین ساقط باشند در زایل این علت بود اگر زهره در طالع
بود و ناظر زحل دلیل حصاة و بواسیر بود و امثال آن دلیل امراض زحل باشد و ناظر قمر دلیل
حصاة و عیب خانه بود و امثال آن بود اگر صاحب ششم منحوس و از دلایل رطوبت بود دلیل
این علت بود **و انقطاع از جماع و علت** زهره چون مقارن زحل باشد در وسط السماء

عنینی بود

عنینی بود چون قمر با زحل بود و در ثانی و زهره به تربیع بدیشان ناظر بود مولود عنین بود
اگر زحل در ششم یا در دوازدهم بود و این برج دلیل غم و رطوبت بود مولود عنین باشد اگر
زحل در حد زهره بود و منحوس مولود را نقصان بود در این معنی خاصه که زحل در طالع و یا هفتم
حظی دارد اگر قمر از زهره منصرف و بعطارد متصل و زهره و عطارد و هر دو مغربی باشند دلیل
نقصان بود در این کار **دلایل خنثی** اگر زحل با آفتاب بود در چهارم و آفتاب عکس ... دلیل باشد
عطارد با زهره در این خانه باشد مولود خنثی بود اگر قمر و زهره منحوس باشند در برج ششم
در دوازدهم و زحل به تربیع ایشان باشد مولود خنثی باشد اگر زحل مرتفع باشد بر زهره و قمر
و مریخ بدیشان ناظر باشد مولود را در جوانی خنثی کنند اگر آفتاب در وتدی بود با زحل
و زهره و عطارد با هم مولود خنثی بود اگر میلاد در روز بود و طالع برج اسد بود و آفتاب
و زهره در آنجا مولود خنثی بود هر شهری که طالع آن شهر ولایت بدین شکل بود که آفتاب
و زحل و عطارد و زهره از اوتاد بدرجه رابع ناظر باشند از آن ولایت خنثی بسیار خیزد و هر کرا
طالع بدین صفت بود او مقدم خنثیان بود **دلایل حیانی** چون کوکب مذکر در برج مؤنث
در ربع مؤنث و بادی کوکبی مذکر عربی و بیشتر آفتاب جنس ... دو هفت درجه مولود
آلت زنان و مردان دارد و صورت او مرکب بود از صورت مردان و زنان هر کرا طالع
قوس بود و مشتری و راس در طالع بود و قمر از یک منصرف بود و بدیگری متصل و مریخ
بدیشان ناظر مولود خنثی بود در حالیه **عاقر و عقیم** اگر زحل در طالع بود ... بود و زهره
در سابع مولود عاقر بود قمر و زهره در برج عاقر باشند زحل و مریخ بدیشان ناظر بود مولود
عاقر بود خاصه که میلاد از زنان بود **در میلاد زنان** زحل در سابع یا در عاشر و قمر و مشتری
با وی ناظر باشند آن زن هرگز بار نگیرد و آبستن نشود اگر زحل و زهره مستولی بود
و قمر در ششم مولود عاقر بود اگر مریخ و زحل در ششم باشند در برج رطب مولود عاقر بود
اگر مریخ و زحل در هفتم باشند در برج رطب مولود عاقر بود اگر زحل مستولی بود بر طالع و زهره

در غایتهای زحل باشد مولود عاقر بود **در شناختن علت و مرض شناختن** اگر سهم علت در برجی
مرضی در اعلی بود اگر بر اول برج بود در میانه تن بود اگر در آخر برج بود در اسافل تن بود سهم
الزمانه در هر برجی بود که مرض در آن عضو بود که آن برج بر آن عضو دلالت کند اگر زحل و مریخ
در ششم یا در دوازدهم بود در آن تا بدان منقطع بود اگر قمر در برج دو جسدین بود نحس
دلیل مرض بود نزاید الاعضا اگر در برج منقلب بود ناقص الاعضا بود **دلایل کسانی که اعضای ایشان
بشکند** یا ببرد اگر سهم المرض مقارن راس باشد و ساقط از سعود مولود از بالا بیفتد و عضو
او بشکند اگر قمر مقارن سهم الزمانه بود در هشتم و ناظر زحل از جایی بیفتد یا بنائی افتد و عضوی
بشکند اگر مریخ در سابع بود در برج مقطوع الاعضا و بر مقابله قمر و قمر ناقص العضو بود عضوی
از وی ببرند اگر قمر در یازدهم قوت نبود نحس دهد در دهم عضوی از وی بشکند اگر سهم الزمانه و قمر
در یازدهم بود و مریخ در دوم مولود را عضوی بشکند اگر قمر در شرف بود یا در برج مقطوع
الاعضا و مریخ در مغرب در مقابله وی مولود را عضوی ببرند چون سهم السعاده و سهم الغیب
… ایشان نحس باشند در قوس و دلو و حوت و جدی مولود را نقرس بود و یا الم …
و پای او بیفتد اگر نحس از این دو سهم جوزا و سرطان بود دلیل قوی تر بود **در شناختن
آنکه زمانه در کدام جانب بود** اگر میان عاشر و طالع و در میان رابع و سابع بود زمانت در
جانب راست بود اگر در قبایل این دو ربع بود در جانب چپ بود اگر آن کوکب دلیل زمانت
در برج مذکر بود زمانت در مقدم بود اگر در برج مؤنث بود در مؤخر بود و در جهت …
… دلیل … و … دلیل سعد بود **شناختن اوقات زمانه** اگر آن کوکب
که دلیل زمانت بود میان طالع و عاشر بود زمانت در اول عمر بود و اگر میان عاشر و هفتم بود
در میانه عمر بود اگر از بیت الفرس یا چهارم بود زمانت در آخر عمر بود دلیل زمانت اگر شرقی
بود زمانت … بود اگر غربی بود در آخر عمر اگر صاحب ششم در ششم بود زمانت در صغر
بود اگر در عاشر بود در میانه عمر بود اگر در رابع بود در آخر سهم السعاده در حمل نحس بود زمانت

در سال نهم

در سال نهم بود و اگر در ثور بود در بیست و پنجم اگر در جوزا بود در سال بیستم و اگر در سرطان بود
بود در سال یازدهم و اگر در اسد بود در سال دوازدهم و اگر در سنبله بود در سال هشتم و اگر
در میزان بود در سال سیم اگر در عقرب بود در سال پانزدهم اگر در قوس بود در سال
چهل و دوم اگر در جدی بود در سال پنجاهم اگر در دلو بود در سال سیوم اگر در حوت بود در
سال چهاردهم و شرط آنست که هیچ سعدی بسهم ناظر نبود **دلایل کسانی که کوتاه بالا باشند**
قمر در نیمه اول برجی بود متصل که مقدم او هفتم درجه تمام باشد ما بین برج چهارم بود مولود
کوتاه بالا بود چون قمر در آخر برج بود و متصل بزحل یا کوکبی در آخر برج مؤنث بود مولود کوتاه
بود **دلایل بغل** زهره در اسد دلیل آن بود که مولود را زنان دوست ندارند زهره در برج
منقلب و نحس مولود … الجماع و … فی النکاح بغض فی النساء بود قمر در خانه زهره مولود
نزدیک خلق … اما زنان او را دوست دارند زهره در هفتم بود و صاحب طالع در طالع
مقابل یکدیگر … در تربیع طالع و زهره مولود را از زنان دشمن دارند و نقص الخلقه
بود دلایل سبق زهره در برج نکاح مولود عاشق بود زهره در وجه دوم جوزا مولود بسیار
نکاح بود و لیکن مقیم بود زهره در … نحس بود بسیار شهوت داکول بود زهره
در جدی در صورت دوم نحس بود مولود نکاح بود و بدان فضیحت شود با وقات زهره
در دلو و حوت مولود عاشق و … بدین سبب بود چون صاحب ششم بود و نحس بود
از مریخ دلیل غفلت و … بود به زنان … چون زهره در میانه زحل و مشتری …
با وی ناظر بود مولود عاشق بود **دلیل علل مقعد** زحل در دوازدهم دلیل بواسیر بود مریخ
در موضع اجتماع یا استقبال بود مولود را بواسیر بود مولود مصفا … بود چون صاحب طالع
در سابع بود و مقارن باشد … مولود را از بواسیر … مریخ … اگر زحل
در طالع بود و مریخ در سابع مولود را مریخ بواسیر بود چون صاحب سابع … در سابع
و ساقط از سعود مولود را اسافل بدن … چون در … زحل در برج سابع

مولود را بواسیر و وجع الرحم بود اگر سهم السعاده و مریخ در عقرب بود مولود از مقعد رنجور
بود **اوجاع الامعا** مریخ در عقرب بود بی شهادت زهره و مشتری و طالع عقرب بود دلیل
قروح امعا بود و زحل و مریخ در ششم و دوازدهم قروح امعا بود زحل با ذنب در سابع دلیل
قولنج و قروح امعا بود **دلایل علل ورم** قمر در ثانی و در برج رطب و مقارن زحل بود و زحل
هابط مولود را به و عظیم الخصیه باشد اگر زهره مقارن مریخ بود در هشتم و ثامن برج عقرب
بود و زهره تحت الارض بود مولود را به بود اگر زهره و قمر و مریخ در هشتم بود در عقرب
در خصیه مولود معلق بود خاصه که مشتری ساقط بود **دلایل اصلع** چون طالع اسد یا سنبله یا عقرب
بود مولود اصلع بود چون طالع سرطان بود و مریخ و قمر در وتدی با قمر تربیع یا مقابله مریخ بود
مولود اصلع بود اگر سهم السعاده ام الصریع والدین و مستولی بلیشان در جدی بود مولود را
قدی سر اندک بود اگر مشتری در دوازدهم بود اصلع بود **دلایل آنکه قد دراز بود** زهره
در خانه زحل مولود قد دراز بود و کنده بغل بود خاصه در جدی و عطارد و صاحب ششم بود
مولود الهر بود و متین الصریع و زهره در خانهای مشتری متین الصریع و قلب باشد زهره در برج
آبی در حوت و زحل همین حکم دارد طالع حمل بود زحل و قمر در الجنا مولود الهر متین الصریع بود
دلیل ضعف بدن قمر محترق بود ناقص الضوء و منصرف از نحس در وتدی مولود ضعیف البدن
بود آفتاب در طالع و در نطاق دوم بود و تربیع یا مقابله زحل مولود ضعیف البدن طالع
سرطان و قمر در الجنا متصل بزحل ضعیف بود آفتاب ساقط از طالع و مریخ در هبوط و دنبه
زایل و قمر بتربیع یا مقابله زحل مولود ضعیف بود اوجاع زحل بمفاصل قمر و سهم الزمان در
طالع و دوم در مقابله مریخ مولود را سری افتد و خلق قمر مقارن مریخ بود بعضی از مفاصل
مولود را بریده قمر در برج منقطع الاوصال بود و ناظر به مریخ از سابع همین حکم دارد **دلایل اندک**
موی بر روی و کوسج طالع چون حمل و سرطان و عقرب و جدی و حوت بود و سهم السعاده
در روی بود مولود را موی بر روی اندک بود دلیل در بغاست الرجلین المخصوص و سعدین و عطارد

در طالع باشد

در طالع باشد مولود را از پای آفتی رسد چون نحس ناظر بود و زحل در ششم یا دوازدهم
بود مولود اعرج بود چون مریخ و راس و آفتاب در برج ششم باشد پای خلل یابد چون سهم
السعاده والموت و مستولی بر ایشان در قوس یا در جدی یا دلو بود و نحس بود یا اکله در پای
افتد اگر قمر منحوس باشد در برج ششم و مقارن مریخ بود مولود را پا افگار بود اگر زحل و قمر
و مریخ در ثانی دلیل علت و مریخ پای بود اگر سهم الزمان در دوازدهم بود و ناظر النحوس
دلیل زمانت پای بود مولود را عرج یا مقعد بود اگر برج منقلب باشد مولود را علت بود و صلب
طالع در دوازدهم بود و در مربع یا مقابله نحس **دلیل خلل پای** اگر نیرین و زحل در برج
ششم باشند او را از خشکی و قبیح پای خلل کند و بعد که نقرس افگار شود اگر مریخ در طالع
در حضیض بود در پای او خلل بود اگر برج منقلب بود یا انصف یا مختلف القدمین اگر زحل
در ششم بود خاصه که سیلاد دلیلی باشد مولود را از سر و دست و بلغم نجبا بود و پای او از نقرس
عیب یابد شود اگر دلایل مرض و عیب در عاشر بود یا در نصف فوق الارض آن خلل در جانب
چپ بود و اگر در نصف تحت الارض بود در جانب راست بود **حکم خانه هفتم** دلایل تزویج از
کن کی که مانع زهره بود طالب کنند از سابع و صاحبش و سهم التزویج صاحبش و زهره
و ارباب مثلثات اش اگر زهره از مریخ منحوس بود دلیل زنا و فجور و امثال این و اگر زحل منحوس
بود دلیل قلت نکاح و انقطاع نسل بود اگر مشتری مسعود بود دلیل صلاح و عفت زنان و امثال
آن در مواليد کسانی که غریب باشند اگر سهم التزویج بد حال باشد و زهره در رابع ملکه بود
و بد حال مولود عمر در غربت گذراند اگر ارباب مثلثات زهره از شهادت و عاشر ساقط باشند
مولود هرگز زن نکند اگر مثلثه اول زهره در حد و نحوس بعهود در رابع و این برج غریب
بود مولود بزنان اندک و همچنین شود و آن کمتر کند اگر زهره منحوس باشد و ناظر بقمر و ساقط
از طالع و زحل در برج هفتم زهره بی نظر مشتری بود زن نکند اگر سهم التزویج در برج دوازدهم
بود و ناظر قمر و ساقط از طالع و زحل در برج هفتم زهره بی نظر مشتری بود زن نکند اگر سهم التزویج

در برج دوازدهم بود و ناظر نحس و ساقط از سعود یا محترق و تحت الشعاع مولود هرگز
نخواهد **در دلایل کسانی** که ازواج ایشان عفایف و عرایر باشند صاحب سهم در سابع
زن مولود پارسا و متدین بود مشتری و زهره و عطارد در سابع زن مولود با جمال و عفت
بود مولود از وی بهره مند بود صاحب تاسع در سابع مولود در غربت زن پارسا و باهنر کند
اگر زهره در عاشر بود و ناظر بسعود و ساقط از نحوس مولود زن کند با اصل و نسب و از زنان
نیکویی رسد چون زهره از تحت الشعاع در برج بود و در هفتم خانه خویش بود و سعود از اوتاد
یا مایل الاوتاد بوی ناظر مولود از زنان با عفت و جمال باشد خاصه که مشتری ناظر بود اگر سهم
التزویج در عاشر بود و صاحبش بری بود از نحوس مولود زنان معروفه بزن کند منسوب
بخیر و صلاح و عفاف اگر صاحب او مسعود بود از اولاد پارسا و عظما و اشراف بود اگر سهم در رابع
بود و مسعود مولود از خویشان زنی کند با جمال و عفت اگر سهم التزویج در پنجم بود مولود زنی
کند که از وی ... اگر مشتری ... ناظر بود از تثلیث یا تربیع و زهره در دوازدهم
یا در هشتم بود مولود از زنان باشد از اهل خیر و صلاح و عفاف سهم عفاف الماء در خانه
سعد بود و ناظر بسعد دلیل عفاف زنان بود اگر مشتری صاحب سهم التزویج بود در سابع
مولود بهمه حال زن کند از اقارب خویش و این بغایت مجربست اگر زهره صاحب سهم التزویج
بود و در سابع مولود زنی کند از جهت لهو و طرب اگر صاحب سهم التزویج عطارد بود در سابع
مولود زنی کند از جهت استهزا و مسخرگی **اندر شناختن آنکه زن شوهر کند از کدام صفت** مردم
اگر مریخ در خانه زحل بود یا به تثلیث زحل زن شوهر پیر کند و اگر در خانه مشتری بود شوهر
عاقل زیبا کند اگر در خانه عطارد بود شوهر سبق یا دبیر یا نقاش یا بازرگان بود اگر در
خانه زهره بود شوهر نیکو روی و خرم خاطر کند اگر در خانه آفتاب بود شوهری معروف
و محتشم کند اگر در خانه قمر بود شوهری یا قاضی کند خاصه که مشتری ناظر بود اگر صاحب مثلثه
مریخ بود و مریخ در برج ثابت بود یک شوهر بیش نکند اگر برج منقلب بود زیادت و صاحب مثلثه

مریخ دلیل

مریخ دلیل ازواج بود بران حکم باید کرد اگر زهره و مریخ در حد یکدیگر باشند و یکی بدیگری ناظر
این زن در نکاح کردن رسوا شود اگر زهره بتربیع مریخ باشد این زن شوهر دوست و طرفه
و شهوت پرست باشد چون زهره مقارن یا تربیع و مقابله زحل باشد بیمار روی و ...
بود اگر سهم التزویج مریخ ناظر بود بعداوت صاحب طالع نکاح پنهان کند و از آن رنج بیند
اگر سهم التزویج در خانه مشتری بود زنان و شوهران مصلح باشند اگر سهم التزویج با زهره بود زنان
از شوهران و شوهران از زنان شاد شوند و اگر سهم التزویج در خانه مریخ زن و شوهران
جوان یا شوهر زن جوان کند **دلایل کسانی که زنان ایشان پارسا بود** اگر مریخ در سابع خانه
سعدی بود و بسعود ناظر زن پارسا باشد و اگر برخلاف این بود ناپارسا باشد سهم عفاف الماء
در برج و بیوت نحس و ناظر نحس زن ناپارسا بود اگر در طالع سهم التزویج با مریخ بهم بود زن
ناپارسا بود عطارد و زهره در حمل یا عقرب یا عاشر بود زن پارسا بود و اگر زهره و قمر در سابع
یا در وسط السما بود زن پارسا بود اگر زهره با مریخ بود یا در حد یکی و مریخ از طالع تربیع یا مقابله
ناظر زن ناپارسا بود اگر زهره در خانه یا در حد مریخ بود و مریخ در خانه یا در حد زهره زن ناپارسا
بود و بلا آن رسوا شود خاصه که آفتاب با مریخ ناظر بود و شرقی اگر غربی باشد پنهان بماند **دلایل
کسانی که با زنان از طریق ناشهوه معاشرت کنند** هر گاه زهره در عاشر بود و ناظر بعطارد
و مریخ و ساقط از سعود با زنان بخلاف معهود رود اگر این برج منقلب بود و بسیار شهوت
بود و طالع آن زن بود و قمر بدین سه کوکب ناظر بود این زن این فعل را خواهد از غایت شهوت
اگر قمر در ... و در حد زحل بود و عطارد مقارن مریخ آن زن این طبیعت بود اگر زحل
صاحب طالع با عطارد و زهره و مقارن یکدیگر بود این زن بدین صفت بود **دلایل کسانی**
که جنس زنان با مردان جمع کنند باشد هر زن که طالع او خانه سعدی بود و زهره و مریخ
با یکدیگر ناظر باشند در برج مؤنث با مادران مخالطت کنند ... آن زن ... اگر زهره در سابع
بود و بمقابله قمر بهم این بود اگر قمر در اسد یا در حد وی یا در دلو بود و ناظر بمشتری با مردان کند

باشد اما هرکه شوهر نکند او را فرزند نبود **در شناختن آنکه تزویج بود زن در کدام**
وقت افتد اگر مشتری بجانب ولخانه سنبله بمکان زهره رسد علی الخصوص که از ایشان هر یکی
حظی دارند در طالع ماسبق الا انه در آن سال تزویج بود اگر درجه انتها بسهم التزویج رسد
هم دلیل تزویج بود اگر زحل ناظر بود آن تزویج را العشق نزدی دانند اگر سهم التزویج بمکان مشتری
یا زهره رسد یا زحل که مسعود و قوی حال بود و سنبله بمکان سهم التزویج دلیل بر تزویج
بود اگر سنبله با مشتری بمکان زهره رسد دلیل تزویج بود اما این زن پاکیزه و نکو باشد
اگر مریخ سنبله بود بسهم التزویج و بیشتر زهره رسد دلیل تزویج بود اما این زن بمیرد اگر
مشتری بیشتر بسهم التزویج رسد هم دلیل تزویج نیکو بود **در شناختن سال تزویج** که در جوانی
افتد یا در پیری اگر زهره در طالع شرقی بود مولود در جوانی زن کند اگر غربی بود در پیری
اگر در طالع زهره در ربع اول بود در جوانی تزویج کند در دوم در میانه در سیم ان که مولت
در چهارم در پیری والیه زنان اگر مریخ شرقی بود در جوانی تزویج کند اگر غربی بود در پیری اگر
آفتاب بر آن طالع و معاشر باشد آن زن در جوانی شوهر کند اگر در رابع بود دیرتر شوهر کند
یا شوهری بزاد بر آمده کند وقت در معالیه رجال اگر در ربع شرقی بود در جوانی زن کند
اگر ربع غربی بود در پیری و اگر بروج غربی در خانه خود زهره منحوس بود مطربان بد جوانی را
خواهد از ایشان عاشق دارد اگر در بروج دو جسدین بود زن بسیار کند قمر در طالع مردان
دلیل زن بود **در شناختن آنکه زن پیشتر بمیرد یا شوهر** اگر صاحب مثلثه حسین زهره
در سابع یا در تحت الارض منحوس بود و مشتری ساقط هر زن که مولود کند بمیرد و او را
هیچ زن نماند و اگر طالع زن افتد شوهر بمیرد و اگر زهره در سابع یا در رابع بود و ساقط
از سعود و منحوس شوهر بمیرد یا بکشند اگر زهره در بروج غربی بود و ناظر بنحس زنان او
بمیرند اگر زهره در دوازدهم یا در سیوم بود مشتری از عاشر بوی ناظر نبود هر زن که مولود
کند بمیرد اگر صاحب سابع در ثامن بود یا صاحب ثامن در سابع هر زن که مولود کند از وی

جدا شود

جدا شود به مرگ یا بطلاق و این معنی بغایت مجرب است اگر زحل در سابع بود زنان او بمیرند
از امراض زحل اگر مریخ بود دانند بدتر یا امراض مریخ اگر زهره بنظر عداوت نحس بود
و در برج منحوس باشد با هیچ زن پایدار نبود و اگر زن با هیچ شوهر پایدار نبود و قرار
نگیرد اگر سهم التزویج در رابع یا در سابع بود و ناظر بنحس زنان او بمیرند و با ایشان زیادت
و عذر کاری نکند **دلایل شناختن میان زن** و شوهر موافقت باشد اگر در یک طالع زهره
الجا بود که قمر در دیگر طالع در آن طالع ناچارا سخا بود که زهره این دیگر کسی میان ایشان
بغایت دوستی بود و الفت خاصه که قمر از تثلیث باشد پس میان ایشان موافقت تمام بود
اگر دو سعد بیک برج باشد در دو طالع مثلا زهره در طالع یک در قوس است و در طالع دیگر
مشتری در قوس باشد میان ایشان صداقت تمام باشد اگر الجا که نیرین یکی باشد اندر طالع
دیگر نحس باشد میان ایشان نعوذ ... بلا چندان نیک یکدیگر هم بیکی اگر در وهم سعدی
یک نحس بود در طالع اگر در طالع یکی موضع آفتاب باشد و در طالع دیگر میان این زن و شوهر
اتفاق باشد و مهری با یکدیگر باشد اگر نیرین بتسدیس یکدیگر باشند میان ایشان زیادت
اجتماعی و الفتی نباشد **دلایل شوهر و زنان که خصومت کنند** تا فی اگر نحوس نیرین ناظر
باشد یعنی که قمر یک طالع تربیع یا مقابله نحس باشد در دیگر طالع میان ایشان خصومت بود
که البته صلح نپذیرد اگر قمر این طالع بر تربیع زهره بود که در طالع دیگر از جهت پارسائی
زن مفارقت افتد میان ایشان و صلح کنند اگر طالع یکی حمل بود یا طالع یکی جدی بود و آن
دیگر سنبله یا قوس چون خصومت کنند هرگز صلح نکنند **در تزویج زنان شایسته**
و ناشایسته اگر با عطارد زهره بود و آن وقت رابع و ناظر بمریخ مولود زن سلیطه بدخلق دوی
کند اگر زهره در جدی یا در سرطان بود و این دو برج رابع باشد مولود زن ناکسی کند از
مطربان اگر زهره در رابع بود در برج دلو و ناظر قمر از تربیع یا مقابله مولود زن ناشایسته کند
و از آن مریخ بیند اگر زهره در دوازدهم بود مولود زن کند فرهند و ناکس و شاهرها و اگر آفتاب

قوی حال بود و در سابع مولود زنی کند که بر دست خویش کار او را بنده باشد و فرمان
وی بپذیرد ن شود و با این همه فاجره بود و از کس باک ندارد و اگر صاحب سابع بصاحب
ثامن نگرد و این برج ثابت بود زنی کند بی اصل اگر دو جسدین بود زنی کند بدین صفت
اگر منقلب بود زن بسیار کند و تزویج زنان زشت و نازیبا اگر راس در سابع و با زحل
و عطارد و زهره مولود زن ظالم که دو شوهر از پیش او داشته بود اگر سهم التزویج نحس
بود و شعاع نحس مولود زنی کند ناشایسته و بهانگیر (?) **در تزویج پیر زنان زشت** و نازیبا
اگر راس در برج سابع بود با زحل و مریخ بدین ناظر باشند مولود پیر زن را بخواهد تا اگر ارباب
مثلثات زهره منحوس باشند در زوایل وقت الشعاع و این کس بی حمیت و لئیم ان بود و پیر عجوز
زن راضی بود و از آن کسب کند و اگر زهره با زحل بود در حدود زحل یا حد مریخ و زحل از تربیع
یا مقابله ناظر مولود پیر زنی معیوب را بزنی کند اگر مشتری و زهره تحت الشعاع باشند در برج
عاشر مولود زنان غیر زنان نازاینده را بخواهد اگر صاحب سهم التزویج زحل بود در خانه سابع
مولود پیر زنان را بزنی کند اگر صاحب سابع بود زحل این زنان او مادر و شوهر را دیا زاد (?)
انزوی بیفتد اگر در هفتم کوکبی بود از کواکب علوی و در تزویج شهادت دارد و صاحب سابع یکی
از کواکب علوی بود دلیل تزویج پیر زنان بود و سعلی (?) بر دلایل تزویج زحل بود و بغربی و سیله (?)
پیر زنان بود **در تزویج کنیزکان** دکنیزک زادکان زهره در درجه ده هم زحل و مریخ بدو ناظر بود
مولود کنیزک و کنیزک زادکان و اولاد ایشان را بزنی کند و از ایشان نعولی (?) بیند اگر صاحب دهم در سابع
بود و صاحب ده از دهم در سابع کنیزک با کنیزک زاده ساحره منفعت را بخواهد اگر صاحب ده از دهم
در سابع بود پرستاری بزنی بخواهد در غربت اگر سهم التزویج در برج ثانی بود از طالع یکی
بود از نحوس او را شهادتی بود مولود کنیزک مالدار را که از وی منافع یابد بخواهد اگر سهم
التزویج در برج سیم بود مولود کنیزکان را بزنی کند و سرعت دارد اگر زحل با زهره در خانه او بود
و این خانه او بود و این خانه طالع بود مولود کنیزک فرومایه را بخواهد اگر سابع عطارد بود و نحوس

و صاحب سابع

در برج سابع از مریخ منحوس بود مولود کنیزک دزدیده را بخواهد اگر زحل در وتد مغرب بود یا عاشر
و این برج اسد یا جدی یا دلو بود و ساقط از مشتری مولود کنیزک نابارسا را بخواهد اگر زهره
در راس بود مولود بهره شد از تزویج و بدان نجست (?) رسوائی بیند همچنین از خانه قوی زنان ناشایسته
و کنیزکان و بنده زادکان خواهد و از آن زشت نامی حاصل کند **دلایل انکه زن و** شوهر را یا شوهر
زن را بلید و فرزند را یا فرزند را دوست دارد بدانکه اگر سهم الاضطرار ما لا اصل در یک برج باشند
یا در مقابل یکدیگر مراد شمن دارند و همچنین اگر بدین خانه یک کوکب باشد اگر موضع افتاب
در موضع سهم الاباء بود یکدیگر را دوست دارند و میان مادر و پدر و فرزندان قرق (?) سهم
الامهات اعتبار کنند اگر سهم التزویج الرجال و اگر سهم التزویج النساء در برج متفق افتد یکدیگر را
دوست دارند و اگر میان دو سهم نحسی بود میان ایشان خصومت و زشت بود اگر نحسی ناظر بود
همچنان اگر طالع شوهر سابع طالع آن بود میان ایشان محبت بود اگر سهم التزویج شوهر در ثور
بود و سهم التزویج زن در سنبله شوهر زن را مطیع بود و اگر سهم التزویج مرد در سنبله بود
و از آن زن در ثور زن مرد را مطیع بود اگر نحسی بهر دو سهم التزویج ناظر بود و هر دو طالع
حبغرا (?) انتهای سال بدان نحسی رسد در آن سال میان ایشان طلاق و جدائی افتد یا مخوالی (?) غر زحل
در دلیل کسی که با محارم خود مجامعت کند زهره و عطارد در طالع و طالع خانه زهره یا خانه زحل
یا خانه زهره دلیل بود که مولود با محارم خود مجامعت کند اگر برج ثالث حمل و عقرب بود و مریخ و زهره
بدان ناظر مولود با زنان و برادران و دوستان با جفا وطی کند علی الخصوص که زهره در حد مریخ
و مریخ در حد زهره بود و این حال کمتر افتد اگر سهم التزویج در ثالث مولود با خواهران نسبی یا رضاعی
مجامعت کند اگر سهم التزویج در خامس بود و منحوس و از سعود ساقط مولود با فرزندان و خواهر
زادکان و برادر زادکان یا با فرزندان خویش مجامعت کند اگر سهم الولد در برج سابع بود مولود
کس را بزنی کند که فرزند او بود یا بجای فرزند دارد رشت را که واضع ملت مجوس بود و سهم الولد قوی
حال در سابع بود و صاحب خامس سابع کردانند اگر قمر بسهم التزویج ناظر بود یا مقارنت و صاحب سهم الولد

مولود با خالات و خویشان مادر کساد الند اگر مریخ ناظر بود دایمان بلاد مریخ بینند اگر آفتاب در خانهای
مشتری بود مولود با کسه کاران بد با پسر خویشان هم فساد کند اگر زهره در خانهای زحل بود
علی الخصوص جدی مولود با کنیزک بد و زن برادر و زنانی که شیر ایشان خورده فساد کند اگر قمر در خانه
مشتری بود در برج منکر مولود با پسری خویش لواطه کند خاصه که قمر از مریخ منحوس بود و اگر قمر بود
بلعه با وی مجامعت کند یا برادر شوهر اگر آفتاب در حد زهره بود منحوس مولود مادر و یا کسی که بجای
مادر بود فساد کند اگر قمر در برج سابع بود و منحوس در مقابله آفتاب و ناظر بزهره مولود میان او و خواهران
در نکاح جمع کند **در حوالید کسانی که نکاح پنهانی کنند** چون صاحب سابع تحت الارض بود یا تحت الشعاع
مولود نکاح پنهان کند چون صاحب سهم التزویج در خانه هفتم بود مولود نکاح پنهان دارد اگر خلا و سهم
مریخ بود در هفتم مولود نکاح پنهانی کند اگر زحل و مریخ در ششم بود مولود زنان پنهانی کند و خفی اهل
که هیچکس بران مطلع شود اگر مشتری ناظر بزهره و بسهم التزویج و بسابع و صاحب سابع مولود نکاح پنهانی
کند زیرا که مشتری زنان آشکارا باشد و زحل دلیل پنهانی بود که و مشتری دلیل آشکارا اگر زهره و ثالث
بود و شرقی در حد و مشتری یا در حد خویش مولود زن پنهانی کند و آنگونه توانگری یابد **در سعادت زنان
و شادی** از قبل ایشان چون عطارد در طالع بود در برج مؤنث مولود از زنان خیر و نفع یابد از جهت
سهم السعاده در ثالث بود و ناظر بمشتری در تثلیث طالع یا تربیع یا مقابله مولود منافع و جاه یابد از جهت
زنان اگر زهره در سابع بود در برج ثابت و ناظر بمشتری و ساقط از نحوس مولود نیکبخت بود از زنان
اگر صاحب هفتم در خامس بود و سعد بود مولود فواید و توانگری یابد اگر زهره در برج عاشر
و خامس بود در شرف خویش قوی حال مولود را از زنان شادی رسد زهره در شرف بود در مغرب
سعود مولود را خیر التزویج بود عطارد در سابع بود و طالع شبی مولود بزنان شاد شود و از ایشان
منافع یابد زهره در برج هفتم بود و ناظر بمشتری مولود چون التزویج بود و از اموال زنان دولت
روزی مند بود و بوجوه ایشان مال و جاه یابد اگر راس و سفلیین در خامس بینند سعادت مولود
از جهت زنان بود اگر سهم التزویج در هفتم بود و سعد و قوی حال تزویج مولود نیکو بود اگر سهم السعاده

در برج هفتم

در برج هفتم بود و سعد و منحوس ساقط مولود نیکبخت بود بزنان و از ایشان کرامت یابد اگر زهره
در خانه مشتری قوی حال بود اسباب زنان نیکبخت بود در بدبختی مولود از زنان زهره در ثور و ثانی هم
تزویج مولود بد بود زهره در دوم و سیلاد و مجروح و نحوس ناظر مولود بلا بینند از زنان زهره
در ثالث و مقارنه زحل و مریخ یا تربیع و مقابله ایشان مولود بر یک زن صبر نکند هر چند وقت زنی
کند از ان بلا کشد خاصه در برج منقلب اگر زهره در رابع بود ناظر منحوس مولود ذوی النکاح بود
آفتاب با او در رابع بر خوف و خواری بود مولود را از زنان اگر قمر در حین استقبال مقارن مریخ
بود در ششم و خانهای زهره مولود را از زنان مریخ و بلا بینند و هموم اگر زهره در رابع بود و در نهم
و ناظر بنحوس بعلامت مولود بزنان بدبخت شود اگر سهم التزویج در سابع بود و منحوس از قبل زنان
فضیحت و تعب و مریخ بیند اگر سهم التزویج در نهم بود و منحوس مولود را هموم النکاح بود سهم التزویج
در دوازدهم بود و منحوس الم و مریخ مولود بزنان اگر سهم السعاده منحوس بود دلیل تمام مولود
بود بزنان و بیشتر تزویج او فاسد و ردی بود در برج که زنان مولود قمر در برج رابع بود و ناظر
نحوس مولود مصایب زنان بیند زهره در رابع و ناظر بنحسین مولود که زنان خویش بیند اگر
برج منقلب بود بیشتر زنان او هلاک شوند اگر نحسین بزهره با هم در رابع بود همین حکم دارد اگر
صاحب سابع در هشتم بود مولود را هیچ زن نماند جمله هلاک شوند اگر قمر قران و تقابل بمریخ کند شد بود
و بزهره مقابله کند و ایشان در مغرب باشند مولود نکاح بسیار کند و جمله هلاک شوند اگر در طالع
شبی زحل در برج سادس بود و با زهره و قمر مقارنه زنان مولود هلاک شوند اگر زهره و عطارد
و مریخ بقمر ناظر باشند مولود مصایب ازواج بیند اگر زهره در سابع بود و ناظر بنحوس و ساقط از سعود
مولود زنان خود را دفن کند اگر صاحب سابع محترق بود یا هابط یا راجع و در دوم مولود زنان را
دفن کند اگر نحس در هفتم بود و صاحب حد سابع منحوس بود از نظر عطارد و مریخ و مشتری ناظر بود
مولود زنان خویش را در محبت و رشک سخط بکشد اگر زهره در خانه خویش باشد مولود از زنان
بلا بیند و بیشتر از عشق و غیرت هلاک شوند **در عدد زنان** بشمر از برج وسط السما تا زهره

بعد کواکب بیان هر دو بود عدد زنان مولود بود اگر طالع زنان بود از درجه وسط السماء
تا بمریخ بشمرد و اگر مریخ در وسط السماء بود از مریخ تا مشتری بشمرد هر کوکب که میان ایشان
بود اعداد شوهران **حکم خانه هشتم** هیچ کس از مرگ چنان نترسد که عطارد طالع آن زیرا که
خانه مرگ شان خانه زحل و مریخ بود هر که را طالع حمل بود صاحب طالع و هشتم یکی بود این کس از مرگ
نترسد و باک ندارد و هر که را طالع میزان بود صاحب طالع هشتم و طالع زهره بود بترسد و بیم
دلایل کسانی که مرگ ایشان به درد شکم بود چون صاحب سهم [مرگ] مریخ بود و آفتاب در برج آبی بود
مرگ مولود از اسهال و علت شکم بود و در جمله علتی که از رطوبت و حرارت بود اگر صاحب سابع مریخ
بود و تحت الشعاع از درد شکم یا از درد بعضی از اعضا بمیرد اگر آفتاب در سابع منکسف بود و صاحب
وتد راجع بود بیماری دراز و مزمن بود و هلاک شود دران درد اگر قمر منحوس بود در سابع مرگ
مولود از عقوبت و فتوح و اورام بود اگر آفتاب در برج طالع بود مغرب و مریخ در عاشر یا در رابع
و مشتری بدیشان ناظر مرگ مولود از حرارت یا احتراق یا کفوسات باشد اگر قمر با مریخ بود در سابع
مرگ مولود از رعاف و علل جوف بود در انکه مرگ او بد بود چون قمر در طالع بود و ناظر با قمر منحوس
متصل بصاحب طالع بود مرگ مولود بد بود و بزاری و مریخ بمیرد اگر قمر در دوازدهم بود و ناظر منحوس
و قمر الحق صاحب هشتم بود مرگ مولود بد بود اگر نحسین و عطارد و سعدین در رابع بود مرگ مولود
صعب بود با رنج بسیار اگر مریخ در سابع بود و قمر ناظر مرگ مولود بد بود و اگر نحس بعلاوه برج سابع
برانکه و بقمر ناظر باشد از اوتاد مولود را مرگ بد بود و اگر ارباب مثلثات رابع منحوس بود و نحوس
بدیشان ناظر بود در اماکن بد باشد مرگ مولود با رنج غم بود و جان دادن او دشوار بود
اگر سعدین در هشتم بود مرگ با رنج تمام بود اگر زحل در طالع شبی در هشتم بود مرگ با رنج
و بیماری صعب بود اگر مستولی بر حرف اجتماع یا استقبال مقدم و ارباب مطالع ایشان منحوس
باشد و ناظر منحوس مرگ زشت و با رنج بود در مرگ فجأه اگر راس و مریخ در رابع باشد مولود
فجأه بمیرد اگر صاحب مثلثه اول در برج رابع نه در خانه خویش بود و صاحب هشتم در موضع بد بود

ومنحوس نظر

ومنحوس نظر منحوس و ساقط از سعود مولود بفجأه بمیرد اگر قمر در هشتم بود و طالع شبی و ناظر منحوس
مولود بفجأه بمیرد اگر مریخ در سرطان بود و ناظر منحوس مولود بفجأه بمیرد و بود که ناگاه او را بکشند
اگر زحل در هشتم بود و آن برج منقلب بود و صاحب طالع بود که مولود را ناگاه بکشند بمیرد **دلایل**
کسانی که در آب غرق شوند چون زحل صاحب هشتم بود و از برج آبی بود و ناظر بمریخ مولود
مولود در آب هلاک شود و اگر زحل قوی حال بود و در برج آبی و صاحب هشتم بود در آب هلاک
شود و اگر هر برج هشتم و صاحبش سهم الموت و صاحبش و زحل و صاحب مثلثه برج چهارم از اجل
یا بعضی در برج آبی جمع شوند مولود در آب هلاک شود مریخ در عاشر در برج آبی مولود در آب
بمیرد و یا از باران هلاک شود **دلایل کسانی که در آتش بسوزند** صاحب برج رابع در سابع
در برج آتشی مولود با آتش بسوزد قمر با مریخ در برج هشتم مولود با آتش بسوزد اگر دلایل مرگ
جمله در برج ناری باشد مولود با آتش بسوزد اگر قمر صاحب برج سابع بود و مریخ و آفتاب بوی ناظر
باشد یکی از سابع و دیگری از عاشر مولود با آتش بسوزد اگر قمر در برج ناری بود و در اوتاد
و مایل الاوتاد و ساقط از مشتری و ناظر منحوس با آتش بسوزد **دلایل کسانی که از بلندی بیفتند** اگر آفتاب
در برج هشتم بود و غریب منحوس و صاحب هشتم هم منحوس بود بنظر منحوس مولود از بالا بیفتد
اگر قمر و مشتری از اوتاد هشتم باشد و مشتری در برج ثابت راضی بود و غریب و مرو زحل بل مولود
از بالا بیفتد اگر زحل مستولی برج هشتم بود و هشتم و برج ارضی باشد و مقارن آفتاب مولود از
موضع مرتفع اگر صاحب برج سابع منحوس بود و در عاشر و قمر منحوس بود مولود از بلندی
بیفتد اگر مریخ در مغرب بود و سعود با رابع ناظر نبوند مولود از مکان بلند بیفتد اگر قمر در عاشر
بود و مقابله منحوس بنا و بلند بر بالای مولود افتد او را هلاک کند **دلایل کسانی که از آبله**
بمیرند هر که را طالع جوزا بود و زحل در طالع و قمر در وی مقارنه زحل و مریخ از زحل تربیع
زحل مرگش از آبله بود هر که را طالع اسد بود و زحل در وی و آفتاب در جدی و مریخ با مشتری
که صاحب هشتم است در جوزا مقارن از آبله بمیرد هر که را طالع جوزا بود و قمر در طالع تربیع آفتاب طالع

در دلیل مقارنه مریخ اول از آنکه هلاک شود هرکرا طالع جوزا بود و قمر در ششم درجه قوس و مشتری
در دلو بتربیع قمر و آفتاب با زحل در جدی در درجات مظلمه مولود در اخطر بود چنانکه از آن آبله باشد
اگر طالع قوس بود و آفتاب آنجا و قمر در ثالث درجه عقرب بر مقابله سعدین و مشتری و عطارد و زحل
ساقط از نیرین و مریخ در سنبله هفتم درجه و ماه دهم درجه و قمر از مقابله کن خسته و اتصال به مریخ کند از
تربیع تا از سه بیس مر کشف از آنکه بود چون نیر هیلاج یا درجه طالع با نیرین بتربیع مریخ و نحس
یا مقارنه زحل و تربیع مریخ یا مقابله مریخ و تربیع زحل و یکی از نحسین دلیل هشتم بود مولود از آنکه
میرد **دلیل کسانی که ایشان از زهر بمیرند** اگر صاحب برج ثامن برج عقرب بود و بنظر زحل
و مریخ منحوس در عقرب یا سرطان یا حوت مولود را مار یا حیوان قاتل بگیرد اگر زهره صاحب
هشتم مولود از صلیب و دار و لی زبان میرد اگر زهره صاحب هشتم بود و منحوس و نحس در هشتم
بود مولود از مستی خمر میرد و چون طالع قوس بود زهره آنجا و مریخ در عاشر بتربیع زهره این کس را
دشمن دارو دهد و هلاک سازد دلایل کسانی که ایشان را سباع بخورد اگر صاحب دهم زحل
در طالع بود مولود را سباع بخورد و مولود صید حیوان سباع و غیر آن دوست دارد سهم السعادة
در دوم و نحس سهم السعادة و طالع ناظر بود مولود را سباع بخورند چون قمر در وتد یا مایل الوتد
بود و مشتری در برج غریب ناری از ربع قوایم به خاصه است و در زوایل الاوتاد مولود را سباع بخورند
و چون مقارنه زحل بود و مریخ در برج ذوات القلم یا در سنبله بود و در عاشر مولود طعمه سباع شود
دلایل کسانی که از بسیاری خمر خوردن بمیرند هرکرا طالع سرطان بود و با ول درجه و آفتاب در آخر
جوزا و زحل در پنجم درجه جدی و مریخ در حمل و عطارد در تحت الشعاع و قمر در عقرب شمالی هابط
مولود از خمر خوردن بسیار بمیرد و هرکرا طالع جوزا بود و مشتری بهاس و ذنب بود در طالع
و آفتاب و عطارد در [illegible] مقارنه [illegible] مقارنه مریخ در عقرب و زحل در میزان و زهره در جدی
در ثامن بر تربیع زحل از خمر خوردن بسیار بمیرد **دلایل آنکه او را بدعا رکشند یا کمند شی زنند** صاحب
بیت الحیات الممات چون در طالع بود و مریخ صاحب سابع بود مولود را کردن بزنند چون

مریخ در عاشر بود و قمر در [illegible] بود و ساقط از سعود مولود را در زندان بکشند چون آفتاب
صاحب سابع بود و در ششم منحوس بود و قمر ناظر بود منحوس یا فاسد باحتراق مولود را ملوک بکشند
بکشند اگر زحل یا مریخ در عاشر بود و نحس دیگر در رابع مولود را بکشند و بر دار کنند اگر آفتاب منکسف
بود در برج سابع و ششم و از کسوف تا حین ولادت ساعتی نگذشته باشد و قمر بعد از کسوف
ناظر شود بمریخ بنظر عداوت مولود را در زندان و عیاران بکشند اگر مریخ در عاشر بود و از غلط
حرب خاصه در حمل یا جوزا و قمر در عقرب بود و ساقط از سعود مولود را با آهن بکشند اگر
ذنب در هفتم بود و سعدین و زحل با وی بود مولود را بظلم بکشند و ممکن که بردار بکشند اگر برج
هوائی بود اگر مشتری در طالع بود و قمر در سابع و مریخ از تربیع ناظر مولود را بتیغ بکشند اگر نحسین و مشتری
و عطارد در طالع باشند مولود را در صف جنگ ناگاه بکشند اگر زحل و قمر در مغرب بود و مریخ در رابع
مولود را بکشند و بر دار کنند اگر مریخ در هشتم بود و منحوس او را بشمشیر بکشند و همچنین اگر مستولی
ثامن بمریخ منحوس بود او را بکشند **دلایل کسانی که خود را بدست خود بکشند** چون نیرین
و سعدین در عاشر بود و نحسین بدان ناظر خاصه که یکی از نحسین صاحب هشتم بود مولود
بتحقیق خویشتن را بکشد چون صاحب سابع منحوس بود و از طالع ساقط بود مولود خویشتن را
بکارد بکشد **حکایت** حکیم الفاضل محمد خوارزمی در مدرسه نظامیه بر دار شده خویشتن را
بقلتراش بکشت و طالعش برین شکل بود سیوم چون نحسین در برج عاشر بود و صاحب طالع
منحوس بود و قمر منصرف از صاحب طالع در برجی که بر طالع بنگرد مولود خویشتن را بکشد
دلایل کسانی که قتل با اسباب شوند سهم از مریخ در هفتم و صاحب منحوس مولود را بسبب زنان
بکشند اگر مستولی برج سابع زهره بود و در ششم میان آن دو نحس مولود بسبب کنیزک بکشند
اگر زهره در سابع بود و قمر در طالع و ناظر منحوس مرگ مولود بسبب زن باشد اگر مشتری در سابع
بود و قمر در طالع و ناظر منحوس مولود را برادران بکشند اگر زحل در طالع بود بدین صفت که یاد کردیم

مولود را مادر بکشد **دلایل کسانی که مرگ ایشان پنهانی بود** صاحب ثلثه رابع اگر در رابع
یا سابع بود مولود پنهان میرد اگر صاحب برج عاشر از طالع و برج یازدهم و ششم و سیوم منحوس بود
و قمر منحوس متصل بود بنحوس مولود بسبب خویشان و دوستان پنهان میرد چنانکه پیدا نبود اگر صاحب
هشتم سهم الممات و دلایل که مستولی بر هشتم در رابع بود تحت الارض یا تحت الشعاع مولود پنهان
میرد **دلایل کسانی که در وطن خویش میرند** صاحب تاسع از طالع چون در تاسع بود و در خانه خویش
مولود در وطن میرد چون صاحب هشتم سعد بود مولود در وطن میرد چون سعدین از تثلیث
بمریخ ناظر باشند و ساقط از زحل مولود در وطن خود میرد اگر مولود در طالع بود و بر تثلیث مشتری
مولود در خانه و شهر خود میرد **دلایل کسانی که در غربت میرند** صاحب هشتم در دوازدهم مولود
در غربت میرد چون قمر در برج سابع بود و طالع را نظری تحت الشعاع و متصل منحوس در غربت
میرد چون زحل صاحب طالع بود و مریخ ناظر بود و در برج غریب در غربت میرد چون مشتری در برج
غریب میرد صاحب هشتم طالع بود منحوس و برج منحوس باشد مولود در غربت میرد چون زهره و نحسین
و قمر در نهم طالع بود از تشنگی و گرسنگی در غربت بمیرد و سابع او را نحسی رسد صاحب هشتم در برج
غریب بود در غربت بمیرد چون آفتاب در عاشر بود و ناظر بمریخ از رابع در غربت بمیرد **در اوقات
مرگ** هر که در اجتماع زاید در استقبال بمیرد و بر عکس و اعتبار از این بصاحب ساعت ولادت
بود از ساعات معوجه اگر صاحب ساعات آفتاب بود مرگ یوم الاربعا یا یوم الاحد بود اگر قمر
بود یوم الخمیس یا لیلة الاثنین و اگر زحل بود مرگ یوم الثلثا یا لیلة السبت بود اگر مشتری بود
مرگ یوم الاحد یا لیلة الخمیس و اگر مریخ بود مرگ یوم الجمعه یا لیلة الثلثا و اگر زهره بود مرگ یوم
الاثنین یا لیلة الجمعه اگر عطارد بود مرگ یوم السبت یا لیلة الاربعا بود مستولی دلایل مرگ وقت
مرگ آن روز یا آن شب باشد که آن کوکب بدان دلالت کند **حکم خانه نهم** اگر صاحب طالع
قوی حال و از نحوس ساقط مولود را سفر موافق آید و با نشاط و فرح دل بود اگر قمر در نهم
بود و طالع و شرقی ناظر از تحت الشعاع مولود از سفر انتفاع یابد اگر سعود در نهم طالع بود خاصه

که صاحب تاسع

که صاحب تاسع سعد و قوی بود از سفر انتفاع یابد و هیچ سفر نکند الا که از آن شادی یابد
اگر آفتاب و سفلیین در طالع بود از طالع مولود در اثنا منافع بسیار رسد از سفر اگر قمر در برج مؤنث
و آن تاسع بود از طالع سفر بسیار کند و از آن بزرگی و سعادت یابد اگر قمر و صاحبش در بیت
السفر بود و سعود سفر بسیار کند و منافع بسیار یابد خاصه که قمر در نهم و در این خانه سعود باشد
اگر صاحب طالع در تاسع بود و صاحب تاسع در طالع شادان بود و در سفر و دران فواید بسیار
بیند اگر قمر بجای از ولادت در روز سیوم سعد بود و ناظر بسعدی قوی و شرقی در سفر سعادت
بیند و با منفعت بود اگر آن کوکب نحس و شرقی اما در حظ خویش بود مولود سفرهای دراز
با منفعت کند و سیاحت بسیار باشد در اوقات اگر صاحب تاسع در وتدی بود ساقط از نحوس
در سفر ظفر بود و منفعت و کرامت و مهتری و سعادت یابد بعاده مده در غربت بماند **دلایل
کسانی که سفر کنند** و دیگر بخانه نرسند چون سعدین در پنجم طالع بود مولود را ولادت
در سفر بود و هرگز هیچ جا متوطن نشود عطارد در عاشر بود و ظاهر از تحت الشعاع و مقارن
یا ناظر بمریخ بود مولود از وطن خود هجرت کند و هرگز بلطف نیاید اگر زحل دلیل سفر بود
و سرطان باشد مولود بسفر شود و البته باز نیاید **در آنکه سفر کند و باز آید** یا نحوس چون زحل
در خانه خود بود سفرهای دور دست کند و باز آید مریخ را ملحق بود در بیت قمر در طالع بود
سفر دراز کند اما بوطن رسد اگر زهره یا مشتری یا عطارد بقمر نگرد مولود سفرها کند و لیکن
بعافیت بوطن خویش رسد اگر عطارد در خانه مریخ بود سفر بسیار کند اما عاقبت بوطن باز آید
دلایل کسانی که ایشان از سفر زیان دارد نحوس چون در ثالث طالع بود در طالع روزی
فاسد مولود را امور مکروه رسد در سفر چون قمر در ثالث طالع بود در طالع مریخ ناظر
بنحوس و برج ثالث منکوس بود در سفر مریخ و نکبتها رسد مولود را چون زهره و مریخ در پنجم
طالع بود و قمر ناظر باشد از تسدیس و تثلیث سفر بسیار کند و از آن مریخ یابد اگر قمر در سابع

طالع بود سیلاد در روزی بود در سفرها بیماری و بلاها رسد اگر نحسین زهره و قمر در بیت السفر
بود او را در سفر رنج رسد و از فواید سفر محروم ماند اگر قمر مقارن مریخ بود و بر تثلیث
طالع بود سفرهای با هول و هیبت قوی کند لیکن از آن رنج بیند اگر مریخ در خانه عطارد بود
سفرها کند اما زیادت فایده و منفعتی نیابد اگر صاحب سفر تحت الشعاع بود در سفر مولود
از وطن خویش بگریزد اگر صاحب بیت السفر در برج آبی بود و صاحب طالع از وی منحوس
بود مولود سفر دریا کند با هول و هلاکت از آن اگر صاحب بیت السفر مریخ بود و ناظر بصاحب
طالع و قمر تربیع و مقابله و نه ناظر بسعود ساقط در سفر بلاها و اهوال بیند اگر ارباب
مثلثات آفتاب در میلاد روزی و در شبی از آن قمر ساقط باشند از نیرین و در زوایل
الاوتاد منحوس باشند مولود در طریق سفر مشقت و رنج بیند اگر دلایل سفر منحوس بود در
طالع مولود در سفر بیماری و رنج و آفات بیند علی الخصوص در سالی که دلایل و انتهاها بآن مواضع
رسند اگر مستولی خانه و سهم السفر منحوس باشد و در برج آبی سفر دریا کند و اهل سلاح کشد
و اگر این دلایل در برج ارضی بود این در بیابان و بوادی بود اگر صاحب طالع روی بصاحب
بیت السفر ندیرد بصاحب طالع دهد مولود در سفر که رود مضطر بود و هیچ اختیار نبود او را
در سفر اگر صاحب طالع منصرف بود از صاحب بیت السفر مولود سفر دشمن دارد اگر صاحب
بیت السفر منصرف شود از صاحب طالع مولود سفر دوست دارد و همیشه بعزم سفر باشد و لیکن
او را سفر کمتر موافقت نماید و بیشتر از هر سازی که کند در سفر باطل شود **در آنکه سفر بکدام نواحی
کند** اگر نیرین و دلایل سفر در ارباع شرقی باشند مولود سفر بجانب شرق و قبله کند و اگر در
ارباع غربی باشند مولود سفر بجانب شمال و مغرب کند و اگر در بروج ذوجسدین و منقلب
باشند نمود بر متعاقب سفر افتد و اگر در برج ثابت افتد احیانا سفر افتد **در معرفت آنکه کدام
جهت سفر موافق** بود مولود را سفر کند کی که قوی تر است از آن ناحیت که بان کواکب که دلالت او را

موافقت افتد اگر ارباب خانهای نیرین و صاحب طالع از هبوط و وبال باشد هیچ جانب او را
اختیار سفر نیابد و اگر مریخ در برده و هم طالع بود مولود را از بیم و هراس نباید که رجعت در جانب
شرق او را اولیتر بود **دلایل دین نیکی** اگر صاحب نهم سعد بود و در طالع بود مولود پاکدین
بود و اگر نحس بود بد اعتقاد بود و خصومت کند در اعتقاد خویش اگر عطارد در خانه مشتری
بود مولود متدین بود اگر آفتاب با قمر در نهم بود و قوی حال نیکو اعتقاد بود اگر کواکب از طالع
ساقط بود و قمر و عطارد با مشتری یا از سه کوکب دو باهم مقارن یا متصل مولود نیکو اعتقاد
بود اگر سهم السعاده و سهم الغیب و سهم الدین در بیوت و حدود سعود باشند مولود پاکدین
بود اگر برج نهم از بیوت سعود ثابت بود و مریخ در وی بود بتربیع مولود پاکدین بود
و اگر راس در نهم یا تاسع بود مولود بعبادت و زهد معروف بود اگر صاحب تاسع بتثلیث
سعدی بود و آفتاب از تسدیس یا تثلیث بوی ناظر بود یا قمر مولود نیکو مذهب بود اگر قمر در تاسع
بود یا مقارن عطارد بود مولود از امامان مسلمانان بود و در برج و حسن عقیدت و خلق بود
اگر قمر در خانه مشتری بهم بود در تاسع اگر مشتری تنها در تاسع و قوی حال بدلیل مقوی حسن
عقیدت بود چون سهم الدین بمشتری متصل بود مولود نیکو اعتقاد بود و چون برج تاسع
شرفی مشتری یا شرف آفتاب یا شرف زهره بود نیکو اعتقاد بود **دلیل اعتقاد بد** اگر عطارد
در خانه زحل بود و زهره را در طالع خطر بود مولود منافق و ظاهرا در اعتقاد خلاف باطن باشد
اگر عطارد در نهم بود و خطر دارد به تربیع مریخ بود مولود دین باطل دارد اگر برج تاسع منقلب
بود مولود بر یک مذهب قرار نگیرد و اگر ذنب با تاسع بود و سهم العقب منحوس بود و صاحب تاسع
نحس باشد متحیر بود و بر هیچ مذهب قرار نگیرد چون سهم الدین بتربیع یا مقابله یا مقارنه مریخ بود
مولود بد اعتقاد بود اگر مستولی بر تاسع و سهم الدین مریخ بود خاصه که از مشتری ساقط بود مولود
بد اعتقاد بود اگر زحل و مشتری مقارن باشند در طالع یا مریخ و زحل با نحس یا ذنب دلیل اعتقاد بد بود

ومقابله اگر سهم الدین در ششم یا ثامن یا ثانی عشر یا ثانی بود دلیل اعتقادی بد بود و مقابله
اگر نحوس بود منافق بود زحل در خانه مشتری دلیل اعتقاد بد بود خاصه که راجع یا منحوس بود
دلایل کسانی که از مذهبی بمذهبی انتقال کنند اگر مستولی برج تاسع راجع بود مولود از مذهب
اصل خویش انتقال کند اگر بان رجوع منحوس باشد از ان هیچ حظ نیابد اگر مریخ در تاسع بود
و برج منقلب از دینی بدینی انتقال کند اگر عطارد در خانه زحل و مریخ بود و راجع در طالع حظی دارد
اسلام برگیرد و مرتد شود **دلایل کسانی که خواب نیکو بینند** هر گاه سهم الغیب منحوس نبود و رب
مستولی طالع عطارد و مشتری ناظر بود خوابهای نیکو بیند که راست باز خواند و بتعبیر حاجت نباشد
اگر مشتری در تاسع بود میلاد شبی مولود خوابهای دروغ بیند یا هر له بر تعبیری که کند راست
نبود اگر در بین خانه محترق شود دلیل طب و اشیای عجیب بود صاحب تاسع در یازدهم دلیل
خوابهای نیکو بود و تعبیر دانستن و لکن راندن اگر عطارد با قمر بود از برج تاسع در جوزا
یا سنبله یا سرطان یا غیره و سهم الغیب با وی بود خوابهای نیکو بیند و از خواب بخبر دهد
دلایل کسانی که از علم منفعت و عزت یابند عطارد چون در طالع حظی دارد و در تاسع یا در
ثالث و مشتری ناظر مولود از علم منفعت و عزت و دولت یابد اگر قمر در قوس یا حوت بود و از بین
سه برج یکی تاسع بود و میلاد شبی از علم خود بهره تمام یابد اگر عطارد در تاسع بود و ناظر مشتری
و زهره و قوی حال باشد از علم خویش بهره تمام یابد اگر سهم السعاده مقارن سهم العلم بود از ثالث
یا تاسع و سعدی بدیشان ناظر بنظر مقبول مولود از علم بهره خوره داری یابد دلایل اصناف
علوم از پیش گفته آمده است **حکم خانه دهم** دلیل سلطان اگر مثلثات بر سه نوبت هر سه
قوی حال باشند همه عمر محترم بود و هر کدام که قوی حال تر در ان مدت محترم بود مثلثه نخستین
اول عمر و دوم میانه ثالث آخر عمر و قوی مثلثه نخستین الخوا از عمر دهنده مثلثه دوم راحت
و مثلثه سیم را سدس اگر زحل بتب در و تدی بود و مریخ به و زهره و تدی و آن و تد طالع یا وسط

السعابود

السما بود مولود جاه و حرمت و دولت چون از سالهای کوچک زحل یا مریخ مدت ولادت چید
بطالع آن برج بود ماه تا سال بود و مریخ چون دلیل عمل بود هر او تاد مولود از جهت عمل معاده
و مطالبه و قید و حبس بکشد اگر زحل و تا د بود دلیل عمل بود و حبس و عذاب از جهت عمل مبتلا
شود صاحب درجه عاشر خطر دارد تمام در اعمال چون صاحب طالع بشرف درجه عاشر رسد
بیشتر بدرجه شرف صاحب شرف عاشر یا بدرجه شرف صاحب عاشر دلیل عمل بود اگر بیشتر
درجه طالع یا آفتاب یا هیلاج بحد صاحب عاشر رسد یا بحد صاحب شرف عاشر در ان مدت طلبی
و عمل باشد **در شناختن مدت ولایت** درجه وسط السماء قایم مقام هیلاج بود و مستولی بر وی
قایم مقام کدخداه و ناظر بوی بیفزاید و بکاهد و بعاشر نیز نوبت درین باب اعتبار کنند و از هیلاج
نهند و کدخداه مستولی بران درجه گیرند و بر هر صد و بیست سال بهیج دولت درین ایام اعمال نکند **فصل**
دانستن معرفت صنایع معرفت از برج عاشر باید لکن بیت بدو دلایل صنایع و حرف را از پی خانه گفته آمد
دلایل بیکاران و جاسوسان و مسافران اگر دلیل ستاره ترجیح السیر بود و ناظر بقمر مولود تیغ
بود و اگر مریخ بنگرد در و بود و اگر عطارد بود بیکی و رسولی کند و نامه برد اگر عطارد در برج
دو ارجح و قایم بود خاصه عمل مولود مکانی بود اگر مشتری بعطارد و ناظر بود حال بود و اگر قمر
مقارن عطارد بود مستقیم شود و اگر قمر بنگرد و قمر در شرف بود صاحب بریدی بود اگر زحل دلیل
عمل باشد و در سرطان کار دگر بود و اگر در سنبله بود کوچک بود و اگر در حمل بود راعی بود و اگر
در جوزا بود جبلاهه بود و اگر در دلو بود دیا جبری بود اگر باشد و اگر در حوت بود ملاح آب
محافظان آن باغ **در حمالان و غلامان** اگر قمر دلیل عمل بود و مقارن مریخ و در سرطان و مقابله
زهره مولود سر که فروش شود اگر زهره دلیل عمل بود و در برج ناری و مشتری در برج مائی
و ناظر بزهره روغن فروش شود و اگر با مشتری بود و مشتری فاسد نفط فروش شود و اگر زهره
دلیل عمل بود و در وتد الارض و مقارن قمر با ال بود **دلایل قراد** اگر عطارد در جدی بود و مریخ

بهای مستغلی قرا دو کیمیا تار بود
نخاسان اگر زحل دلیل عمل بود در حمل و ساقط از بیت خود کناس
بود و جامه از راهها پاک کند دلیل اگر زحل در حمل بود و ناظر بود از حد خود یا بیوت زحل در ماشی
عشریه قمر از حد یا بیوت زحل بود و مرو تدبیر یا مایل الوتد کناس بود اگر ذنب در طالع بود و زحل
بوی ناظر و کوکب در برج خویش بیوت در حد و نحس کناس بود دلیل کاغذ فروشند و نی
تراشند اگر قمر دلیل عمل بود در برج مائی و عطارد بوی ناظر از برج مائی مولود نی فروش شود
و اگر مریخ ناظر بود چوب نیز فروشد و اگر عطارد در سرطان بود و ناظر عقابله زحل در حمل چوب
بیل فروشد و اگر مریخ تحت الشعاع بود حبوبات فروشد اگر عطارد دلیل عمل بود و در حوت و در
حمل نحوس دوغ و حصیر فروشد دلایل تمار و عطاران از شهد و شیر و شیرینی فروختن اگر آفتاب دلیل
عمل بود و زحل ناظر از مثلث خرما فروشد اگر مشتری دلیل عمل بود در برج نباتی بود و سنبله تمر
فروشد اگر آفتاب زحل ناظر بود از سنبله زیتون فروشد اگر زحل در جدی بود کاچیره فروشد
اگر با زحل زهره نگرد و دلیل عمل آفتاب بود و زهره در سنبله ابراد و لعابل فروشد اگر قمر با زحل در جدی
بود و زهره در برج حیوان بد بیان ناظر پنیر فروشد اگر آفتاب دلیل عمل بود و ناظر زحل از مثلث زهره
با مریخ بود و در طالع و هاش و ناطف و حلوا فروشی باشد اگر زحل دلیل عمل بود و در جدی ناظر مریخ
و زهره در برج مائی و باسی شود اگر آفتاب دلیل عمل بود در جدی ناظر با مریخ ~~و زهره در برج مائی~~
و مشتری در شرف و زهره با مریخ در طالع شکوفه بند فروشد دلایل نرادان اگر زهره و مریخ در
وتد سابع بود و ناظر قمر نراد بود اگر مریخ در سابع بود و زهره در طالع و قمر ناظر بود و نراد بود
و معاش او از این کند دلیل قصابان اگر مریخ دلیل عمل بود و در بیت العمل و در برج حیوانی بود
قصاب بود و خاصه که مشتری در برج حیوانی بود و ناظر به مریخ اگر زهره در برج حیوانی نظر
دارد کاو بکشد دلایل فصادان اگر مریخ دلیل عمل بود و در بیت العمل و در برج حیوانی و زهره
از برج هوائی ناظر کند بود اگر عطارد نظر دارد و مریخ دلیل عمل باشد و در برج حیوانی و زهره

از برج هوائی

از برج هوائی ناظر کند بود اگر عطارد نظر دارد و مریخ دلیل عمل باشد و در برج حیوانی
و زهره ناظر است ذبح کند تا از آن منافع گیرد دلایل خبازان و طباخان اگر مریخ دلیل
عمل بود و در برج حیوانی و زحل از برج ناری ناظر بود طباخ و اگر برج مائی بود روغن‌گر بود
دلایل سیمیان چون آفتاب دلیل عمل بود و صاحب ثانی تدبیر بوی دهد در برج ناری مولود
صیرفی بود و اگر قمر ناظر بود از مقارنه محول شود و اگر زحل در حمل باشد و آفتاب از قوس ناظر صیرفی
بود اگر صاحب ثانی با زحل بود و زحل و آفتاب در آخر قوس ناظر زهره از معادن بیرون آرد اگر آفتاب
از اسد ناظر بود سیم کسب بود و اگر از اول قوس ناظر بود عمل سرای ضرب کند و از صیرفی صرافی بود
اگر زهره دلیل عمل بود و با آفتاب بود سود جوهری بود و اگر مریخ بد بیان ناظر بود کیمیاگر بود اگر
صاحب عمل زهره بود و در برج آبی و مریخ از برج ناری ناظر حاصله مروارید فروش و مرجان
فروشد اگر زحل در برج ثانی بود دلیل عمل و ناظر به زهره مروارید سوراخ کند بی قیمت اگر زهره دلیل
عمل بود و در حوت بود و مقارن زحل جواهر بیارید یعنی بی قیمت و سقط اگر زحل در برج آبی بود کوکب
منقلب بود کش ماهی فروشد و صدف و اسباب بی قیمت دلایل آبگینه‌گران اگر زهره در حمل مقارن
زحل بود آبگینه‌گر بود اگر زهره از اسد زحل ناظر بود و دلیل عمل بود آبگینه‌گر بود و اگر زحل در ثور
بود و زهره از سرطان ناظر و مریخ از برج ناری آبگینه منقش کند سفال‌فروشان و کوزه‌گران اگر زحل
در ثور بود و زهره ناظر از سرطان و مریخ از برج ناری کاسه‌فروش بود اگر آفتاب از سرطان و مریخ
از برج ناری ناظر باشد شمع و صابون سازد و فروشد اگر قمر از سرطان ناظر بود سبوهای سفالین
فروشد اگر مشتری از جدی ناظر بود هم این دلیل کند اگر زحل در حمل و زهره از جدی ناظر بود خشت
پخته دیگ و آهک کند و بفروشد دلیل گلخن‌تابان اگر زحل در حمل بود و از جای کوکب ساقط گلخن
تاب بود اگر صاحب عمل نحس یا منحوس بود و در برج ناری و مریخ ناظر بود از برج آبی آتش گرمابه تابد
و اگر مشتری ناظر بود آتش خشت و دیگ تابد دلایل صیادان ماهی اگر مریخ دلیل عمل بود و زحل ناظر از سرطان

ماهی فروشد اگر دلیل عطارد بود و مقترن از برج آبی ناظر بود ماهی خرد فروشد واگر بجای مه مشتری بعطارد
ناظر باشد ماهی خرد فروشد واگر دلیل عمل قمر بود و ناقص النور و مشتری مغرب بود و در برج حیوانی ناظر بود
ماهی شور و بزرگ فروشد **دلیل مرغ فروشان** چون جدی دلیل عمل بود و عطارد ناظر بود از برج حیوانی
بانوع مرغ فروشد واگر زهره ناظر بود بیع کبوتر و قمری و دراج کند اگر قمر ناظر بود بیع مرغ خانگی کند
واگر در برج آبی بود مرغ آبی فروشد واگر زحل در برج آبی بود دمنه و کلاغ و زاغ و امثال این فروشد
اگر دلیل عمل عطارد تنها بود وقت الشعاع بود بیع گنجشک و سمانه و امثال این کند **دلیل بهاسان** ستوران
از ستوران و شتران و گاو سفیدان اگر مشتری دلیل عمل بود و بصاحب ششم ناظر از برج ذی اربع قوایم
اشتر و اسب فروشد اگر مشتری دلیل عمل بود و صاحب ششم زهره بود و بوی ناظر است فروشد اگر بجای
زهره عطارد صاحب ششم بود و ناظر بوی خر فروشد و اگر بجای عطارد قمر بود گاو فروشد و اگر بجای قمر
آفتاب بود و صاحب ششم و از ششم بمشتری که دلیل عمل است ناظر بود اسب و استر فروشد اگر مشتری
دلیل عمل بود و مریخ کوکب ناظر بود گوسفند فروشد اگر بجای صاحب ثانی صاحب تاسع و ثالث بود بر ذو
اربع قوایم باشد سیر و حشرات و ماشی فروشد اگر صاحب سابع متصل باشد بمشتری یا مشتری ناظر
باشد بصاحب رابع سگ شکاری و دینه فروشد **بهای بندگان** چون مشتری صاحب بیت العمل بود
وصاحب برج ششم یا از برج حیوانی ناظر بود بوی بهای بنده کان کند اگر صاحب ششم زهره بود کنیزکان
مغنی فروشد اگر صاحب ششم مریخ بود یا زحل کنیز حبشی و سندی و هندی فروشد اگر بجای زحل عطارد
بود کنیزان و غلامان خرد فروشد واگر بجای عطارد قمر بود با آفتاب احرار را فروشد زیرا که نیرین
دلیل بنده کان نبود **دلیل دباغان و پوست فروشان** اگر زحل دلیل عمل بود و در دلو و مشتری ناظر
چرم فروشد اگر زحل دلیل عمل بود و در دلو و مریخ ناظر باشد و در برج حیوانی پوست روباه و سمور و سنجاب
وامثال این فروشد اگر آفتاب بکمر دکیمخت وامثال این فروشد اگر زحل دلیل عمل بود و مشتری از جوزا
بدو ناظر ادیم فروشد **دلیل دقاقان و صحافان** اگر زحل دلیل عمل بود و در دلو و عطارد از جوزا ناظر

باوکتاب

باو کتاب فروشد اگر مشتری دلیل عمل بود و در برج حیوانی و عطارد ناظر بوی سکر است کند
خاصه که طالع سرطان بود و عاشر حمل از حوت اگر زحل در جدی بود و عطارد در سنبله بوی
ناظر کاغذ و کتاب فروشد اگر عطارد راجع بود جلد کتاب کند اگر مریخ شاهد مشتری
بود در اوتاد یکی در برج آتش و یکی در برج حیوانی و عطارد ممازج مجلد بود **دلیل حناطان**
وآرد فروشان عطارد چون صاحب عمل بود و در برج نباتی و ناظر زحل از برج نباتی
حناط بود اگر زحل دلیل عمل بود و در جدی و قمر از ثور ناظر حبوب فروش بود اگر عطارد
صاحب عمل بود یا زحل در جدی و از سنبله ناظر بود عدس و حبوب فروشد واگر زحل
مریخ از سنبله ناظر باشد کنجد فروشد اگر آفتاب از سنبله نظر کند بزحل از ثور میوه و غله
فروشد اگر قمر با زحل بود و در ثور حبوب جرب فروشد اگر زحل در ثور بود و قمر از
جدی ناظر جو فروشد اگر آفتاب از جدی ناظر بود گندم فروشد اگر قمر از سنبله ناظر بود
گندم فروشد **دلیل صوف و گلیم و پلاس و نمد فروشان** چون کوکب در برج حیوانی
بود و این کوکب دلیل خانه مرکب بود پشم و موی حیوانات فروشد اگر مشتری ناظر طیلسان
و گلیم عین فروشد اگر زحل بود پلاس و جل و شال نمد فروشد اگر عطارد ناظر بود و زهره کوکب
عمل بود نمد گستردن فروشد و جامه خواب فروشد اگر زحل در دلو بود و دلیل عمل قمر بعقرب
یا حمل ناظر بود صوف و گلیم فروشد **دلیل بزازان** چون زهره در طالع یا در وسط السما در برج
ثابت بود و عطارد ناظر از برج ثابت بزازی و جامه فروشی کند اگر یکی در برج نباتی و دیگری
در برج حیوانی ملحم و کتان فروشد اگر زحل در جدی بود و عطارد در سنبله و ناظر بوی قطیع
و جامه زنان فروشد اگر زحل مقارن عطارد بود در جدی کرباس و درشت فروشد اگر
مشتری از میزان بزحل ناظر بود خز فروشد اگر قمر در میزان ناظر بود دستار فروشد اگر زحل
در دلو بود و عطارد از میزان ناظر بود جامه فاخر فروشد اگر مشتری و زحل مقارن باشند در جدی
خلقان فروشد چون در بیتی مقیم بود قران مشتری و زحل و اجزا سخن خلقان فروشی

ند هما ما از الفاظ ترقی کند بنزدیکی اگر زحل در ثور بود دلیل عمل باشد و مشتری از سنبله ناظر
کرباس در ثبت و حلقان فروشد **دلیل دهقانان و برزگران** چون عطارد و زهره در وسط
السماء باشد در برج ارضی ناظر بزحل و زحل هم از برج ارضی یا آبی برزگری کند اگر دلیل عمل زحل
متصل شود در برج منقلب برزگر بود اگر زهره دلیل عمل بود و ناظر بمریخ و مریخ از آفتاب ساقط
برزگری کند اگر زحل دلیل عمل بود و در برج هبوط یا وبال و قمر در برج آبی از منزل آبی در طب
بود متصل بود دلیل دهقانی بود آب چاه و مریخ تمام در ریحان فروشی چون زهره دلیل عمل بود در عقرب
یا سرطان بود و بزحل متصل ریحان فروشد چون زحل در ثور بود و زهره در سنبله ناظر بود ریحان
فروشد و عرقهای خوش بود و چون زهره در سنبله بود و ناظر بزحل بود از سرطان یا عقرب یا حوت
ریحان فروشد **دلیل تره فروشان** چون زحل در جدی بود و قمر از سرطان ناظر بود تره فروش بود
چون عطارد در برج آبی بود و قمر از برج آبی ناظر باو بود خربزه و تره فروشد چون عطارد در طالع
بود در برج نباتی و قمر در وتد الارض و ناظر بعطارد تره و کاهو و شلغم و چغندر فروشد **دلیل میوه**
فروشان چون زحل در جدی بود و مشتری ناظر از سرطان میوه فروشد اگر زحل در جدی بود و مشتری
در حوت و ناظر بهم انگور و انجیر فروشد اگر زحل در جدی بود و مشتری از ثور ناظر میوه فروشد
اگر مریخ در سرطان بود و مقابله زحل میوه خشک چون عناب فروشد و فندق و چلغوزه و غیر آن
فروشد **دلایل پیلوران** اگر طالع یکی از کواکب مائی بود و مشتری و زحل در وتد الارض پیلور بود
اگر زهره و زحل دلیل عمل بود و در خانه خود بود پیلور بود و فروشد اگر مریخ در موضع عمل بود
و زهره در برج نباتی بود ناظر بود و مریخ در برج آبی بود داروهای مختصر فروشد چون سرمه و مردا
سنگ و امثال آن و اگر مریخ دلیل عمل بود و از ثور یا سنبله بزحل ناظر بود پیلوری مختصر بود اگر زحل
در تحت الشعاع بود در جدی تحت الشعاع بود و دلیل عمل باشد مازو و پوست انار فروشد
و بلوط و امثال آن **دلیل عطاران** اگر زهره در درجه طالع ارباب حظوظ بود و در منزل رطب

بود چون

بود چون صورت مردم عطاری کند اگر زهره دلیل عمل بود و در برج میزان بود و زحل از جدی
ناظر بود عطار و مشک فروش و عود و عنبر فروشد اگر زهره دلیل عمل بود و در برجی که بر صورت
مردم بود عطار بود اگر جدی در برج عمل بود و آن زهره و زحل بود در وی عطار بود **دلیل**
رسن تابان اگر زحل در خانه عمل بود و در برج ذو جسدین و ناظر به بعضی از کواکب که دلیل
صناعت رسن بود تاسع و خاصه که مریخ ناظر بود اگر مریخ و زهره ناظر بود لیف تابد و اگر آفتاب
ناظر بود انارسب تابد و اگر مشتری ناظر بود عنبر کش تابد و اگر آفتاب نظر دارد در نار باشد
و اگر زحل هم بود بدلالت و در درجه برج حیوانی بود رسنهای سفید تابد **دلیل صیادان** زحل
چون در طالع بود و مریخ در سابع صیاد بود و اگر زحل بود که صیادان مدبر بود چون زحل در طالع
و مریخ در سابع دارند چون عطارد در ثالث طالع بود و مریخ در رابع صیاد بود چون عطارد
و قمر در سنبله و قوس اوله درجه حتی عقرب و شکار بود و سگ صید کند چون قمر در استقبال
در ثور و منظر با عطارد چرغ و باز صید کند اگر قمر با عطارد در برج مائی از برج آبی بود صید ماهی
کند در دریا **دلایل اطبا** اگر زهره بر ربیع مریخ بود و ما زایل باشد از اوتاد طبیب بود چون
مریخ دلیل عمل بود در بیوت زهره تا حد زهره و بیطار طبیب بود چون مریخ دلیل عمل بود و قمر از برج
حیوانی ناظر بود دلیل معالج و طب بود و اگر بکوکبی نظر ندارد دلیل جراحی بود و اگر مریخ دلیل عمل
بود و زحل در برج حیوانی ناظر بود دلیل علاج بود در سیر و حقنه بود و اگر زهره ناظر بود دلیل جراحی
بود اگر مریخ دلیل عمل بود و آفتاب در برج حیوانی بوی ناظر دلیل کحال بود و اگر قمر بود دلیل
کندن دندان بود اگر کوکب اعمال در وسط السماء در برج حیوانی و بهم متصل عقرب علاج کوفتگی
و شکستگی کند **دلیل بازیگران** و رسن بازان و قمر و عطارد چون با مریخ و زهره بود در اوتاد
بهم ناظر چنگ ماسح زنند چون عطارد و زهره در جدی باشد و در حد مریخ قاص و نای زن
باشد چون مریخ و عطارد و زهره در جدی در برج چهارم مقارن باشد **دلیل رسن بازی** بر جدی

آهنگری بود اگر زهره در خانه خویش بود مقارن عطارد و در اوتاد دلیل ثانی زربازی
کمانگری بود اگر زهره در وتد بود ناظر عطارد و در حد هم باشند مشرق در حظوظ خویش رسن
بازی و بازیگر باشد **دلایل آهنگران** چون مریخ با زحل در اوتاد بود و آفتاب بدیشان ناظر
شمشیر و سلاح سازد و اگر عطارد ناظر بود کارد و مقراض و امثال این کند اگر زهره ناظر بود
صنادیق و آینه و آلت زنان سازد **دلیل کشتی بانان** اگر عطارد با زحل در وتد السما بود در
برج آبی و در بلاد بود که غرق یا بدو بود کشتی بان بود خاصه که مشتری ناظر بود اگر قمر ناظر بود
کشتی سازد و زورق خاصه که قمر در مغرب بود و زحل ناظر بود از برج قطب شمالی **دلیل نفاطان**
اگر عطارد و زحل با وسط السما در برج ناری و مریخ بدیشان ناظر بود دلیل نفط انداز بود
و اگر آفتاب بزحل ناظر بود و در برج آتشی بود همچنین دلالت کند **دلیل کاریزکنان** اگر مریخ دلیل
عمل بود و در برج آبی بعض دلیل کاریزکنان بود اگر آفتاب ناظر بود کاریز راند و اگر عطارد بود
برکه و حوضهای لطیف و آبگیرها کند **دلیل رنگرزان** اگر زهره و مریخ در مکان عمل بود و ناظر
بهم رنگرز بود خاصه که در برج آبی و ناری باشد اگر زحل نیز ناظر بود رنگ سیاه کند و آفتاب
ناظر بود رنگ زرد کند و اگر قمر ناظر بود سرخ کند و اگر عطارد بود جمله رنگها نیکو کند و اگر
ذنب با ایشان بود کرباس رنگ کند **دلیل نقاشان** چون قمر در حد عطارد بود و عطارد در اول
سرطان بود نظر دارد نقاش باشد و اگر زهره ناظر بود نقشهای مختلف کند و اگر مریخ ناظر بود
نقشهای سلاح و درعی و آهن و امثال این کند و اگر آفتاب نظر دارد نقش دوز نقره کند اگر
مشتری نظر دارد بجهت زینت کتب و مصاحف و نقش مصلی و امثال این کند و اگر قمر نظر دارد
نقش جامها کند و اگر زهره در خانه عطارد بود و مقارن عطارد در وتد طالع دور از شعاع
آفتاب معلوم صاحب دست بود در جمله نقشها استادی کند و عطارد دلیل نقش باریک و هرچه بقلم
نشیند و هرچه بقلم آهن نقش کند **دلیل خرازان کفشگران** مریخ چون شاهد مشتری بود در یکی

از اوتاد

از اوتاد یکی در برج ناری و دیگری در برج حیوانی دلیل خرازی بود اگر زحل جدی ناظر بود
کفشگر بود و اگر قمر ناظر بود زاویه و مسک دوزد و اگر زحل ناظر بود سراجی کند و اگر زهره نعلین
و امثال این دوزد و مشک و غیران و اگر آفتاب ناظر بود ساز زین و لجام اسب و امثال این دوزد
دلیل درودگران اگر عطارد و مریخ ناظر بود از خانه زحل و این هر دو در برج نباتی باشند درودگر
باشد اگر زهره بدیشان ناظر بود آلات لهو تراشد چون طنبور و چنگ و غیران چون زحل ناظر
بود تابوت و در و چوب سقف و امثال این تراشد و منجنیق و عراده و اگر مشتری بود کجاوه و محمل
و آلات سفر تراشد و اگر قمر ناظر بود دولاب و کشتی بانان و امثال آن تراشد و اگر زحل و زهره
و مریخ بهم ناظر باشند و در برج مذکر بود خاصه برج آتشی دلیل درودگری بود **دلیل جولاهان**
اگر عطارد دلیل صناعت بود و در هابط یا راجع بود دلیل جولاهگی بود و اگر زهره و عطارد ناظر
بود ملحم و سقلاطون و سپر و امثال این بافند و اگر امثال این ناظر بود پلاس و زیلو بافند و اگر مشتری
ناظر بود صوف بافد اگر قمر ناظر باشد حصیر بافد و اگر زحل قمر با دلیل بود و در برج ... دلیل ...
جولاهه بود **دلیل خیاطان** اگر عطارد در وتد با مریخ ... ضعیف بود درزی بود و اگر مشتری
ناظر بود خاصه از برج حیوانی ... دوزد و اگر آفتاب با دلیل عمل ناظر باشد کلاه و قبا دوز باشد
و اگر زهره ناظر باشد مصلی و سجاده دوزد و اگر قمر ناظر بود پیرهن یا بافد یا جامه کرباس دوزد و اگر هیچ
کوکب بعطارد ناظر نبود در مرکز بود و اگر سه کوکب با چهار ناظر باشد خیمه دوزد و اگر هیچ کوکب بعطارد
ناظر نبود ... بود و اگر سه کوکب با چهار ناظر باشد خیمه دوز بود و اگر طالع میزان بود و آفتاب
در سرطان و قمر و زحل در جدی و عطارد با مشتری و زهره و مریخ در اسد مولود درزی بود
حکم خانه یازدهم این دلایل از سهم الامل و از سهم السعاده و از سهم الدین و سهم الشهوی
و سهم الاضطرار معلوم کنند و این در موضع خویش گفته آید **دلیل نکویی با دوستان حکم او صفت**
باشد اگر زهره در وتد باشد و نظر مشتری و ساقط از نحوس با زنان نیکان دوستی کند و اگر زهره

در خانهٔ زحل باشد با پیرزنان دوستی کند و اگر در خانهٔ عطارد بود با خانهٔ زحل دوست پیران
بود اگر در خانهٔ مریخ بود دوست ارباب سلاح بود اگر صاحب طالع و صاحب یازدهم و صاحب سهم
الاصدقا در اوتاد بوند مولود را دوستان باشند از کفای آن و اگر زهره در وتدی بود مقبول
با زنان بزرگوار مخالطت کند اگر زهره مقبول بود با زنان پارسا مخالطت کند و اگر منحوس بود
با زنان ناپارسا **دلیل آنکه** اول ایشان دوستی و آخر ایشان دشمنی بود یا بعکس اگر طالع نهاری
یا لیلی باشد از دوستی بغایت دشمن شوند اگر طالع یکی لیلی و یک نهاری بود آن دشمن ایشان
با دوستی کرد و اگر زحل و مریخ از مقابله یا تربیع با سهم السعادة ناظر بتربیع یا مقابله میان ایشان دوستی
بود و وقتی دشمن اگر سهم الاصدقا و سهم الاعدا یک برج باشد میان ایشان وقتی دوستی بود
و وقتی دشمنی مثل سهم الاصدقا یکی در آن برج باشد که سهم الاعدا است دیگر اگر نیرین در هردو
طالع بهم ناظر باشند از برجی که مطیع هم باشند میان ایشان دوستی بود اما زیادت صدق نباید
دوستی با بزرگان اگر زهره در طالع بود و قوی حال مولود با عظما و کبرا دوستی دارد اگر صاحب
ثالث طالع بود و قوی حال بود و ناظر بسعود و نحوس ساقط مولود با کبرا و اهل کبرا دوستی دارد و از ایشان
خیر و کرامت یابد اگر برج ثالث طالع قوی حال بود و مشتری با راس یا زهره در وی بود یا ناظر باشند
مولود دوستان بزرگ یابد و از ایشان فواید یابد که هیلاج نهاری بود و ثالث طالع خانهای مشتری
بود و سعود خاصه مشتری ناظر بود و نحوس ساقط مولود دوستان بزرگ دارد و نزدیک ایشان
کرم بود اگر مشتری در یازدهم بود و در برج [illegible] بیش مولود را دوستان شکرف باشد اگر زهره
در رابع بود مولود از دوستان مکرمت یابد و اگر آفتاب در پنجم طالع بود در صورت خویش
مولود دوستان بزرگ دارد و از ایشان مال و جاه یابد و اگر مریخ در پنجم طالع بود از نحوس دور
و سعود خاصه مشتری بوی ناظر نزدیک خلق گرامی باشد و مردمان او را گرامی دارند اگر زهره
در برج پنجم بود و سعود نزدیک خلق عزیز شود زیاده و از زنان و دوستی ایشان شادی و کرامت یابد

دلایل دوکس

دلایل دو کس که میان ایشان دوستی باشد اگر قمر در هر دو طالع در یک برج و یک درجه بود میان
شان دوستی بود اگر قمر یکی بموضع سعدی دیگری بود و سعدی در طالع دیگر کس بر مکان نیرین
این کس میان ایشان دوستی بود و اگر در برجی افتد که متفق باشند در مطالع چون متفق کنند اگر
سهم السعادة در یک میلاد بموضع قمر دیگر افتد دلیل دیگر کس بموضع سهم السعادة دیگر میان
ایشان [illegible] اگر قمر بتثلیث سهم السعادة باشد یعنی قمر یکی بتثلیث سهم السعادة دیگر میان
دوستی بود و اگر قمر هر دو را در وسط السما بود چنان بود اگر نیرین در هر دو میلاد بهم ناظر باشند
در برج مطیع و آن برج باشد که چون آفتاب در وی بود روزی افزاید میان [illegible] اصل ایشان
دوست باشند دوستی دایم بود و اگر نیرین در هر دو میلاد بهم [illegible] در برج مطیع و آن برج
باشد که چون آفتاب در وی بود روزی افزاید میان [illegible] اصل ایشان دوست باشند و دوستی
دایم بود اگر طالع موضع نیرین میان دو شخص موافق افتد ایشان را دوستی کفایت بنود **دلیل کسانی
که مولود با ایشان دوستی کند** چون سهم الاصدقا و مستولی بر وی منحوس بود و در دوم یا در ششم
یا در هشتم یا دوازدهم مولود دوستی با ناکسان کند اگر مستولی بر بیت الاصدقا نیز صاحب
طالع بود در سیم مولود را از دوستان رنج رسد و دوستی با خویشان کند اگر در رابع بود و با مشایخ
و پیران اگر [illegible] بیت الولد بود با [illegible] پیران و جوانان و [illegible] که غریب
باشند با ایشان دوستی کند و آن برج بود که [illegible] دوستی و اگر از بیت السفر بود آن
[illegible] بود و آن دوستی و اگر از بیت الاعدا بود دشمنان با وی دشمنی کنند اگر صاحب بیت
الاصدقا در هشتم طالع بود خویشان و دوستان مولود [illegible] که با دوست [illegible] زندگانی
کند اگر بیت الاصدقا حامل بود و نیکو زندگانی بود و با دوستان خوش باشد و کریم العهد بود و اگر
بیت الاصدقا [illegible] بود مولود دوستان را یاری دهد و [illegible] کند خاصه که سعدی در وی بود از دوستی
وی منفعت بود و اگر بیت الاصدقا حوت بود مولود دوستان بسیار دارد و دوستان [illegible]

منفعت باشد اگر صاحب یازدهم بصاحب طالع پیوندد مولود را دوستان باشند و از ایشان منفعت
یابد اگر صاحب طالع بصاحب بیت الاصدقا متصل بود دوستان از وی یابند و عنویت تا را فدای
یاران کند اگر سهم الاصدقا در وتدی از اوتاد بود یا در برجی ثابت بود و سعود بدان سهم ناظر بود
مولود ثابت المودة والکریم العهد بود و هرکه با او دوستی کند از آن پشیمان نشود و در فساد و تلون
مودت اگر نحسی یازدهم و بر سهم الاصدقا ناظر بود و تدبیر بنحس متصل بود دلیل دهد از تربیع یا مقابله
مولود بدعهد بود در دوستی وی هیچ اعتمادی نبود اگر سهم الاصدقا در برجی منقلب بود مولود
بدعهد بود دوستان را از وی رنج بیشتر رسد از راحت اگر صاحب طالع از صاحب یازدهم منصرف
شود مولود از دوستان ببرد و دوستان را ضایع گذارد و عزلت و انقباض اختیار کند و اگر صاحب
یازدهم از صاحب طالع منصرف شود دوستان او را ضایع گذارند و بدوستی او التفات نکنند
و بر وی مردمان گران باشد او را بدوستی نخواهند **دلیل کسانی که از دوستان رنج بینند** چون ثالث
در طالع نحس یا میزان بود مریخ بدین برج دلالت بود از طالع مولود از دوستان بلا بینند و اگر
خداوند سهم از طالع در ششم بود مولود رنج بیند از دوستان و اگر بیت الاصدقا سنبله بود
مولود را دوستان ضایع گذارند و بدوستی او استحقاق کنند و اگر نحسی درین برج بود قصد
هلاک او کنند **حکم خانه دوازدهم** اگر نحس در دوازدهم بود قوی حال و سعود ساقط مولود را
اعدا بسیار بود و غزا دیده اگر این نحس مریخ بود مولود در دست دشمن هلاک شود
در قتال و حرب او را بگیرند و بکشند اگر زحل بود اعدا او را در حبس و بند دارند تا هلاک
شود اگر برج دوازدهم ثابت بود دشمنان مقیم دایم بود و عداوت کنند و گاه گاه مصالحت اگر صاحب
دوازدهم سعدی بود اما ساقط بود و درین خانه هم نحس بود مولود را دشمنان نهانی
نکو آید و عداوت کنند اگر درجه بیت الاعدا قوی بود و درجه بیت الاصدقا ضعیف دوستان
ضعیف باشند و دشمنان قوی بر صدایق اگر بر مقابله نیرین نحسی بود مولود را دشمنان بسیار بود

اگر مریخ در طالع بود مولود تیز خشم بود و بسیار دشمن خصوصا که طالع برجی ناری بود اگر قمر ناظر بود
بلا بیند از دشمن اگر بیت الاعدا ذوجسدین بود و مستولی ادهم در برج دو جسد یا مولود را
دشمنان دادان باشد اگر در بیت ستارگان بسیار باشد اعدای مولود بسیار باشد اگر جنوب
بیت الاعدا بود مولود را دشمنان بسیار بود اما ضعیف بوند و بروی دست نیابند اگر سرطان
بود مولود زیر دست دشمنان بود و پیش ایشان تضرع کند و از ایشان بترسد و اگر میزان بیت
الاعدا بود مولود را دشمنان بسیار بود و هیچ کس با وی نیامیزد الا با وی مخاصمت کند اگر حوت
بیت الاعدا بود دار را دشمنان باشند جهری که از وی آید پی مقدی که او را بهر دم کند و کسی را که اینها
همی افتد در آن سال همین حکم دارد اگر دلایل اعدا و مستولی بر طالع ناظر باشد مولود را دشمنان
بسیار باشند **دلیل کسانی که با دوست دشمن شوند** در آن سال که جان کتبا از درجه طالع
نحس بود و آن نحس در وقت تحویل در طالع تحویل دوست بوده باشد در آن سال دوست دشمن
بود و اتحاد از جهت صنایع و دهقانی اگر زحل بموضع مریخ و مریخ بموضع زحل رسد میان ایشان
دوستی بود که دایم بماند اگر زحل و زهره در دو طالع بمکان هم رسند از جهت زنان میان
ایشان لهو و طرب و دوستی افتد اگر زحل و عطارد بموضع هم رسند در دو طالع میان ایشان
شوکت و اعوان افتد مشتری و مریخ اگر بمکان هم رسند دوستی افتد میان ایشان از جهت
ملک اگر مشتری بجای زهره دیگر رسد بسبب زنان دوستی بود و مشتری و عطارد از جهت
علم دوستی خیزد میان ایشان و از جهت مال و بعض سر شرعی داوری افتد زهره و عطارد
دلیل معاشرت نیکو بود **دلایل کسانی که خصم یکدیگر دشمن باشند** چون نیرین بر مقابله هم باشند
و طالع مقابل هم چون دو شخص باشند دو خصم شخص باشند اگر سهم السعاده در یک طالع بر
تربیع و مقابله دیگر بود میان ایشان عداوت افتد از هم رنج بینند اگر طالع یکی دوازدهم
دیگری بود یا درجه طالع یکی نحس دیگری بود یا موضع نیرین یکی موضع نحس دیگری بود میان ایشان

خصومت بود وچون نحس بدان موضع برسد بقتیل یا دران وقت آن خصومت تازه شود
تا که سعد بجرم یا بنظر بدان موضع رسد **درشناختن آنکه دشمنان مولود آنکدام صفت**
باشند هرکه استولی بر دوازدهم آفتاب بود دشمن او سادات و علویان باشند اگر استولی
دلایل بعد از صاحب بیت الاخوه باشد از خویشان باشند اگر صاحب الولد باشد فرزندان باشند
اگر سادس صاحب باشد خدمتکاران و بندگان و زیردستان باشند اگر صاحب تاسع باشد زنها
باشند اگر صاحب بیت الرجا باشد برادران باشند اگر صاحب خانه دوازدهم مستولی بود بر دلایل
اعدای مولود یا صاحب طالع مولود دشمن خود بود و هیچکس با وی آن مکر و دشمنی نکند که وی با خویش
کند سهم الاعدا در دوازدهم یا ثالث یا در خامس یا در تاسع بود مولود را دشمنان باشند اما هیچ دست
نبود اعدا را بر وی و بهتر آن بود که سهم در ثالث و طالع بود و دشمن او را در دین و عقل بود و اقدام
نکند معاصی را اگر سهم الاعدا در دوم یا در ششم بود یا در هشتم یا در دوازدهم بود مولود از قلیل
اعدا بود و دقت هیچ دشمن زیان کار نکند و اگر سهم الاعدا بیت المال باشد دشمنی با وی از جهت مال
کنند و اگر در تاسع بود از جهت علم و دین اگر در سابع بود از جهت ازدواج اگر در عاشر از جهت عمل و ریا
ست **دلیل کسانی که بر اعدا ظفر یابند** عطارد چون در خانه وی بود و باشد و قوی حال سعد و بر دشمنان
ظفر یابد اما اقاضیع نمایند و نه بر قدم او باشد اگر مریخ و زهره در مغرب بود یا در وتد رابع مولود
بر دشمنان ظفر یابد اما اقاضیع نمایند اگر صاحب دوازدهم محترق بود یا ساقط یا منحوس یا از موضع
غریب بود او را اقاضیع نمایند اگر صاحب دوازدهم محترق بود یا ساقط یا منحوس یا از موضع غریب
بود بر اعدا و مولود دانند که باشند او قات بد ایشان نرسد اگر صاحب طالع نهم ناظر باشد مولود
از دشمنان نجات یابد و هیچکس تعرض معادات او نکند اگر صاحب دوازدهم در شرف یا در وسط
السما بود مولود بر اعدا قوی که بود و اگر صاحب دوازدهم در طالع بود مولود بد خو بود و اگر صاحب
دوازدهم عمل کند که از آن شرم دارد اگر صاحب طالع تثلیث دوازدهم بود مولود را دشمن نبود

وانکه باشد

وانکه باشد بظاهر دوستی نماید و معادات آشکارا نکند **دلیل ستور و نخچیر** چون اسباب ستور
و خر دلیل این دوازدهم و مریخ اگر شرقی بود و در برج ذوات اربع قایم در راس یا در وسط
السماء یا در دوازدهم و مشتری با آفتاب ناظر بود مولود را اسب بسیار بود و اگر مریخ صاحب طالع
و صاحب اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع بود یا مستولی بثانی عشر مریخ مولود را ستوران نیکو بود
اگر مستولی بر دوازدهم در برج اربع قایم بود و سعدی بود با وی مولود را ستوران روزی کند
و روزی شد بود اگر برج دوازدهم آبی بود و زحل در وی بود مولود را بلا مریخ رسد از جهت ستوران
خاصه که آن برج خانه مریخ یا خانه مشتری بود اگر مریخ قوی حال بود و در حمل و مثلثات او مولود را ستور
بود از اسب و استر و خر و از آن منفعت یابد و بیشتر که مشتری بعینی ناظر بود و اگر در مثلثات خاکی بود
مولود را مواشی بسیار بود و اگر در آبی بود خر و او را زیان کار بود اگر در طالع قوس بود و مریخ
در طالع بود یا بر تثلیث و تسدیس طالع مولود را ستوران نیکو دوست دارد و از آن منافع یابد
هر که طالع سیزدهم درجه قوس بود او را اسب موافق بود و هر که از اسب گران مایه نبود و بر جمله
و بر جمله قوس را ستوران موافق بود هر که طالع جوزا یا سنبله یا قوس بود و یازدهم او بر صورت
ذوات اربع قایم باشد و آفتاب بمریخ ناظر بود بدوستی و مریخ در برج ذوات اربع قایم باشد و با آفتاب
بمریخ ناظر بود بدوستی و مریخ در برج ذوات اربع قایم باشد و آفتاب بمریخ ناظر بود بدوستی و مریخ
در ذوات اربع قایم باشد او را ستور بود و اگر آفتاب و مریخ سعود باشند سعادت یابند از آن اسم
فصل ششم از کتاب در احکام بودن کواکب در بیوت و حدود و وجوه و مثلث احکام کواکب
در بیوت انقل جمانی زحل در خانه خویش مولود را با عظما دوستی بود اندر طالع شمس مولود
و بحق و مستقل بود اندر خانه مشتری مولود نیکی را با پسری کی در جا بود که در فرزندی بهره و در ...
اما کن مردمان بسیار بد در خانه مریخ بود مولود سنگین دل بود و افعال شنیع ناشایسته بود و در خانه
آفتاب مادر و پدر مولود و صاحب مال بسیار در خانه زهره در اسم ... مریخ شایسته نبود مولود
بازنان در ... مولود را بود که در آن خانه عطارد خبر ... از اسرار کتب و به کلام عالی

بود و سخن بر زبان کی بد و حسود بود و اسباب کتب رنج رسد در خانهٔ قمر مال خویش تباه کند
و او را مادر و پدر زنا نقان باشد و اما وجاه اندکی بود و بیرا **المشتری** در خانهٔ خویش بود مولود
مستغنی بود از مال و بزرگی قدر بود و بنزدیک ملوک و جایز باشد کار از ائمهٔ دین باشد در طالع شبی
مولود بر فن زندگانی کند و دل در دنیا نه بندد و فردا را بگیرد فاما کارش فروبسته بود در خانهٔ زحل
مولود را هیچ قدر و ذکر نبود فاما در معاش درویش نبود و در خانهٔ مریخ امیری بود دانا را در وجه
علما مقبول باشد و در خانهٔ آفتاب مولود زیبا شکل بود و اگر در وقت یا مایل الوتد و بادی زحل و مریخ
بود بسیار هلاک بود و بیتی شریف تعریف یابد خصوصا در میلاد نهاری در خانهٔ زهره مولود منکر
بود و زنان بدکار زنی کند و جایز بود که زن را در بزنی کند و جایز بود که از جهت زنان اموال
یابد اگر فرو بسته بود یا سقم و اهل خیر بود و در خانهٔ عطارد کار فرمای لشکر بود دانا و امیر و از زنان
شادی بیند در خانهٔ قمر مدکور و نیکبخت بود و بزرگوار و با حفظ بود و جایز که از ائمهٔ دین و فاحم اسلام
بود **المریخ** در خانهٔ خویش بود مولود منکر بود و ولی ساز انما له دنیا و از اهل لشکر بود اگر طالع شبی بود
و اگر روزی بود مولود سری بود و بسیار آفت بود خصوصا در عقرب و ساقط از سعود و او را بیم بود
از جای بلند افتادن در خانهٔ زحل بود دلیل نشاط کند و تمام کند هرچه بدان ابتدا کند مال مادر و پدر
تلف کند در خانهٔ مشتری سعادت های اولاد بود خاصه که مشتری نظر دارد و مهر کند و دوست دارند بزرگان
در خانهٔ آفتاب دلیل هلاک مادر و پدر بود و [illegible] رسد در شکم او یا زخمی از آهن یا از آتش یا از نکدستی
دشوار کار بود و رکشن ناکاه بود در خانهٔ زهره مولود با زنان خویشان زنا کند و زود و بیراکان
زنان میسر شود فاما از بلای خالی نبود الله بهیران آفتی بود و بیرا از آتش و آهن در شهر زنانی
بود و کشته و فواحش در خانهٔ عطارد مولود با فهم بود فاما بد مذهب و بد عیش بود و در میان
او را نام بد بود و شریا بود که معلی طوطی بود یا ماهی بود و درد بین با ظلم و دشمن بسیار دارد در خانهٔ
قمر جاهل بود که اهل در تدبیر معاش موفق نبود و اولاد را [illegible] بیماری رسد و ناکاه بمیرد خاصه
که مولود نهاری بود مگر که بعضی از سعود ناظر باشد **الشمس** در خانهٔ خویش در میلاد نهاری

توانکر و صاحب

توانکر و صاحب فرمان بود و در طالع شبی اندک عقل باشد و در خانهٔ زحل خویش نفس
و مزاج کنند و بود در خانهٔ مشتری دلیل حلاوت بود و کفالت دار امور دنیا در بعض اهل
خویش بود و تربیت نیکی یابد با زن پدر یا کنیزک پدر با خویشان فساد کند در خانهٔ مریخ در عقرب
دلیل بیماری بود و رنج و اندوه و پدرش را امرک بد رسد و از وجع المفاصل رنجور بود در حمل
دلیل شرف و بزرگواری بود خاصه که حمل در دهم یا نهم بود علم هیئات و نجوم بغایت دوست
دارد در خانهٔ زهره شاد بود و کارها او را کشف افتد و صادق النیه و دوست دارنده علوم
و اشعار بود در خانهٔ عطارد بسیار سخن و نیکو شمایل و منجم بود و بسیار حیله باشد در خانهٔ قمر
صاحب دولت بسیار بود در جوانی کارهای ناهموار کند و معدهٔ او تباه بود و دل ضعیف **الزهره**
اگر در خانهٔ خویش بود مولود را بیماری بسیار بود و زنش پیش از وی بمیرد و اندر میلاد
لیلی زنان بوی رغبت کنند و اتصال وی با زنان بزرگوار بود و در خانهٔ زحل از فرزند
بی بهره بود و عاهر بود که عقیم بود و کننده بغل دهد بی با زنان خویشتن فساد کند و آفت سبب
آفاق زشت نامی یابد در خانهٔ مشتری از زنان نیکی بهره یابد و با کنیزکان نشست و خلوت
کند و غیره باشد در خانهٔ آفتاب در کار زنان بی بهره بود و طمع او بکنیزکان و در میان
ریش او کرد دارد و لواطه کند اعلی بود اگر از شهوت ناشایسته بود در خانهٔ عطارد فرزندان
او اغلب دختر باشد مولف بود یا مصور یا نساخ یا عطار یا نقاش در خانهٔ قمر اغلب بود با زنان
بزرگان فساد کند و زنان از وی رنجیده باشند **عطارد** اگر در خانهٔ خویش بود عالم
بود و خوش آواز با ماحه بود در خانهٔ زحل گران زبان و گران گوش بود و از ائمهٔ دین در خانهٔ
مشتری نافذ بود و کتابت الملوک بود یا قضا کند و در خانهٔ مریخ با فهم اما دروغ بسیار کوید
و حرام خواره بود و از روشنها ند بر کند و مردمان [illegible] کویند و همیشه وام دار بود در خانهٔ
آفتاب قوی خاطر بود و نیکو طبع در خانهٔ زهره خوش آواز یا مقری یا مطرب یا ذکر کرهٔ کوینده

یا حکیم آهسته و شایسته و نیکو نظر واقف اسرار القمر در خانه خویش در میلاد دلیل بود با شرف
بود و در زنهاری غریب بود و در مریخ آن مانده در خانه زحل بطال و کاهل بود و مقصود در کارها
در خانه مشتری خوب سخن بود اندر میلاد در مشتری زنا کند با خویشان و اندر میلاد شب اهل
همه خیرات بود و بسیار شرف بود در جدی دلیر و جنگ جوی و جابر باشد که دزدی باشد در خانه
آفتاب مقام بود از دل و سنگ و معده رنجور باشد خاصه در اسد و از حرمت بیاید در خانه زهره
نیک بود بنظر و محبوب بنزدیک خلق و خوش الوان بود و خلق را از سخن او فایده رسد در خانه
عطارد بسیار سخن بود و کودک طبع و بازی و فساد کنند و از طریق معهود احکام کواکب در حدود
از قول اهوازی زحل اندر حد خویش مولود بزرگ نفس و عزیز و صاحب مال از بیماری نجات یابد اعمال
سلطان کند چون سعدی نظر کند حکمش زیادت شود اندر حد مشتری مولود بسیار مال بود
اندر اول جوانی مال خود تلف کند و بعد از آن عز و شرف یابد و از اولاد خیر بیند اندر حد مریخ مادر
یا پدر مولود غریب باشد و میراث تلف کند اندر حد زهره از درد شکم رنجور باشد پدرش
پیش از مادرش بمیرد و او را دو فرزند شود از دو زن و از ایشان رنج یابد و از جماعت
بس قوتی ندارد و فرزند کانیش پس از هلاک پدر تا سی و شش در حد عطارد مولود بسبب زنان
رنج یابد و بهر که فرزند دردمند شود مشکور و بهجت باشد المشتری در حد خویش مولود بکارهای
بزرگ مسلط گردد و فرزندان و مال حلال یابد اندر حد زحل رنجوری رسد او را در پیش افتد با
اسرار زنان مطلع باشد در حد مریخ دلیل بود بر شهری عظیم و اگر سعد نظر دارد بهتر بود
و فرزند پیش از وی بمیرد در حد زهره مولود زن پارسا یابد و اهل بعضی از ناموس ملک در باب
و عجایب بود که معاش وی از تجارت بود یا از کسب و عجایب بود که هیچ ملکی باشد و عمل قضا و حکومت
کند و در آخر عمر از فرزند نیکوئی بیند اندر حد عطارد مولود مطلع بود بر اسرار
علوم و او را گرامی دارند المریخ در حد خویش غازی بود و همت باید بسبب سلاح و اگر سعد ک

ناظر بود

ناظر بود بعضی از مراتب مملکت یابد فاما دشمن بسیار دارد در حد زحل مرگ فرزند خویش بیند
در حد مشتری بسیار مال یابد و بجاه و بزرگی رسد و بر او ممکن بود که وی را عقل زایل گردد و سفر بسیار
کند و مال خویش تلف کند در حد زهره بدحال باشد در کارهای زنان و با زنان وی را خصومت
باشد و فرزندان در طفولیت بمیرند و مال بر زنان نفقه کند در حد عطارد مولود را خلق محمود
بود و دوست شود عمل را که کسی غیر او مشارکت کند الشمس در حد زحل مولود را زندگانی بود
نیکبخت و بفرزند شاد شود اندر حد مشتری مولود مهتر اهل بیت خویش بود و عاقبت بخیر کند او
اندر حد مریخ مولود زود خشم گیرد و آهن عضوی از اعضا برسد تا احتیاج بالمعالجه در حد زهره
مولود زنان را دوست دارد و ممکن بود که اندر بقعه بزرگوار بجاه و رتبه در هر چند بمر زیادت
شود احوال نیکو تر گردد در حد عطارد مولود از کتابت زندگانی کند و سخن بصواب گوید و او را
بخت و پیر بود و او نیکو دارند الزهره در حد خویش مولود شادمان بود و در میان اهل
خویش عزیز و مکرم باشد اندر حد زحل مولود را غم رسد و از زنان رنجور بود خصوصا از آنچه
ب ساخته بود اندر حد مشتری مولود شاد گردد و از هر چه بدست کند عالم و مشکور بود
و در مجلس اهلیت خود بود و زن پارسا و عاقله دارد و اندر حد مریخ اندر تزویج بدحال بود از
فرزندان و زنان و بلاها بوی رسد و اندر حد عطارد مولود از اهل زنان شادمان بود
و انتفاع یابد از سرود و لهو و اعمال و عطا یابد الفلک و در مجلس و قوی بود و اعدا را ابعاد دل ببیند
اگر در سیج ذو وجه باشد بلندی یابد از کار خویش عطارد در حد خویش مولود شادمان
و دبیر کار بود و صاحب امر و نواهی بود اندر موضع و واقف بر اسرار علوم و کتب و سخن
بیان کند و مشکور بود و عجایب بود که دبیری ملوک کند و از آن شادی بیند اندر حد زحل دلیل
بود بر اختلاف او و میان برادران و از کارها تا بهره شد بود و سفرهای دور کند
و عجایب بود که درچشم او علل بود در حد مشتری دلالت کند مولود عالم بود بر اسرار علوم و بزرگان
و مال دار بود در حد مریخ دلیل کند که بلای بسیار بیند مولود و او را هیچ کاری تمام نشاید و عجایب بود

که فعل او زایل کرده باشد زحل زهره مولود مقابله کند و شادمان بود از جهت زنان و رئیس و امیر کبیر
باشد اگر در خانه خویش بود کاری در اول که است درنگ کند الرأس در حد زحل مولود را عیبی
رسد و مال تلف کند در حد مشتری معاش وی از تجارت بود و سفر کند و از سفر مال کسب کند
در حد مریخ مولود زود خشم گیرد و سلاح پوشد از آتش و آهن و از بهایم و سلاح و سپاه او را مضرت
رسد در حد زهره عظیم اللذه بود بسبب زنان و زنا از خواهد و اهل بیت را مخالفت کند در حد
عطارد بسفر رود در کاری کتاب و بسیار شهوت و اسعد ملوک بوی تفویض کنند و از کتابت نیکوئی
یابد **در احکام ساعات ولادت از ایام هفته** از قول جاماسب چون ولادت روز شنبه بود در ساعت
اول یا دوم یا دهم بسلامت بیاید [illegible] باشد و او را بهنر بکشند و اگر روز پنجشنبه بود در ساعت
اول یا چهارم یا هشتم یا یازدهم رئیس یا بها و نعمتها و مخلوق جامع بسیار کند چون روز سه شنبه
بود در ساعت اول یا پنجم یا ششم یا هشتم او را آهن بکشند بظلم یا بقصاص و اگر روز یکشنبه بود ساعت
اول یا ثانی یا ثالث یا تاسع سبق و سفر دریا کند روز چهارشنبه در ساعت اول و چهارم و پنجم و ششم
و هشتم بود و نهم بود در افعال خویش [illegible] بسیار چیزها و صاحب علم و حکمت بود و اگر روز دوشنبه
بود در ساعت اول و دوم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم مولود دل بود منقلب احوال و شریف
و عظیم احکام بودن ثوابت بر درجه طالع از قول جاماسب سماکین و نسرین و ردف بر درجه طالع
و عاشر مولود مذکور غنی و شریف و بسیار علم بود و حسن السیره منعم بود و علوم مطبوع خود
استخراج کند و اگر سعود بر درجه طالع و عاشر باشد ملک عظیم و همچنین قلب الاسد و قلب العقرب
و شعری یمانیه مولود بزرگ [illegible] بود و [illegible] دست وی کارهای بزرگ برآید اما عاقبت کار وی
نیکو بود و رجل الجبار و النسر شرف منکب الفرس و عیون الرامی مولود بسیار مال و غنی و صاحب
ضیاع و دهقان و او را ملایم باشد [illegible] شمال در عقرب [illegible] و صاحب خاطر و مصنف کتب
و حکم رأس التوأم همین است و سهیل ملک ملک بود عظیم اما تأثیر سهیل سعادت و آن کند
[illegible] در جانب جنوب اثر بیشتر کند عیوق و منکب الفرس رئیس و لشکرکش بود و حکمت دوست دارد

و ذکر جمیل

و ذکر جمیل بود او را در میان مردم اما عاقبت به خیر بود زحل قیطفکاس و اخوات النهر علی وجه که
نفس و دایعی بود و کثیر النکاح منق الاسد [illegible] طهیر الاسد نیکو فرزند کاری کند و بسیار مال
و فرزند کانی مذکور و سیق بود اما او را از جهت تزویج رنج و بلای بود و میزان عظیم سعادت
که بر درجه طالع بود یا بر درجه آفتاب افتد مولود را مستولی بود بر بلاد و خلق بسیار و اگر
عاقبت کفر [illegible] باشد شامی علم و حکمت دلالت کند و بزرگ افتد و در میلاد دلیل از شعری الی
شجاعت اقتضا کند و از قبل الجدی سعادت یا فتنی از انواع علوم **در احکام بودن کواکب
در بیوت اثنی عشر از گفتار افلاطون زحل** بشویت کوشش باید داشت در احکام بر جهت
تا چهل و شش سال مال تلف کند بعد از آن کار او منتظم شود در مردم اندک فرزند بود و اندک
مال و بهره وی عیبی بود بچه او زن دیده و دشمنان بسیار دارد و با اشراف مخالطه کند و آخر
عمر او نیکو بود در سیم خواهران و برادران را که برادر از و مهتر باشند نکبت رسد و آخر عمر او نیکو
از اول بود در چهارم نیکو صورت بود اما بدخوی بود و چون [illegible] دوستان کند و کریم
و مال بیست آورد و خرج کند و از شهری بشهری انتقال کند و در پنجم مزاج و تنگ بود و در
شهر خویش محترم بود و میراث مادر و پدر زیادت چیزی نیابد و از اسراف مساجد با خبر باشد در ششم
درویش بود میراث مادر و پدر زیادت نیابد و در مجالس و محافل صدقه خواهد در هفتم کار وی
میانه بود و سفر بسیار کند درویش بود چون بزرگ شود حال وی بهتر شود در هشتم [illegible]
ضعیف بود در نهم بدخو و متکبر بود روزگار بیشتر در غربت بود و در سفر بلا بیند در دهم نیکبخت
بود و مقیم جماعتی بود و نزدیک ملوک و سلاطین معرفت دارد و میراث یابد در دهم در شهر خویش
صاحب فرمان بود و عاقل و حلیم و با رای و تدبیر و احوال او نیکو کند مال بسیار جمع کند در یازدهم
غریب بود و در غربت مال و نعمت یابد ولیکن از فرزندان بلا و اندوه بیند و مصیبت تا چهل و دو سال
شاد دل بود تا آخر عمر در دوازدهم بیشتر مسافر بود و در خانه و وطن کمتر روزگار کند [illegible] ماند و در سفر
اما رنج در زمان مال بسیار رسد **مشتری در طالع** نیکو معیشت بود و جاه دوست [illegible] ملوک صاحب

فرمان انده و وطن خویش اما اند که فرزند در دوم نیکو خلق بود و بیارسا و صادق القول و عقل اگر در سیم
محترم و بنزدیک ملوک بارای و تدبیر در چهارم داهی و عاقل و حکیم بود هر علوم که آدمی تواند دانست او از آن
نصیب بود و در شهر خویش معروف بود و توانگر بود اما مویش در حرب و عذاب بود در پنجم ملکو بود
و در شهر خویش معروف بنزدیک ملوک توانگر و جواد و نیکو خلق و رحمت کننده در زنان صالح بود در آخر
عمر خویش و پسران هر که او با نام و ثنا بود در میان مردم در ششم گران جان و نیک طبع در حرف و بیمار خشم
داند که فرزند و گران سخن بود و بنزدیک خلق بی حرمت بود اما ظاهر بیر بود و صدقه بسیار دهد در هفتم
در ابتدای عمر درویش بود و هر چند که عمر بر آید مال و حرمت زیادت شود لیکن مرگ فرزندان بیند و فرزندان
بیشتر پسر باشد در هشتم نیکو خلق و سخی بود و خیرات بسیار کند و ظالم و ناهمواری دوست ندارد در نهم
نیکبخت بود و با بزرگان اختلاط دارد از اول عمر تا آخر عمر غنی بود هر جا که رود گرامی بود در جوانی بجای
نسازد و تا آخر عمر در سعادت و سلامت گذارد در دهم با اشراف مخالطه کند و از ایشان خیر فراوان بیند
در ذکر سعید بود در یازدهم نیکبخت بود و معروف و درست مزاج او را ضیاع و مال بسیار بود و نیکو
صورت بود و چشم او بفرزند روشن بود در دوازدهم ضعیف مزاج باشد که عقل او را مال تلف شود
و لیکن عفیف و نیکو خلق و مقدم اشراف و بزرگان **مریخ** در طالع در شهر خویش و اماکن بسیار حکم بود
و بنزدیک خلق گرامی بود و غریب علوم بسیار داند و از مردمان بهیش و مال نهانی بدست آید
و علوم سعادی نیکو داند در کشش بد بود در دوم سفر دراز کند در خدمت سلاطین و وزرا
و میان ایشان گرامی بود و دشمنان بعضی از اعمال او بپسندند و رد میر در سیم فاش خصومت بود
انغای نعم و از خلق شرم ندارد و در استغنا [illegible] رنج رسد اما با بلا ت بود و با وطن رسد
و با خویشان بهر کرها رسد در چهارم پدران و را عیبی بود ماو دزد و فاسق و فاجر بود و اقتش
کنش بود در پنجم ملکو و ثنا د بعد و از امرا و اشراف کرامت یابد و ضیاع بسیار جمع کند و هر کار نیکو بود
در ششم غربت رغبت کار کند از اندی سختی و بلا بیند و تنگدل مقصور بود و بیماری بسیار کشد در هفتم
بیمار اندیشه بود معروف در شهر خویش حاذق در آنچه داند منصف از کار زنان بی بهره بود

ودر طالع

در جوانی بغربت افتد و سفر بسیار کند و در آخر عمر مال و حرمت یابد در هشتم ضعیف او [illegible]
بود و بیماری کشد و محنت برد در نهم نیکو خلق و عفیف بود اما در روی دها و مکر بود و محنت
خصومت بود بسبب مال و از خصمان مال گسیجع کند و بر تن او عیبی بود و از جای بلند یا از پشت [illegible]
بیفتد و سفر بسیار کند در دهم سفر بسیار کند و شادی و توانگری یابد چون عمر زیادت شود
عنق و محترم بود در یازدهم مسلط بود در شهر خویش و معروف بود و در همه چیزها نگاه دارد و بر مردمان
ملامات کند و صدقه دهد و هر کجا که رود مقدم و محترم بود در دوازدهم در کودکی رنج و بلا بیند
و بیماری رسد او را و فرزند او برا ایه درست مزاج شود و مال بسیار شود و بفرزندان شاد شود
افتاب چون در طالع نیکو روی و منکر و ماهیت ملوک بود تا حفت طرفی بر حسب سعادت آفتاب
در دوم نیکو معیشت بود اما از مال دیگران زندگانی کند در سیم مقدم اهل بیت خویش بود و از خویشان
از روی شادی بیند در چهارم میان او پدر و مادر مفارقت افتد و بیماریها دارد در پنجم منکر بود
و در شهر خویش و عالم و حکیم و مسلط بر خلق بسیار سخن در ششم در چشم او را عیب بود و فرزند
خویش را بپرورد در هفتم از خویش زندگانی بود و با زن و فرزند و مادر و پدر اما جاه و حرمت یابد
در هشتم برکشش بد بود و از جای بلند بیفتد یا از ستور اگر رنج بادی با صحن هلاک شود در نهم همیشه
بر درگاه ملوک بود و حسن المعیشه بود و حالش در سفر نیکوتر بود که در خانه و وطن و هر جا که رود محترم
بود و گرامی در دهم در شهر خویش محترم بود و مسلط در آخر عمر در یازدهم درست مزاج و نیکبخت بود
و همیشه شادمان بود و خوش دل و هر کجا که رود محترم و گرامی بود در دوازدهم او را از چشم خلل
رسد **زهره** در طالع حسن الخلق بود و مهیب و رحیم و عفا و [illegible] با خر عمر در دوم هر چند عمرش زیادت
بیش دکارش نیکوتر بیش د و سعادت و مال از زنان یابد در سیم نیکبخت و پارسا بود و با اقارب
نیکوئی کند امر معروف و نهی منکر کند در چهارم شریف و دلگیر بود و بر دنی [illegible]
خویش معروف باشد و کار دل [illegible] کند در شهر خویش و ولایت داری کند و عطا و نعمال و فرزند بود

در پنجم مقبل و بزرگوار بود و را تا شا کی بیند در خشم خداوند مال و نعمت بود و لیکن در دوم زن و ظالم
بود و مال بغصب و ظلم جمع کند در هفتم کارش از جهة بندگان نیکو شود و زن بار بسا بخواهد و دوست
گیرد و از آن سبب حرمت و مال رسد و بدان سبب و بیرا لیکن هند و وی زنی که آن زن نیکو بود در هشتم خوب
المعیشة بود و در دو یش و بران بار بسا مبتلا شود و بران سبب از چشم مردمان بیفتد در نهم خوب
میلا دستی بود نیکبخت بود و بنزدیک ملوک محترم و در بهاری کمتر از بین در دهم نیکو خلق و محبوب
بود و بنزدیک بزرگان و خیرات بسیار کند و پاکیزه نفس سعید و کار موفق اگر بود و معروف و بنزدیک
ملوک محترم بود در یازدهم بهاری کمتر از بین بود در دوازدهم بد خلق از وی منافع بود در سیزدهم
اگر میلا دلیل بود در کار زنان بیروی بود و غرقی بد کند عطارد در طالع نیکبخت و مال دار و صاحب
بعضم چیزی زیادت نرسد و تا اگر تر میشود و بیروی کس دست نیابد در دوم آهسته و کاهل
و حسن المنظر بود و نیکبخت و محب علم و معیشت او از علم بود و دشمنان و خصمان بسیار دارد
و عاقبت کارش از اول بهتر بود در سیم حسن الخلق بود و مهمات و کار ملوک کند و بسیار دشمن
بود و از جهة دوستان او را رنج رسد در چهارم در اول عمر خویش بود و زن و از زنان و فرزندان
اندوه بیند و با آخر عمر بال ارشد و از آن و فرزند شادی بیند و از بعضی مردمان بلا بیند در پنجم
حسن الخلق و عاقل بود و شغل و عمل بزرگان کند و بروی ثنا گویند در ششم اندوهگین و تنگ معیشت
بود و از شهر خویش بغربت شود و به بند و زندان مبتلا شود در هفتم غربت زند کاهلی کند یا کاتب
ملوک بود تا با آخر زمان آن در هشتم عاقل و عالم و کاتب بود و حکیم و اگر نحس نظر دارد فقیر
و بیچاره دوست بود و منجم یا طبیب بود در نهم معروف بود و در شهر خویش و نیکبخت و حسن تا آخر
عمر در دهم کاتب و فصیح بود و نیکو بود در شهر خویش جاهی و حرمتی یابد و رفعتی تا اگر بود و مال
دیگر بدست وی افتد و بروی غالاله در یازدهم کاتب و عاقل و حکیم بود و اسرار کارها بداند در دوازدهم
بود و تا اگر کارهای نیکو بدست وی برآید و با اشراف مخالطه کند در دوازدهم عاقل و عالم و حکیم

بود در اول

در اول عمر حرکت دوست دارد و مقبل بود و اقبال او با آخر عمر بیفزاید و صالح العفیفه باشد و پیوسته
از زنان مال یابد قمر در طالع حسن المنظر بود و عاقل و سعید بود و خداوند شرف و خلق او را بسیار نیکی
و فضل دارند و بوی حاجتمند باشد مال و جاه ها و دراز عمر بود و بعضی از قمر سعد بود در خلق بسیار
مقدم در دوم در اول عمر شدت و بلاها بیند و هیچ چیزی در آخر عمر میانه عمر او بهتر بود در سیم عمر
دراز یابد و بهتر اقربا باشد و در غربت مال و جاه یابد و با عمال ملوک کند در چهارم مسافر بود و او را
از شکم رنج بود و محمود و شرف گذارد در پنجم تا اگر بود و با ملوک مخالطه و معارفه دارد و سفر بسیار
کند و ملوک او را حیوان فرزند دارند اگر سعد بود و قمر در هفتم بود در نعمت و راحت و عافیت گذارد
در ششم در اول عمر با شدت بیند و از سفر مال و جاه و حسن الخلق و واسع الید باشد پاکیزه نفس
باشد و صدقات بسیار دهد در هفتم معیشت او میانه بود و زنی کند و بدان سبب نام بد وی زنند
و در شهر و وطن خویش زند کاهلی او را خوش بود و از غربت مال و حرمت یابد در هشتم تا اگر بود
و خلق بوی حاجتمند باشد و اگر در خانه خویش باشد صاحب دها و خدیعت بود در نهم خویشان و فرزندان
او از وی خیر یابند و سفر کند و سلامت یابد و هر کجا که شود گرامی بود و حقی پیدا کند از نیستی بزر مینی
و مال جمع کند و تا اگر و ملکی بود در دهم ملکی و سلطانی بود در شهر خویش و هر که تربیت از وی
بیشتر بوی حاجتی بود و سفر کند و مخفی و تا اگر با وطن رسد در یازدهم با دروی رسد پادشاه و هر که او را
در صلاح و عفت گذارد و معلوم محترم بود در شهر و وطن خویش و با خلق احسان کند و در حج و تجارت اصل
او زود برآید در دوازدهم عمر او دراز بود و بد خلق بود و صاحب شرف و صدقه بسیار دهد
اما اندک مال بود احکام بودن کواکب در طالع مذهب و میان مکلا انیان زحل در طالع خویش
معلوم و عنا و در ولایت و اسلها بسیار با رنج دل مشغول اما عاقبت بخیر بود و مال و ضیاع یابد و خلق
بروی محتاج گردند و در حمل شتری معلوم تا اگر بود و مال بسیار یابد اما در جمادی بعضی ملک کند

مهتر اهل بیت خویش بود و بعد از سی و هشت سالگی کار او و از فرزند نیکو شود و احوال او متقارب
بود و سعادت و بخت بیش حاصل نکند و کارها خطر بدست وی بر آید و در حد مریخ بدحال بود
و معروف بنزد مادر و اقارب او بکشند و تا سی و دو سالگی از زنان رنجور بود پس سفر کند و از کار بد
رنجور بود و در عبادت حق تعالی باشد و مریخ گشت در حد زهره شکم شکسته بود و پدرش پیش از مادرش
میرد و او را دو زن و دو فرزند بود پس راحت و آسایش یابد و روا بود که فرزند دیگری بپرورد
و عفت شهوانی و ضعیف بود و بعد از سی سالگی بملوک قربت یابد و اگر سعدی بدین حد ناظر بود از
مال زنان و فرزندان شادی یابد و عاقبت او بخیل بود و در پیری و آخر عمر او را هیچ فرزند نماند خاصه
که زحل صاحب خاسر بود و عزیز نفس بود و بخصومات مبتلا باشد و آرزومند که بتجربت و فراست او
بسیار بود **مشتری** در حد زحل صاحب تخلیط و بلا و شر بود و از بعضی جهات یابد پس حال او نیکو شود
و بر اعدا ظفر یابد و از دهقانی و برزیگری منفعت بود و زمین و بوستان دوست دارد و از میراث مال یابد
و بزنان شاد دل شود و باو الحرمه که فرزندان او هنگی بود و روا بود که در دین و شریعت منزلتی یابد
در حد خویش صاحب را مال و نعمتی بود و از ملوک حظی یابد و تجارت او را موافق افتد و بنده بسیار
یابد و در سفر کنار رود و در حد مریخ خویشتن را در شر و خصومت افکند و او را حاجتی رسد و بود که
فرزندان او بمیرد و از فرزند دیگری شاد بود و در حد زهره نخل بسیار ... و از تجارت و کتابت منفعت
منفعت بود و از هر جهت بدست خویش سازد و برزیگری منفعت بود و عمارت و دهقانی دوست دارد و بنزدیک
ملوک محترم بود و عاقبت بود که خیرات فراوان وی را آید و در حد عطارد مولود ماهر بود و کتابت و علم
بدقایق آن و گرامی نزد علما و شاد بزنان و فرزندان بود که در شهرها فرمان دهد و مال جمع کند و نفس
بخیل بود **مریخ** در حد زحل دلیل هلاک و مرگ برادران بود و خویشان و فرزندان و پیوسته مصاحب
و مریخ بود تا سی و دو سالگی از ... مال ... و عزت حاصل آید و فرزندان ...

در ... بود

و هر کس بغا بود در حد مشتری مال جمع کند و تلف کند و بیماری بسیار کند و باوقات شود و از
او غلبه کند و دیوانه شکل شود و بمرگ فرزندان رنجور گردد و زنان او را فرزند نکوهش باشد و ب
زنان خصومت و مریخ گشت در حد خویش دلیل غربت بود و سفر بسیار دراز کند و در اعمال حرب
و اسلحه معروف شود و در کارها بر کاران شروع نمودن در حد زهره مولود فاسق بود و سبب
زنان مریخ و رسوائی بیند پس توبه کند و از زنان شادی یابد که پیوسته با طبقات زهره مصاحبت
و دل مشغولی باشد و بعد الاثا بود در حد عطارد آثار نیکوئی از وی حاصل آید و کارها نیکو کند
اما مردم او را نشناسند **شمس** در حد زحل سعادت و ریاست و استیلا بود بر اقربا و امثال آن و اگر
اگر هر دو سعود باشند و سعدی هم بدین حد نظر دارد در ملک پادشاه حظی دارد و فرزند نصیبی
کامل جمع کند و بزنان و فرزندان شاد شود در حد مشتری دلالت و ولایت داری و جامه فاخر پوشیدن
و منصب وزارت یافتن و بنده و ستور و دست بسیار داشتن و بفرزندان روشن چشم شود در حد
مریخ دلیل علم و حکمت بود و کارها و خطرناک کردن و بود که بعضی اعضا او ناقص شود در حد زهره
از زنان شاد شود و زنان بروی مشفق باشند و بود که با یکی از محارم فساد کند اگر بدین حد نظر
دارد با خویشی عقد نکاح بندد هر چند عمرش بیشتر میشود کارش نیکوتر میشود و در حد عطارد
دلیل لطافت و سخاوت و بلاغت بود و مردی نیکبخت بود و از فرزندان شادی و عزت و جاه یابد
زهره در حد زحل دلیل کاهلی و فساد نظر و اندکی ثبات بود و در کار زنان بسیار ... و مال
بسیار بدست آورد و شادی بیند از هر کار که کند و مهتر و رئیس اقارب خویش بود و بود که
زنان او را ... کند و محمود العاقبت بود در حد مریخ از جهت زنان مریخ بیند و متحمل زحمت
شود و در مال و اسباب ایشان تلف شود و از جهت کنیزکی مریخ و بلا بیند و بود که از فرزندان که بهین محنت
کشد و احوالش نامستقیم بود و آخر نیکو شود و در حد خویش دلیل شادی و برخورداری بود از کار زنان

و بندگان بسیار دارد و مطالع و هیبت بود در بلاد و فرزندی نیکبخت شود که زاهد و عالم بود و خلق را
با دین حق دعوت کند مستجاب الدعوه بود و قرآن و اخبار خواند و در حد عطارد از فرزندان شادی بیند
و جاه و حرمت یابد و از ملوک عطا و ادرار یابد و برسد و باشد که مسلط بود بکشتن اهلیت و اتفاق
الامور نیکبخت و بسیار کم نیکی که مصنف کتب بود عطارد در حد زحل بود از خویشان بیند و رنگ
فرزندان بیند و از جهت زنان محنت کشد و تدارک کند بعضی از کارهای خویش را و بود که یکی حجتها و
مثلا برسد و رهنما کار او مشغول بود در حد مشتری عالم بود و در کتب بسیار نظر کند و مجامع قرآن و حکم
در مقدم بود در اوضاع و احوال بصیر و آگاه کند و او را فرزند بسیار باشد و بر دشمن ظفر یابد و شیرین سخن
و حاضر جواب بود و امانت دار باشد در حد مریخ دلیل لشکری و شجاع باشد و بر اموال دست یابد و برتری
صاحب فرمان بود و باشد که مقدم علما و ائمه بود و کارهای نیکو کند در حد زهره مقبول بود میان
مردم و معاشرت با صاحب صفا بود و کتب بسیار مطالعه کند و او را فرزندی بود که چشمش بود و بنشیند
که در میان دیگر بزرگان محترم بود و از ایشان [illegible] در حد خویش دلیل بزرگی در ریاست و امانت
رای و تدبیر باشد و دلیل فصاحت و بلاغت و جاه و نظم نیکو و فراخی معاش و شادی از بزرگان
و ارباب فصاحت و نقبا [illegible] کتابت ملوک یابد و خوابهای نیکو بیند که تعبیر [illegible] شود
و از زنان رنج بیند و از کار و علم و دین شادی بیند قمر در حد زحل بود و فرزندان [illegible]
شود و تا سی و دو سال از عمر بگذرد پس کار او نیکو شود و مال بدست آورد و [illegible] شود
در حد مشتری دلیل تجارت و لشکری و سفر بسیار بود و بود که فرزند دیگر را تربیت کند و هر چند
عمرش زیادت شود خلق بوی رغبت بیشتر کنند و عمرش در عافیت و سلامت گذرد در حد مریخ عزت
بود و اموال [illegible] بوی رسد و سلاح پوشد و با اهل سلاح مخالطه کند و از سباع و دواب رنج بیند
در حد زهره دلیل بزرگی باشد و شاد شود با اهل [illegible] و از نکاح کسان [illegible] طلاق دهد و مهتری و مقدم

باصیل بود

و اصیل بود و بود که زنان بسیار کند و اموال بسیار از تجارت و غیره جمع کند و از سلاطین خلعت
یابد در حد عطارد دلیل دانستن علوم و مطالعه کتب بود و مال بدست آورد و عاقبت بخیر باشد اسم
دلیل الحدود من غیر المکان [illegible] زحل در حد خویش بسیار مال و محترم بود و بیماری سخت رسد و از آن
نجات یابد که بعضی از انتقال شریف یا اعمال ملوک بوی تفویض افتد و از آن مال بدست آرد و او را فرزندان
بسیار بود و خلق بوی محتاج باشند در حد مشتری مال دارد و با مادر او را جهانی تحفه کند و انکه کارش
نیکو شود و بعد از سی و هفت سال پس فرزندان شاد شود و بعضی را از درد دندان رنج رسد و عاقبت
او بخیر باشد و نعمت و حرمت یابد در حد مریخ دلیل بود که مادر و پدر [illegible] غریب باشند و درویش
[illegible] فرزند مادر و پدر هلاک کند و بود که او را ریش و جراحتی رسد که با حسن معالجه باید کرد و مال او را
[illegible] بدست آورد و بعد از سی و دو سال کارش نظام پذیرد و بغربت شود و در کار ائمه و علما [illegible]
کند و از زنان رنج بیند و در حد زهره دلیل درد شکم بود و پدر پیش از مادر بمیرد و او را آرزوی
دو فرزند بود و از زنان رنج بیند و روا بود که [illegible] کند که جماعتی از اولاد و اقارب بوی پیوسته
باشند و او را [illegible] رنج [illegible] تا سی و شش سالگی او [illegible] بود پس با اهل و ولد شاد شود
و بود که در مسجد یا مدرسه [illegible] شود در حد عطارد از جهت زنان رنج بیند و مرگ فرزندان بیند
و از آن بیم دین [illegible] و از زنان [illegible] باشد که اگر دلیل ولد قوی بود [illegible] اناث
اول فرزند او دختر بود و از وی [illegible] کند چند انکه آن دختر را عروس کنند [illegible] بیند و هیبت
بود و [illegible] از ملوک وقت [illegible] یابد و درویش شود و چنانکه [illegible] مشتری
در حد زحل بلا و رنج بیند و از زنان مال [illegible] از تجارت [illegible] بود و اعدا او را [illegible] کردن [illegible]
اسرار کارها مطلع شود و اگر نحس ناظر بود در وقت که مشتری در حد زحل بود احتیاط کند از رنج
زنان در حد خویش بر کارها و بر [illegible] مسلط بود و روا بود که چند [illegible] عمر یابد که بطن سیوم اولاد

خویشی را بیند و عمر با رنج و مشقت بسر برد و چون مشتری در حد خویش آید منافع مال یابد خاصه که در
خانه و شرف و مثلثه خود باشد که بعمل مساجد دارد و ضبط اوقاف آن فرماید در حد مریخ سلوه و رنج
و بلا بیند و مرکش بد بود و بود که بسبب مرکش از اقارب بود و بود که بمیرد و از وی هیچ فرزند باز نماند
در حد زهره زنان نیکو و بیار بسیار کند ولیکن از ایشان رنج و خصومت و زیان بیند و بود که اعمال ملوک کند
و معاش او از تجارت بود یا از جهت کتب و کار و صنعت بکار رود و در خوشی و راحت گذراند و کارها بنظم
کند و کارها کند که خلق او را بدان بستایند و باشد که قاضی بود و در آخر عمر از فرزند فرزند شاد شود
در حد عطارد سلوه را عامه گرامی دارند و از زنان شادی بیند و هر که تهی دست و درویش شود
و بعضی از کارها و دین و غیر بدست او بر آید و بود که عمل سلطان کند و ضیاع و اسباب دارد و سازد
و بار بسیار نفس و تن بخشش دل برد و عاقبتش بخیر بود مریخ در حد زحل مرگ خواهران و برادران
و خویشان بیند و او را ناکاه بکشند اگر سعدی نظر ندارد بدین حد اموال برد و ما در ... کند و تاسی
در دو سال العمر او فنا هو ... بود در حد کار بسیار دارد فرزندان و مال بدید آید و بعضی از فرزندان
او بفجاءت بمیرند در حد مشتری مال بسیار بدست آرد اما بچار شود و رنج بیند و بود که عقل او
زایل شود و هر که فرزندان بیند و زن او بار بگیرد و سفر بسیار کند و نفاق بود و فیروزی بهتان گوید
مطلق شنیع رود و بهروی در خصومت و اضطراب افتد در حد خویش از جهت سلاح و دکان متهم یابد
اما بیشتر از عمر برنج و بلا گذارد و جایز بود که از بعضها و بلا خلاص یابد اما دیر و بیم و شتاب زده بود
اگر سعدی نظر دارد بعضی از مناصب ارکان دولت یابد و دشمن بسیار دارد در حد زهره بلا و بد
حال بود در کار زنان و بسبب زنان رسوا شود و بود که با زنان غیر خود لطف کند و مکر و دکان او بیشتر
در حال ... بمیر ... کشته شود و مال ها بسیار از زنان خرج کند و بعضی در سفر او از زیانها
رسد و بود که زنانی را بخواهد که اهل و نباشد و از آن گناه و تشنیع بود در حد مریخ در حد زهره بود

دران ایام

دران ایام حق رکند و از کار زنان و خصومات و امثال آن در حد عطارد اگر همه با هنر بود
هیچ کس او را نشناسد و مرزوق نبود و دشمنان دارد که عثرات او جویند و او را بسعایه رنجانند
و با وقات رنج و بیم زند و خشم گیرد و اگر سعدی نظر دارد این اوقات کمتر گردد آفتاب در حد
زحل در اول عمر بد بود و نیکبخت و بود که خدمت ملوک کند و از آن منافع یابد و طعام جمع کند و باشد که منکر بود
و بفرزند شاد شود در حد مشتری محترم قوم خویش بود و متبوع عامه بود که در همه امور راستگوی
نشیند و او را فرزندان باشند مذکر و مؤنث و عاقبتش بخیر گذرد در حد مریخ تیز و در خشم گیرد اما
نیز که بود و او را راحتی رسد در حد زهره شاد بود و با فعال خویش و تدبیرهای صایب بود
و شاید که تزویج او با قارب افتد هر چند عمرش زیادت شود مال و مرتبتش بیفزاید در حد عطارد
کتابت و نسخ نیکو کند و معیشت عیش کند و زاهد بود و اگر مشتری بدین درجه ناظر بود قرآن
و اخبار حفظ کند و سخن بصواب گوید و او را فرزندان باشند و بزرگان مر او را عزیز دارند
و مردی نیکبخت بود زهره در حد زحل با ... و رنج بود از جهت زنان و زنی سلیطه بخواهد
و با وقات و انکه مفارقت افتد میان ایشان و صدقی عزیمت بماند و زنی بی نام اهل را بخواهد و میان
سبب بغربت افتد در حد مشتری شاد شود به بزرگ دست خویش سازد و معالم ... کر بود و سلط
بر اصناف اعمال او را فرزندان بود و شوخ و فاجر باشد اما نزدیک ملوک معرفت دارد و مرتبه
اهلیت خویش و همه او را اطاعت دارند و زنی بار بسیار بخواهد که بروی مبارک و عاقبتش بخیر بود
در حد مریخ بد حال بود و در تزویج و زانی و امور کار زنان تیز و دلیر شود و زنان بعضی بمیرند
و کنیزکی و بیاران سبب ... باخر همه کارش نیکو کرد و از زنان حظی وافر یابد
بد و فرزندان مبتلا گردد و در رنج گوید با وقات از مال حرام نزد در حد خویش شاد بود و بزنان
و پسران خویش بود کار در خانه از برای بزرگی زندگانی کند در حد عطارد زن و فرزند شاد شود
و در هر کارش طلب و طرب کند و از ملوک عطا یابد و نافذ القول باشد و دشمنان را براندازد
عطارد در حد زحل میان او و خویشان مفسده و لجاج افتد و هر که خویشان بیند و زنش ...

نگیرد و از کار زنان بی بهره بود و در سفر هر کاری که براند و او را عمر و سعادت کند فاما عقول و تدبیر
صایب انسان نقص نماید و بود که چشم او خلل کند و در ایامی که عطارد در حد زحل بود خاصه که شخص
بدین حد ناظر بود باید که خویشتن را از بلاها نگه دارد فاما عمر دراز بود و در راحت و شادی
در حد مشتری عالم بود و بسیار کتب و کارها هیچ با تمام نرساند خاصه امور معاش خویشتن و از زنان کم
بهره مند بود و اهلیت وی بیش بود که نام شوند بود که مقدم ائمه دین شود و ملوک او را گرامی دارند
و فرزندانش آنچه قرار آید عمر در راحت و شادی گذارد و خلق در عمر او بوی تقرب بسیار کنند و بود
که او را فرزند بسیار بود و دشمنان او را اطاعت دارند تا منع نمایند و مال او را از
بلاهای آن نجات دهد و عمر دراز یابد در نعمت و کرامت و عاقبتش بخیر بود در حد مریخ دلیل آن
بود که بسبب حرص خویشتن را در هلاک افکند و بخیانت ها و بلاها گرفتار گردد و به هیچ کار او را ثبات نبود
و از جهت زنان رنج بیند و هرگز زنان خویش بیند بود که عقل او خلل کند او را حذر باید کرد از
ایامی که عطارد در حد مریخ باشد در حد زهره از هر کاری در نعمت و راحت گذراند و از جهت
زنان شادی بیند و مال و ضیاع بسیار دارد و اعمال ملوک کند و بود که مقدم ائمه دین بود و از کارهای
نابوده بکرامت خبر دهد و از بلای بسیار نجات یابد پس او را مالی بدست آید و هرگه او بر فراش
بود در حق خویش خدا و [illegible] بود در میان خلق سفر بسیار کند و هر که در ویش [illegible]
و بعلم معروف بود و مقدم اهلیت خویش بود و جایز باشد که کتابت ملوک کند و مالی از این جهت بدست
آورد و متهم شود و بزنان اندوهگین شود قمر در حد زحل زنان سلوه هلاک شوند و فرزندان در ایام
[illegible] بود و سال پس مال بدست آید و بزن و فرزند شاد شود عادل و منصف بود در حد
مشتری [illegible] بود و مالش از سفر بسیار شود و مفرقی بروی رسد و حرمت فرزندان او
در عمر او افزون شود هرچند عمر زیادت میشود مال و حرمت زیادت میشود و عادل بود در حد مریخ
زود خشم گیرد و بود که سلاح پوشد و معاش او از آهن بود و از بهایم صالح او را [illegible] رسد
اگر سعدی نظر دارد از این شر نجات یابد در حد زهره عظیم القدر [illegible] را سبب زنان غنا [illegible] اهلیت

خویش کند

خویش کند که مردان و مفارقت کند ایشان را و مدت دراز در آن بماند و او را دو زن بود و زن
نا جنس کند و بسیار مال خویش بتجارت کند و برنج مال یابد و از ملوک کرامت بیند در حد عطارد و سلوک نیکو
خط و بلیغ بود و هرچند خویش بیشتر شد کارش قوی تر و عاقبتش بخیر بود انشاء الله تعالی احکام الکواکب
فی الحدود من قول الفاضل الحکیم زحل در حد خویش دلیل اندیشه و حال کردن بود و بیماری در حد
مشتری سعادت یابد از دوستان در حد مریخ دلیل مفارقت و جدایی اهل بود در حد زهره از تزویج
رنج و بلا بیند و زیان افتد از سبب زنان و حجامه در حد عطارد دلیل خصومت بود و بیخانه و ملک
و جاه و ریاست و رنج رسیدن دوستان و فرزندان مشتری در حد زحل دلیل صواب و تدبیر
بود و بقیه کردن در کارهای اصل و بی شغف و بر آمدن حوائج و مقاصد رنج و محنت در حد خویش
دلیل صلاح و کرامت بود و نجات از بلا و صلاح و تزویج و انتفاع بدان و بسیاری فرزند در حد مریخ
دلیل نجات بود از بلاها و زایل گشتن [illegible] و حذر کردن اعدا از وی و موافق بودن
سفر او را در حد زهره بهره مند و از ایشان خیر و منافع یابد و دلیل بود که [illegible]
بود در حد عطارد دلیل صلاح و قهر دشمنان و توانگری پس از درویشی و آفت رسیدن
از عظما و منفعت از سخن مریخ در حد زحل دلیل نجات بود در کارها و ظفر بر دشمنان در حد
مشتری دلیل سعادت بود که از جهت دشمنان برسد و از کاری بکاری نقل کردن و نومید
شدن از هرچه امید دارد در حد خویش دلیل توانگری بود و تغیر در کارهای و دلیل سفر
و غیر و [illegible] در آن [illegible] در حد زهره دلیل زنان و هلاک زنان دارد در حد عطارد دلیل
بیماری و خصومت و عزلت و هراس و زیان بود آفتاب در حد زحل کارها مضطرب بود و از
شادی باز ماند و بشادی مکر کرد که هیچ حال او را موافق نبود در حد مشتری اندیشه
بود از جهت ملوک و عظما در حد مریخ دلیل بود در زیادت مرتبه و ریاست و قوت شجاعت
و اقبال در حد زهره دلیل ناامیدی بود از کارها مگر زنان که او را موافقت باشند در حد
عطارد دلیل قضای حوائج خاصه در سفر و شادی از کارها پوشیده و زیان از کارها

وانکار زهره در حد زحل کارهاء او بزود تباه شود و زایل گردد و در حد مشتری نیک باوی
سازگار باشد و مولود با خویشتن بدی کند و کارهای کند که او را زیان دارد و در حد مریخ
منفعت یابند از موضع منفعت و اسفار بی‌منفعت کند در حد خویش مخالطه کند نیکو با مردم و پارسا
کند و شایسته بود در تزویج و فرزند و مواسی بسیار دارد در حد عطارد هر کاری که کند سلیمه
بود و دوستان را از وی منفعت باشد عطارد در حد زحل صلاح و خیر بود در کارها اما کارها باید
رنگ برآید در حد مشتری دوستان دارد بسیار منافع یابد از سلاطین خاصه اما منازع و حسود
بود در حد مریخ دلیل رنج بود و در کارها منفعت از کتاب و حساب در حد زهره تدبیر او نیکو بود
و کار او با اهل دوستان ضعیف بود و در حد خویش دلیل آسانی کارها بود و بروی صلاح قمر
در حد زحل کارهاء وی در ابتدا نیک آید و صلاح در آن بود در حد مریخ بیند از جهت مشایخ و طبقات
زحل در حد مشتری دلیل صلاح بود در ابتدا و تعجیل در حد مریخ دلیل رنج بود و اعدا و معادات ارباب
مناصب و تحقق در کارها در حد زهره کارها در ابتدا آسان بود و از زنان منافع یابد در حد عطارد
سعی در کارها بزودی حاصل آید و کارهاء او منتظم گردد ان شاء الله تعالی القول فی کون الکواکب فی البیوت
علی مذهب قدماء الحکماء زحل در خانهٔ خویش در میلاد نهاری مولود دوستی کند با عظماء و اشراف
و مال بدست آرد و در میلاد لیلی بد بیمار دل و بیماری او از رطوبت بود خاصه که در خانهٔ خویش
با صاحب خویش بود در خانهٔ مشتری و با بزرگان و بازرگانان مخالطه کند و فرزندی دیگرا از بیرون
و بهتر تقی بود و کار سلاطین را تیمار دارد در خانهٔ مریخ سخت دل بود و بیهوده خشم گیرد
و شریر بود در خانهٔ آفتاب پدر و مادر مولود شریف باشد و مولود بسیار مال باشد خاصه
در میلاد نهاری و پدر مولود را بیماری از رطوبت و پدر او را بکشند خاصه در میلاد لیلی
در خانهٔ زهره شایسته نبود در تزویج و مولود زنان درویش را دوست دارد و با ایشان
مخالطه کند و بود که زنی بیمار و عاقر کند و از آن رنج بیند و بعضی زنان از سبب او هلاک
شوند در خانهٔ عطارد در کارها تعمق کند و شاکر و ثابت بود در اسرار علوم مطلع او را در سخن

دانا بود

دانا بود گمان برند و حسود از جهت کتب نجوم و حکمت بود و بدسیرت و بدنام در خانهٔ قمر
مال پدر زیان آرد و صحیح مزاج نبود و بود که بجنس مبتلا گردد مشتری در خانهٔ زحل در میلاد
نهاری از مال مردم بهره بدست آید و از اصحاب کرامات و ائمه دین بود در خانهٔ خویش مولود را
خویش مشفق نباشد و تنگدل و ضعیف رای بود و ترسنده که سخن گوید در خانهٔ مریخ امیر بود از امرا
و وزیر بود و در بیشتر کارها اگر شمس و قمر و مریخ ناظر بود از برج مذکر دلیل سپاه سالاری بود
در خانهٔ آفتاب با امرا و ارباب سلاح دوست باشد اگر در برج تدبیر بود یا مایل و زحل و مریخ بدو
شی در مولود نیکبخت و بسیار مال بود خاصه در میلاد نهاری در خانهٔ زهره زنان بزرگ را
کند و بود که زنی شاهده یا عالمه زنی کند که بروی استیلا دارد و اگر مولوده زنی بود
از تعلیم قرآن خواند و اموختن وی درجه یابد در خانهٔ عطارد وزیر سلطان بود یا عارض لشکر یا عالم و حکیم
دوست دارد و در ولایت فرمان دهد و دی سعید و اخلاق بود در خانهٔ قمر ملک بود و سعید بود
و بسیار مال از بزرگان حظی یابد خاصه در میلاد نهاری مریخ در خانهٔ زحل قوی با انبساط بود
و در کارها هر کاری که بدان ابتدا کند با تمام رساند اما مال پدر و مادر تلف کند و بلاد در آن بیش
از وی بمیرند و معاقبتش محمود بود در خانهٔ مشتری شریف و بزرگوار بود و دلیل سعادت و ریاست
باشد و لشکر را شجاع یا به قوی پیاده را لشکر فرمان دهد خاصه که مشتری ناظر بود در مریخ
در خانهٔ خویش مذکور و معروف بود و فیروز و مبارک بود و در کارها در میلاد نهاری شریر
و عقوبت بود و او را علتهای نهانی پدید آید و از جایها بیفتد و در عقرب در میلاد نهاری کمتر
بود در خانهٔ آفتاب دلیل هلاک پدر و مادر بود و علتی در چشم یا معده او بود و او را آهن
زخم کند و هر کس ناگاه بود و پدرش در غربت بمیرد یا بکشندش در خانهٔ زهره زانی بود و سبب
زنان را لشکر بقیاهد خاصه در میزان و بعضی از زنان او بمیرند و بعضی را طلاق دهد و از جهت زنان
مریخ و بلا بیند و در میزان او را از آتش و آهن رنجی رسد بنهان و در ثور زانی شود و فاسق بود
و در خانهٔ عطارد کاتب بود و لغات و علوم داند بدانکه در علم کلام مبرز بود و کتب نویسد و در بیان

مردم بعلم و حکمت تمیز دارد و در خانه قمر ضعیف الحرکات و نشاط کند و بود و مختلف بود در امور معاش
خویش و اولاد در شکم چهارم که بیرون رسد یا ناکام میرد یا بکشندش و میراث پدر و مادر تلف
کند و بیماری بود خاصه در میلاد نهاری **آفتاب** در خانه زحل پاکیزه نفس بود و مقبل در کارها
و مزاج کند و با نشاط در خانه مشتری با کفایت بود و جلادت و مهتر اهلیت خویش و تربیت یابد
از بزرگی و با زنان پدر و اقارب فساد کند در خانه مریخ دلیل بیماری و مریخ بود و مرگ پدر و اورا
وجع المفاصل بود یا وجع الکبد اگر در حمل بود دلیل شرف و سعادت بود در میلاد نهاری و در لیلی سانه
بود در خانه خود اگر نهاری بود مولود مردی بزرگوار بود و کسب مال کند و بود که کیمیا اختراع کند
اگر لیلی بود دانی که عقل بود دلیل مفارقت بود میان پدر و مادر و بعد از او در غربت اگر در تثلیث
زحل بود مولود پاکیزه نفس و مقبل بود خاصه در میلاد نهاری و مزاج و نشاطی در خانه زهره و فال گیری
بود یا منجم و معتبر و صادق النیه باشد در خیر و بسیار رطوبت و فراوان مجامعت و بسیار سفر در خانه
عطارد بسیار سخن و عالم بود و بود که منجم باشد و دهقان بسیار حیلت خاصه در میلاد نهاری اما
در میلاد شبی مولود را از رطوبت رنجی رسد و گر در خانه قمر مولود معاصی بسیار کند خاصه در جوانی
و اورا آخر عمر مال بدست آید و معده او ضعیف شود و در امراض درد رنجی رسد **زهره** در خانه زحل
بهره مند بود از کار زنان و بود که عقیم باشد و کینه و بخل و ناخوش بود خاصه در جدی و با زنان خویشان
و محارم فساد کند در خانه مشتری مولود را از قبل زنان جاه رسد و بود که اعمال زنان ملک کند و بود
که کار ابریشم و سمیع بافتن و در آنها یا بیان عی و عیال [illegible] خاصه در میلاد شبی در خانه مریخ
مولود از مکر و مفسد رنجی بیند و سبب زنان هلاک شود و بلای مخالطه کند و با زنان نابار و بود که [illegible]
برای عیب و عزت بکشد در خانه آفتاب زیادت از مریخ بهره مند بود و با جاریه اختلاط بسیار
کند و بود که عقیم بود و پاکدامن نباشد و اورا بوی ناخوش بود در خانه زهره در میلاد لیلی
مولود را سبب زنان عز و جاه یابد و مقبل باشد و بیشتر از کارها با زنی که شوهر دارد مخالطت
کند در میلاد نهاری دلیل زنا بود و مخصوص است از جهت زنان بود که زن او پیش از وی میرد در خانه

عطارد اگر

عطارد اگر میلاد شبی بود دیانت و امانت بود و میل او بجماعت زنان باشد و با ایشان مخالطه
فرماید خاصه در حوت اگر مردی بود نقاش بود یا زرگر یا عطار در خانه قمر کند بخیل بود و با زنان
مجامعت کم بود [illegible] مریخ بیند از جهت زنان و بود که زنان اورا دارند و [illegible] عطارد در خانه
زحل در زیان و کوشش گرانی بود و کارهای باریک و موشکاف کند و تحقیق جوید و از عزم [illegible] یابد
و بر اسرار مطلع گردد و بود که از علما و ائمه دین بود و بعقاید او اتفاق دارند و در آن حرص
دارد و بود که معبر یا منجم باشد در خانه مشتری دبیری ملوک کند و عالم بود و با ادب و سیاست
ملوک و عادل بود و با کفایت در خانه مریخ مقبل بود در کارها لیکن در وجه زن بود و اورا
دینی و مذهبی باشد درست و بود که علوم سحر و نیرنجات داند و آموزد و پیوسته او را الم
بود و باشد که [illegible] کند و از آن سبب رنجه شود دلیل [illegible] دلیلی گفته بود در خانه
آفتاب در میلاد نهاری مولود مقبل بود و صادق النیه و نیکو خلق و در لیلی کمتر از این
بود در خانه زهره شادمان بهر چه سازد و کند و بود که از کری کند یا کاری که زیور [illegible] تعلق
دارد و بود که علوم ریاضی و امور دو علم حساب داند و اگر در وقتی بود و [illegible] حکیمی باشد
معاش دو از حکمت بود در خانه عطارد زود خشم گیرد و مولود بود و بعلوم و کتب و مشکلات
عالم بود و از تجارت [illegible] و خیرات [illegible] بود و عالم بود با عداد و خواص آن [illegible]
و مقابله در خانه قمر زیرک و خفیف الحرکات بود و حسن الادب و الخلق بود و نیکو منظر و نیکو
مخبر و ملی [illegible] و تعجب کند او را علوم ساعت گفت **قمر** در خانه زحل دلیل جاهل و بد [illegible]
بود اگر به مقابله زحل [illegible] مقام باشد و بسیار فکر [illegible] مزاج وا کند حارث و اورا
از حقنه [illegible] مریخ رسد در خانه مشتری رحیم و طاهر النیه بود و [illegible]
متهم باشد بزنان محارم و زنان خویشان خویش و اگر خداوند طالع زنی بود یکی از محارم [illegible]

باوی نماند یا برادرش هرش در میان دشمنی دلیل خیر و سعادت آسایش بود در خانه
پنجم خون زاید بود در ضوء دلیل شرارت شکسته باشد در خانه افتاب اگر در تاسع طالع
بود مستقیم و ضعیف دل بود خاصه در اول سیم است در خانه زهره حسن المنظر
بود و نیکو عیش و محبوب و نزدیک خلق و در کارها زنان بهره مند بود اما صحیح المزاج
باشد در خانه عطارد اندک سخن و عفیف بود ولیکن میل او از طریق شهوت
بد کو بود در علوم دین و حکمت و شریعت داند در خانه قمر شریف و قوی بود لاسیما
که در اوتاد بود دلیل توانگری بود و کارهای نیک که بر دست وی بر آید و الله اعلم

سیزدهم در احکام

سیزدهم در احکام کشتی ستارگان و چون زحل در هر دوازده خانه بودن زحل در بیت
در طالع با مهتران مخالطت کند و جاهش افزون شود و لیکن بد دل باشد و اندیشه بسیار
خورد و از جایگاهی انتقال کند و در وجهای با بهائی زیانی رسد در اول سال نه نیک بود و از فرزندان نیک دل
بود دوست دشمن کرده و چون یکسال و دو ماه بگذرد که در جایگاه اصل آمده باشد نیک باشد
در دوم بر ادرانا امکه وجهی رسد و تجارت کند و از سبب و تنگی بود و زشت نیکو شود و از جهت راه فرزنده
غم باشد که چیزی در زیر خاک پنهان کند و از پایندانی تحفی رسد و مال هزینه کند بی فایده و از برادران
دوری جوید و چون زحل از انجا بگذرد و از تجارت فایده یابد در سیم دوستان و برادران
با او دشمنی نمایند و لیکن او ظفر یابد و از جایها انتقال کند و علتی رسد در مغز و از خویشان
غمی دو برادران در روح گوید و سماء اول بهتر بود و از مال خویش نفقه بسیار کند و بهر سفری مهتر
شود و دانش آموزد در چهارم از زمینهای بجود خبر دهد و کارهای پسندیده کند و دوستان
نیکوئی گویند و دردی رسد انجایگاهی زندانی ماند و هلاک بود و اگر زحل صاحب خانه چهارم بود پایه
در در رسد و در میان او و برادران جدائی بود در پنجم مکروه بود و غلبه کند و بناها و بوستانها کند
و مال و جاه و دخل افزون شود و از جهت فرزندان دلتنگی بود و چون در برج اصلی بود تا سیزده ماه
دلتنگی بود و از فرزندان تمام نیکو بر گیرد در ششم پشیمانی بسیار برد و حسرت بسیار خورد و چیزی
از مالش بزیان آید و رنج بسیار رسد و غمگین از جهت بندگان و بیماری و از مهتران اندک سود یابد
و از بیم و بیماری بیرون آن وقت شود و چون در طالع اصل بود که یکسال و نیم بگذرد و در آن وقت
از پایندانی و سفر غم بیم در هفتم تخلیط بسیار کند و درد و غم برد و درویش بود و دوست و دشمن
با او بد باشد و فرزندان را مکروهی رسد یا بیمار شود و از جهت زنان سخن بد شنود و کارها
ناپسندیده دارند و اگر زن کند نه نیک باشد و بهتر آن باشد که بر زن غریب و ماده باشد در هشتم
منازعت بسیار کند و دشمن بیرون دود در میان خویشان و وحشتی افتد و کارهای بد کند و باشد که سفر کند
اگر سعدی بد و نظر دارد بسیار بکاهد و چون از انجا بشود خرمی و نفع یابد از تجارت و دوستان و

و از بضاعت در نهم در حال دین و سرهای نجوم و حکمت و فلسفه جهد کند و خوابهای آشفته بیند و میان
وی و زنان خصومت افتد و سفر کند و اندوه کین شود و او را آن گویند که بدان علم ندارد و حیلت بکار
دارند و چیزی از مال او بزیان آید در وحشتی پسندیده و اگر سعدی بدو نظر دارد بر خویشان بهتری
راند در دهم عقار و مال طلب کند و صید دوست دارد و با مهتران مخالفت کند و منازعت رود و [illegible]
زخمی رسد از آهن یا از جای بیفتد لیکن بسلامت باشد و انتقال افتد اگر سعدی بدو نظر دارد نام نیکی
برگیرد و اندوه رسد چون مدت هفت ماه بگذرد در یازدهم بر دشمن پیروز گردد و لهو و خرمی
دوست دارد و زمین و آب و ضیاع و عمارت سازد و [illegible] شود و چون با سعدی باشد حال بزرگ
شود لیکن دلتنگی بود و اندوه خورد بی سبب در دوازدهم بر دشمن ظفر یابد و زیانی رسد و حال
بندگان و [illegible] رغبت کند و دروغ گوید و کار وی تمام نشود و سفر وی در آن نیک باشد و در کار پسندیده
نباشد و گاه گاه پشیمانی رسد و با زنان مخالفت کند و از ایشان زیانی رسد مشتری در طالع زندگانی
او آزاد و بمراد و [illegible] شغلی و کارهای بود و با مهتران مخالطت کند و مال و قدرش فزون گردد و او را [illegible]
دارند و اگر زن کند فرزند آید و از خویشان نیکوئی یابد و با زنان مصاحبت کند و بکسی غریب پیوندد
و دوستی بسیار کند و کارهای نیک کند و از برادران بمرتبه فزون شود در دوم از جایگاهی که امید دارد
فایده یابد و از تجارت و بنده شاد شود و با مهتران مخالطت کند و به مال قوی امیر شود و سخاوت نکند
و بر جمع کردن مال مشغول شود و اگر نحس بود بخلاف این باشد در سیم دین و حکمت و مال طلب
کند و نام نیکو برگیرد و کارهای نیک کند و برادران مهتری راند و با مردم نیکوئی بسیار کند و اگر [illegible]
مادر بود خویشتن را پسند و خوابهای درست بیند در چهارم چیزی رسد از جایی پنهانی چیزی
او رسد و کارهای [illegible] فزون [illegible] شود و کارها و بناها و زمینهای نیک بود و زن آبستن گردد و از
تجارت سود یابد و کارهای نیک کند در پنجم مال بیفزاید و هدیه برگیرد و از رسولان خرمی بیند و بیشتر
کارها پسندیده بود و دروغ گوید و فرزند آید و دشمن را خصم رسد و با برادران نیکوئی کند و دشمن را
مکاره رسد و خبر پیغام بران و زنان دهد در ششم بر [illegible] و خداوند سلاح دوست دارد

و از جهت زنان

و از جهت زنان و فرزندان دلتنگی رسد و از مال بندگان و زنی یابد و بزیان دهد و در حکم
او [illegible] پدید کند و ما بصلاح آید در هفتم زنی خواهد و مال کسب کند و از زنان نیکوئی بیند و زن آبستن
شود و باشد که فرزند آید و دوستان زیادت شوند و دشمنان هلاک شوند و از آب [illegible]
هولی بود و قوتش مقبول بود و بناها نهد و [illegible] و اگر نحس بود میان او و زنان او مخالفت
افتد در هشتم ناکامی و اندوه بود و در کار میراث مرده و با ترکان مناظره کند و باشد که بر وی دروغ
گویند و تهمت نهند در نهم سفر کند و فایده تمام یابد و در مذهب بنا نهد و در حال دین سعی کند و با مهتران
مخالطت افتد و سخنش مقبول و معیب بود و از تجارت منفعت یابد و اگر در برج غریب باشد خواب آشفته
بیند و سعی کند در روح خود و مدح خویشتن کند در دهم با مهتران مخالطت و مهتری یابد و چیزی از مال
کسب کند و معاش و عقار بدست آرد و از انباز سود یابد و اگر نحس بود از چیزها بکاهد و درد
سر افزاید و گرانی طبع در یازدهم مال نیک بدست آرد و زن کند و باشد که فرزند آید و هدیه گیرد و با مهتران
مخالطه کند و اگر بیمار شود شفا یابد و درخت نشاند در دوازدهم قومی با او بدی کنند و دشمنان
دشمنی نمایند و ظفر او را بود و نفقه بسیار هزینه کند و باشد که سفری دور کند و از آن غم و اندوه خورد
و رنجهای مختلف رسدش مریخ در طالع از آهن یا از آتش نکبتی رسد و درد پنهانی رسد و با دشمنان
منازعت کند و زود خشم و سخت دل بود و از جهت طعام ناپخته علتی رسدش و انتقال افتد و با زنان
خصومت کند و چیزهای باطل در دوم در میان مهتران مخاصمت کند و نفقه بسیار هزینه کند و باشد
که چیزی از وی ببرند و [illegible] و جایگاهی خراب کند و عملهای خطیر و بد کند در سیم خویشتن
معجب بود و میان او و برادران سختی رسد و حیلت و مکر بسیار کند و ندیمی مهتران و سفری افتد
نزدیک و کسی بخشم برادری خشم گیرد و عمارت کند در چهارم [illegible] وی علتی رسد و جراحتی از جایگاهی
بیفتد و یا از دد و دام بیم رسد و خواسته وام گیرد و جایگاه و خانه ویران کند و با بدان خصومت
کند و از جهت [illegible] دلتنگی رسدش در پنجم از جهت فرزندان و رسولان و هدیه غم خورد و [illegible]

عقب رسد یا بریش جراحتی رسد و بیماری دوستان و فرزندان بود و با اهل خویش بدی کند و در خشم
از جا بجا هی بیفتد و معلق ظاهر بدید آید و کار بسته و پیوستار نده نیکو بود و فرزندان او بکریزند
یا غایب شود در هشتم حسرت و پشیمانی برد و آفت رسد از جهت آتش و از جهت فرزندان و فرزند
شارزهت برد و ظفر او را بود و زیانی رسد از جهت بزرگان و فرزندان و سفری کند با دوستان نیکوئی کند
و با مهتران مخالفت افتد در نهم تعب برد و سخن بسیار کوید و لیکن هر انچه خواهد از ایشان بپذیرد و خصومت
افتد و ظفر او را بود و صدری رسد یا زیانی از آتش و اگر سفر کند پشیمانی شود در دهم دروغ کوید و کارها
آشفته کند در یازدهم انتقال کند و در خشم تیزی کردن زیادت بود و از تجارت سود یابد و از فرزند بهره
و بود دشمن بسیار شود و دوست بیفزاید و با دوستان نیکوئی کند و مهتران قول او را بپذیرند و او را از
دشمنان بیاید در دوازدهم با بدان مخاصمت کند و فرزندان را مکروه رسد و در زنان رغبت نماید و زیان رسد
و از بینائی عزلت کند و کارها پسندیده کند و چیزی که نکوهیده بود ماخوذ گردد و از تجارت فایده بیند
از زنان محرومی یابد و از تجارت سود یابد و باشد که جائی از خانه اش میراث شود و عمل سلطان کند و با مهتران
دوستی و رغبت کند و از خانه خویش غایب شود در دوم از دهم خصومت بسیار کند و ظفر او را بود بر دشمنان
و از جهت سلطان غم رسد و از خصومت و قدر زیادت شود و اگر تجارت کند سود یابد و طلب فساد مردم
کند و بر مردم دروغ کوید و چیزها از مالش ضایع شود شمس در طالع بر قوم فرمان دهد و قدرش افزون
کردد و عمل سلطان کند و مال و فایده یابد و بنا و فرزندان و تعب برد بر دو دروغ کوید و سفر کند و جشنها
بسازد و رسمها کشاده دارد در دوم بنکاه از جراحتی رسد و صداع کند و درد چشم و شکم بود و باشد که
از جائی بیفتد و از جهت پدران مکروه رسد و مال در وجه خیرات صرف کند و شارزهت برد و جهت املاک
و عقار در سیم قول او بپذیرفته بود و لیکن سخن بد و زشت شود و از جهت ~~[illegible]~~ زنان و فرزندان
غمی برد و با مهتران شارزهت کند و کارها و بسیار پسندیده و غضب کند در چهارم با مهتران مخالفت کند و در
عربا بیفتد و بنا کند و بنا و فرزندان خرم شود و بعضی را از خویشان مکروه رسد از بیماری و از مالش چیزی بر آن

آید و کارش

آید و کارش پسندیده بود در پنجم مهتران او را اکرامی دارند و قدرش بیفزاید و جای عبادت را آبادانی
کند و فرزندان را مکروهی رسد تا آفتاب در برج باشد و عملها او در تزاید باشد و مهمانان وی را نایل
شود و مهتران را نیز دوستی خویش بینند در ششم خشم بسیار کیرد و دلیل بود بکارها و معلق در خشم
و یا در معامله پدید آید و مالش زیان آید و خصومت بسیار رود و از بندکان مکر و فتنه ها دو سفری
کند و غایب شود در هفتم مال بدست آرد و قدرش بیفزاید و زنان را دوست دارد و اگر بخصوص
بر دخصومت رود و علت و بیماری رسد و چیزها از وی بدزدند و اگر مسعود باشد از شرکت
فایده بیند در هشتم درد دل پدید آید و از جائی بیفتد و از آب و سفر کند و زود مراجعت کند
و مادر و پدر را رنج و بیماری رسد و لیکن اگر مسعود باشد هیچ مضرت نکند و زود زایل کردد در نهم
مهتران او را اکرامی دارند و در سفر فایده یابد و بنا و نقشها دوست دارد و عمارت جای عبادت
کند و بعضی خویشان را مکروه رسد و لیکن مراد بیابد و پدر را نعمت رسد و کارها بسیار کند و پسندیده
در دهم قدرش بیفزاید و با مهتران دوستی کند و کارش پسندیده آید و از پدران فایده و راحت بیند
و اگر مسعود بود عمل سلاطین و ملوک کند و نعمت و حرمت زیادت کردد در یازدهم بزن و فرزند شاد
شود و از برادران خرم کردد و چیزی از مال پدران هزینه کند و با دوستان و برادران و خویشان
نیکوئی کند و نام نیکو اندوزد در دوازدهم مکروهی رسد از آتش یا جراحتی و از پدر و مادر
شفقت یابد و باشد که بیمار شود و خصومت کند و از جهت بعضی خصمان فایده و راحت بیند و بعضی
دشمن کردند اگر مسعود بود ظفر او را بود زهره در طالع نفع از مهتران او را و دوست دارد و
و از تجارت رسد
بسیار کند و جامه نیکو خرد و فروشد طعام مختلف خورد و غنا و لهو دوست دارد و به تحصیل کند
~~[illegible]~~ نیکو خر کند و با هر که شارزهت کند ظفر یابد و از زنان و تنعم کشتن فایده یابد در دوم زیانی
رسد از جهت دندان در مال و سخاوت کند و تجارت دوست دارد در سیم بازی کند و سخنهای دروغ
کوید و خبرهای بد دهد و زن بزیبد و فایده یابد و با زنان دوستی کند و سخن بد کوید در چهارم قدرش
افزون شود و خرم باشد از جهت زنان و از تجارت فایده یابد و با زنان دوستی کند و علم فقه دوست

دارد و سخن راست گوید و با خویشان و نزدیکان نیکوئی کند و عقار و املاک و زیادت کند در چهارم
باغ و بستان نهد و با هر کس مخالفت کند و از جهت خویشان غمگین بود و انتقال افتد و درد دندان پدید آید
و مادر ... از فرمان برداری کند و با قومی عشرت کند و ... نیکوئی رسد و قرض دهد و عاقبت
کار پسندیده گردد در پنجم بفرزندان عزم شود و از تجارت سود یابد و با غریبان مخالطه کند و باعتقاد
استحقاق کند و اگر نحوس بود حاجتها بدشواری یابد و از زنان و فرزندان و خواسته ... بحال اختلاف
بود در ششم با دوستان و خویشان منازعت کند و خصومت رسد از جهت زنان و نکاح ... و علتی در
یا جای پنهانی پدید آید و اگر سفری کند به نیک بود و اگر نحوس بود عارضه کند و سلیم بود در هفتم
در کار زنان و فرزندان مختلف بود و ... دوست دارد و با بعضی دوستان نیک بود و با زنان دوستی
کند و زن آبستن شود یا جامه کند و ... بکار دارد و ... دعوی
کند در هشتم ... جماعت کند و جایگاهی از خانه او ویران شود و اندوه کین بسیار برد و از جراحت
بیم بود و از دوستی شدن با دوستان خویش ... و نیکی کم کند و شراب بسیار خورد و بدل اشغل
و کارها با اندیشه کند ... رنج و تعب بسیار برد و فایده یابد از مهتران و خواهد که ... چند
و با سفری کند و باشد که از جائی ببیند و چیزی از مال ... ضایع شود و انتقال افتد و فایده یابد و اگر عملی کند
معزول گردد در دهم قدرش افزون گردد و ... و از انواع لهو و عشرت زنان ببیند ایشان لیکن ناکامی
رسد و کارها پسندیده کند و تندرست و خرم باشد و با اهل خانه و دوستان نیکوئی کند و میان او و پدر
و مادر ... کند در یازدهم قوت ... و مال و لهو و سماع افزون گردد و در ...
... بیفزاید و قومی با او دوستی کنند و با ایشان تفرج نماید و فایده بیند و خشم و خصومت با اهل
بسیار بود و از منازعت ظفر ... و از فرزندان و دوستان خرمی بیند در دوازدهم از جهت مال
... و فرزند غمی رسد و کارها پنهانی بسیار کند و اگر سفر کند ... و در چشم علتی رسد یا بود
آنگه اگر نحوس بود بر دشمن ظفر یابد عطارد در طالع با مهتران و دبیران و معلمان مخالطت کند و چند
علم برو گشاده گردد و نحوس ... نیکی گوید ... هر که منازعت کند ظفر او را باشد و از تجارت سود آرد و علتی

در ... پدید آید

در ... پدید آید و انتقال و خبرها رسد که از آن غم شود و با زنی دوستی کند در دوم او را ... و رنج
که ... کند و صنعتها و نیکی ... فایده یابد از جهت حساب ... و فرزند غم برد و ... علتی
رسد ... دلتنگ بود و مهتران او را گرامی دارند ... در سیم بر علم نجوم و اسرار
... سفری کند و با مهتران مصاحبت کند و از جایگاهی ببیند و سخنهای صواب گوید و طلب
عیب مردم کند و بر قوم دشمنان شماتت کند و هیچ کس را نبیند و امید که ... در چهارم
خصومت آورد میان او و میان برادران ... آید و با هر کس منازعت کند ظفر یابد و از جای ببیند ... دوستان
نیکوئی کند و قوی دل ... سخن بد گوید و صنعتها مختلف آموزد و اندیشه بسیار کند ... فایده یابد
و بد دل و از ... در پنجم از رسولان و تجارت ... خرمی یابد ... بیفزاید
از جهت مناظره کردن و ... مخالفت کند و بر دشمن ظفر یابد و سخن مردم بسیار ...
و ... نیکوئی کند و چیزی ... در ششم ... علتی رسد ...
... که چیزی از وی ... غمگین گردد ... و عجب بود ...
در هفتم ... افزون گردد و تدبیرها کند ... و با زنان منازعت کند و نکاح ...
کند و با مهتران مخالطه کند و ... خشم گیرد و از جهت طعام مختلف ... در هشتم
علت ... سعی کند ... نماید و از
جهت ... رسد و سخن مردم ... بخل بود ...
دارد در نهم میان او ... سخن ... سفری کند و دشواری و تنگدستی برد و نفع یابد از جایگاهی
که در ... باشد و از فرزندان نفع بیند و با مهتران مخالطت کند و تجارت کند و ... پدید آید
در دهم ... بیفزاید و از دوستان خرمی یابد و عملهای دشوار آموزد و بر دشمن ظفر یابد و جماعت
بسیار ... نام نیکی کند و کارها ... و سخن نیکو گوید و از جهت ... زیان و انتقال کند در یازدهم
مهتران او را گرامی دارند و دوستان و مال و سعادت افزون گردد و مال نفقه کند و آنچه امید دارد بیابد
و خبرهای که او دارد بیاید و با حکیمان و دبیران صحبت دارد و با قومی دوستی ... نیکوئی کند

و مردان محبت یابد و خشم بسیار گیرد و متهم شود و در دهم آبروی عملهای بد کند و با دروغ گویان
و نمامه کنان مخالطه کند و از بطالت احتراز کند **قمر در طالع** از و آفت مخوف بود و از عقار و تجارت و مخالطه
مهتران سود کند و بنشاط و لهو و عزیمت و تماشا مشغول گردد در دوم از جهت مال قدیم و میراث غم برد و اگر چیزی
ضایع شود باز نیابد و در کارها آنچه که سازنده کند مکروه رسد و خوابهای مختلف بیند و بعضی خویشان را
دلتنگی رسد در سیم ضررها دهد و رسولی کند و با مردمان استهزا کند و از رهبانان و سفر و کسب زر و مال
و منفعت یابد و تجارت نه نیک بود و بعضی دوستان را مکروه رسد و خوابهای سهمناک بیند در چهارم
غمش بیفزاید از خانه و از مخالطه مهتران سود یابد و تجارت نه نیک بود و اندوهگین شود و میان او و پدر
مخالطت افتد و با قومی دوستان و دشمنی کند در پنجم خوابهای مختلف بیند و از فرزند منفعت یابد و سفر
و تجارت نه نیک بود و در اندوه بود و اگر چیزی ضایع شود باز نیابد در ششم بی بیتی عجب بود و در بهی
کردن اندیشه کند و غم شکار رنج و در زمین مشکل بود و در بیرون و بایش علتی رسد و از سفر و حضرت
حصول منفعت یابد و تجارت نیک بود و در هفتم میان او و زن و مادر و پدر او خلاف افتد و بعضی ها
مختلف خرم شود و خوابهای نیک بیند و از تجارت و سفر و تزویج خرم شود و سود کند در هشتم ضرری
و مذلت بیند و غم رسد و بکسی دیگر حاجتمند بود و خبرهای خوش شنود و از خصومات فایده یابد و کارهای
قدیم را طلب کند در نهم چیزی آورده رسد [illegible] و عزیمت کند و با مهتران مخالطه کند و اگر چیزی ضایع شود
باز نیابد و با عزیزان نشیند و از سفر و ملک و چهارپا فایده بیند در دهم قصه ش از سخن گفتن افزون شود
و ذاهب و دانا بود و تجارت کند و فایده از فرزند و زن و سفر خرمی بیند و با مهتران مخالطت کند و عزیمت نشاند
و بنا نهد و از تزویج و خریدن و فروختن منفعت یابد در یازدهم مال یابد و از سفر و تجارت منفعت بیند و اگر چیزی
ضایع شود باز نیابد و خوابهای مختلف بیند در دوازدهم غم و تعب رسد و از خانه غایب شود با اهل خویش
خصومت کند و اگر با هنائی کند عزاست کشد و عاقبت منزه شود و از نیکی و بدی و مادرش را مکروهی رسد
راس در طالع پسند بد و بد با مهتران مخالطت کند و زن کند و بدان خرم شود و سفر دور کند و خصومت
و عملهای نیک و پسندیده کند در دوم مصلح و دهنده بود و نفقه بسیار کند و بخواسته قومی مالک گردد و فایده

یابد و با دوستان

یابد و با دوستان و خویشان و نزدیکان سازنده کند و عزیمت نشاند در سیم به برادران و اهل
خانه مهتری راند و با ایشان مخاصمت کند و کارهایش بصواب بود در اول سال بد بود و در میانه
نیک و اهل کرده در چهارم انتقال افتد و رنجه بیفزاید و از عقار فایده یابد و به دشمن ظفر یابد
بود و از مادر و پدر نیکویی بیند و با قومی دوستی کند لیکن در میانه تالفی افتد و در پنجم باشد غم
دوستان بیفزاید و مشتری یابد و از هدیه و رسولان خرمی بیند و خصومتها بود و فرزندان مکروهی
بود و عقار بیفزاید در ششم از حال بد با حال نیک آید و انتقال افتد و باشد که از جایگاهی بجنگ در هفتم
از بعضی زنان خرمی یابد و از بعضی اندوه و از مهتران فایده بیند و مادر را مکروه رسد و باشد که از آتش
چیزی تلف شود در هشتم سفر کند و تعب بسیار رسد و علتی رسد و از دشمنی [illegible] مکروهی رسد
و عمل نیک و عجب کند و از آن فایده یابد در نهم از سفر و جایگاهی که امید ندارد فایده رسد و خویشان را قربان
کرده باشد که زنی از بهر کار قدیم خصومت جوید در دهم مال و کرامت یابد و نام نیکو بگیرد و ملک
و مال اندوزد و عمل کند و فرمان دهد و بر دشمن ظفر گردد در یازدهم عزم بود و عقار بدست آرد
و بنا نهد و بلهو که سازنده کند ظفر یابد و علتی بر روی او پیدا آید و با مهتران مصاحبت کند و کارش
بصلاح آید در دوازدهم خصومات رود و بر دشمن ظفر یابد و فایده یابد و از بدی رستگاری شود
و از دشمنان یکی را آفت رسد **ذنب در طالع** مال زیان آرد و اندوه و غم بود و قومی بر و حسد برند
و از آن سبب مکروه رسد و چشم را علت رسد در دوم از مال نکاهد و از عوام آفت رسد و مکروه رسد
در سیم از همه برادران حال بتر بود و باشد که از ایشان فایده یابد در چهارم بیماری کشد و حال مادر و پدر
بیانه کند و بد در پنجم از فرزندان خصومت رسد و از چیزی مالکی رسد و از جهت بندگان خرمی بیند
در ششم علتی بود در جایگاه نهانی و از جهت بندگان غم بود و خبرهای بی شنود را شود و هشت کنند در هفتم
با زنان حقیر مجامعت کند و سازنده کند و از جهت آن غم بود در هشتم آفتی رسد که نزدیک مرگ بود و چیزی
معروف شود که او نگهدار باشد در نهم مکروه رسد و سفر کند و پشیمانی خورد در دهم خلاف آنچه حکم
راس گفتیم در یازدهم خصومات کند رسد و هیچ خلل نکند در دوازدهم از دشمن مکروه رسد و عاقبت سلامت بود

احکام کشتن کواکب در خانها از قول هندوان زحل در سال طالع تحویل چون ولی سال بود دوازدهم دلیل
بود که فرزند را معلولی بیند و از قبل چهارپای رنج یابد اگر سعدی ناظر بود دشمن کمتر کند اندر بیت المال از خویشان و اهل
و خویشان رنجی آید فاما در عاشر بعد از قبل تجارت و کسب بود سیم از خویشان رنج برد و تدبیر بعضی بیرون چهارم
از آبا و مادر هلاک شود بیم بود اگر زحل خداوند طالع بود به غربت افتد یا از پای رنجی رسد در پنجم سه وی چیزی
که بیند که از آن خبر ندارد در ششم بیماری بود و از بزرگان چیزی یابد و دشمنان را ابرا دل بیند در هفتم
از شکار رنجی یابد در هشتم بلای بوی رسد و از فرزندان اندوهگین شود در نهم سفر با آفت کند و اگر سعدی
نظر دارد بر خویشان دست یابد در دهم از چهارپای رنجی باند و در حبس و رنج باشد در یازدهم دلیل شادی
بود به مال در دوازدهم از دشمنان ایمن بود و بر فعل خویش پشیمانی خورد و چون مشتری سالخدای او اول
با آفت مرتبه و منزلت بر دشمنان [illegible] و نزدیک بزرگان [illegible] اگر برج تحویل بود در آینه چون شمال
بود او را دشمنی و خصمی وی نماید از جهت زنان اگر عطارد نظر دارد ویرا رنجی رسد و بیماری وی چیزی بیند
که عمل فرمایند او را در دوم مال زیادت شود از قبل امهات یا از جهت زنان اگر عطارد نظر دارد رنجی رسد
از قبل تجارت در سیم شادی رسد از سفر و خویشان و با خلق نیکوئی کند در چهارم سفر کند و دهقانی
ورزد و با آل خویش شاد گردد در پنجم همیشه شادی دل بود از فرزندان و مجلسهای خوش و زنان در ششم
بلا داند و یابد از اشراف و اگر زهره نظر دارد ویرا در خصومت منافع بود در هفتم از جهت تزویج [illegible]
یابد و از دوست و دشمن آن بیند که خواهد در هشتم بیماری رسد به وی در رنج که بیند و مالی یابد در نهم
سفر دور کند در دهم از بزرگان بهره یابد در یازدهم اندر ابتدای سال رنج یابد و هرچه بر مشتری زیادت
[illegible] حال بهتر میگردد و فرزند شود و یار [illegible] در دوازدهم بیمار شود و سفر کند و هیچ کار نشود
تا که اگر سعدی نظر دارد رفع آفت مریخ چون والی سال بود چون قوس بود خداوند طالع از جهت
بزرگان مصالح و شهوات بهره مند بود بیمار شود و لصوص و دواب و زخم آهن رنج آمد یا سختی
پیش ده کوید که از آن رنجی باند چون زحل با وی بود مولود را بلائی رسد از عطش مگر بود و از آتش
و آهن رنجی خورد و ماند در دست عمال [illegible] افتد و از آن سبب رنج رسد چون در طالع تحویل بود رنج [illegible]

از اعضا و از خویشان

از اعضا و از خویشان خصومت رسد و اگر زحل بوی نظر دارد از مقابله یا از مقارنه یا تربیع آن
بیم ناک در بیت المال مالی یابد و نعمت در سیم از خویشان رنج رسد و بیمار شود و سفر کند و مالی یابد در چهارم
بیماری رسد از زخم آهن یا از جائی بیفتد و از ستور رنجی رسد در پنجم بفرزندان سبب شود در ششم
از وی بگریزد و از آتش و آهن ویرا رنجی رسد در هفتم از خویشان و زنان و سفر و قرض و عیب
رنجور شود در هشتم ماشی بزیان آید و از آتش و ستور نقصانی وی بماند و خصومت یابد و از خویشان
اما نظر مشتری رفیع افتد در نهم از چهارپای بیفتد یا چیزی بهاند در دهم از دوستان [illegible] شود — از خویشان رنجور شود
در یازدهم چیزی یابد از دوستان و تا نکر شود در دوازدهم خصومت و رنج افتد و اگر قمر [illegible]
زحل باشد از درد [illegible] یا بیت آفتاب اندر طالع تحویل مولود با مرتفعی خویش شادمان شود در بیت
المال سفر کند و رنجی و بیماری بوی رسد در سیم از دشمن رنجی رسد در چهارم از آهن جراحتی رسد
و از اشراف نیکوئی بیند در پنجم سه وی چیزی که بیند ویرا از آن علی شود در ششم از بلاد سفر [illegible]
در هفتم عقل مولود بر عهد با شان [illegible] کند از لصوص و خصم زیانی برد در هشتم رنجی
رسد و زیان مال بود و اگر مشتری نظر دارد حضری برسد در نهم عقل مولود را حضری رسد فعلی
و مال و شادی یابد در دهم آفتی و رنجی از خویشان رنجی رسد و سفر کند و از آن شادی بیند و از خزینه
مالی یابد اگر عطارد بود دلیل باشد که دل وی از زحل بگیرد و اشراف عمل ویرا بفرستد در یازدهم
سفر کند و انتفاع یابد و از قبل فرزند شادی یابد در دوازدهم توفیق خیر باشد و صحیح بود اگر زحل
و مریخ بوی نظر دارد بیمار شود و زهره چون والی سال بود در طالع تحویل کار مولود با صلاح آید و میان
خویشان و دوستان دوستی زیادت شود اگر عطارد نظر دارد مولود را از جهت زنان رنجی رسد اگر
در بیت المال بود دلیل یابد از جهت زنان و معشوق وی نماید در سیم از دوستان شادی بیند
اگر عطارد نظر دارد رسد در پنجم از فرزندان شاد شود و خوش طبع بود و مال و عطا یابد در ششم
بیمار شود و میان او و زنان خصومت باشد تب و بیماری او را برنجاند اگر عطارد نظر دارد در هفتم از
زنان رنجور شود و اگر سعدی نظر دارد شادی بیند در هشتم زن بمیرد و از وی میراث یابد

باخصومت در نهم مالی یابد از جهة سفر و از خویشان رنجه شود در دهم اگر نحسی بوی نظر بود یا باوی
بود مولود بیمار شود و روا بود که بمیرد در یازدهم نحس متی بود برسد عطارد چون والی سال بود از جهة
اشراف امیدها برآید در دوم بلا و انده بود اگر مشتری نظر دارد سفری با منفعت کند عطارد در ثالث
و تاسع طالع تحویل بود دلیل بود که خداوند طالع سفری کند در ان فضل و علم بود و از ان شادی باشد
تحفه‌های موافق بیند اگر نحس باشد بر خلاف این بود اگر در پنجم و یازدهم بود از وی بسیار چیزی
حاصل آید و در تجارت سود کند و فرزند شاد دل شود اگر نحس بود و یا دشمنان خصومت
کند اگر در یازدهم و هفتم بود حال نیکو بود و بازرگانی بود و زیان کند در مال اگر ششم و دوازدهم
بود در تجارت حریص بود و جمع مال کند و رفق جوید از جهت نا کسان اگر نحس بود بیماری بود و بلا
از قبل آنچه عطارد بر او دلالت بود چون خداوند طالع راجع شود در اصل و تحویل کارها بسته گردد
و اگر بیمار شود دیر بماند و از در رفتن حذر باید کردن و اگر در هبوط بود بیمار شود در بیت
المال کار و مال او غرق بسته شود و زیان افتد در ثالث میان او و خویشان خصومت افتد و سفر نزدیک
پیش طاق بود در چهارم عیب نا کسان در چهارم زبان نگاه باید داشت تا سختی که بروی و بال
باشد نگوید در پنجم زیان مالی باشد بسببی که بود خلاص نیابد در ششم سفری کند و از بیماری و تقویم
نقصان بیند و جامه نو نباید بریدن و نباید پوشیدن در هفتم با زنان خصومت و با ان رنج دل مشغولی
در دار معاملات در هشتم از سلطان نقصی و رنجی رسد و اگر بیمار بود هلاک گردد در نهم سفر تربیح
کند و از دین و معلم در دهم کارها بسته گردد در یازدهم مرادها بر آید و امیدها وفا شود و چیزی
ضایع کند در دوازدهم دشمنان او را غلبه کنند و سفر نیک بود اگر تحویل با برج انتها پیکان رأس اصلی
رسد یا درجه تحویل چون نحس باشد دلیل خواری بود و بدی حال از زنان و نقصان در خانه
و ضیاع و دوستان در تحویل یا صاحب مرض بود در بیان سال بیماری بود بنگر تا قمر بدبیری سیه اتصال
دی حکم سال بود و باقی برین قیاس بود اگر قمر خالی از سیر بود و صاحب خانه قمر را اعتبار کن اتصال حکم
و اتصال قمر طارد فصل طالع ماه چون استخراج کرده باشی قمر را در طالع ماه مقوم کن و از موضع قمر بهمان

درجه بیشی برابر ان چون بعد اصل یا تحویل رسد دلیل خیر بود و چون بنحسی دلیل شر بود و سهم
السعاده که در طالع ماه باشد در هر دو روز و نیم یک برج هر دو روز و از ده درجه میان ان جهت
بسعدی رسد دلیل سعادت بود و چون بنحسی رسد دلیل بدی بود هر آن وقت که قمر در وقت تحویل
سال یا تاریخ بود و تاریخ در تحویل بمحالی که در اصل دلالت بود و باشد چون از مولود روان شود در ان
سال اگر آفتاب بخداوند طالع یا سال الخداه یا خداوند طالع بپیوندد در وقت تحویل از تربیع اول کار خداوند
طالع بزیان آید و تباه شود اگر در تثلیث دوم بپیوندد کارهای وی با استقامت رسد چون طالع تحویل
انتها ببرجی رسد که در اصل مکان نحسی بود سال نحس بود و چون بمکان سعدی رسد و قوی حال
بود سال سعد بود در احکام گردش کواکب در بروج زحل در طالع دلیل بود در اندیشه‌ها و کارها کرد
و برآمدن کارها و آتش افکندن و ترس و وهم در دل و کاهلی بود بر هر کسی و از مردی بیش و ضعیفی
و رای و تدبیر در ثانی دلیل بود بر بستگی کارها و سود و زیان و سفله‌ای دشوار بر آمدن و از یاران
نومیدی بدید آمدن و چیزها از وی بدست کسی افتد و باز نیاید بران اندیشه و هر چند که جای
هر کس نیکوئی کند جفا یابد و مال نگاه باید داشتن تا ببلا نیفتد در ثالث دلیل بر تحویل تدبیر سفر نباید
کردن لیکن دلش اندوهی باشد بسبب رفتن از اریک باشد ش اکسان خویش با برادران و اندران
زمین و ضیاع نقصان افتد و از دهقانیان نفاحت و تعب کند با خر کارش نیکو گردد فی الرابع دلالت
بعداوت قدیم و ضیاع باز نخانه و بر سیدن از مرد و پیشی و انکار کردن با هر کس و کاهلی مرگ افتادن
در دلش فراموش کاری و کارها در باز فردا افکندن و کارها را خوار داشتن و بزبان خبر شدن گفتن
و با پیران جفا کردن و از خانه خویش سیر کردن و از جای بلند بیم باشد و پدرش را مرگ افتد فی الخامس
دلالت کند بر غم پیش آمدن از قبل فرزندان و اگر مادرش زنده بود ضعیف گردد و بیم مرگ باشد
و از قبل فرزندان و اگر مادرش زنده بود ضعیف گردد و بیم مرگ باشد و از قبل هلهای حمل رنجی بود
ضایع شود و از پیران نیکوئی بیند و قهرمانی و کارهای ستیم شود فی السادس دلالت کند
که بیماری رسد شش ستم چون مالیخولیا و اندیشه در دینی چون زحل با خداوند دیک باشد و از دهم

خریدکان رنج پیش آیدش و از مرگ ایمن چون با دهم باشد و اگر فرزند دارد بیم بود که اسب
لگد زند و برا اصحاب اگر بنده خرد ترش روی آیدش و بیفرمانی کند و کاری بجای آن یاد داشی دهندش
هیچ چیز بناحق بدیشان ظفر بود و برابر دشمنان خویش فی السابع دلالت کند برانکه خصومت اگر کرد
میان خداوندان طالع با کسان خویش و اگر زنا کند بد باشدش و بدخوی باشد و اگر انبازی بود که اهل
و نیرنگ مشغول کرد و اگر سفری کند نیک نیاید و با سلطان بیامیزد و کارهاش نیکو شود و از وی فی الثامن
دلالت کند برانکه خداوند طالع را دل اندوهگین بود و معیشت ناخوش و اندیشه ناک کرده و دلالت
کند میراث یابد و با کسی خصومت کرده و اگر سفر کند نیک برآیدش با یاران خیانت کند کسی چیزی از ان
وی طمع کند و اگر انبازی کند و یا کسی را مالی دهد مالش هلاک شود و سفر بخاطره باشدش هلاک شدن
مال در جایی افتادن بیم بود و بآخر سال کارش بهتر شود فی التاسع دلالت کند که سفر دراز کند و بیا
بماند و سختی بیند و اگر کسی از وی غایب شود از مرگ او خبر شود و لیکن باشد که بسعادت و سلامت
بود و اگر در چنین وقت نامه بجایی یا پیکی یا رسولی آنکس را در راه آفت رسد و اندر کار مذهب مسلمانی
مجالس شود آینده زن خواهان حذر باید کردن و ویرا فی العاشر دلالت کند که هر کسب و کار و معاش بسته
کرده و از رفقا اگر بهر جفا پیش آید و از دهقانی و انبازی خلاف بیند و دست تنگ شود و از سلطان بترسد
و بیم افتادن بودش از جایی بلند و از زخم چوب بیم بودش فی الحادی عشر دلالت کند میان او
و میان پرستاران ناخوشی افتد و از ایشان رنج بیند و حاجت افتدش بدوستان و اگر عاشق بود از هوی
دل غم با سلطانیان کار افتدش و اندوهگین شود و برادران با وی دشمنی کنند و لیکن نتوانند با وی
هیچ کاری کردن و دبیران و دهقانان نساخت باید فی الثانی عشر دلالت کند بر حال دشمنان ضعیف
و اشتر نباید خرید که شوم بود بیم بیماری باشد چون قولنج و درد استخوان و بیرسته کرده و اگر بکسی اسیری
بیدا رد با آیدش و بیم باشد زنانش را و اگر زن ندارد انبازان را مشتری در طالع چون مستولی باشد
بدرجه سهم السعاده دلیل کند به بزرگ داشتن مردمان و برآمدن مرادها بآسانی و فراخ دستی
و نیک خویی با مردمان و سبکی افتادن و با علما حاجت روا افتادن و آمیختن با اهل خیر چون قاضیان

دعازیان

دعازیان و پرهیزکاران و نصیحت کردن بصلاح خلق و نیک گشتن بکارهای طاعت فی الثانی
دلالت کند بر زیادتی مال و مالش فزاید بآسانی و بکار خیر کار بسته شود و منفعتی رسدش از رنج
برده و دیگر کس مانند و بستانی و از یار امانت یابد یا ماست ها در بکردن کند و مزینه ها بنزدیک وی بنهند
و هر کس بدو رغبت کند و حالش نیکو گردد فی الثالث دلالت کند برانکه خوبی و خیری بدینها آید
و از خویشان و برادران و نزدیکان و تدبیر سفر آرد نیک بود اگر افتد و از طلب کردن علم و حق
نصیحت نیک آید و از بزرگان عزی یابد و از جهت سفر و زیان نیکویی بیند و از اهل علم یا از کسی اهل
صلاح نواخت یابد و کارهای که پنهانی اشکال شود و کار بسته بگشاید فی الرابع دلیل قوت کند اندر
همه کارها و بکار خیر حریص کرد و از کارهای آن جهان بسیار اندیشه کند با مردمان اهل علم پرهیزگار
و پارسا در دری پیش سازد مال طلب کند آید شود زیرکه یا میراثی یابد یا گنجی یابد و از جهت ضیاع اگر کارد
بسیار نیکو حاصل بیند خانه آبادانی کند سود و زیان بدست آوردن بود و باید بدین وقت بسود بزیان
کردن فی الخامس دلالت کند بر نیکویی حال که خداوند را زیادت مرتبت و فزونی مال و نعمت و آنچه
بدین مانند و شادی بیند از فرزندان با کسی یاری باشد بنیکی یا بد و برادر دل خویش بسر پرهیزکار
کرده و اندر علم بران روی که او را رضا باشد کار شود و زیان او ساخته گردد و میراث یابد از پدر یا
از قوم خویش فی السادس دلیل کند برانکه بیمار شود و لیکن سلیم و بیماری سلامتی باشد و علت او را بیماری
اندر و بآسانی بگذرد و اگر بنده خرد نیک آیدش مانند از ایرکیش اگر بنده بنده شود خرد نیکو بود
در شهران بیم بود از عقلا رنجیدن بیند اگر جایی بنا کند موافق نیاید تا داند فی السابع دلالت
کند که جادوی بد بود و نیک گردد از سبب همبازی و زنان و بنیکان او را نیکو دارند و نیکویی کند
بکار طاعت حریص کرده و همبازی با وی راستی کند و اندر کار تدبیر کند با پشیمان شود و صلح
افتد با زن خصومت کند و بجاهی افتد و از درگاه سلطان پرهیز کند به شهری که فضل کند سخت
یا بر کار بود با دشمنان داوری افتدش فی التاسع دلیل کند برانکه خدای عزوجل ویرا روزی
دهد بی رنج یا میراثی یا زنی کند با نگرد مبارک باشد بسبب چنانکه تعالی اندر حق خانه ان ایشان بماند

واگر هم بازی نیک باشد و با کسی خصومت نباید کردن و اگر سفر کند آن سفر شود نیک بود و بعضا عفو شان
نیک بشود و بازرگانی نیک بود و مالش بیفزاید فی التاسع دلالت کند بر اندیشه سفر کردن و بکار طاعت
گراینده گردد و باشد که حج کند و بعلم شریعت حریص بود اندرین سال صحبت اندیشش با دانشمندان و با اهل
صلاح و اگر سفر کند بدان شهر که او دکارش نیک بود و از گناهی توبه کند و جامه نفیس و زنی طلاق دهد فی العاشر
دلالت کند بر بزرگی یافتن و آب و روی و سخن روانی و آمیختن با مردم بزرگ کار و عملیان و اهل خیر و بسیاری
بازرگانی و سود یافتن بدین سال و خوش عیشی و ایمنی باشد ش از سلطان و حریص گردد بعلم شنیدن
و حکمت آموختن و از رفقا نگران نعمت یابد و از سبب تعالگری کار وی نیک شود و امر معروف فرماید و از
گناهی توبه کند فی الحادی عشر خدای عز و جل در کار حکمت برو بگشاید و نعمت بسیار دهد اگر وا آید و نیکبخت
گردد و دوستان بسیار بود شان مردمان پارسا و اهل علم و ادب و منزلتش زیاده گردد و با غازیان و اهل صلاح
صحبت دارد و هر حاجتی که بخواهد برآید و بوی دعای خیر یابد که شاد گردد و از خویشان و پیران
نیکوئی بیند فی الثانی عشر دلالت بر آنکه اندوهگین باشد و تنگدلی آید شود کارها بر وی دشوار گردد
و بیم بود که خصومت کند با دانشمندان یا با شریفان و مال نگاه نتواند داشت اندوهی چیزی گم شود یا هلاک
گردد و کسی بوی دروغی گوید و اگر سفر کند نیک نیاید و بیم است سفر بباید کرد مریخ در طالع دلیل کند
بر آنکه حذر کند از سلطانیان و اهل سلاح و تنگدل و صفرایی گردد و آیدش با هر کسی وحشت بر زندگی اندر کارها
و کینه گرفتن با هر کسی و بند کسی باید بر نتن و آزار کردن با مردمان خیر و کارها ناشایست کردن و ترسیدن
از سلطان و قوت جستن و با اهل فساد دوره باید بود در بردوم و شغل و داد و ستد ضعیف بود هر چند
مال نگه دارد از مال وی چیزی تلف شود و از اهل صلاح حذر باید کردن تا بسلامت بماند و از سبب
یاران نادان با بدخواهان و سپاهی بدست او ضایع شود و از هیچ کس درین وقت زینهار نباید شدن
در سیم دلیل کند بر آنکه کارهای ساخته ویران کند و از نا ارتش با خویشان و برادران و از خویشان
آزرده گردد و اگر سفر کند از راه بیم باشد و لیکن گویند شرمگسان و بیماری رسد از صفرا
دلیل کند که در وقت اندر میان او و همسایگان در چهارم دلیل کند بر آشوب خانه و خانمان و تنگی از مرد

خانمان

خانمان خویش و بیم بود که ملکهای ساخته ویران کند و بنا ساخته شود و بیم افتادن میان خویشان
و از کسی که اهل صلاح بود با اهل صناعتی که کارش با آتش بود بسیار رنج بیند و از جراحت بیمی و دش
بر سینه و ناف و شکم و بیم قولنج بود ش از گرمی و خشکی و هر چه سپهسالار نهان کند آفت رسد و کار وی
که پنهان شود و پدر خویش را بود که بیمار گردد و میان وی دوستی بپای افتد و فرزندش آزرده گردد
و بجای کسی وفا کند جفا بیند و مال پدرش دزدان هلاک کنند و بدین وقت با مردمان جنگ بسیار کند
و بیم باشد سوختن جایگاهی از آن وی در ششم دلیل کند بر بیماری آبله و سرخجه و آنچه بدین مانند و زیان
چهارپایی بود یا بنده یا چاکری از آن وی بگریزد و معاجزی آیدش و فقیران بیجه دش و از رسولان و اهل
تزادکان پرهیز کند و از لشکریان حذر کند و از خفته در نیمها و گرم و خشک پرهیز کند و چون بر دارد در هفتم
دلیل کند بر آنکه میان وی و همبازان و زنان و خصمان داوری پدید آید با هیچ کس درشتی نباید کردن
خداوند این طالع خیانت کند و دروغ گوید و سوگند خورد و اگرش زن بود از خانه بیرون شود
و بیمار بود که تحقیق کند ش و گر سفر کند نیک نیاید و از جنگ بپرهیزد در هشتم دلیل کند که خداوند این طالع را
علتی افتد و عاقبت او ناهموار بود در نهم اندر سفر از دزدان بیم بود ش و اندر راهش کار بیابان
شود و خویشتن نگاه دارد تا در بیش نقصان نیفتد و سفر اندر حریص گردد و با آموختن علم و تدبیرها
با مکر و عذر ها نزدیک کرده نیکی ببیند در دهم دلیل کند بر آنکه کار ساخته ویران کند و خصومت پیش آیدش
با ستمکاران و دست وی ضعیف تر بود و بیم باشد که جراحتی ایدش بر زن و بود که بیمار شود از سفر و رنج
درین برج چون عاقبه باشد و اگر سفر کند از دزد آنش بیم بود سن ادیم لحق استر و با خصومت کند و اگر بسته
چیزی فروشد بهای کمتر بدو رسد و اگر مادرش زنده بود میان ایشان دشمنی و بیم بیماری بود ش در یازدهم
دلیل دوستان بی سببی از وی بگردند و از وی گله کنند و عیبها برو نهند و کار فراموش کند و کسی
و برا بکار وی طعنه زند و اگر عاشق بود بر کسی نرسی بوی رسد دلیل بود که کسی از کسان معشوق با وی
جفا کند و با او جنگ در پیوند که چیزی از وی بدزدند در دوازدهم بیم بود که دوستان از وی گله کنند و بیمار شود
بعلت آبله از صفرا و از خون سوختن و اگر سفر کرد از ساعتی بیم بود و دشمنان وی هلاک شوند

و بخویش شود بجراحت یا بدست سلطان افتد هرکسان ویرا و مادر و پدر را زیان افتد و از بیماری علت
نالان کردد **شمس در طالع** چون آفتاب در طالع بود بر نشستن کارها و برکشتن کارها و ریاست
کردن و تکبر کردن بر هر کس و برتری جستن و از رزم داشتن هر کس او برتری یافتن و برآمدن
حوایج و مرادها و پیوستن با سلطانیان و آمیختن با بزرکان و مهتران و از خویش نهادن باید داشتن
و از دوستان و هیچ سفر نباید کردن دلیل دوم دلیل کند بر نیکوئی و قوت از مهتران و سلطانیان و از
خداوندان سیاست منفعت یابد دهم بریشان هرچه کند از جهة مال و از شغل لکرد د و از بهر سود
مهتریان که قرار دارد و مالش بیرون ساخت است از چیزی هزینه کند که بی فایده بود و کسی را شوقی
دهد که فایده نکند و طمع کند که بر نیاید و کسی بر وی تهمتی کند و از یاران غمی بود سیم دلیل کند بر انکه
بهمسکی امر با سلطانیان و اهل سلاح و حاجت طلب کند از ایشان روا شود و کشاده کند و بزرکی
با مهتران و دولت بسبب ایشان قوی کردد دلیل کند بر سفر یابد نیکو حال و بازرکانی نیک و هر کاری
که کند نیک آید و از خویشان نیکی بیند در ربع دلیل کند بر خصومت افتادن با سلطانیان و بزرکان
و خشم کرفتن کسان بر خانه اش و از سلطانیان که در رسد و کارهای پوشیده و آشکارا شود
و آرایش آید کام تهنیت رسد و شغلهای انعام و فساد در مال افتد از آن مادران و پدران و بیماری
از خشکی و از سلطانیان رنج دیدن و تهمت کندش بعشق و مخالفت کند با خویشان در پنجم دلیل
کند بر انکه از سلطانیان ایمنی بود و شاد اکر حاجتی به سلطان دارد روا کند و اکر فرزندی بود اکر پسر بود
و اکر بهوای دل کاری کند نیک نباید شد و حالی رنج برد و ضایع شود و از سلطانیان کسی بر وی
خشم کیرد یا قهرمانی کند و نیکوئی یابد و عافیت در ششم دلیل بود بر کردن کشتی و بزرکستی و از
لشکریان الله رسد لیکن سلیم باشد و ستور رسد و از سلطانیان نکاه باید داشتن و از کم
شدن و از معلان زادکان حذر کند و از کنیزکان حذر کند در هفتم دلیل کند که زن وی بزرک
همت بود و کردن کشی کند و اکر بمراد او عزم دارد خانه کیسه کرد و بانانش کفت و کوی باشد
چنانکه خواهد که او مراد آورد و از سلطانیان یاوری یابد و اکر سفر کند سازوار باشد و بزرکشی

و از بند و از مهتران

دارند و از مهتران بیفزاید و حاجتش برآید و از خصومت پرهیز کند که خصم قوی تر نکردد در این
وقت در هشتم دلیل بر انکه تنکدل شود و بلکان کردد و رنجور بود و بیم بودش از سلطان برین وقت
و بیم بود که بر چیزهای حیوانی اکر سفر کند واجب کند که در چشم افتد ویرا و اکر از آفتاب بهره ندارد
بیم بود هم نابینائی بود و در سلطان چیزی برد ویرا با تهمتی کندش و اکر با کسی خصومت کند خصم
خصم قوی تر کردد و سبب وقت با سلطانیان نباید آمیخت در نهم دلیل بر این وقت بسفر اندر توقفی باید
مردمان که دعوی پارسائی کند و دانشمندی کند و از علویان پرهیز باید کردن در این وقت هم که
که قصد سفر کند نیکوئی کند و اکر کسی از وی غایب بود نامه آید یا خبر شنود در سفر علمهای با ایکا آموخته
آیدش در دهم دلیل کند بر نیکوئی حال او با سلطانیان او اول بر مه قوی بود و عملی قوی کرده و اکر عمل طلب
کند بیابد و نیکوئی بیند از عالم ترید و فروخت بازرکانی کند بیدرم چیزی خریده آیدش و فروخته شود
و چیزی منفعت و عیب سخن بده آیدش یا در دیده کسی سلطان افتد در بهاری بیم بودش از غلبه خون
و تنکی باشد شود و عزه شدن بکاری و کاری کند محال که آشکارا شود در یازدهم دلیل کند که نیکوئی رسدش
از سلطان و دوستان و حاجت افتد و شغلها راه ابد بود و تهنیت رسدش از سلطانیان و ویرا کسی
مضمون پیدا آید از جهة دام یا از جهة زنان و همبازان و کاری کند پنهان آشکارا شود و بر کسی عاشق
شود نیک نباید بود و از دهم دلیل کند که خداوند طالع را ترسی و هراس و بیم زندان بود و لیکن
سلیم بود و با کسی عداوت کند و وقت نباید و فساد دخول و بیم بود و از آب غوطه رس و اکر خدمت سلطان
کند بر خویشان دیگر بندهٔ خود دیگر بزد یا دزدی و کیرند و از سلطانیان حذر باید کردن و از نکاه
بیم بود و از جای افتادن بامرالله **زهره** در بودن زهره در طالع دلیل کند بر کشادن کارها که مرده
بود و شادی بیرون آمدن از غم و اندیشه محال از دل او بیرون شود و کار وی بشادی و نیکوئی
رسد و با کسی صحبت کند و عیش منش کردد و صحت بلغم بر وی غالب کردد و مهمانی کرده آیدش نیکی بود
در زنانی ملالت کند که در بیع وقت کاری کشاده و زیادت مال باشدش و هر کاری که کند نیکو باز کردد
و هر تدبیر که کند موافق باشد و در عزیمت بزرگان و زیادت شود و با مهتران صحبت افتدش و از جای

بجای بود و نیک آیدش و زنان رغبت کنند و فایده در ثالث دلیل شادی از قبل خویشان و دوستان
و برادران و مردم خود و نیکویی بیند بیان او دوستان نیکوئی پیش آید و هدیه کند بدیشان
و اگر اندرین سفر کند صواب آید و سلامت و هرچه بدان طمع کند بیابد و عاقبت کار او نیکو بود در چهارم
دلیل کند بر آنکه از زنان خلاف بیند و خیانت کنند بروی و از برادران غمگین بود و اندر هر کاری که باشد
اندرین وقت شادی نباشدش و اندر کارها فرو مانده باشد و اگر حاجت بهم بود از سرای خانه پادشاه کار
حاجت سستی کرده آیدش در خامس دلیل کند بر آنکه از فرزندان شادی بیند و هر شغلی که پیش گیرد
نیک آیدش و اگر بهوای دل شغلی بمراد رسد و زنان بدو رغبت کنند و بکارهای حسن گرانیده گردد
و با مردمان بسیار صحبت کند از هر گونه و شادمان گردد و جامه نیکو پوشد و کارها پیدا او گردد در ششم
دلیل بود بر خوش طبعی و تن درستی و خوش بگرفتن و دارو خوردن و ستوران خریدن و فرزند حیص صواب
بود و اگر بنده خرد بکار نیز دو شادی دوست دارد و حرام را دشمن دارد در سابع دلیل کند بر شادی
از سبب زنان و کارش نیکو گردد و بیع زنان کار کند و از ایشان منفعت یابد و سبب زنان کارش
نیکو گردد و زبان گشاده خوی باشد و خوش طبع و اگر خصمی دارد از و خشنود بود و با ایشان سازوار باشد
و به سفر کشد و نیکویی یابد و اگر غایبی دارد باز آید و از و شادی بیند در ثامن دلیل بود بر آنکه نصیبی
رسدش بدین روزگار از جهة زنان یا از جهة انبازان بچیز کردن از شراب خوردن و نزدیک اهل
شرف شدن و از پس هوای دل رفتن زیرا که زهره اینجا باشد مخاطره بود و مشورت کردن نیک نباید
و اگر کند بسبب عشق ملامت شود در تاسع دلیل کند بر آنکه بر کار شریعت حریص گردد و با آموختن و خرد اندیشی
آهسته گردد و اگر سفر کند بسبب عشق ملامت شود و علم طب کند و عرفانی کند اندر سفر نیکوخوی بود
و پارسا و با فرهنگ و اگر غایبی دارد باز رسد یا نامه و خبر یابد و خوابهای نیکو بیند در عاشر دلیل کند
که ملامتی زیادت گردد و دیر هیز کند که زهره در بیت خانه خوف ما بود و خانه زنان گرچه سعد است
آخر منازعت زنان افتد و زنان بروی گردن کشی کنند و ناز کنند و اگر سفر کند صواب نباشد در حادی عشر
دلیل کند که شادی پیش آیدش از جهة زنان و سبب هوای دل میان او و دوستان دوستی پدید آید

و آمیختن با مردمان

و آمیختن با مردمان پاکیزه و مهمان کردن دوستان خویش را و حاجت روا شود یابد از مهتران
و دهها ندارد کسانی که پیوسته او باشند و به پیش او نصیبی رسد و سفر کند و سلامت باشد در ثانی عشر
دلیل بر آنکه زنان بروی دشمنی کنند و حرمت ندارند و خیانت کنند و از بیماری بلغمانی چیره شود
و بر اندازه آنچه مال دارد سود کند و حسد کند کسی که از دشمنان او و اگر کسی از ان وی و زنان بعد خلاص یابد
عطارد در احکام عطارد در طالع شادی بیند از جهة مال و صناعات و رسیدن قوت از معاملات
و دبیران و کسان سلطان و خداوندان پیشها و آموختن کارها و دوستی کشتن اندر دل مردمان و تدبیر
و رای فراز آوردن و پند پذیرفتن و پیش آمدن خویشها و بردباری کردن و بمراد رسیدن و اگر سفر کند
نیک بود در دوم دلیل کند که از جهة کودکان زیانی رسد و هدیه کند برادران خویش و به کسان سلطان
نیکویی رسدش و داوری کند خاصه در مکان و کوشش دارند و حرکت باشند و در سخن مردمان اهل فضل نیکویی
رسدش و علم آموختن دارد در سیوم دلیل کند که خداوند طالع بیا نیز دبا دبیران و ضیاعان و اندیشگان
سلطان و شغلها را پدید نرود دی و بیکو دکان مهربان باشد و جلیلان او را حرمت دارند و فرمان بردار
باشند و دلش بعلم مایل گردد و علم نجوم و طب آموختن و بازرگانی کند سود کند آید بار پشیمان شود
و صحبت افتدش با دبیران در چهارم دلیل کند بر باد و تاریکی و عقل لنج بود یا درد معده و از کسانی
که پیوسته با سلطان باشند خلاف پدید آید و از زنی درویش جفا بیند و هم زیان بود حجامه از رفتن
و از کسی که مکروهی و حال بد و کسانشان ضعیف باشند در پنجم دلیل کند که بیماری پدید آید چون خون شوخ
و سودا و مالیخولیا و اندیشه درویشی و کان بد بردن از مردم غریب کان و مسالمه از دکان خرید و فروش
بیش آیدش و از مرگ برادران بیم بود و اگر به ان خرد نیک بود و از دارو خوردن پرهیز کند در ششم
دلیل کند که بنده نیک آیدش و مزید که بیخود اگر او را چیزی دزدیده شود صواب بود در هفتم دلیل کند که
با زنان در آمیزد و نیکویی کند با وی و انبازی نیکی بود و راستی کند انبازان و جائی که روند نیکو باشد و رفت
یابد و کسی از و غایب شود باز یابد و کسی از بنکان و دبیران او را طلب کند باز جدا بیند و اگر خصومت کند
دست او را باشد در هشتم دلیل کند که از جهة کودکان با رسید غمگین بود و از وکیلا لعنه باید کردن و زیان

نگاه دارد و از خصومت حذر کند و سفر نیک بود و در نهم دلیل کند بحکمت شنودن و معلم کیمیا آموختن و از
شهری بشهری رود و با سلطانان نشستن بیاید و از دبیران و ضیاعات پرهیز کند و در دهم دلیل کند که از بزرگان
چیزها و نیکوی رسدش و از همه کارها بیشتر نیکوی بیند و از سلطانیان نیکوی بیند و از دست کسی طعام خورد
در یازدهم دلیل کند که صحبت افتدش با دبیران و یاران کان و مجادله کند بر دوستی و اندک بیراه کردن
و از بیراه آید و در دوازدهم سخن سلطانیان نباید گفتن و از بیمها فی الحال نباید کردن که پیدا شود زندان
افتد از غلامان پرهیز کند و از بیماران و غلامان برحذر بود **قسم** در احکام قمر در طالع دلیل کند بر سفر و تحویل
مخبر یافتن و کارهای پوشیده و بمعلم و نامه فرستادن و سخن و بعضی زیادت شود و در دوم مالش زیاده شود
اگر ماه ناقص بود از یاران نیکوی بیند و موافقت و مرادها بیابد و عاقبت او را در دوم نبود کار و در سیم جاه و مال
بیفزاید و در سفر بیند بیه و عمارت مسجد کند و بعضی مال از زنان ایمن شود در چهارم از آنجا بجای دیگر گردد
و تدبیر کند و عباره پشیمان شود هر کاری کند یا بیابد بجهد و کسی از وی بخل شود در پنجم شادی بیند از فرزندان
و اگر فرزند ندارد از کسهای نیکو دیگر نامه غایبی عاشق شود و حاجت افتد بزنی و از وی نیکی بیند و بختی شان
او را نیکی دارند و حاجتها برآید در ششم لختی بیماری آرد چون صحبت زنکام و کرمیند مخرد بکریزند و کرسنه چرد
نیک بود در هفتم بحرتی بود و جنگ و پیوند از خانه بیرون از جنگ زنان حذر کند و شهر دیگر سفر کند اگر
در جنگ نماند که پشیمان شود در هشتم خداوند طالع سبک بار بود و چیزهای پوشیده که در دوقت کند و فرزند
بزرگان مکر و حیلی پیش آید و تحویل نباید کرد از جای بجای و اگر سفر کند از زندان بیم کند لیکن زیانش نبود
در نهم خداوند طالع هر ساعت تدبیر دیگر کون کند و میان یکانکان سخن گفته آیدش و اگر سفر کند قرار نگیرد
و مرادش دشوار برآید و از سلطان حذر کند تا ایمن شود و در دهم کارها و شغلها نو پدید آید و صحبتش از بزرگان
بود و دبیران و جاسوسان و کارهای پوشیده آشکارا شود و از غایب و گمشده آگاهی یابد و از کودکان نارسیده
اندوهی پیش آیدش و از سلطانیان اندوهی پیش آیدش و مکر و حیلی و هیچ کار نهانی نباید کرد که آشکارا شود
در یازدهم با دوستان عتاب کند و از بزرگان پیش آیدش از یاد و محنتی و دوستان فی ... و از جاسوس و یک
و خبر بد حذر کند در دوازدهم از سفر حذر کند و تیسر سطر بکند بار رسولان و یکانکان و مکان **در بکانشتن و تسییر**

هر وقت که انتها یا تحویل برجی بود که در آن برج در اصل ولادت سعدی بوده باشد دلیل سعادت بود در آن
سال و در هر شخص که بود دلیل نحوست بود در آن نیز از انتها از درجه با نصف هر ماهی را تقویم دیوچهر دیت هفت
دقیقه و اگر خواهد که روز بروز حکم کند چنین نماید کردن که تسییر را با اجرام و شعاعات کواکب تحویلی
و اصل بیاراند و اشراف قمر را با از آن شرکت سیدهد و تسییرهای دیگر که درین باب بجای اعتبار زیادت
ندارد بدین معنی قناعت کرده شد و تسییرات دیگر را ابتدا از درجه طالع تحویل یا از موضع قمر و از موضع
سهم السعادة تحویل را آن موضع انتها که انتهای انتهای شهور حاصل شد اما در آن زیادت فایده نباشد
در اتصال اولاد و انصراف ایشان از دلایل اصل و تحویل و انتهای در دلالت کواکب که در اصل ولادت
در برجی بوده باشد در تحویل در خانه دیگر افتد از اصل و تحویل مثلا چنانکه کسی را زحل در طالع بوده باشد
در اصل ولادت و در تحویل سالی از سالها در دوم اصل و چهارم انتها و پنجم تحویل افتد **طالع اصل** اگر کوکبی که طالع
اصل بوده باشد در طالع تحویل یا برج انتها و یا طالع اصل افتد دلیل مراودت کارها و قوت شخص و صحت تن
بود در دوم بر طلب مال حریص بود در سیم دلیل انتقال بود و عنایت در کار دین در چهارم آسایش دوست
دارد در میان اهل خویش بود و تدبیرها سازد در بنا و ضیاع در پنجم شادی و قوت دل یابد از فرزند در ششم
بیماری رسد و از بندگان رنجیده شود در هفتم زن کند و از جهت شرکت و معامله رنج کشد در هشتم
بیماری یابد و اگر دلایل دیگر بد بود قطع افتد و از بزرگی او را رنج رسد در نهم سفر کند و در کار دین
اندیشه در دهم عمل سلطان کند در یازدهم دوستان از وی خیر و منافع رسد و در دوازدهم با دشمنان
مخالطت کند **بیت المال** اگر کوکبی در بیت المال بوده باشد در جای دیگر از طالع اصل یا تحویل یا برج انتها
افتد مال یابد از آنجا که امید داشته باشد نبوده در سیم مال یابد از سفر و خویشان در چهارم مال یابد
از ضیاع و عقار و بیرون از کارها و دفینه در پنجم مال یابد از ... و بفرزند شاد شود
یابد در ششم مال یابد از جهت بندگان و ستور بیماران شود در هفتم از زن بیمار شود و مالی یابد از معامله
و شرکت در هشتم میراثی یابد و از خارج مال یابد در نهم مالی یابد در سفر از جهت ... در دهم مالی یابد
از جهت سلطان و عمل در یازدهم دوستان او را مال و نعمت حاصل آید و بدان شاد شود و در دوازدهم دشمنان

او مالها پیدا واو را اسب واستر حاصل آید از جهت مال یابد **خانه سیوم** اگر کوکبی در سیم اصل بوده
بلند در خانه دیگران خانهای اصل وتحویل وانتها افتد در طالع با سعدی که از وغایب بود باشد یاری
رسند ودر میان او وخویشان سبب خصومتی رود در سیم در خویشان او زیادتی پدید آید وسفر
نزدیک کند ودوستان زیادت شود در سفر در چهارم خویشان او را دختری رسد از پدران
مادر کاهاده پیرنه در پنجم خویشان او را فرزندان زیادت شوند وهیبا با خویشان او رسد در ششم
خویشان او بیمار شوند در هفتم خویشان او زن کنند در همین سال در هشتم از جهت خویشان رنجی
شود وایشان را میراثی رسد در نهم با خویشان سفر کند وایشان را نیکی رسد وبمعلو دخیر وخشم
وتّرد در دهم خویشان او عمل سلطان کند یا سلطان با ایشان متصل شوند در یازدهم سعادت والفت
بود میان دوستان در دوازدهم دلیل عداوت با خویشان وعدو ایشان **خانه چهارم** اگر کوکبی در اصل
اینجا بوده باشد در خانه دیگر افتد یا در همین خانه از اصل وانتها وتحویل در طالع وزیادتی ضیاع پدید آید
در دوم مالی یابد از ضیاع وعقار ومستغلات بر خود جاری یابد در هفتم سبب پدران ابدا هکین شود
یا پدرش بمیرد در هشتم پدرش با کسی که او را بجای پدر بود سفر کند ومتاعی یابد در نهم پدرش عملی
کند یا او را دهقانی وضیاع وعمل فرمایند در یازدهم دلیل سعادت بر دوستان بود در دوازدهم
مال یابد ودلیل بود که پدر یا کسی که بجای پدر بود دشمنی کند **خانه پنجم** زیادت واضافه خوشی
شود وهدایا یابد رسد در دوم مال یابد از فرزند وهدایا وصلات ورسل در سیم خویشان او را
فرزند زیادت شود وشاد دل شود در ششم فرزند بیمار شود در هفتم فرزند زن کند در هشتم
آن فرزند بخویشی شود وبعد که فرزندی از آن وی بمیرد در سفر چشم وبعض فرزندان وی شود در یازدهم
او بفرزندان شاد شود در دوازدهم با فرزند خصومت کند **خانه ششم** اگر کوکبی در وی بود باشد
در طالع اصل بود در بیماری ورنج بیند از دشمنان در دوم از جهت ستوران وبندگان مال یابد در سیوم خویشان
او بیمار شوند در چهارم پدرش بیمار شود در پنجم بند کاشتی بمیرد در ششم فرزند اتشی بیمار شود در هفتم زنش
یا سریرکسی بیمار شود در هشتم دلیل بیماری وخوف بود در نهم در سفر بیمار شود ودر بعضی از بیرگا از کار خویش شکند

در دهم خدمت سلطان کند در یازدهم دوستان بوی حسد برند وخصومت افتد بدین سبب در دوازدهم
دشمنان بیمار شوند ودشمنی آشکارا کنند **خانه هفتم** چون کوکبی که در اصل بوی بوده باشد در طالع
اصل افتد یا تحویل یا برج انتها زنی کند یا خصومت کند با کسی در دوم مالی یابد از جهت زنان وشرکا
در سیم خویشان او بروی رنج کشند در پنجم فرزندان او زن کنند یا او زنی را با دایه خواهد در ششم زن
او را بیماری رسد در هفتم حال زن او نیکو شود در هشتم دلیل مرگ از طرح وخصمان بود در نهم زن
او سفر کند در دهم زنی بزرگوار کند از اهل بیت شریف در یازدهم زن او را فرزند زیادتی شود وابشرکت
او را در دوازدهم بود میان او ودوستان **خانه هشتم** چون کوکب مقتول الدت اینجا بوده باشد در تحویل
در خانهای دیگر بود از اصل وانتها وتحویل در طالع میراثی یابد یا بمیرد در دوم از معاریث مالی رسد
در سیم بیمار شود ویا خویشی از آن وی بمیرد در چهارم یا پدرش بمیرد یا از مال دیرینه حظی یابد در پنجم
میراث یابد از فرزند وفرزندش بمیرد در ششم او را بیماری صعب رسد وبنده او بمیرد در هفتم زنش
بمیرد وپیوسته هراسان باشد در هشتم دلیل اهتمام واندیشه وضعف بود وپشیمانی در نهم در سفر رنج
کشد ومیراثی ومالی یابد در سفر از غربا ومسافران در دهم از سلاطین رنج وغم بیند در یازدهم دلیل که
دوستان بمیرد در دوازدهم دلیل بود که دشمنان ضعیف ایشان **خانه نهم** دلیل سفر بود یا باز آمدن از سفر
در دوم مالی یابد از سفر در سیم خویشان او سفر کنند یا خصومت در چهارم پدرش سفر کند واو را دین
واخلاص وعبادت حق جل ذکره زیادت شود پنجم فرزندش سفر کند ششم در سفر بیمار شود هفتم
زن او یا شریک او یا خصم او سفر کند در هشتم در سفر بمیرد یا او را خوفی بود از سلطان در نهم سفر
کند یا عملی بوجه شغل شود در دهم عملی کند در سفر در یازدهم دوستان او سفر کنند در دوازدهم دشمنان
او سفر کنند **خانه دهم** چون کوکبی در اصل اینجا بوده باشد در خانه دیگر افتد از جهت اصل وانتها وتحویل طالع
عمل کند از جهت سلطان در دوم مالی یابد از جهت سلطان وعمل در سیم خویشان کند در ششم ضعفی بود از جهت
سلطان ویا بیماری در معالجه کند در هفتم مال از نفس ما زنان شریکش نیکو بود در هشتم هراس وبلا بیند
از جهت سلطان در نهم عمل کند در سفر در دهم عمل کند از جهت سلطان یازدهم دوستان او اعمال سلطانی کنند

در دوازدهم دلیل قوت حال دشمنان بود و منفعت یافتن از ستوران و زینت **خانه یازدهم** چون کوکبی در اصل
اینجا بوده باشد در اصل تحویل و اتصال در طالع افتد دوستان در این سال زیادت شوند و هم مال یابد از دوستان
و از انجا که بدو رسد در سیوم دوستان از برادران زیادت شوند چهارم پدر را و با دوستان مخالطه کند در پنجم روشنی
چشم شود از دوستان و فرزندان شادی و عطا یابد در ششم بیمار شود اما سهل باشد زود زایل شود
در هفتم سعادت یابد و شادی از زنان و فرزند در هشتم شاد شود بمال و میراث در نهم بسفر و کار دین شاد شود
در دهم هم شادی یابد از سلاطین در یازدهم منافع یابد از دوستان و امیدها وفا شود در دوازدهم دوستان
او دشمن شوند و با ایشان مخالطه کند **خانه دوازدهم** اصل در طالع دلیل بیماری و زندان و افتادن از مرتبت بود
در دوم مال یابد از دشمنان و یا از ستوران بزینت در سیوم خویشاوندان بیمار شوند و در حبس افتد در چهارم
پدرش را با دشمنان خصومت بود در پنجم از فرزندان رنج و بلا بیند در ششم بیمار شود و در حبس افتد و بندکان نگاران
او بیمار شوند در هفتم زنش بیمار شود در هشتم رنج و بلا کشد و محبوسان و با بستانی در نهم او را از سفر باز دارند
و اگر سعدی ناظر بود دیلامت بود در دهم از مرتبت خویش بیفتد در یازدهم دشمنان او با دوستان مخالطه کنند
در دوازدهم اعدا او قوی حال شوند **فصل در اتصال** دلالات و انصراف ایشان از دلایل اصل و تحویل انتها چون اتصال بود
خانها و اصل و تحویل و انتها بصاحب بیت المال یا تحویل یا انتها یعنی سعید مجد بسیار کند در کسب مال و از ان سبب
رنج و عنا کشد در سیوم برادر خویش سفر کند و خویشان حاجت باشند بصاحب چهارم خوشی و راحت بیند و اگر
صاحب رابع نحس بود بیم هلاک بود و اگر سعد بود ضیاع خرد بصاحب خامس زن او آبستن شود و از غله و مستغلات
منفعت یابد و بهرچه بدو رسد از نسل بصاحب سادس بیمار شود در این سال بصاحب سابع مولود در این سال تزویج
سازد و بزنان حریص بود بصاحب ثامن اگر منحوس بود بیم تلف بود بصاحب تاسع سفر کند و در سفر حریص بود
و در کار دین حرص کند بصاحب عاشر ریاست کند و مصاحبت و مصادقت با اشراف بصاحب حادی عشر کاری
کند که از ان کار در بلا و رنج افتد **انصراف** چون صاحب ثانی منصرف بود فایده مالی اندک بود و طلب هم کمتر بود
و خرج بیشتر انصراف از صاحب ثالث سفری دلالت کند و فوت شود از صاحب رابع از ضیاع زیادتی منقطع
شود و از صاحب خامس از غله یا فرزندان بهره ای بود از صاحب سادس بیماری رسد صاحب سابع میان

او و زنان

او و زنان وحشت کا مفارقت افتد از صاحب ثامن خوف و هراس آرد در تاسع از سفر رنج بیند و در کار دین
تقصیر کند از صاحب عاشر جاه و حرمت نقصان پذیرد از صاحب حادی عشر آنچه امید دارد از وی فوت شود
از صاحب ثانی عشر از دشمنان رنج بیند و در کار دین تقصیر کند **اتصال ارباب بیوت** با ارباب اصلا
اتصال ثانی یابد آسانی صاحب ثالث از سفر شاد شود و خویشان زیادت شوند بصاحب رابع مال و عمارات
و بنا و ضیاع صرف کند بصاحب خامس فرزند و مستغلات زیادت شوند بصاحب ششم بیماری سخت افتد
خاصه که مستولی بطی السیر یا راجع در هفتم زنان بسیار حرص کند برای تزویج و بدان حریص باشد بصاحب ثامن
بلا و رنج بیند اگر فاسد بود دلیل مرگ بود بصاحب تاسع سفری یابد و خویشان و مرا لازم آید و خوابهای
بیند در این سال بصاحب عاشر سلاطین را کارها بدست وی بر آید و با بزرگان بصاحب حادی عشر از
دوستان خیر یابد بصاحب ثانی عشر از انجا که بدو رسد او را رنج و بلا رسد **فصل در بیوت کواکب**
بمواضع اصلی و مواضع دیگر کواکب و قبل از دیگر در این باب شمال عینی یا در طالع زحل در جدی باشد
هفت درجه و زهره در حوت هشت درجه تحویل زهره به هفت درجه جدی باشد زحل به هفت درجه
حوت و نیز احکام عجب باشد بموضع خویش رسد سعد از منزلی بمنزلی انتقال کند اگر بجای مشتری
رسد و زحل را در مکان حظی بود دلیل صلاح کارها بود و یافتن منفعت از دهقانی و ضیاع و اگر بمکان
مریخ رسد سفر کند و وی خطا کند و از خویشان و سفر و رنج برد اگر سعدی ناظر بود سهل تر بود و چون
بمکان آفتاب رسد و آفتاب شهادتی دارد از جهت سلطانی رنج بود و از جهت زنان و امراض که از حرارت
بود و اگر شهادت نبود دلیل منازعت و خصومت بود و بعضی از زنان و بیم سکان او در سدی دلیل
سعد بود و اگر زهره بود با سری از اهل بیت وی اگر بمکان زهره رسد سعد سفر کند اگر اهل زهره
بود و بود که عاشق شود و در ان بلا بماند و چون بمکان عطارد رسد سفر کند و آنچه کمی یاد را
زیان دارد و اگر بمکان قمر رسد از جهت مال زنان عیبی او را کرده **مشتری** چون بمکان زحل رسد نیکویی
بود و حران بسیار کند و بدست وی بر آید بمکان مریخ رسد بر عدو ظفر یابد و سفر کند و از ارباب صلاح
ره یابد اگر بمکان آفتاب رسد مشتری در طالع حظی دارد سفر کند و بیمار شود و از حرارت و از سلطانیه

خفی روی نماید چون بمکان رسد بیمار شود و شرکا و دوستان زیادت شوند و چون بمکان عطارد رسد
دلیل زیادتی علم و مرتبت بود بمکان قمر رسد تندرست باشد و مال و فرزند زیادت شوند و چیزهای خویش
شاد شود **مریخ** چون بمکان زحل رسد مولود را خویشان و دوستان نشوند و سفر نزدیک کند و بر دشمن
ظفر یابد بمکان مشتری رسد دلیل سفر بود و از جهت ستوران رنجه شود و اگر اهل بود فرزندی زیادت
شود **خود درین سخن چنین گفته است** که در آن وقت که مریخ بمکان سعدین رسد هیچ چیز نشود اگر مریخ بمکان
خویش رسد مر او را چیزی یابد از اصحاب حرب و اگر در زایل بود و بطالع ناظر دلیل سفر و زیادتی اهل
بود چون بمکان آفتاب رسد مریخ در طالع یا در هفتم سعادتی دارد در آن سال آبله و ریش بود و از جهة
بدرنجی رسد و از آتش احتراز باید کرد و اگر در عقرب بود بیم قتل بود و در تحویل شمس آسان تر بود چون
بمکان زهره رسد مولود در نکاح افتد از ناکسی و از کثرت جماع اندام رنجی رسد اگر بمکان عطارد
رسد او را از خویشان و بندگان و فرزند و دوستان رنجی رسد اگر بمکان قمر رسد مولود را فرزندی رسد
اگر در موضع نیک بود چیزی بود که سفر کند و ولایت او تباه شود و آنچه دارد و بر دشمنان ظفر یابد **آفتاب**
در تحویل سال به موضع اصل باشد مدار عمل با تنها بود به موضع کوکب رسد **زهره** بمکان زحل رسد مولود
در نکاح حریص بود و اگر زنها منحوس بود و زشت باقی از زمین معنی حاصل آید اگر جهت الارض باشد این کار نیکوتر
بود چون بمکان مشتری رسد دلیل سفر بود و که اندر زیادتی دوستان کند و اگر بمکان مریخ رسد دلیل
کسب تر و کج بود و اگر بمکان آفتاب رسد از سلطانیان رنجی بیند و سفر کند اگر در اوتاد بود بیماری بود
از حرارت و اگر بمکان عطارد رسد مولود را اندر سخن گفتن فرخی تمام بود و اگر بمکان قمر رسد رنجی
بود و سعد خویشان زیادت شوند **عطارد** چون بمکان زحل رسد و سفر کند مریخ بیند و اگر نحس
بود از فرزند رنجه شود و اگر بمکان مشتری رسد کارها و تباه شده صلاح باز آید و اگر بمکان مریخ رسد
کار مولود بیفاید بود و اگر بمکان آفتاب رسد در آن برج که آفتاب بود از آن رنج بیند خاصه اگر نحس بود
از سفر اگر بمکان زهره رسد … و سرود و لهو و شعر و طرب مشغول شود اگر بمکان خویش رسد از نفس
آشناه دلیل کند اگر بمکان قمر رسد مولود سفر کند و خصومت **قمر** بمکان زحل رسد اگر نحس بود در خصومتی

افتد و اگر بمکان مریخ رسد دلیل خصومت و بیماری بود و آن حرارت اگر با اجتماع از جهة او رنجی رسد
غلبه اگر بمکان زهره رسد دلیل سفر و شادی و زیادتی دوستان بود و اگر بمکان عطارد رسد سفری کند
و سعادت یابد و منازعت با دشمنان چون بمکان خویش رسد دلالت اصل قوی تر بود **در نکات چون**
طالع سال و اصل برج انتهای یک برج بود آن سال کارها مشکل بود زیرا که اگر این برج منحوس بود یا منحوس
شود نحوست بدتر باشد اگر سال خداه و قاسم و صاحب طالع و صاحب تحویل همه او قابل تدبیر قمر و خداوند
خانه قمر صاحب دو یک ستاره باشد بیم مشکل بود که هرگاه که این کوکب منحوس شود مخطها بود که کوکب
که متولی بر اصل و انتها بود در تحویل بنگر آن کوکب که سعادت بیشتر دارد و اعتبار بر وی کن و در سال
بر وی حکم بکن و از احتراقات اتصالات او منحوس غافل نباشی و از مواضع اصل زیرا که متولی بر اصل
و دلایل تحویل عطارد بر مواضع احتراق او که برج هبوط یا وبال بود میان زیج و مقابله نحس که در اصل ولادت
بود اثرهای عجیب باشد اگر مثلا عطارد بتسدیس زحل پیوندد بدرجه که بدان درجه در اصل سعدی بوده
باشد یا تسدیس و تثلیث سعدی از اصل ولادت باشد اثر این در سعادت بیشتر باشد مثلا دیگر کسی که
در طالع اصل زهره درجت بوده است بدرجه مشتری بدین درجه رسد و آفتاب در سرطان تثلیث
مشتری و آفتاب در این تحویل نه آن حکم دارد که تثلیث مشتری و آفتاب نه برهین شکل و قانون نیک نگاه
باید داشتن آن اسعد **احکام بودن کواکب در جهت ما خیرها نگفتار زحل** زحل در خانه خویش حکیم و عالم
بود بعلوم دین او را از زهاد با وقات رنجی رسد و علم اخلاق نیکی داند و بزرگان او را دوست دارند
وقت او از ملال بود و استه و متواضع بود خاصه که صاحب طالع بوی متصل بود در خانه مشتری نیکوحال
بود و چیز و بزرگ و نیک خلایق گرامی … و پناه یتیمان و مسکینان و درویشان بود و باز
او را مال نفقتی بود که فرزند … در خانه مریخ … بود و ضعیف در کار
خویش و … باشد … دنیا … از هر چیزی و از هر کس در خانه آفتاب بلندی
و شهرت و جاهت یابد … رسد عاقبت مرگ او بد بود و از میراث … و مادر نصیب
یابد و مال زیادت شود … آن باشد که … زیادی … بود و اهل … بود یا از استقلال خانه

زهره هیچ حاصل نباشد بود کار نرمیح و بود که کودکی را بنفی کند با زنان بر پرهیز مخالطه [illegible] دو عزیز شود
فرزندان بود و مقبل بود از فرزندان و بود که بیماری مریخ عظیم کند و بود که این معاوده را هر کره
نبود از زنان مریخ ببیند و در خانهٔ عطارد خبیث بود و عالم بود بکارها با تاویل کتب و بکار پیشه و نقاشی
بود او را دشمنان که کران زبان بود در خانهٔ قمر مال را در وجه تلف کند و بیماری بسیار کشد از بلغم دلیل
کوتاهی عمر بود **و مشتری در خانهٔ زحل** میل بخلوت و عزلت کند خواهد بود و با مردمان رفق و مدارا کند اندک
دستگیر بود فاما بلا مریخ بسیار کشد در خانهٔ مشتری از عظما و اشراف مردم بود و محبوب بود در دل خلق
و ثنا و محمدت و مال بسیار یابد بسبب [illegible] در خانهٔ مریخ بزرگوار و خطیر بود و اگر در وی تدبیر بود و تدبیر بود ناظر
در وی [illegible] باشد در بهره [illegible] و سلطان بود بر لشکر و لشکریان در خانهٔ آفتاب ضعیف و نیکو [illegible] بود و لیکن
با برادر و فرزندان بد و زنان خویشان فساد کند اگر برخی بود باید اندک [illegible] فساد کند در خانهٔ زهره
بزرگوار بود و دوست دارد و فاضل بود و او را علم [illegible] بود و [illegible] ملوک بود و [illegible] الطریقه
مال بنیان مال بسیار یابد در خانهٔ عطارد کارهای بزرگ کند و دلیل سیاح و علم استیفا بود و علم نجوم و ادب
و مستقیم الطریقه در خانهٔ ماه مال را در عیبات [illegible] بود که اعمال سلطان کند و او را بقیه [illegible] بسیار بود
و عاقبت او بخیر بود **مریخ** در خانهٔ زحل نیکی سخن بود و مال پدر و مادر تلف کند و خویشان را اگر برادر بود [illegible]
کمتر باشد آفت [illegible] بود در خانهٔ مشتری با ملوک و اشراف مخالطه کند و ذکر جمیل بود او را در میان
خلق در خانهٔ مریخ لشکرکش بود و کارهای بزرگ کند و او را از آهن رنجی رسد یا از بالای بیفتد و از جهت [illegible]
بند در خانهٔ آفتاب مال پدر و مادر را [illegible] و [illegible] خویش ببیند دلیل آفت چشم بود و کار او از آهن
و آتش بود و مرگ او بد بود در خانهٔ زهره زنان بد را بنفی کند و آن زنان را با خویشان خویش [illegible] بود و میل ایشان
میل [illegible] که زنان خویش ببیند [illegible] و عجب بود بکار خویش و بود که نفی را بنفی کند که پیش از نکاح [illegible]
نکاح کرده در خانهٔ عطارد دلیل کند که صاحب علم و حکمت بود و [illegible] عیب او [illegible] بود و از عمل
خویش نام نیکو طلب کند و نیابد و از نام نیکو [illegible] بود و بلاهای بد بوی رسد در خانهٔ قمر حافظ
و [illegible] بود و [illegible] او را بیماری رسد [illegible] بود **آفتاب** در خانهٔ زحل بیماری رسد که او را علاج [illegible] شود

بد بود و لیکن

بد بود و لیکن بسیار مال و نیکی تدبیر بود و کند [illegible] ضیاع ملوک را مراکند در خانهٔ مشتری بعز و دولت شود
و مال بسیار بدست آرد و نزدیک سلطان محکم بود و اعمال خطیر کند از جهت ملوک و او را رفعتی [illegible] خلق
بود نزدیک خلق در خانهٔ مریخ از [illegible] مردم بود در خانهٔ آفتاب او را مهتری بود و بر قومی و صاحب جاه
و مرتبت شود و عمارت بسیار کند و عز یابد در خانهٔ زهره نیکو دین بود یا کار آهن یا [illegible] عجب
میل او را از جای [illegible] که رنجی و بیماری رسد در خانهٔ عطارد عالم بود یا منجم یا فالگیر یا قایف و او را از ولد
سودایی بیماری بود و او را بخت بسیار بود و در دهقانی ماهر باشد در خانهٔ قمر از رسالت نیک فایده
یابد و از غربت و عز [illegible] مال [illegible] رسد و از زنان ملوک نیک فایده یابد و از غربت [illegible]
زهره در خانهٔ زحل با زن محرم فساد کند و اگر چنین بود یا [illegible] بود و [illegible]
و از جهت زنی مال یابد و آن زن را دوست دارد در خانهٔ مشتری خطر جاه و منزلت یابد و زنان را از [illegible] نیک
افتد [illegible] اتفاق [illegible] و اهل ذمت دارد تا که [illegible] بدیشان شاید در خانهٔ مریخ [illegible] بود
و بلا [illegible] از جهت [illegible] و مستقیم الطریقه نباشد و از جهت زنان او را آفت و بلا رسد و [illegible] زنان را
بنفی کند و از ان صحبت نباشد با زنان و [illegible] مخالطه او [illegible] بود در خانهٔ آفتاب [illegible]
فساد کند و اگر چنین بود یا شاگردی از او شود که [illegible] را بنفی کند و [illegible] شاگرد که [illegible] را بنفی کند در خانهٔ
زهره دلیل بسیاری شادی و فرح بود و [illegible] باشد [illegible] زنان و علوم [illegible] و قران نیکو [illegible]
و او را در ابتدای جوانی علق صعب افتد در خانهٔ عطارد با زنان نیکو مخالطه کند و با خدمت زنان ملوک
کند و از [illegible] دلیل قتل و خصومت و بلا کشیده بود که نقاش بود یا خطاط یا [illegible] در خانهٔ ماه خدمت
زنان ملوک کند و از خدمت ایشان منافع یابد و [illegible] شاید و از آن جهت خصومت کند و شاید که زنی
کند غریب **عطارد** در خانهٔ زحل او را از کوشش با زنان رنجی بود و هیچکس را از آنچه در باطن بود وقوف
نبود و او را در اسرار [illegible] کند و [illegible] سبب بلا [illegible] بود که عالم نجوم و صاحب [illegible]
بود و علم و عقل بود که گاهی بود که قضا [illegible] خطیب و صاحب مرتبه بود در خانهٔ مریخ نیکی تدبیر بود و تیز فهم
و لیکن در [illegible] قلیل الحیا بود و [illegible] کند در [illegible] با [illegible] زنان [illegible] او که [illegible] بود

و نام‌ها نیز در تو نویسند و ما را سلف دهد و اندک وفا بود در خانهٔ آفتاب وجیه و مکین بود و بشر دیک ملوک بود
که بدرجهٔ وزارت رسد در خانهٔ زهره نیکی تدبیر بود و محبوب در میان خلق و گشاده روی بود و بود که مفتی
بود و معلم الحان داند در خانهٔ عطارد حکیم و عطارد دبیر که بود و هر چه بیند بیاموزد و علم نجوم او را پیشه شود
و عرب دوست دارد در خانهٔ قمر عالم بود و صلاح رعایا و باکتابت و مقبل بود در کارها و از تجارت روزی ستد بود صلاح الیه
والعقل **قمر در خانه** زحل کاهل بود و کار و تدبیر بود در خانهٔ مشتری رئیس و متقی بود و مفتی و دبیر بود و به روی قتال گوینده و حکیم
و منصف بود و معاقبت شرعی بود در خانهٔ مریخ دلیر بود و مناقب کار خویش اما با اهل فساد فی الظلم کند و مقدم قوی بود کارزار
و قتال کند در کارها مسرع بود در خانهٔ آفتاب نیک بود و او را بجاهای بهار رسد بزرگ نام بود و با ملوک و اشراف مخالطه
کند و امین ملوک بود در خانهٔ زهره نیکو روی بود و محبوب در چشم خلایق خاصه در برج آتشی بود و لیکن بر زنان
حریص بود و بدین سبب بلا و رنج بیند و بروی ملامت کنند و زنان نیکو دیدار ستاخواهد و با هر کس خوش زبان بود
در خانهٔ عطارد حکیم و عاقل در حساب نیکو داند و از اعمال [illegible] موفق بود و به جماعت از زنان حریص بود و از زنان
مقبل بود و نیکو معاشرت بود با زنان در خانهٔ قمر حکیم و با هر که خصومت کند بر وی ظفر یابد و مال از چشم [illegible]
رسد با [illegible] بود و جست قمر مریخ [illegible] بود از جهت رطوبت و امثال آن و سیم **دلایل کواکب در خانه‌های**
منسوب از کتاب هند زحل در طالع عفیف و مکرم بود و خلق بروی اختلاف دارند در دوم در حفظ خویش تنگ
بود در سیم او را برادران باشند از نوعی بهتر در چهارم مادرش یا پدرش در حال طفولیت او بمیرد در پنجم مرگ
فرزندان بیند در ششم صحیح المزاج بود در هفتم کودکی زن کند در هشتم او را ناگاه بکشند در نهم همیشه مسافر بود
در دهم بدخوی بود در یازدهم تا زنده بود در سعادت بود در دوازدهم دشمنان او مقهور شوند **مشتری** در طالع
نیکبخت و راست در خانهٔ دوم جمع [illegible] روزی بود در سیم او را همه شادی بود از خویشان در چهارم از پدران
و ضیاع منفعت یابد در پنجم فرزند روشن چشم بود در ششم صحیح المزاج بود در هفتم از قبل ازدواج و شرکا مال
یابد و میراث از جایی که نداند بدو رسد در هشتم از سفر و عمل [illegible] راحت یابد بود که حج کند و بخورد در نهم عمل
سلطان کند در دهم از دوستان روزی ستد بود در یازدهم امیدهای او وفا شود در دوازدهم از اصلاح رنج
بیند در دهم **مریخ در طالع** با خصومت بود اما اقبال بیند از آن خصومت در دوم مال یابد بیشتر حرام بود در سیم

بیان او و خویشان

میان او و خویشان خصومت بود در چهارم میان او و پدران دشمنی بود در پنجم فرزندان او بزرگ شوند
و دلیر بود در ششم درست مزاج بود در هفتم خصومت میان او و زنان او و زن او را دوست دارد در هشتم در آب
یا در آتش هلاک شود در نهم مال یابد از جایی که نترسد در دهم از جهت [illegible] عمل سلطان رنج بیند در
یازدهم رنج بیند و درویش بود در دوازدهم همیشه مسافر بود **آفتاب در طالع** توانگر و مال‌دار بود و محتشم
اما محروم بود که بزرگ هوای یا آتشی بود در دوم درویش بود در سیم خویشان او را دشمن دارند در چهارم
پدر از نعمت بهره دارد کما کبد در پنجم او را فرزند کمتر بود در ششم او را بسیار علت و بیماری بود در هفتم
[illegible] دست کند در هشتم میان اهل و اقارب بمیرد در نهم جایی که نبود است مال یابد در دهم [illegible]
و الزیاد بود در یازدهم مال و حرمت یابد در دوازدهم خلق حاجتمند بود **زهره** در طالع پاکیزه لباس و پاک
نفس بود و خلق او را دوست دارند در دوم مال یابد در سیم او خویشان را دوست دارد و خویشان او را دشمن
دارند در چهارم مال یابد یا مادرش [illegible] کند در پنجم [illegible] کار خوش کند [illegible] در ششم
[illegible] عیب بود در هفتم زنی کند از خویشان بود در هشتم از جایی بلند بیفتد در نهم از آنجا که [illegible] مال
یابد در دهم او را دو نام بود شاید که بدین معروف بود در یازدهم از دوستان مال و سلاطین بهره یابد در دوازدهم
هم [illegible] دارد اما بعضی بفرمان آیند و با زنان خصومت کند **عطارد** در طالع زیرک بود اما بدبخت و لجوج
بود و بدبخت در دوم مال یابد از تجارت در سیم خواهران و برادران دارد در چهارم مال و میراث یابد از پدر [illegible]
و تلف کند در پنجم مکر و حیلت بیند و فرزند شادی در ششم طبیب کند [illegible]
در هفتم زن و فرزند شاد شود در هشتم در [illegible] محبس میرد در نهم همیشه مسافر بود در دهم [illegible]
[illegible] حال بود [illegible] کند [illegible] در یازدهم [illegible] عاقبت کند [illegible] در دوازدهم حال او [illegible]
قمر در طالع عالم و فقیه بود در دوم مال تلف کند در سیم او را خواهران و برادران بسیار باشند و جلد بیند در چهارم از
مادر و پدر دور افتد در پنجم او را فرزندان باشند در ششم او را عیب بود در هفتم تزویج کند [illegible] در هشتم حالی بود
در نهم از سفر رنج بیند [illegible] در دهم [illegible] **احکام بود [illegible] در خانه‌ها**
ان شاء الله تعالی صاحب طالع در طالع مولد [illegible] بود [illegible] در دوم [illegible] در سیم خویشان

عیالی دارد و عیال ایشان بود و سفر بسیار کند در چهارم نیکو کار بود با مادر و پدر و از سلطان بلا بیند در پنجم
چشم بفرزند روشن شود و بسیار دوستان دارد در ششم کار بندگان و خدمت ملوک کند و بود که بطب و معالجه مشغول
شود یا بیماری در هفتم بسیار خصومت کند و زنان را بفریبد در هشتم ضعیف دل و حب النفس و کثیر الاهتمام بود در نهم
در علم بسیار سخن گوید و مقام نکند در شهری و بقعه متصل که ولادت او آنجا بوده باشد و بیشتر در سفر باشد در دهم
در کار سلطان بود و بسلطانیان متصل و از ایشان نزید در یازدهم نیکو خلق و بسیار دوست بود و بعد بر فرزندان
زیادتی منفعت ندارد و اندک فرزند بود در دوازدهم بدبخت بود و شوخ و بسیار دشمن دارد و بر وی ظفر یابند صاحب
ثانی در طالع مال یابد بی طلب و رنج در دوم معیشت او از هرچه معروف بود خویش پیدا کند و کند در سیوم از اسفار نیکو
و خویشان مال و مستغلات یابد در چهارم از آبا و اجداد مال یابد و از ضیاع و مال پدران نیکو بود و ملک و عقار
بماند در پنجم از زنان و خصومت و دخل یا و فرزندان مال یابد و مستغلات در ششم از بندگان و ستوران و خدمت
کاران و آنچه در هفتم بسبب زن و از جهة زنان و معاملت در هشتم از مواریث مال یابد و نفاق بود بسیار که
ندارد و بمصالح خویش و بیوستگان صرف کند در نهم از اسفار و مرد دین و صرح مال یابد در دهم از سلطانیان و عمل
سلطان مال یابد در یازدهم از دوستان و تجارت و صنعت مال جمع کند در دوازدهم از زندان داشتن و کار قاضی کردن
و کارهای ناواجب مال بدست آرد و بیشتر مال ببرد **صاحب ثالث** در طالع بهتری اقارب خویش بود و ایشان
از وی منافع یابند در دوم با خویشان خصومت کند و از ایشان رنج بیند در سیوم او با خویشان معروف بود و او را
از ایشان مدد و معونت بود در چهارم خویشان مال پدر وی بدست گیرند و او را از زیادت نصیبی ندهند و او بی خویشان
حاجتمند بود در پنجم او با خویشان باشد در غربتی سفر بسیار کند و ایشان فرزندان خلق باشند در ششم برادران و خواهران
و خویشان با وی خصومت کنند و غایل او جویند در هفتم بعضی از خویشان زن او را چون طلاق دهد خواهند
و از آن فرزند آید و از ایشان او را از آن سبب عداوت کنند در [illegible] خویش زن او را کراه کند [illegible] در هشتم خویشان
او [illegible] در نهم خویشان او بد باشند و زن دیگر [illegible] خویشان در سفر زن کنند در دهم دلیل کند بر [illegible]
و هلاک و [illegible] ایشان بود در یازدهم خویشان دارد که از اهل دین و صرح باشند اما بوی نسبت دارند در دوازدهم خویشان
با وی خصومت کنند و ایشان را جاه و ولایت سلطنت کند و بهری دست یابند **صاحب رابع** در طالع [illegible]

ومعیشت

ومعیشت ایشان از جهت وی بود اما مادر و پدر در دوم پدر او را دو شهر دارد در سیوم پدر و مادر از خواهران
و برادران رنج بیند چهارم پدران معروف باشند که ایشان را جاه و حرمت بود در پنجم توانگران و معروفان باشند
و ایشان را فرزندان باشند و خاندان ایشان مدتی خاندان خاصه که برج ثابت بود و صاحب رابع سعود در ششم
پدر را با آبا و اجداد جاهلان و عزبا باشند در هفتم آبا و اجداد از شهری معروف باشند اما زیادت و درجه ندارد
و میان او و پدر خصومت بود در هشتم پدر اندک بود در نهم پدر غریب اصل و غریب و جاری بود که پدر شر بود
در دهم معروف بود و سلطان شناس در یازدهم پدر نیکو حال بود و بزرگی و بیرون نجات یابد که او نام او را
در که جا که او تقرب افکند در دوازدهم پدران عزیز باشند که از خان و مان بیفتاد و باشند و حال ایشان بیانه بود
صاحب خامس در طالع سعادت و رای پسران خلف باشند و از ایشان نیکبخت بود خاصه که برج مذکر بود و کواکب
در دوم اکثر فرزندان باشند که پدر در حرمت و کنف ایشان زید در سیوم اکثر فرزندان با شعر نام برادران و خواهران
سفری و روزی شد بود در چهارم او را داد و بد بخت باشد و از ایشان شادی نه بیند در پنجم اکثر فرزندان توانگر بود
اما عیب ناک بود در ششم فرزندان او عیب ناک باشند یا او خصومت کنند و از ایشان رنج بیند در هفتم مال شوهر زنان
اینکه فرزندش کمتر فراتر آید در هشتم فرزندان او بغربت افتد و بعد از ایشان سود یابد در نهم اکثر فرزندانش بیمار شود
یا ناقص باشند در یازدهم روشن چشم بفرزندان بود و خویشان فرزند در دوازدهم بفرزندان او بیماری یا نقصانی بود
و از آن هلاک شوند **صاحب سادس در طالع** بیمار شود یعنی بود و غلامان و بندگان و ستوران او هلاک
شوند در دوم از دست بندگان خویش زیان کاری ستوران در سیوم خویشان او را نقصانی و عیبی بود و عمل
بندگان و خدمت کند در چهارم از فرزندان بندگان بود و در نسب او بنده بود در پنجم فرزندان او بزیان آیند
و ایشان را عیبی و نقصانی بود در ششم مولود در دست مرا بود چون خداوند طالع بوی ناظر نبود در هفتم با زنان خداوند
حساب مخالطه کند و بهری بهتانها کی بیند در هشتم خبث و لینه بود و در غربت بیمار شود و از آن رنج بیند در نهم در غربت
بیمار شود و بنده ناقص خرد در غربت در یازدهم از سلطانیان بلا و رنج بیند و از آن رنج باوی بماند در دوازدهم با بندگان
معروفات مخالطه کند در دوازدهم او را دشمنان بزرگ منصب باشند اما بر وی دست نیابند **صاحب سابع در طالع**
سعد و شعر فی بود و زنان بوی رغبت بسیار کنند و بخصم دست یابد در دوم مال بسبب زنان بزنان آید و زنان

او بمیرند در ۳ خویشان او زن او را بزنی کنند و با خویش نکاح کند در ۴ از اهل بیت خویش پارسا زنی با هنر بحبال
کند ۵ زنی بخواهد که بزاد از وی کمتر باشد اما نیکو خوی بود در ۶ کنیزکان [illegible] کم گردد در ۷
زنی پارسا کند خویش بخواهد اما دوست ندارد در ۸ میراث زن یابد [illegible] زنی مال دار بود در ۹
زنی غریب کند و او را دوست دارد در ۱۰ زنی کی از لشکریان و سلطانیان و از وی نیک بیند در ۱۱ زنی
کند که او را دوست دارد و از وی منافع یابد در ۱۲ زنی [illegible] کند و از وی رنج بیند **صاحب ثامن در طالع**
قوی مزاج بود و بسیار اندیشه در مصالح و مقاصد خویش در ۲ روزی [illegible] بود از مواریث [illegible] از هر کاری که مال
مال طلب کند در ۳ اندک عمر خویشاوند بود و خویشاوندان او خدمت کنند [illegible] در ۴ [illegible] غربت بود و اندک
عمر و ناقص در ۵ فرزندان او بجهالت بمیرند و آنچه [illegible] باشد [illegible] بعمل سلاطین در ۶ از ممالیک [illegible]
روزی مند بود در ۷ میراث زنان یابد [illegible] و لیکن زنان خویشان را دوست دارد در ۸ صحیح المزاج
بود و بیماری سهل باشد و مرگ باسان بود در ۹ بدنیت و عمل بد و غربت میرد در ۱۰ هلاک او بدست سلطانیان
در ۱۱ پارسا بود [illegible] تکلف و تخلق [illegible] تقرب کند و تزویج با خویشان سازد در ۱۲ اسیر [illegible] و بد اعتقاد
باشد **صاحب تاسع در طالع** پاکیزه نفس و نیکو اعتقاد باشد [illegible] بیان [illegible] در ۲ سفری
روزی مند بود و مال یابد در ۳ زنان او [illegible] و با شهری شود در ۴ پدر [illegible] بیماری [illegible] فانی بود در غربت
میرد در ۵ او را فرزند [illegible] از شهر او [illegible] در ۶ رزق [illegible] بنده و ستور در سفر بیمار
شود در ۷ زنی نیکو و عفیف [illegible] در ۸ حریص بود در سفر او [illegible] قطع افتد در ۹
اندک سفر [illegible] مستقیم الطریقه در ۱۰ خویشان او زیان کنند از اهل بیت سلطان و پارسا بود در ۱۱ پارسا
و خویشتن دار بود در ۱۲ ابله و [illegible] بود **صاحب عاشر در طالع** سبب اعمال سلطان او را سعادت کند
با حرمت و جاه بود [illegible] در ۲ [illegible] اعمال سلطان [illegible] در ۳ اندک باشد
خویشان او را [illegible] باشد [illegible] کند در ۴ معروف [illegible] اهل بیت بزرگ بود در ۵ فرزند
بیمار [illegible] از سلطان [illegible] در ۶ [illegible] کار بود [illegible]
و از دکان [illegible] کنند در ۷ [illegible] در ۸ حرمت و جاه یابد در جوانی در ۹

سفر و غربت [illegible] در ۱۰ [illegible] کند [illegible] چون باید کرد و از سلطانیان
رنجد در ۱۱ دوستان از وی نیک [illegible] فرزندان او مال بدست آید در ۱۲ محروم بود از سلطانیان [illegible]
اعمال ایشان و او را از ایشان [illegible] **صاحب حادی عشر در طالع** مظفر و نیکو حال
و [illegible] بود در ۲ از دوستان مال و حرمت یابد در ۳ برادران و خویشان او معروف و [illegible]
از مال [illegible] در جوانی در ۴ حال او نیکو بود [illegible] در ۵ فرزندان [illegible] باشند [illegible] آخر عمر حال
و حرمت و نعمت بود در ۶ [illegible] حال [illegible] بود [illegible] در ۷ او را زنی بود [illegible] و نیکو [illegible] مال و نعمت
یابد و حرمت [illegible] فرزندان حاصل کند از وی در ۸ معروف بود [illegible] تجارت کند در ۹ در غربت خیر یابد و آخر عمر
او را سعادت بود و سعادت [illegible] کند [illegible] در ۱۰ [illegible] در جوانی [illegible] در ۱۱ بسیار
خیر و نعمت [illegible] بود [illegible] در ۱۲ [illegible] که دوست [illegible] دشمن
صاحب ثانی عشر در طالع بد بخت و بسیار دشمن بود و [illegible] مظفر باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ضعیف تر بود در ۳ بد حال بود [illegible] که آن زیان دارد [illegible]
[illegible] در ۴ خویشان با وی خصومت کنند [illegible] در ۵ [illegible] خصومت افکند
[illegible] ولادت [illegible] بود در ۵ حال فرزندان [illegible]
[illegible] در ۶ [illegible] در ۷ [illegible] از زنان [illegible]
کند [illegible] سبب خصومت و رنج [illegible] در ۸ اندک دشمن بود [illegible] در ۹ خویشان او را
رنج و بلا رسد [illegible] اعتقاد [illegible] عبادت در ۱۰ از باب مناصب و سلطانیان با وی خصومت کنند و بسیار
اندیشه بود [illegible] دوستان با وی [illegible] دشمن شوند [illegible] در ۱۲ اندک دشمن بود
و دشمنی که دارد پنهانی بود [illegible] **قمر بمنازل** اگر ولادتی افتد قمر در
شرطین مولود محبوب بود میان خلق و سلیم العرض [illegible] بود در **بطین** [illegible]
بود در **ثریا** [illegible] در **دبران**
[illegible] بود [illegible] کند در **هقعه** نیکو خلق بود و بسیار دوستان

دارد و تمام عقل و تجمل بود و ضعیف در هنعه کافر نعمت و جدل بسیار مضرت بود در ذراع با خویشان
و دوستان نیکو زندگانی کند و مال کسب کند از هر جایی که تواند در نثره پاکیزه نفس و بسیار شغل بود و دهقانی
و تجارت او را موافق بود در طرف بسیار گناه و فاسق بود و هیچکس نخواهد که با وی مخالطه کند در جبهه پارسا
و نیکو روی و نیت بود و شجاع و بسیار فرزند و معاشی دارد و سنگین و محترم بود در زبره بسیار معاشی دارد
محبوب بود میان مردم و محترم نزدیک پادشاه و روی به هیچ کار ننهد که نه او را میسر شود و در هر چه شجاع
و صادق بود و نیکو نیت در صرفه شجاع و بسیار علم بود و عاقل و راغب باشد بجمال و درمان و طاعن بود در سماک
پاکیزه نفس بود و جمال و کینه کی دوست دارد و شجاع و جوانمرد بود در غفر قوی شجاع بود و حسود و غیره و هیچکس
نخواهد در زبانا اندک عقل و کاهل بود و بسیار اندیشه مجتهد بود در علم در اکلیل صادق و عاقل بود و در عمر و جمع
در نیک کند در قلب شجاع و حکیم و عاقل بود از سخن او را رنج رسد در شوله مادرش بعد از هفت روز یا هفت
ماه یا هفت سال بمیرد و در ربع سیوم از عمر وی مالش تلف شود و در آخر عمر او را راحت و نعمت پدید آید در نعایم
شجاع و صادق و بسیار مال و خوب و مال بسیار نکاح و اندک فرزند بود در بلده نیکو عبارت و مسکین بود و نزدیک
سلاطین بسیار احسان کند با خلق و از اخبار او را نصیبی بود در ذابح سلفی و کفایت بود و در هر کاری که کند
منافع یابد در سعد السعود بسیار مال و محبوب بود و نزدیک خلق و بجلق بلع هیت او را در معصیت بود و اندک نعمت
بود و جنگ دوست دارد و اگر خواهد که چیزی او را میسر نشود در اخبیه فریبنده و مکار بود و بسیار خطا کند
او را بعد از زنان آزار رسد در مقدم وافر العقل بود و بکفایت در مؤخر نیکو عبادت و نیکوکردار بود با مادر
و پدر و دوستان همچنین در رشا چون فرخ شعر بود و حکم او دارد احکام بودن کواکب در وجوه از کتاب یکوش
ما یلی زحل در وجه اول حمل در اول عمر مال بسیار یابد و رنج و محنت در وجه دوم حاشی نیکو بود و مال بدست
آید و از سفر و از سفر رنج بیند و از میانه عمر تا آخر آسوده باشد و اگر زحل سعد بود در وجه سیوم چون
سعد بود مال بسیار بدست آید و از عمل سلطان و دهقانی و اما در جهانی رنج و بلا بیند و تنگدستی و میانه
عمر اگر منحوس بود او را رنج و بلا رسد زحل در ثور در وجه اول صاحب تجارت بود و از تجارت و معامله نیک
شد بود و اگر منحوس بود میانه زمانه کافی رنج و بلا کشد و او را جراحت رسد و در راه قطع افتد و مالش بزیان آید

و از مواریث زنان او را نصیبی بود در وجه دوم او میانه بود و میانه عمرش بهتر بود و اگر زحل منحوس بود با مردم
مخاصمت کند و پیوسته او را رنج رسد و مال او هیچ نماند در وجه سیوم پدر و مادر شاد شود و از ایشان آسایش
یابد و همچنان از کارها دیرینه و عاقبت او نیکو بود و در آخر عمر او را مال و حرمت بدست آید اگر منحوس بود
از هر چه کند منفعت نیابد زحل در جوزا در وجه اول با رای و تدبیر بود و معروف میان مردم و مال بسیار بدست
آید او را در سر بود و اگر زحل منحوس بود مردم او را از عمل او بد افتد در وجه دوم دلیل شادی و ریاست
و اشراف باشد و دلیل کسانی که اقربا باشند و ایشان را توقع منفعت نباشد خاصه که سعد باشد در وجه سیوم حال او
از آبا و اجداد بهتر بود و بزرگوار و معروف و مشهور و بیمن و از استادان دانش بهره یابد نیکو عهد باشد و اگر
منحوس بود درویش بود و او را نکبت بسیار رسد زحل در سرطان در وجه اول از اهل بود و او را دختران باشد
و این وجه بد و دلیل کثرت اولاد و نیکو سیرت بود و لهو و صلاح دوست دارد و هنرها و اگر منحوس بود
دلیل بد و نکبت بود وجه دوم سنگین و مشهور و معروف بود در شهرها و تندرست و خرم و پاکیزه نفس بود
و در میان عمر شادی و راحت یابد اگر منحوس بود او را عیبی بود و میانه عمر از مراتب خویش بیفتد اما در وجه
سیوم عاقبتش نیکو بود و منافع یابد از کارها و اگر زحل منحوس بود آفت یابد از فساد و تجبر بود
در کارها و در میانه عمر از مرتبت خویش بیفتد زحل در اسد در وجه اول هنری بود و شغل ملوک کند و مال
بسیار بدست آرد و بزن و فرزند شاد شود اگر منحوس بود از دوستان دشمنی شنود و بروی خشم گیرند
و بجهت او کارها بسیار رنجی و جنگ شود در یا کند و درویش بود و زنی غریب که عاقله و اگر منحوس بود میانه
عمر بلا کشد و در وجه سیوم در هر کارها رغبت بود و از عکس و درویشی بود و اگر سعد بود حاجات یابد
از بلاها و اگر منحوس بود محبوس و عذاب مبتلا شود و فاسق بود زحل در سنبله در وجه اول ادیب و با ادب و فاضل
بود و از علم خویش بهره یابد و بزن و فرزند شاد شود و گشت معاملت شود و فرزند نیکان او را بود
و بفرزندی که بود و با شرف و حاطه کند اگر منحوس بود از زن و فرزند اندوهگین شود و بیماری شود در وجه
دوم رها بود که مطرب بود و خواننده احوال او و اولاد و بود و بزنان مایل بود و اگر منحوس بود دلیل نکبت و بلا بود و در دنیا
هیچ بدست وی نیاید و گرم و رنج بسیار بیند و سفر بسیار کند و در میانه عمرش کار او بتر و ابتر شود در وجه سیوم

ادب و متعلم بود و عاقل بود دهقانی و زراعت دوست دارد و بسیار شوهر دارد و عاقبت او بخیر بود اگر نحس
بود درویش بود خاصه در آخر عمر زحل در میزان درجه اول توانگر و بسیار مال و ضیاع دارد و او را فرزندان
نیک بود با اعمال و خلف باشند و مال خویش پنهان دارد و حریص بود به نکاح و دلیل قیادت بود درجه ثانی
اگر مقبول بود و محبوب بود و کریم و ضیاع دارد و سفر دریا کند و با پیرزنان مخالطه کند و از فرزند فرزند
نرینه منصب بلند و راحت و شادی یابد در میانه عمر و اگر نحس بود سفر دریا بسیار کند و بغایه درجه ثالث
کار ملوک کند و از آن بهره یابد و او را فرزندان خلف باشند و شاد دل بود و اگر نحس بود او را در اسافل
یعنی بیماری رسد و خلاع و سخن چین بود و دروغ گوی بود زحل در عقرب درجه اول اگر سعد بود
ملعد با رسا بود و رئیس بقعه بود و ستوران نیکو دارد و اگر نحس بود درویش بود پیران و فرزند درجه
ثانی فاضل و معروف بود دور وطن خویش در میانه عمر حال او نیکو شود و اگر نحس بود کارهای او بشولیده
بود درجه ثالث حسن المزاج بود و مصالح اهل الله مال بسیار بدست آرد و مبارک بود و معروف بود میان مردم
همنشین ملوک و اشراف و زنان دوست دارد و اگر نحس بود دلیل فقر و بیفتادن از منزلت بود و دلیل آن
بود که اسرار مردمان جوید زحل در قوس درجه اول معیشت ملعد از طب و دارو بود و خوش و فرزندان اولی
و اولاد بود اگر نحس بود خصومت افتد از مکانی بمکانی انتقال کند درجه ثانی با مردکانی بود که سفر
دریا کند و اگر زحل نحس بود بعضی اعضای او را بیماری و خلل رسد و او را هیچ زن و فرزند نبود درجه ثالث
بسیار سخن دارد و صاحب اسرار بود سفر بسیار کند و با پیرزنان مخالطه کند و به فرزندان اندوه کند و در جوانی
بد حال بود و مرگ پدر یا برادر ببیند و از آن محنت شود و مال تلف کند و او را دشمن بسیار بود و عاقبتش
بخیر بود زحل در جدی درجه اول مال و ضیاع دارد و لیکن عضوی از اعضای او بیمار بود و مال او همیشه
تلف شود و با دوستان و خویشان مخالطه کند بسیار و با پیرزنان حریص بود اگر نحس بود از درجه خویش
بیفتد و مال بار دیگر جمع کند و همیشه در عمر خویش حریص باشد به نکاح زنان و از آن زیادت شادی بیند
درجه دوم رئیس عظیم الشان بود و سفر طلب تا انکه شاد بود و فرزند و مبارک در میانه عمر اگر نحس
بود دلیل بیانه بود دلیل فنا او بود درجه سوم رئیس فاضل مقدم بود و مال مردم بسیار دارد و خلق بسیار

بب او هلاک

بب او هلاک شوند و فرمان دهنده باشد و عمر در خیر و نعمت گذراند و بر اعدا ظفر یابد اگر نحس بود همه کس
بد بود زحل در دلو درجه اول میمون بود و شوم در درجه دوم خیر و فاضل و معروف بود و معیشت او
از ادب و کهانت بود و نجوم و کار او در میانه عمر بالا گیرد مال بسیار بدست آرد و اگر نحس بود درویش بود
و از زخم مار یا سگ بمیرد درجه سیوم ملاح بود یا میر آب و سکار بود دروغ زن بود و بار مکانی کند و اگر نحس
بود دلیل سفر و ترش بود و دختران او هلاک شوند و از مکانی بمکانی انتقال کند زحل در حوت درجه اول سفر دریا
کند و شوم و بی بخت بود و از دهقانی بی بهره بود اما از اهل و علت شاد شود اگر نحس بود او را از سلاح و جراحت
رنجی رسد و او را زنان [illegible] و عنا [illegible] درجه دوم دلیل بود که از ملوک و رؤسا و مهتران بود
و به خلق بسیار مشغولی و اگر نحس بود درویش بود و در میانه عمر حال او بد شود درجه سیوم دلیل حلاوت
بود از عزت ملوک با امانت و دیانت بود و او را در مکر و خضیض علتی و رنجی پیدا آید و سختی و عذاب
و حبس مبتلا شود و اگر نحس بود دلیل اندوه و رنج و عاقبت بد بود در [illegible] مشتری در حمل حسن الاهل بود
و [illegible] ایشان شاد دل شود و مهتران و رؤسا باشند و در زرق بود از زمین و ضیاع اگر نحس بود حالش بیانه
بود و در بلا و نکبت افتد و از مکانی بمکانی انتقال کند درجه دوم سرت ملائکه دارد و با مروت و دیانت بود
و نیکو در میانه عمر رنج و راحت یابد و بر کسی [illegible] و صلاح و خیر بود و آسانی درجه سیوم دلیل سعادت
بود و با اهل و ولد شاد شود و مال زنان یابد و صاحب عز و جاه و دولت و رتبت و اقبال باشد و چشم او فرزند
روشن شود و اگر نحس بود کامل عقل کار بود مشتری در ثور درجه اول متکلم و نیکو سخن بود و در صلاح
و لشکر متصرف و از جهت فرزندان رنج بیند و او را از فرزندان چه زنان آیند و با او خصومت بسیار کنند و او
با کس خصومت نکند درجه دوم محبوب بود در میانه عمر بسیار نیکو معروف و بسیار خصومت بود و در میانه
عمر کار وی بلند شود درجه سیوم ببیند و اگر نحس بود از میانه عمر سعد بود و شر بود در میانه عمر مشتری در جوزا
درجه اول عاقل و خردمند و مبارک و سفر بسیار کند و معروف و محترم و عالم و بادب و با او خصومت بسیار
افتد و تدبیر او نیکو بود درجه دوم معیشت او از جهت [illegible] بود و شجاعت در ذکر کردن درجه سوم رحیم و [illegible]
بود و تا انکه مایل [illegible] شاد شود و ضیاع بسیار دارد دلیل کهانت و مطربی و امثال این بود مشتری در سرطان درجه

او لیکن شیرین بود ناظر باشد دلیل بخیر و نیکی بود و اگر نظر ندارد و مشتری نحس بود بدبخت و فرمان دیگری
برد و هر که زند بشود و بیماری کار دوستان دارا باشد درجه دوم ادیب و عفیف بود و عجلت و نیکبخت
بر قوم فرمان دهد و میانه عمرش موافق تر بود درجه سیوم مهتری بود شاد با اهل و عیال و دلیل قوت و ریاست و نیکی
بود و عاقبت اگر نحس بود عیال متهم به زنان رنج ببیند اما از دیگر کارها جمله بهره مند بود و در آخر عمر علم شریعت
شغل بود مشتری در اسد درجه اول قدر عالی بود و صاحب خیالات و مشغلات و ترویج او در آخر عمر بود و اگر
نحس بود مولود در اعمال دولت شود و هر که او نزدیک بود هر که زنش هر دو در مدت نزدیک بمیرند و اگر نحس
بود به دوستکار بود و بیاری دوستان طمع دارد و علیل سفر دارد و انتقال بود و غربت نکوهیده بود میان خلق درجه
سیوم متحمل بود و بدبخت بود در آخر عمر و رنج کار و تعب و غضب کند و عاقبت کار او بخیر بود مشتری در سنبله
درجه اول ادیب و متکلم و مقبول و حسن الاهل والولد و معمار و عفیف و مشهور بود و اگر نحس بود اندک مال اما
کار و خدمت ملوک کند و فرزندان او بمیرند و عاقبت کار او بد بود درجه دوم سعی در مقبل و صاحب اولاد
بود اما بعضی از فرزندان از زنان بر دست او هلاک شوند و مال بدست آرد بسیار خرج کند و تلف بود و اگر
نحس بود کار و ترویج او تمام نگیرد و در امور بخت تصرف کند و درویش بود و دوستان دارد و میان تا زنده
میان عمر رنج و بلا ببیند درجه سیوم متکلم و ادیب و دبیر و خردمند بود وقتی که در دهقانی بود و مال یابد در آخر عمر اگر
نحس بود دبیری و عقل و با جمله اشکال بدماغ و بد فکرت و بد دهقانی که خلاف آن باشد مشتری در میزان درجه اول
خدمت ملوک کند و با کفایت و عقل بود و اگر نحس بود درویش بود با اهل و ولد شاد شود و او را اجنبیانه متهم
کنند و در میانه عمر حال او نیک شود درجه دوم متمول بود و بیشتر مال او از میراث بود و اگر نحس بود بدبخت بود و ظالم
و حقیر درجه سیوم تدبیر نیکو کند و مقبول بود و در دوره مال او را بدست آید و عمر در شادی و راحت گذارد و بود که
برای تجارت سفر دریا کند و سعد بسیار کند و اگر نحس بود شقی بود و بیمار شود و او را از سرما رنجی رسد مشتری
در عقرب درجه اول نیکبخت بود و لشکرکشی و خلق از وی خشنود باشد و دوستی دارد و صید کند و اما از کم عقل
بود و اگر نحس بود در میانه عمر کارش نیکو شود و به فرزند شاد شود اما خویشان او بمیرند درجه دوم
شریف و معروف و ندیم بود از اشراف و ملوک اگر نحس بود کار او و عقل او ناقص بود و مبتلا شود و بقوی شریف

و از بالای

و از بالا بیفتد و در سفر دریا سفر کند و سلامت یابد و بعضی از مال او تلف شود درجه سیوم بزرگی دارد و هیبت
بود و مقرب ملوک و سلاطین بود مشتری در قوس درجه اول نیکبخت بود و توانگر و محبوب و اسیر اگر نحس
بود دبیری باشد که در کارها رنج و بلا گذارد و از سعادت و شقاوت به سعادت حال که بهار باشد و مخاصمت
کند و وام بسیار دارد درجه دوم بازرگانی بود که سفر دریا کند توانگر بود و اگر نحس بود در بلا افتد اگر از آن
برهد مکر بیند و در میانه عمر بدبخت شود درجه سیوم صاحب صید و دوستان نیکو بود و اگر نحس بود وام بسیار
دارد و فقیر و شقی بود در عقب رنج و بلا ببیند و خلق با وی خصومت کنند و در آخر عمر شقی بود مشتری در جدی
درجه اول دهقانی کند و معروف بود و دلیل سفر و انتقال و در بلاد و نواحی گردیدن و با خویشان و با دوستان
مخالطت نیکو کند اگر نحس بود دلیل حبس و زیان بود و دلیل بسیار خوردن و فحش گفتن و بد مذهب بودن و در کار زنان
او را نکوهند و بر وی شتابکی بود درجه دوم قایدی بود شجاع و رئیس و متعهد و مذکور و وجیه و معروف از سلطان
نعمت و شادی بیند اگر نحس بود دلیل حاجت و بی چیزی از زنان و فرزند و شقاوت و نکبت رسیدن و در میانه
عمر حال نیکو بود و در آخر عمر بیان درجه سیوم شریف و مشهور بود در اول عمر کار او بد بود و در میانه او بهتر بود مشتری
در دلو درجه اول خردمند و سخی و مشفق بود و بر خلق فرمان دهد و هر چیز که طلب کند او را بدست آید و بزنان
و فرزندان شاد شود اگر نحس بود بفرزندان نه نیکو شود و بعضی از فرزندان او ناقص باشند و سفر بسیار کند
درجه دوم متکلم و ادیب و فاضل بود و حال او نیکو بود و در میانه عمر اگر نحس بود دبیری بود بی مهری از فرزندان
و دوستان بسیار دارد و بعضی مبتلا شود و از کار زنان هیچ بهره نیابد و از نسبه بلا ببیند درجه سیوم مال دار
و خداوند ترتیب و ستوده عقل بود که سفر دریا کند و اگر نحس بود رنجه بود اما زیرک و کافی و معاملت شناس مشتری
در حوت درجه اول سفر دریا کند شاد با اهل و ولد بود و در میان جوانی کارش نیکوتر شود و با اشراف و ملوک مخالطت
و دوستان و خویشان بیند و صاحب داد و دوست باشد و غلام و کنیزک و دواب بود و اگر نحس بود در غربت او را از سرما رنج
و اشکال بیند و رنج رسد و در آخر عمر کار او بهتر بود درجه دوم مهتری مال دار بود اگر نحس بود مریض و مذنب بود
و از لشکریان و معامله بلا ببیند درجه سیوم ناقص الفهم بود و مادر و پدر او را بستاید و بدگوی بود مریخ در حمل
درجه اول لشکرکشی و از ارباب سلاح بود و اگر نحس بود بی عافیت و درویش بود و سرکشی در جنگ بود و عجب که او را

به تیغ بکشند درجه دوم مشتری بود صالح الاصل والولد شاد دل به درجه سازد خاصه در آخر و به خلق ستم کنند و زیرک
و تیز خاطر باشد و اگر نحوس بود بیمار بود و به مرگ مفاجاة بمیرد درجه سیوم دلیل فقر و نکبت بود و سفر [illegible]
و مخاصم بود و بد معامله **مریخ در ثور** درجه اول خوش روزگار بود و مال بسیار جمع کند اگر نحوس بود [illegible] بگریزد
از وطن و سفر دریا کند درجه دوم توانگر و مظفر بود اما معروف بود بدین و دشمن بسیار دارد و در کار زنان [illegible]
شود و سفر دریا کند و از سفر منفعت یابد اگر نحوس بود عاقبتش بخیر بود **مریخ در جوزا** درجه اول مشتری نیکو
تدبیر بود و شمایل زنان دارد و دلیل داشتن چاکر و سفر بود و اگر نحوس بود یا مختفی یا دیوانی یا جاسوسی کند
درجه دوم نیکو روی محترم بود و شجاع و قوی و نیکو صورت و میانه عمر او بهتر باشد و اگر نحوس بود عاقبتش بد بود
و در آخر عمر درویش شود درجه سیوم از جهت زنان مال یابد با کفایت بود و سفر بحر کند و ادیب و فاضل بود و زنان را
دوست بغایت دوست دارد و اگر نحوس بود [illegible] از سفر [illegible] شد بود **مریخ در سرطان** درجه اول به کاری
بشادی و راحت کند [illegible] دوست دارد و حریص بود به مجامعت و [illegible] حاصل آید از جهت زنان اگر نحوس
بود بلای عظیم بیند از جهت زنان درجه دوم [illegible] ثبات بود اما علم سلاح و لشکر ساختن داند و [illegible]
نیکو داند اگر نحوس بود [illegible] عاقبتش به بود درجه سیوم توانگر بود [illegible] صاحب حکم [illegible]
و سفر [illegible] بسیار کند [illegible] مقرب بود اگر نحوس بود فقیر [illegible] بسیار سفر [illegible]
مریخ در اسد درجه اول معروف بود [illegible] تیز خاطر اگر نحوس بود [illegible] بلا بیند و نکبت و با اهل و ولد ناشاد شود
و سفر دریا کند و بود که خدمت خادمان و زنان کند درجه دوم [illegible] باشد و صالح الاهل والولد
[illegible] از اهل و ولد و [illegible] عاقبتش به بود درجه
سیوم [illegible] مال بسیار بدست آید و حسن العاقبت باشد
و در آخر عمر کارش بلند شود **مریخ در سنبله** درجه اول خادم ملوک [illegible] ایشان [illegible] و زیرک
و حسن الاهل والولد اگر نحوس بود [illegible] از وطن بگریزد و سفر دریا کند و در آخر عمر به حال
[illegible] یابد درجه دوم [illegible] بود و [illegible]
[illegible] شود و اگر سعد بود و حسن التزویج بود در آخر عمر [illegible] کارش نیکو شود و مال بدست

آورد درجه

آورد درجه سیوم مال بدست آورد و از ضیاع روزی شد بود و دلیل سفر بود و عزیز بود و [illegible]
در [illegible] بود و عاقبتش بخیر بود خاصه که نحوس بود [illegible] روزگار او [illegible] بود **مریخ در میزان**
درجه اول سفر دریا کند و سفرهای باشد که محنت و سختی کشد و مال بسیار بدست آرد و جمع کند [illegible]
و برادران [illegible] شود [illegible] اگر نحوس بود [illegible] خویش [illegible]
و [illegible] بود [illegible] و بوستان ساختن [illegible] عادل و منصف بود درجه دوم [illegible]
[illegible] بود و اگر نحوس بود [illegible] سفر آب کند و از وطن بگریزد درجه
سیوم [illegible] بود و اگر نحوس بود [illegible] دیگری باشد با اهل و ولد شاد
شود دلیل [illegible] امراض مختلف بود [illegible] عاقبتش به بود **مریخ در عقرب** درجه اول مشتری بود و فاضل
[illegible] اگر نحوس بود [illegible] امراض بود و دلیل [illegible]
و در آخر عمر درویش [illegible] درجه دوم [illegible]
بسیار [illegible] بود اگر نحوس بود [illegible] از اعضای
[illegible] درجه سیوم [illegible]
[illegible] راحت و منفعت یابد **مریخ در قوس** درجه اول [illegible] ملوک بود
[illegible] معروف اگر نحوس بود [illegible]
نکبت و بلا [illegible] درجه سیوم
با تدبیر و کفایت بود [illegible] **مریخ**
در جدی درجه اول [illegible] اگر نحوس بود [illegible]
درجه دوم شریف و معروف بود و اگر نحوس بود در آخر عمر [illegible] یابد درجه سیوم با تدبیر بود [illegible]
بدست او [illegible] آید در آخر عمر [illegible] اگر نحوس بود [illegible] **مریخ در دلو**
درجه اول [illegible] اگر نحوس بود [illegible] زنان بلا بیند
درجه دوم عادل و منصف بود [illegible] درجه سیوم

تاجری مال دار بود و سفر دریا کند و در آخر عمر مالی یابد اگر نحس بود در غربت نکبت یابد **مریخ در حوت** در وجه اول
نهانی بود و سفر آب کند و اگر نحس بود در بیابانها از جهت سلطان در بلا و رنج افتد و از موضع غناک او را اخراج
باید کرد در وجه سیوم از سعادت و صلاح روزی مند بود و صلاح الاهل والولد بود و بر دشمنان خود [illegible]
بیفتد و صالح العاقبة باشد و اگر نحس بود عاقبتش بد بود **شمس در حمل** در وجه اول بلند همت و بی شرم بود
و اما شجاع و مقدم بود و بر آن مهتر و ریاست در وجه دوم مهتر و سخی و محترم باشد و کارهای بزرگ بدست
وی برآید و در [illegible] زبان چرب بود و آفتاب [illegible] در وجه سیوم لطیف و ظریف بود و [illegible] در میان مردم هر که
او را بیند دوست دارد و در [illegible] زنان ضعیف و زشت بود و بد تدبیر بود و در [illegible] مردان در کارها
زنان با لغو نماید و بدان سبب زشت نام بود **شمس در ثور** در وجه اول زیرک و صاحب خاطر باشد و اگر نحس
بود داهی و مکار بود و مخاصم و بلا بیند و عمرش بسیار [illegible] بلا بیند در وجه دوم در [illegible] زنان
و عیب بسیار دارد و [illegible] دلیل امراض و اسقام بود و سفر بسیار کند و در میانه عمر کارش به بود
در وجه سیوم دلیل سبکروحی بود و در اوقات او را [illegible] مایل بود **شمس در جوزا** در وجه اول قوی
و مغضوب بود و [illegible] محترم با تدبیر و تدبیرهای او مبارک بود در وجه دوم مغضوب [illegible]
و صاحب خداع بود و [illegible] خویش [illegible] لهو و طرب دوست دارد و حریص بود و اگر نحس بود [illegible]
و [illegible] دشنام و فحاشی بود و دلیل انتقال و سفر از مکانی بمکانی **شمس در سرطان** در وجه اول دلیل خیر و صلاح
بود اما [illegible] ضعیف مزاج بود و اشعار و اخبار دوست دارد و از [illegible] روزی مند بود [illegible] کار خویش
و فراغت کند [illegible] و اگر نحس بود [illegible] چند از سفر دریا وجه دوم فاسق بود و از [illegible]
[illegible] حال او شده بود [illegible] و از شادی باشد و دلیل شجاعت و قوت بود در وجه سیوم
دلیل اندیشه و غم [illegible] اما این کس لهو و طرب دوست دارد و بسماع مشغول بود و او را از جهت [illegible]
نکبتها رسد و هیچ کار او را ثابت نبود و عاقبتش [illegible] بود و اگر نحس بود عاقبت کارش بد بود و [illegible]
کند [illegible] و ضعیف رای **شمس در اسد** در وجه اول جلیل و بصیر بود و بکارها [illegible] درست معامله بود
و نیکو [illegible] با مردم درست تدبیر در وجه دوم جلیل و نیکو صورت [illegible] نیکو [illegible] لفظ

خلق و در میانه

خلق و در میانه عمر مالی نعمت یابد و زیادت شود و چون نحس بود لهو و طرب و سماع دوست دارد در وجه
سیوم مغضوب الطبع و صفرایی بود و قوی و در آخر عمر او را حرمت و مرتبت زیادت شود **شمس در سنبله**
در وجه اول ادیب و متکلم بود و جلیل و نبیل و صاحب نظم و نثر و اعجوبه بود در علم و ادب در وجه دوم [illegible]
[illegible] و آهسته و نیکو سیرت بود در وجه سیوم [illegible] بود [illegible] که مردم با رای و تدبیر او رجوع کنند و [illegible]
عقل و صایب رای بود و حریص بر اصطناع معروف و راستگوی و درست معامله و در آخر عمر از وطن انتقال
کند **شمس در میزان** در وجه اول ثابت نبود و کارهای لهو و طرب و سماع دوست دارد اما بصیر بود در اسرار
و کارهای نهانی و او را تجربتها افتد بسیار در وجه دوم اندیشه بسیار در کارها و اگر نحس بود صفرایی
و دزد و ظالم بود و [illegible] و فاسق بود وجه سیوم بزرگ همت و [illegible] درست مزاج و [illegible] در شادی
در [illegible] کند [illegible] اگر نحس بود [illegible] صفت زنان دارد و بود که سفر دریا کند و [illegible] معامله بود
شمس در عقرب در وجه اول اقبال و فاسق و حقود بود و صفت سباع دارد و فتنه بود و از آخر در وجه دوم
صحیح رای و ادیب و فاضل و غیره و اهل هنر بود و بود که طبیب و معالج بود در وجه سیوم از ابتدای کار خویش
[illegible] بود و بلای عظیم [illegible] جاهل و فحاش و اندک عقل بود و از بلاها که خویشتن در اینجا افکند
باک ندارد و از جهل و ناپاکی **شمس در قوس** در وجه اول جلیل و حسن الهیئه و عاقل و لبیب و او را سعادتهای
[illegible] باشد از هر نوعی و [illegible] کارها مطلع بود و او را [illegible] باشد [illegible] در وجه دوم ملول
بود و [illegible] و صاحب لهو و لعب و شهوات بود بسیار و اگر نحس بود [illegible]
[illegible] خویش در بلاها افکند که در آن خطر بود در وجه سیوم بزرگوار و عظیم الشان بود و [illegible] حریص
قضاء شهوات و [illegible] بدست آوردن و [illegible] فکرت بسیار بود [illegible] و تدبیر کار او دیگری
کند **شمس در جدی** در وجه اول صحیح الرای و عظیم اللفظ بود و موفق بود در کارها و [illegible] و صاحب
لهو و طرب و معیشت [illegible] و او را [illegible] تکیه بود که مردم [illegible] در وجه
دوم قوی بود و در ذات و نفس خویش [illegible] در وجه سیوم عظیم بود در نفس
خویش [illegible] خویش دارد و پاکیزه نفس باشد و سفر و غربت دوست دارد **شمس در دلو**

در درجهٔ اول صاحب رطوبت بود و رطوبت بر مزاج او غالب بود و بود که صاحب بود و سخن بیش در ادای خرج و وقت بسیار بود
و سواری صید دوست دارد و از جنگ و خصومت در رنج باشد در درجهٔ دوم زیرک و صاحب خاطر بود و بود که علوم
طلب دانا و صحیح الفکر و عالم و عاقل بود و بر خلق بسیار بعلم و عقل بر جهان دارد و حیل بر طبع او غالب بود در درجه
سیوم سفر و انتقال بسیار کند مکانی بمکانی و جلد و کاردان بود و هر چند عمر او زیادت شود حالش نیکو بود و دشمن
بسیار دارد **شمس در حوت** در درجهٔ اول شوخ و حریص بود در کار زنان هیچ کار بدست وی تمام نشود و عاشق و فاسق
بود در درجهٔ دوم سخی بود و شرد بود و با خلق مخالطت نیکو کند و بسیار خورد اما گناه بسیار کند و در میانهٔ عمر از بلاها
نجات یابد و در عمر بسیار راحت و شادی بیند در درجهٔ سیوم بزرگ خویشتن و معجب و با زنان مخالطت کند و بسیار
خفه شود و با غلامان معاشرت کند **زهره در حمل** در درجهٔ اول چون نحس بود ناظر بود از اسد تزویج روزی شد
شود و کارها و درشت از جهت از دست وی برآید و مراض بود و میل او بمردان و امردان بود و بزنان و از رنج
رنج و بلا بیند و بود که زنی نیکو کند در خصومت اگر زهره سعد بود و مولود با رای و تدبیر بود و کارهای بزرگ
برای و تدبیر او برآید و در طالع زنان زهره در درجهٔ اول خوشبخت تر از آنکه در طالع مردان در درجهٔ دوم چون
سعد بود و مشتری ناظر با سعادت دیگر بود نیکو و حسن الاهل بود اما عیال بیش از وی بمیرد با ولادت نکاح و تزویج
در درجهٔ سیوم او بیش از زنان بمیرد و بیاکی بعجب او را بود در درجهٔ دوم چون سعد بود تا نکره و منعم
بود اما از فرزند خوشی روزی شود و از زنان بسیار موافق و مصلح و دارنده اگر نحس بود مولود مراض
و مخالف قوم خویش بود و با اهل خویش زندگانی ناخوش کند **زهره در ثور** در درجهٔ اول نیکو کی او را از زن و هیچ
و از زن و فرزند شادی بیند و اگر نحس بود زنی سلطنه را بزنی کند بر خلاف شریعت و از کار زنان او را
هیچ آسایش نبود و در شهرها زن بسیار کند و مال دار بود در درجهٔ دوم نیکبخت بود و از کار زنان روزی شود
و در غربت زنی کند و او را فرزند نبود و سفر بسیار کند و زن او پارسا بود و زنان او بیش از وی بمیرند و جوانی
رنج کشد و زنان او را و بمیرند در درجهٔ سیوم زنی بیوه را بزنی کند و حسن الحال و حسن التزویج باشد در
آخر عمر اگر نحس بود افزون بود و بکسی بدی رسد و بغربت افتد و از زن و فرزند رنج بیند **زهره در جوزا**
در درجهٔ اول توانگر بود و حسن الاهل و الولد بود و مسرور بفرزند بیشتر سفر بسیار کند و در میانهٔ عمر او بسعادت

واقبال باشد و اگر نحس بود بلا بیند از تزویج زنی کند میان آن زن و فرزند جدائی افتد بی مددی و شوم و منافق
و لجوج باشد در درجهٔ سیوم تزویج او شایسته بود و او را با ولادت و نکبتها رسد در میانهٔ عمر با اهل و ولد شاد شود
زن نیکو بزنی کند در میانهٔ عمر پارسا بود از آنکه در آخر عمر و اگر نحس بود فرزند دوست ندارد و کارها و
رنج و بلا بیند و زنان بیوه و کنیزکان را خواهد در درجهٔ سیوم جمیل و فاضل و حسن التزویج و صالح الاهل و الولد بود
و زنی با کفایت و کدبانو خواهد و در آخر عمر نیکبخت بود در کار زنان و بسیار که مصالح در اصل و ولد و تجارت
و سماع دوست دارد و حریص بزنان و اگر نحس بود هیچ منفعت نیابد از کار زنان و در آخر عمر خنده بود
و خوشدل و از زنان منفعت یابد و بود که با زنان و کنیزکان فروماید مخالطت در درجهٔ دوم زنی پارسا
جمیل و نبیله و مقبل بود و این زن فرمان بردار وی بود و از زنان بهره یابد خاصه در آخر عمر و اگر نحس
بود مخالطت او با کنیزکان بود **زهره در اسد** در درجهٔ اول زنی بود و بزرگوار او را بزنی کند و او از زنان
باشد و حریص بزنان اگر نحس بود با اهل و ولد که فرزند نبود و سفر بسیار کند و تنگی رسد و از جهت
زنان در رنجها بود که سرزنش در درجهٔ دوم عزت تزیین اهلیت خویش بود و زنی عاقله بالغه را بزنی کند
و فاضل و زیرک و نیکو طبع بود و از زنان منفعت یابد در میانهٔ عمر شاد دل بود اگر نحس بود مخالف
خویش بود و از اهل خویش بیزار و درویش بود در درجهٔ سیوم زنی کند شریفه را بعقب بزنی کند و از وی
فرزند آید و اگر نحس بود نکبت بیند از جهت زنان رنج بیند و از زنان هیچ آسایش نبیند و نکاح پنهان
کند و معاقبتش بد **زهره در سنبله** در درجهٔ اول مولود شاد بود با اهل و ولد و زنی کند و در کارها عواقب
نیکو بود و اگر نحس بود از اهل و ولد شادی بیند در درجهٔ دوم زنی کند پارسا و مقبل در کار خویش
و در وسط عمر او در زیادتی باشد و اگر نحس بود مخاصمت کند با اهل و ولد در درجهٔ سیوم تزویج او در میانه
عمر او بود و زنی پارسا و عاقله را بخواهد چنانکه او را فرزندان بود و از وی فرزند خلف حق تعالی
جل شانه و علم صفاته او را روزی کند و وجیه و معروف و منکوحه بود و دهقانی دوست دارد و از زنان
روزی شد **زهره در میزان** در درجهٔ اول زنی کند در جوانی و لیکن بزرگ فرزند مبتلا شود و بزنان حریص

بود و اگر نحوس بود زنی ناکس کند و بود که این مولود بجوانی یا بکودکی بمیرد و بزن کردن نرسد در وجه دوم زنان نیکو را
بزنی کند و اگر درسد اندک مدتی در زندان بماند و بود که حبس از جهة زنی بود و بمرگ پسران خویش مبتلا شود و زن
او با کفایت و کدبانو بود دارنده و اگر زهره نحوس بود جدائی افتد میان او و شوهر مولود را از زنان رنج بود و ولد
اندک فرزند بود در وجه سیوم زنی بزرگ کار کند اما بسیار شادی بیند از قبیله شوهر و عاقبت کار وی نیکو بود و اگر نحوس
بود زنی بیماری کند و غربت و شوم بود بر اهل و ولد و عاقبتش بد بود **زهره در عقرب** در وجه اول زن پارسا کند نیکو
و موافق باوی کار نکاح او راحت و شادی بیند و اگر نحوس بود زن بیمار کند و مرگش بعیب دو شوم بود در وجه
دوم زنی بزرگ کار کند از لشکریان و ارباب سلاح و آن زن پیش از وی شوهری داشته باشد و فرزند دارد
از شوهر پیشین و اگر نحوس بود زنان ناکس و ناپاکیزه کند و سفر بسیار کند و بود که از زنان بکام نرسد و عاقبت کار وی
بد بود از جهة زنان و رنج بیند در وجه سیوم زنان بزرگ کند و فرزندان خلف باشند و بسیار زنان زند و اگر نحوس
بود دکانهای بسیار کند و بیانه عمر او بد بود و از جهة زنان رنج بیند **زهره در قوس** در وجه اول صالح الولد و الاهل بود
زنی حاف نیکو کند و موافق بود و دلیل دو سه بود در وجه دوم زنی کامل کند که از شوهر دیگر فرزند دارد و آن زن را
مرد سر بود با ضعف جگر اگر قمر ناظر بود زنی پاکیزه و نازاینده کند و مولود حریص بود در زنان و ملوک بود و الفرزند
در وجه سیوم زنی توانگر کند اگر نحوس بود دشمن خراب وطن سازد و شوم بود و سفر دریا کند و از زنان رنج بیند
زهره در جدی در وجه اول زنی پارسا کند عاقله دیر خوی داری باید مولود از خواهران و برادران خویش
و اگر نحوس بود زنی سلیطه کند و درویش نازاینده مولود را بیماری بسیار بود و حریص بود بر نکاح در وجه دوم
او را انکه ... از جهة زنان و مرگ پسران خویش بیند و میانه عمر او رنج بود و اگر نحوس بود زنی کند که طبع مولود
دارد و ... کاری کند و سفرها اندیشد در وجه سیوم اگر زنی بود شوهر پیش زود بمیرد و از زنان بلا بیند و زود شوهر
دیگر کند و فرزندش بمیرد و بلا در خرج بسیار کند و اگر هدی بود در اول عمر نکبت بیند و بس عاقبتش نیکو بود **زهره در دلو**
در وجه اول زنی بود بزرگوار و مال بسیار و اگر نحوس بود زنی درویش کند و دلیل جمع اموال و دوستان نیکو بود
و اگر نحوس بود بخلاف این بود و خلیق الانف و متعاکم الاسنان بود در وجه دوم زنی عاقله کند و با کفایت

که شوهرش را

که شوهرش را دوست دارد و اگر نحوس بود زنی پیر کند و از وی رنج بیند و با زنان دیگر ناپارسا مخالطت
کند و بدان سبب رنج بیند در وجه سیوم زنانی که دولت اظهار باشند مخالطه کند و بدان سبب رنج بیند و نکاح
پنهانی کند و از زنان سبب مال یابد فی الجمله از اهل یا از زنان شاد دل بود و اگر نحوس بود از زنان ... و ...
ایشان رنج بیند و خصومت کند **زهره در حوت** در وجه اول از جهة زنان دلم و رنج بیند ... ایشان ...
نامی کند اگر زهره سعد بود زنان با وی رغبت کنند و او را از دو کار زنان میسر شود و فرزند بود و او را
در وجه دوم شاد شود باسباب زنان و از جهة زنان مال یابد اگر نحوس بود او را از نفس و مرق النار رنج
بود در وجه سیوم زنان پیره را بزنی کند و باشد که این زن ناپارسا باشد و متغیر بود و بعضی از ایشان
بمیرند و این زنان او را با خویشتن مخالطت بود و تهمت کنند این زنان را بخویشان ایشان **عطارد در حمل**
در وجه اول عالم بود بلشکر ساختن و در جنگ لشکر دادن و بود که عارض لشکر بود و نیکو رای و نیکو تدبیر بود
و اگر نحوس بود درویش و محتال و ... بود و کذاب در وجه دوم از لشکرکشان باشد و مقبل بود و بعض
سلاطین مقرب بود و عظیم الذکر و الجاه باشد و حکیم و کارها و قواعد نیکو نهد اگر نحوس بود ... پیش
و کار خود شاد شود و از سباع و قطع راه او را رنج و بلا بیند از جهة اسرار ملوک در وجه سیوم نیکو تدبیر و محجوب
... عالم بموسیقی و سخن ... اگر نحوس بود ... بود و سفر بسیار کند و عاقبتش
نیکو بود **عطارد در ثور** در وجه اول مهتری بزرگ کار بود و نزد سلاطین مقرب بود و مال بسیار یابد
آورد از وجوه مختلفه و بر دشمنان ظفر یابد و بر ایشان شود و اگر نحوس بود سپاهی و ... بود و دلیل رنج
و سفر و درویش بود در وجه دوم دلیل و صاحب حرب بود و امین بود و بر کارهای لشکر ... صادق
بود بیان امور و سلاح فروش بازرگان بود و اگر نحوس بود لهو و سماع دوست دارد و از زنان رنج بیند
و از سباع در وجه سیوم عالم بود و حکیم و حسن المنظر و بکرم نزدیک خلق و عالم بموسیقی و کلام و بلاغت
و علوم ریاضی و ادبیات و حسن الاهل بود و اگر نحوس بود معلول بود و آفت رسد او را از سباع و از بلندی
بیفتد **عطارد در جوزا** در وجه اول عاقل و آهسته و با نیکی بود و عالم بعلوم آسمانی چون نجوم و هندسه

وحرب دوست دارد وخوش مشاهد باشد واز وی خیرات بسیار واقع شود وکریم عهد ونیک و
بد وفا در ایک فرزند نجیب که خداوند تدبیر ومکرم بود نزد ملوک اگر نحس بود در خصومت وبلا افتد
واز ان خلاص یابد وبفرزندان اندوهگین شود وهر که فرزند نبیند وسبب زنان رنج بیند واو را در سیما
بود که وقتی دیوانه شود درجه دوم ضعیف وی از سواری ولشکرکشیدن بود ومجادل دشمن کوی
بود وبلیغ وصاحب رای وتدبیر بود واگر نحس بود صیاد بود وکاذب در اقاویل وروایت وحیله وفریب
را استعمال کند درجه سیوم صاحب جیش ومدبر کارها بود ویا حکیم بود محترم ومعروف پیش ملوک واشراف
وممدوح وصاحب قوت بود وصولت اگر نحس بود آفتی رسد او را از ستوران وسباع واز جانب رسد او را
از جهت دوستان رنجی رسد عطارد در سرطان درجه اول عالم بود وباسباب زنان شاد شود وبفرزندی
معشق شود وخدمت زنان ملوک کند واز غربا اعمال رونق شده بود واگر نحس بود مدبر بود درجه
دوم مذکور بود در شهرها عالم بحکمت واز زنان آفت بیند واگر نحس بود ادیب یا معلم بود صاحب صناعت
عجیب بود درجه سیوم دلیل مناعت بنه بود ومقرب بود سلاطین وعاقبت کار او خیر بود واگر نحس
بود جاهل وکاهل بود عطارد در اسد درجه اول ادیب وعاقل وحرب دوست وخطیب بزرگوار بود درجه
دوم مغنی بود یا مطرب عالم بموسیقی بسیار دوست وبشرکت ومعامله شاد شود درجه سیوم متکلم وحکیم
وادیب بود جامع در همه علوم عارف بصناعات ولغات مختلف داند عطارد در سنبله درجه اول عاقل وعالم
بود ومال بسیار دارد وبملوک مقرب بود وخدمت ملوک کند واز ایشان واز ملوک منصبی دارد بزرگ وطوق
از هر اهل بود ومنصب نزدیک خلایق بعلم وفضل انتفاع یابد اگر نحس بود از علم بهره داری یابد درجه دوم
کریم وسخی ومحترم بود وبفرزندان وبزرگان روشن چشم بود وپیوسته در سفر بود فقها وقضاه وعلما با وی اختلاف
دارند وصاحب بخت بود در علما ودر علم طب بود یا نحوی جاه وریاضی یابد اگر نحس بود واز کسب خویش خورد
ومرکش بود درجه سیوم کارها وجهد که شکوف بر دست وی بر آید ومبارک بود در هر کس وبخیر نیکو داند اگر
نحس بود خادم مساجد بود یا خادم مدارس عطارد در میزان درجه اول عزیز وعالم بود بنجوم وطب وتقریر بعد

[illegible]

نزدیک ملوک ورای او قوی ومال بسیار دارد وبود که گنج مال وفقار کند ودر زمین واگر نحس بود شقی بود
وبجهای بود ودوستان از وی بهره کردن درجه دوم شقی ومعروف وخیر بود واعمال سر بسیار کند وعاقل ونصف
بود ودر فن بزرگها رکنه از خانمان بزرگ که درد چشم او بفرزند روشن شود واگر نحس بود از ستور بلای
جی رسد وخصومت بسیار بود درجه سیوم دلیر وانیز که بود وعالم بجنگ واسباب حرب وآلات
آن وراستی بود تا آخر بلوی عطارد در عقرب درجه اول سرهنگی بود ودزیرک وباکفایت بود وارض شکر
بود واگر نحس بود درد زنان بود درجه دوم محترم وخداوند ملت بود وصاحب سلطان بود وبجیه وعلم
وبار ما نفس واگر نحس بود با فخر عمر درویش بود وچشم مبتلا شود درجه سیوم نیکبخت ومقبل بود وخطیب وعالم
وحبیب بود وبیان مردم وبفرزند ومال شاد شود وبر خیر جاری یابد واگر نحس بود از هیچ منفعت نیابد
عطارد در قوس درجه اول ترجمان ولغات مختلف داند وشاعر ومال دارد ومقرب نزد ملوک وحرب دوست
اگر نحس بود از ستور رنجی بیند درجه دوم ادیب ومبارک بود که بسته دوست دارد ودر خدمت ملوک کند اگر نحس
بود بیکی یا سیاسی وبمجلس بزرگان رنج کشد بود واز کسب خویش خورد درجه سیوم عاقل ووجیه بود عالم آداب وسلوکی
وریاضت بود در ما بود که علم نجوم وکهانت داند واگر نحس بود خادم اصطبل بود یا خربنده وتنگ عیش بود وپیوسته
در سفر بود عطارد در جدی درجه اول عاقل وزبان آور ومهمان بالک کننده ودوست دارد وبود که عالم بود بنجوم
وضیاع واملاک دوست دارد ومال ذخیره نهد زنهار نیجا واگر نحس بود وکیل قضاه یا خدمت ایشان کند درجه دوم
ضعیف او از سواری بود ودبیری بود ومقرب مان بود واگر نحس بود دزدی بود وگواهی دروغ دهد ودزد کوی بد
وفریب دهد درجه سیوم حکیم وشریف وقانع بود حسن الاهل والمولد عالم بنجوم وهندسه وصناعات
نیکو وبر از نیها وحفارها وکوشکها از وی بود واگر نحس بود خوش دل ودهقانی بود عطارد در دلو درجه اول
ناهد بود ومنصف بود درجه دوم عالم بود بحساب وهندسه وعلوم باریک ومردم کار زینها بود وعلم آن
نیکو داند وهندسی بناها کند واگر نحس بود هیچ شکی یا دباغ یا حجام بود درجه سیوم حاسب ومهندس
وشاعر ولطیف شعر بود وحرب دوست عالم بصناعات مختلفه اگر نحس بود سرد یا پلنگ بود عطارد در حوت
درجه اول نیکبخت وتوانگر وعاقل وبزرگ بود با ملوک واشراف مخالطت دارد وبجهت الفقه وقنا بستان کوی

سبعه بر کارها و نحوست او دلیل از رنج افتادن است و دلیل فقه صاحب اسرار که بر خویشان [illegible] است و دلیل
آن بود که مولود بسیار نیکوی و بهبود و سخی بود و خدمت مساجد یا مدارس یا صوامع کند در وجه سیوم رئیس قوم
بود و مصاحب سعادتها کند و او را اختلاط بود با بزرگان و ارباب سلطنه و تدبیر سیاسات کند اگر نحوس بود قایم در نسب
و نسب بود و از بلند بیفتد و پیوسته هراسان بود **قمر در حمل** در وجه اول اگر در وقت بود مولود حسن الاهل والولد
بود و کرامت و عز یابد از جهت ملوک و اشراف و عملهای بزرگ [illegible] کند و اگر نحوس بود دلیل حال بد بود و تدبیر ناقص
و با اصحاب و خدمت ستمگران و اشراب داران کند و دلیل بسیاری [illegible] در وجه دوم نیکبخت و مقبل و خداوند دولت
و نعمت و شغلهای شگرف کند از وجه ملوک و سلاطین و خلق بسیار [illegible] و فرمان او باشد و عاقبتش بخیر بود و اگر
نحوس بود کارش برخلاف این بود در وجه سیوم محبوب بود نزد خلق و مبارک و محمود الاعمال مقبل بود و اگر
نحوس [illegible] از جهت فرزندان اندوه و رنج بیند و از جهت زنان خامل الذکر بود و ضعیف و نزدیک ملوک [illegible] و نیکبخت
و خداوند مال و صلاح ضیاع و نیکو نیت و منصف [illegible] و قلیل المال **قمر در ثور** [illegible] و رنج بیند در وجه اول بسیار مال
و نقد دارد و عالم و حکیم بود و نیکو سیرت [illegible] با ملوک و اشراف [illegible] کند و در کودکی زن کند و جماع
دوست دارد و علم الحان شناسد و بزنان مایل باشد و حشمتش [illegible] روشن شود و اگر نحوس بود شوم بود بر پدر
و مادر [illegible] در کودکی رنج و مصایب رسد تا بیست سال در وجه دوم کودکی [illegible] بود و نیکو روی و نیکو حرکت و نیکو
معاش و ادیب و شاعر و علم الحان [illegible] شناسد [illegible] محبوب بود و مال بسیار جمع کند و اگر نحوس بود بسیار رنج
[illegible] در وجه سیوم [illegible] و سلیم بود و لکن
عاقل بود و [illegible] مرتبتی و منزلتی بود میان مردم [illegible] نزدیک سلاطین معروف و مشهور [illegible]
بود و بود که از جهت سلاطین اعمال [illegible] کند و اگر نحوس بود [illegible]
بود و از زندان [illegible] **قمر در جوزا** در وجه اول خردمند و مبارک بود [illegible] مرتبتی بود و اقبال و دولت
شاید که بامارت و وزارت رسد و نکبت تمام دارد [illegible] کار صاحب مروت و ادیب و سخی باشد و اگر نحوس بود
حالش میانه بود در وجه دوم بزرگ کار بود [illegible] خداوند [illegible] میانه
[illegible] و اگر نحوس بود [illegible] در وجه سیوم مشتری فاضل و معروف

و سماع دوست

و سماع دوست دارد و اگر نحوس بود حالش بد بود **قمر در سرطان** در وجه اول [illegible] و دولت
و عز و مال و اگر نحوس بود درویش بود در وجه دوم شاعر و ادیب و متکلم بود و بود که علم هندسه و حساب [illegible]
با علم کار دین [illegible] و سخی بود [illegible] و اگر نحوس بود [illegible]
و بلا رسد در وجه سیوم مشتری بود [illegible] و فرزند [illegible] دوستی بود و با دبیر و عاقل [illegible] بود و محب
دست و اگر نحوس بود [illegible] **قمر در اسد** در وجه اول [illegible] بود و خداوند [illegible] و عاقل و [illegible]
بود و اگر نحوس بود [illegible] مال [illegible] تلف شود [illegible] ظلم کند [illegible]
در سفر [illegible] در وجه دوم رئیس [illegible] صاحب مال بسیار [illegible]
بلند شود و اگر نحوس بود [illegible] دوست دارد از جهت بلا [illegible] اسیری بود [illegible]
دارد [illegible] **قمر در سنبله** در وجه اول وجیه و متکلم و مقبول و نیکو حال از جهت ملوک
اعمال کند یا دبیر یا مستوفی باشد و اگر نحوس بود [illegible] در وجه دوم محبوب و مقبول باشد [illegible]
زنان را دوست دارد و نکاح کند و طلاق دهد [illegible] و اگر نحوس بود دلیل [illegible] فرزندان و خردمند
[illegible] بود متکلم و ادیب و مقرب سلطان و دوستان بسیار دارد [illegible] دوست دارند و محب
دست بود و اگر نحوس بود بد عیشت و ضعیف حال زید **قمر در میزان** در وجه اول صاحب سر ملوک بود
و دبیر بزرگوار [illegible] که منفعی و مناظر بود [illegible] فقه [illegible] فرزند شاد شود و اگر
نحوس بود [illegible] در وجه دوم کثیر الاعمال بود و مستغلات که از آبا و اجداد
که میراث یافته بود و اگر نحوس بود [illegible] منزلت [illegible] در وجه سیوم مال
بسیار جمع کند و قوی حال و وجیه و صادق الاحلام [illegible] و فرزند و زن دوست دارد
و شاد شود [illegible] و مکرم بود و نزدیک او بود که عمل قضا و حکومت کند و اگر نحوس
بود وکیل قاضی یا عمال شحنه بود **قمر در عقرب** در وجه اول احمق بود [illegible]
بود [illegible] و صاحب [illegible] در وجه سیوم [illegible] هلاک [illegible] او بواسطه
سباع و وحوش باشد در وجه دوم صحیح الرای بود [illegible] مجلس قضا بود [illegible] معروف بود

وا و را مشتری بود بر قوی و اگر نحس بود در حبس و قید افتد و را بر دکه در همین هیره دهد که اشتغال شحنه
و امثال این کند در وجه سیم لهو و سماع و مطربان را بغایت دوست دارد و بنزدیک معروف و صف الربیع و بزرگی
بود و اگر نحس بود دلیل مخنثان و آبستنی و اگر در میانه بود محروم و تنگ عیش بود قمر در قوس در وجه اول
سلامت و نیکو هیات و نیکو رفتار بود و او را مرتبه و عزت بود بنزدیک سلاطین و عارف باشد باسرار کتابت
و بلاغت و شعر و ادب و اگر نحس بود و را زحمت سفر شایع و فواید بسیار یابد و اگر نحس بود برخلاف آن بود
در وجه سیم صاحب خط بود و از مال و ستوران و زنان اگر نحس بود بر خلاف این بود و ذریوست و یا شده
هلاک شود و بد حال بود یا از سنگ بیفتد و بر سخن ناکسان مبتلا شود قمر در جدی در وجه اول از نفع بزرگان ترقی
کند ان عزبا و از وی چیزی یابد در جوانی و نیکو دیگر نیکبخت بود و مقبول بنزد بزرگان و اگر نحس بود برخلاف این بود
در وجه دوم اهل نکبات رسد از اصحاب سلاح و سفر و افتد از مریخ و بی نفعت و حال و میانه بود در وجه نحوس
بود بترا زین بود در وجه سیم خیانت در خراج و اعمال کند و حال او میانه بود و اگر نحس بود از ارباب
سلاح رنج رسد قمر در وجه اول از دلو بزند و فرزند شاد شود و او را ضیاع و عقار بود و اگر نحوس بود از تی
بدو با زنان نفس و خواست کند و از وی سبب اهل نکبات و مریخ دوست دارد و دشمن و کم سفید سر و دل اشغال
این در وجه دوم پارسا و منصف نیکوکار بود و در میانه عمر خویش شاد دل شود و صاحب امر و نهی بود بر خلق
بسیار و اگر نحس بود در کارها حاجت برآرد در وجه سیم از زکانی بود که سفر دریا کند یا کسی که امیری آب
یا مثل آن آب کند و اگر نحس بود او را بلا رسد از دریا و آب و بد حال باشد قمر در وجه اول از حوت قهرمان
بود و حاکم بر مناصبها و از آنها بود که خدمت حضیان کند و اگر نحس بود هلاک او از آب بود در وجه دوم
بزرگوار و محترم و با مکنت و بسیار مال بود که نقل ما را الغرض کند و اگر نحس بود او را سودای آب بود و پیشه
خویش نجا [illegible] و بیند از وجع المفاصل او را رنج رسد در وجه سیم مال یابد از زن یا بنزدیک او محترم
بود و سبب هلاک او قضا و شهوات زنان بود و اگر نحس بود از سباع و اللصوص و از آفتها رسد پیوسته
از بیم و هراس از شهری بشهری و از منزلی بمنزلی میگریزد و در عالم فصل اگر زحل در برج شرف یابد در وجه شرف
بود مولود با قوت و هیبت بود و عمر تمام یابد اگر مشتری بود مال عظیم و ولایتی یابد و بر قوم خویش مستولی بود اگر مریخ

بعد از بعضی

بود اندر جنگ پیروز و مهربان سعود و از زنان روزی مند بود و اگر آفتاب بود حکیم و عالم و زیرک بود
و ولایتی فرمان دهان او را مساعدت کند بعلم و فضل معروف باشد اگر زهره بود زیرک و ظریف و بزرگ فرهنگ
بسیار بود اگر عطارد بود عالم و حافظ و نیکو سخن و حاذق و ریاضی دارد و در آن بدست بزرگی تمام یابد
فصل اگر زحل در هبوط باید در درجه هبوط بود علم و مال اندک و خیر حاصل بود و مشتری پیشه وری و نحوس
بود و او را فرزند شود و مریخ بیمار رنجور و اندک علم بود که دزدی را منزل بود و شمس بسیار نکار بود و اندک
مال و از اهل و ولد شادی نبیند زهره اندک علم بود و بود که مخنث بود یا شکوهی در حالت حیا عطارد جاهل و ابله
و سفیه بود و در سفر بسیار کند و بحد تدبیر قمر تیره مختلط العقل بود فصل بودن کواکب در وبال خویش زحل
در اسد بی شرف و بحی و فاو خاری بود بنزدیک خلق او بنسب در سرطان هم عمر بد حال و نکبت بود و او را بجایی بسیار بود
و اندک مال بود مشتری در جوزا در میلاد نهاری اندک مال و بی علم بود و بشب در میلاد بیمار بسیار بود و بی فایده
اندر میان او و خویشان او و پیوسته در غربت و خوار باشد بنزد خلق و بزور بدنام کند مریخ در ثور بی ایمان
سخت و جنگی بود و سفر بسیار کند و بشب در میلاد بسیار خصومت بود و ملطی با یاران بسیار سفر اندک مال بود
آفتاب اندر میلاد نهاری دلیل بد و لد و بخیل و اندک ضرر بود و بیمار بسیار و در وقت غربت و بنزدیک دشمنان
مقام بسیار کند زهره بد بود در حمل جلق و زانی بود و مهر او را شری و بلای رسد و بر وی بهتان گویند
و او را نام بد بود در میان خلق بکاهیخ و میلاد شبی در عقرب لوطی و جلق بود و با اهلیت خصومت کند و جهت
او در کارهای خسیس باشد عطارد در میلاد روزی در قوس قلیل العقل و شریر و اندکی بود و جهت
جلق بنجوم بود و بعلیت مبتلا گردد و جمال این جلق که در ماسافل بود قمر در جدی در طالع شبی ناقص العقل
و بنزدیک خویشتن و ابله او را دشمن دارند و بیم فصل هفتم در احکام سهام طالع سهم السعاده و او دلیل
صاحب بود بر مال جد بشب از قمر تا آفتاب و بروز از آفتاب تا قمر سهم السعاده در طالع بری از نحوس تحت
الشعاع و صاحبش سعود مولود صحیح المزاج و نیکو ترتیب بود و اگر برخلاف این بود ضعیف مزاج بود و اگر
تحت الشعاع بود از سلاطین زحمت بیند اگر سعدی بروی ناظر بود یا صاحبش متصل بود یا نکس و خویش
زبانکاری بود در وجه سعود و بسیار مال بی رنج بدست آرد و از اموال سلاطین روزی مند بود و اگر چه کوکب

از سعد مخصوص بود ناظر نبود قوت او در حفظ و تربیت آید و اگر نحس باشد بد حالی و ضیق المعیشت باشد
در سیوم سعادت خویشان و اگر صاحب عاشر را صاحب ثانی نظر کند داد ایشان بود و اگر نحس با سهم السعاده
در طالع در ثالث بود خویشان او هلاک شوند و اگر با آن صاحب ثالث تحت الشعاع بود مولود را خویش نظاهر
و برادر بود در چهارم سعد او و صاحبش دلیل کرامت بود در منزلت خویش و عزیز بود نزدیک مادر و پدر
و اگر نحس بود تربیت بد یابد و حال مادر و پدر بد بود در پنجم سعد حال فرزندان نیکو بود و از ایشان راحتی
شد و اگر نحس بود فرزندان تباه شوند در ششم حال مولود بد شود اگر نحسی نظر دارد او را به بندگی کشند و اگر نحسی
نحس نظر دارد از بندگی نجات یابد و اگر صاحب سادس راجع بود تربیت نیابد در هفتم دلیل ترویج نیکو بود
از زنان خیر یابد اگر نحس بود و صاحبش زن نیکو و بدنام میان خلق و خصومات بسیار کند و اگر تحت الشعاع
باشد سهم یا صاحبش نکاح پنهانی کند در هشتم سعد و صاحبش در زندگی بود از طرف وقف و اوقات ایشان
و اگر نحس بود کارهای کند که در آن بیم هلاک بود اگر صاحب طالع راجع بود یا نحس بود تربیت نیابد در نهم
سعد و صاحبش سفر بسیار کند اگر صاحب طالع در تاسع بود یا نهم تاسع سفر بکند که هرگز با وطن نرسد
و با مریخ بود در غربت گذارد و بد دین باشد در دهم و صاحبش سعد ملازم درگاه سلاطین باشد و معاش او
از این جهت باشد و اگر نحس بود پرورش تربیت بد و محنت بود و چنانکه هر چه افزاید در یازدهم و صاحب
سهم نحس بود ... بود و اگر صاحب طالع راجع بود مولود تربیت نیابد و اگر صاحب سهم با صاحب ... نحس بود
یا با صاحب راجع مولود خویشتن را بیاورند **سهم الغیب** دلیل دین و علم و سرخ بود چنانکه سهم السعاده دلیل
تربیت و معیشت اگر سهم الغیب سعد بود مولود قوی دین و پارسا بود و هم او را بتابند اگر سهم سعد
بود سهم الاسد در طالع سعد به دیده را حاجی ... بود زیرا که طالع عاشر رابع در دوم به او راه دوستان بسیار
در سیوم ... حال شود زیرا که ثالث ولادت دهم رابع بود و بود که در زندان و مریخ افتد در پنجم
دلیل در از ... چنانکه ... خاصه که صاحب طالع بر این دلالت کند در برج ششم دلالت کند
به سفر و حرکت و قصه پدران در هفتم بودن از اهل طلع دین سادس ثالث رابع است و بودن به ... در هشتم
دلیل آن بود که پدر پرورش کوتاه عمر بود و مولود زیاده از وی بهره نیابد اما به قبول و معروف بود در نهم چهار ...

در یازدهم

در یازدهم که تا عمر بود که یازدهم هشتم رابع است در وی از دهم به سفر بسیار کند **سهم الام** در طالع مولود با مادر بود
شفقت بر فرزند و مهربان بر فرزند در دوم در از عمر بود تا فرزند فرزندان چند و فرزندان از مال او ... سیوم ...
بود مادر را زیور در چهارم روا بود که مادر شوهری دیگر کند بیرون از پدر در پنجم کوتاه عمر باشد در ششم
سعد خاصه از آفتاب او را به درگاه ملوک و سلاطین آشنا شده باشد و اگر صاحب طالع بود ناظر و سعد
بود فرزند در دوست مادر به پدر ... در هشتم معروف بود و در از عمر **سهم الولد** در طالع مولود بغایت فرزند را
دوست دارد و بقا فرزند آنگاه شود اگر او را فرزند بود آن فرزندش در غربت بود و اگر صاحب سهم با آنکه ...
طالع مولود است قوی بود فرزندان او مرادین و مریخ بود زیرا که طالع تاسع خامس است اگر نحس باشد
بد اعتقاد بود در ششم فرزندان او به درگاه سلطان رسد زیرا که دوم طالع عاشر خامس است اگر صاحبش
سعد بود در منزلت پدر بدیشان رسد و اگر نحس باشد منزلت پدر بدیشان نرسد و مال تباه کند در سیوم
اولاد او را اعمام و تجارت ... مرب به منافع یابند و منافع در چهارم فرزندان بسیار نحس باشد و بود
که ایشان باشند با نام افغان و اگر صاحبش سعد بود میراث اجداد بدیشان رسد و اگر نحس بود بر مولود
بلا و رنج پیش آید و حبس کند سهم الولد در برج ششم و صاحب سعد و از نحس مولود را فرزندان باشد که از علم
منافع ستانند ... غلامان و کنیزکان و بود که طبیب و معالجت بیماران کند در هفتم مولود را
فرزندان باشد که با وی خصومت و مولود زن کند بنزدیک وی چون فرزندی بود ... باشد و اگر نحس با فرزندان
فسادی کند با فرزندان خویش فساد کند در برج هشتم سعد میراث مولود به فرزندان او رسد و اگر نحس
باشد او را اولاد عاق باشد کارهای ناشایسته کنند در دهم مولود را فرزندان باشد که خدمت ... کنند
در یازدهم فرزندان مولود خصومت انگیز و فتان باشند خاصه که صاحب سهم نحس باشد در دوازدهم
دلیل آنکه فرزند بود و آنچه بود با پدر خصومت کند و اگر صاحب خامس فاسد بود مولود را فرزند نبود
سهم المرض اگر در اوتاد بود نحس مولود کارهای بیهوده کند و اگر سعد بود کارها او را ابتلا و زیان
آید آنگاه صلاح یابد آنگاه در دوم حال مولود به زیان آید در سیوم خویشان را بیماری و رنج بود در پنجم فرزندان را
رنج و بیماری باشد در ششم دلیل مرض نهانی در دهم ... در دهم بد دین و بد اعتقاد بود در یازدهم دوستان ...

خایف و بی اعتقاد منفعت باشد سعد و اندهم دلیل قوت دشمنان و ظفر ایشان بود و مدبر کشیدن رنج از جهت ایشان

سهم التزویج سعد باسانی بود و بزنان کار او زود میسر شود و اگر نحس بود رنج و بلا بیند و دوم سعد بود زنان

با اصل و نسب خواهد و مال و میراث ایشان یابد و سعد اگر نحس بود از ترویج رنج و بلا بیند و سیوم زنانی را

خواهد که خویشان او باشند یا برادران او و آن زنان را بزنی داشته باشد اگر نحس باشد با زنان نیا خلط

کند که او را بجای خواهر باشد در چهارم زنی را از اقارب خویش بزنی کند و بعد که او زنانی را بزنی کند که

از خاتونان سلطان باشند و اگر نحس بود با دیر زن خویش فساد کند در پنجم سعد از زنانی را بزنی کند که

بزاد از وی که بهتر باشد و باوی دوستکاری خویش بکند ماند و اگر نحس بود با دختران زن فساد کند در ششم

سعد کنیزکان را بزن کند و بزنان عیب ناکرا در هفتم ترویج او باسانی بود و اگر نحس باشد به رنج و شدت

و محنت بود در هشتم از جهت زنان رنج بیند اگر نحس بود در کشتن سبب زنان و بسبب ایشان بود در نهم

زنان غریب کند و از زنان پارسا باشد اگر نحس باشد از زنان رنج بیند و نفی کند که از وی بکریزد

و سفری کند که آن زن بی رضای وی در دهم زنان معروفه را بزنی کند و ایشان اعتقاد نیز که … او قوی

قوی دین و پارسا بود و صاحبش نحس نیکو ظاهر خبیث الباطن بود اگر سهم السعاده نحس بود و صاحبش سعد

باطن صالح بهتر از ظاهر بود و اگر سهم الغیب … بود و قوی حال خاصه در برج ثابت بود در دین و اعتقاد

که دارد و در آن هیچ شک نبود و اگر صاحب سهم الغیب راجع بود از دین خویش انتقال کند سهم الغیب در طالع

قوی دین دارد و زیرک و صاحب خاطر بود و در دوم سعد و ظاهر سیرت بود و سیرت او سیرت ابری بود در سیوم

ظاهر سیرت و پارسا و جمع کفایت در کار دین و دنیا اگر نحس بود دشکها افتد در دین و خلل بدین و او را با …

در چهارم مشتری طالع بود و سیرت … اگر نحس بود عاقبتش تباه شود در پنجم سعد او از فرزندان

باشد پارسا و محترم از جهت دین و مذهب که دارد و اگر نحس باشد عقیدت فرزندان او بد باشد در ششم مانند

دوم بود و نیز در هفتم زنان دین دار و محبوس زنان او بد اعتقاد باشند و بر خلاف مذهب او در هشتم خوفناک

بعد از کار … ستودها و نیکوکار و خیرات کثیر و نحس بر عاقبت بود و توفیق هیچ و صیت

دین بنیا بود در نهم صاحب سعد و مقبول باشد … مطلع بود و زیادت جزوی بودی … خانه را خواهد برد

اگر نحس بود

اگر نحس بود بد اعتقاد بود در دهم نزدیک سلاطین و ارباب سلاح فرمان دهد منتی یا بد از جهت دین و علم و نحس

بلا بیند از جهت مذهب و دین در یازدهم هر چه او زیاده می شود دین او نیکو میشود و اعتقاد او درست اگر صاحب

او سعد بود و خیر و نیکی یابد از دین و مذهب در دوازدهم نحس بد اعتقاد بود سعد مبتلی بود زیادت

رغبتی شود از راه دین و مذهب اگر سهم الغیب با رنج نحوس این برای مذهب تعصب کند و فتنه انگیزد خانه که رنج

با سهم در تاسع و ثالث باشد اگر مشتری نحس بود خلق را انصاف طلبد و از وی تعصب مذهب شود و اگر زحل با

سهم الغیب عطارد بود صاحب مذهب برهان داند و هر کجا که رود با مذهب الجماعت سازد کند اگر سهم در تاسع

بزحل نحس بود یا در رابع او را برای مذهب و اعتقاد بکشند سهم المال در طالع و عاشر و رابع قوی حال صالح نیکی

حال بود هر که در وی نیکی دستی دست نشود هر بر داد و برای آن حال و مال او بهتر بود و سعد و اگر نحس باشد خلاف

این باشد در هشتم از خصومات و از زواج فواید یابد در دهم از سلطان یابد در رابع از ضیاع و عقار و آباء و اجداد

و در دوم از زیادتی قوی بکسب علم صاحب بیت المال باشد در سیم از خویشان منافع و مال یابد در پنجم از اطفال یا وقف

در ششم از بهاء بندگان و شتر و طب و معالجت منافع یابد در هشتم از مواریث و اقارب چاشا این در نهم از اسفار

و لیکن بعضی بربان آید و از دست بشود و در آخر عمر درویش شود و مانند بسبب در یازدهم از دوستان مال یابد

در دوازدهم از دشمنان مال و بزیان آید و تباه کند سهم الاخوه در طالع سعد و فاضل ترین خواهران و برادران

خویش باشد در رابع و عاشر معروفان باشد اما در عاشر در از عمرها باشد که عاشر تاسع ثالث است خاصه

که صاحب ثالث در وسط السماء بود در رابع سعد باخویشان دشمنی کند اگر صاحب طالع یا سهم در اول برج

رابع بود بهترین خواهران و برادران بود چند در میانه بود او میانگی باشد چون در آخر برج بود کهترین بود در یازدهم

و نهم و پنجم یا صاحب ثالث دلیل موافقت بود میان سعد و خواهران و برادران در یازدهم سفر دریا بسیار کند

خویشان او اگر سعد و خیر باشد در وسط سهم الاخوه در ثالث برادران سعد و فقرها باشد اگر در سابع باشد خویشان

او در سفر زنا کنند زیرا که سابع ثالث است اگر خامس باشد او را خویشان بسیار باشد برادر که بهتر و نوبت او کند

در تاسع و ثانی از طالع و سادس و ثانی عشر دلیل بدی حال خویشان سعد بود از ثانی خویشان او بمعاونت یابند

معیال او باشد اگر سهم الاخوه در تاسع بود قوی حال و صاحب او قوی بود در طالع تها دقی دارد خویشان سعد و مال

و میراث او بخورند و میراث مولود به ایشان رسد و اگر نحسی باشد خویشان او بیمار بوند باشند زیرا که سادس
ثالث است اگر سهم در ششم بود نحسی از خویشان او تری باشد که خدمت دیگران کنند و بیمار شوند و در دوازدهم
سعود و طالع او قوی حال باشد و شهادتی دارد بطالع خویشان او عمل او پسندیده کنند بدرگاه سلطان چون نحوس
[illegible] ایشان تعلل و عاری و امثال این و در ششم بود نحس خویشان او قوی باشد که خدمت دیگران کنند و بیمار
شوند سهم الاب سعود دلیل صحت پدر بود و دست طبیعی سهم پدر او نداند بدو پدر مولود چیزی که معروف بود اگر صاحب
رابع در وتد بود بدیده شود صاحب فرمان و چیزی که او بدو سهم کدبانوی بود اگر نحس بود مجهول و ابن بود در دوازدهم
زنانی را بزنان کنند که با ایشان عاشق بود باشد و بعد که کنیزک را بزنان کند و در دوازدهم زنان حیلها کنند و از آن
سبب بلا و رنج بیند سهم الموت در اوتاد دلیل در وطن خویش میرد و اگر نحس بود در کنج بود و در دوم از جهت
یا از جهت سلطان مال مصادرت مال اندیشه مال اگر در سوم در سفر باشد یک میرد یا از جهت خویشان نحس بود کما
در بیننا بد طالع مستولی بود سهم الموت در عقرب از خویشان او ششم شد و مستولی بود و نحس بود در پنجم پیش فرزند
حال بمیرد و در ششم از بیماری میرد یا از جهت ناکسان و در هفتم دوستان از جهت خصمان و در زنان و در هشتم [illegible]
ان برج بود و در نهم در سفر میرد و در دهم [illegible] آسایش [illegible] العقل [illegible] مولود میرد و در دوازدهم [illegible]
کرده باشد که در حبس میرد سهم السفر در اوتاد سفر بسیار کند اگر در برج شمالی و شرقی بود بجانب شمال یا بجانب
شرقی و اگر در برج مغربی یا جنوبی بود بجانب مغرب یا جنوب اگر در عاشر بود از جهت سلطان سفر کند [illegible]
باشد اگر در رابع بود از جهت دهقانی [illegible] اگر در هفتم بود از جهت ازدواج و خصومت و اگر در دوم و هشتم بود
ششم و دوازدهم از سفر رنج بیند اگر صاحب طالع سعد بود [illegible] ناظر شود اندک سفر بود سهم السلطان
در اوتاد [illegible] قوی حال [illegible] صاحب طالع متصل [illegible] سلطنت [illegible]
بود خیر بیند از عمل اگر در هفتم باشد از جهت زنان عمل کند اگر در چهارم بود بنا بر پدر عمل کند و در دوم عمل [illegible]
کند و سائر کارها [illegible] و در سوم از جهت برادران [illegible] عمل کند [illegible] در هشتم [illegible]
مردمان باشد از جهت قاضی و سلطان [illegible] در پنجم عمل دهقانی و عمارت [illegible] در ششم سعود
[illegible] و زنان [illegible] در نهم عمل در سفر کند در یازدهم از جهت دوستان کند [illegible] بهتر بود

در دوازدهم

در دوازدهم کاهل بود و کار پیش نبرد سهم الاصدقاء اگر در اوتاد او را دوستان معروف باشند در وسط
السماء از اهل سلاطین و [illegible] باشند در دوم و نهم و هفتم و ششم و دوازدهم مولود را دوستان ناکس بوند
در سوم دوستان [illegible] باشد در هشتم دوستان او را حاجتی [illegible] باشد اما [illegible] دوازدهم
و پنجم و نهم و سوم ثابت المودة باشد و اگر در برج منقلب باشد [illegible] سهم الاعداء
در اوتاد سعود او را دشمنان معروف باشند و چون در وتد باشد نحوس دشمنان بد و دشمنی ظاهر کند [illegible] در دوازدهم
دوستان او دشمنی کنند [illegible] در پنجم فرزندان او دشمنی کنند در هفتم دشمنان او زنان باشند اما دشمنان او
[illegible] دشمن بود زیرا که هفتم و هشتم و دوازدهم [illegible] دشمنان او سبب مال او باشند در سوم
و نهم اندکی دشمن [illegible] ضعیف باشد در سوم از اقارب او باشند [illegible] دشمنان او عقلا
باشند [illegible] فصل سهم المال در ربیع الطالع و مستولی بود و در ربیع دیگر مولود مال تمکن کند سهم الاخوة
در بیتی و مستولی بود [illegible] در بیتی دیگر [illegible] برادران
او بعزت [illegible] سهم الاب در بیتی و صاحب بیت او در بیتی دیگر مولود را [illegible]
شود [illegible] سهم الولد در بیتی و صاحبش در بیتی دیگر مولود [illegible] سهم
التزویج در بیتی و صاحبش در بیتی دیگر مولود زنان [illegible] سهم الموت در بیتی و صاحبش در بیتی
دیگر مولود [illegible] سهم العمل و السلطان در بیتی و صاحبش در
بیتی دیگر مولود [illegible] خویش و صاحبش در بیتی دیگر مولود را دوستان باشند [illegible] سهم الاعداء
در بیتی و صاحبش در بیتی دیگر مولود را دشمنان باشند [illegible] فصل در احکام سهام دیگر
سهم [illegible] سهم الفتاق [illegible] سهم السعادة [illegible] دلالت
کند [illegible] سهم السلطان والقدرة والغلبة [illegible] سهم سعود [illegible] صاحب
طالع بود و این سهم سعد بود [illegible] صاحب طالع بود و این سهم سعد [illegible] ظفر یابد سهم الدین
[illegible]
[illegible] سهم المشتری

بود و نیز از سهم الغیب کیرند باشد بروز و بشب بخلاف این و این سهم دلیل باشد بر عز و ظفر و نصرت و مواکب
ستوده و صلات و طلب دین ایمانی و اجتهاد در کسب وجهه و طلب عدل و قضا و راستی و بنای مساجد و سبیل
و هرچه بدین ماند از خیرات سهم المریخ بروز از درجه مریخ تا درجه سهم السعاده و برقلت این بشب و دلیل
تدبیر و دلیری و شجاعت و قوت دل و خرد و مکر و خدیعت بود سهم الزهره بروز از سهم السعاده تا سهم الغیب
و بشب بخلاف آن و آن سهم دلیل محبت و الفت و رغبت در نکاح و تزویج و امثال این باشد از سعادت و نعمت
این معانی دلالت چون سهم العطارد بروز از سهم الغیب تا سهم السعاده و بشب بخلاف این و این سهم دلیل
بجای کی و ... و دنیا و خصومت و خشم ... و بیع و شرای ... و استیفاء علوم مختلفه
طلب کردن و قومی گفته اند که سهام این کوکب ... از آفتاب میگیرند تا آن موضع قمر و از درجه آن
کوکب ... یعنی سهم زحل از مقوم زحل و از مریخ تا مقوم مریخ و بر همین قیاس اگر سهم الحیوة قوی حال بود
و سعود دلیل درازی عمر بود و تندرستی و شادکامی اگر نحوس بود دلیل کوتاهی عمر و بیماری و اندیشه بسیار سهم عماد
الطالع موافق باشد با سهم الزهره این سهم و صاحبش قوی حال بود مولود نیکو صورت و صحیح المزاج بود و از این سهم
... دانست که مولود با که ماند اگر در دهم بود یا صاحب دهم مستولی بر او بماند اگر زهره ... مستولی بود ...
و اگر با دلیل ... مناسب ... بماند و سعادت این سهم دلیل سلامت جوارح و صحت بدن و منفعت
یافتن از دهقانی بود و اگر نحوس ناخوشی و کران جانی و بسیار بیماری و اگر خواهی که نبات و معانی چیزی بدانی
اندر آن طالع که کویند ... بنگر و اگر با ارباب اوتاد بود مقبل بود دلیل ثابت و بقا بود اگر زایل بود دلیل
زوال و فنا بود اگر نحوس باشد ثبات این خبر ... مریخ بود اگر سعود بود ثبات او در سعادت بود سهم العقل
و العقل این دلیل ... معرفت و عقل بود اگر این سهم سعد بود ناطق و معروف بود اگر مریخ بدین سهم بود ناظر
بود ... سهم المال دلیل فواید و معاش و ... بود اگر سعود دلیل آسایش
بود از این معانی نصیبی بیابد سهم القرض اگر نحوس بود و مستولی بود ... طالع یا بیت المال او بیشتر اوام
تلف شود و اگر سعود بود بر خلاف این بود سهم اللقطة این دلیل ... بود که ... و ... بود ... و ... مریخ
یابند که فراموش کنند اگر سعود مستولی بود ... و ... بیابد ... و از آن فواید یابد و اگر آفتاب ناظر بود این

هرکس که فلکش

هرکس که فلکش باشد باز یابد و اگر بخلاف این بود و نحوس بود ... خیرها و از ... و امثال این که فلکش ضایع
میکند ... سهم الاخ در برج کثیر الاولاد بود برادران بسیار بود و اگر در برج عقیم بود اندک بود سهم ... الاخوه
از آفتاب کیرند تا به درجه وسط السماء و از طالع بیفکنند هر جا که انتها این عدد سهم ... رسد یا ... ثالث
یا ... ثالث ... یا این سال العلیل ... بود یا برادر سهم الاب سعود بود دلیل درازی عمر پدر
بود اگر نحوس بود دلیل کوتاهی عمر پدر بود سهم موت الاب هر گاه که بر طالع ... برجی ... یا مستولی
بود یا از طالع ... بطالع رسد و مستولی بر طالع در آن سال دلیل مرگ پدر بود ... بود سهم الاجداد
احکام این سهم چون احکام سهم الاب باشد سهم الاصل و الحسب اگر سعود با آفتاب یا صاحب عاشر بود ناظر
بود بنظر مودت مولود شریف الاصل بود ... اگر این سهم ساقط بود و مقارن
نحوس ... ارباب اوتاد بنگرند بی اصل و مطعون النسب باشد سهم العقارات و الضیاع چون سعود بود مولود را
از دهقانی نصیبی تمام بود اگر نحوس بود ... باشد ... سهم الفلاحه سعود دلیل ... بود
... و دهقانی و اگر نحوس بود از ... سهم عواقب الامور اگر صاحب او در برج
مستقیم الطلوع بود مولود را عواقب امور بخیر بود و اگر در برج مستقیم الطلوع بود ... برج معوج الطلوع
در عواقب امور اختلاف ... سهم عواقب ... برج افتد که صاحب سهم در ... بود یعنی که صاحب سهم در برج مستقیم
الطلوع بود عاقبت بخیر بود سهم الولد اگر در برج کثیر الولد بود مولود را فرزندان بسیار بود اگر در برج قلیل
الولد بود مولود اندک فرزند بود اگر نحوس بود و در برج کثیر الولد باشد ... نیابند از ... آن
سهم یا صاحب آن تا ... صاحبش ... بکیرد هر برجی ... فرزندی بود اگر برج ذوجسدین بود ...
... اگر کوکبی ... صاحب سهم و سهم بود ... سهم ... اگر ... بنظر تثلیث
و تسدیس و تربیع و مقابله بدین سهم ... فرزند شود ... مولود ... و کدخدای اگر این سهم
در برج ... فرزندان نر باشند و اگر در برج مؤنث بود ... باشند که طالع ... ارباب ایشان و این
سهم و صاحبش در برج ... بسیار فرزند باشند ... سهم بکیرد آن عدد فرزندان مولود بود حال
... سعادت ... از سهم الولد الذکر ... و سعادت ... و تزویج ...

از سهم الولد الاناث اگر سهم الولد الذکور قوی حال تر باشد مولود را پسران نیکبخت باشند و کارهای ایشان
بهتر از کارهای دختران او باشد سهم آنکه بدانند که کودک در شکم نر است یا ماده اگر این سهم در برج مذکر بود مولود
نر است و اگر در برج مؤنث مؤنث و این سهم را بعد از صاحب خانه قمر گیرند تا قمر و بشب بخلاف این باشد و طالع
افزایند اگر طالع بیت نماید که از آن دختری است یا از آن پسری چون این سهم در برج مذکر بود پسری
بود و اگر در برج مؤنث بود دختری سهم المرض سعد بود دلیل قلت بیماری بود و نحس بود دلیل کثرت بیماری
سهم العبید سعد و خیر یابد از عبید نحس و رنج بیند خاصه که برج معوج الطلوع بود در برج کثیر الولد
بسیار بود و در برج عقیم اندک بود در منجم بنده را بفرزندی برگیرد سهم الاسارا اگر سعد بود نجات
یابد از رنج و بند و اگر او و صاحبش ساقط بود از طالع مولود را حبس نبود اگر بر خلاف این بود و نحس
در زندان میرد و اگر بیانه بود حکم تا اتفاق افتد حبس او سهم التزویج النسا سعد زنی صالحه یابد اگر نحس
زن ناشایسته کند سهم تزویج الرجال قوی حال تزویج او سعد و محمود بود و اگر نحس باشد بخلاف این
سهم المکر و خداع النسا قوی حال باشد مولود زنان را بفریبد و مال ایشان از آن خود کند و این بیشتر او بود خاصه که این
سهم در برج حیل و مکر بود چون بیت زحل و مریخ و اگر بخلاف این باشد زنان او بفریبند و کالا و او ببرند
سهم النکاح سعد در خانه مشتری مولود بسیار نکاح بود از حلال و اگر نحس بود بسیار نکاح بود از حرام اگر
صاحبش ناظر بسهم التزویج الرجال بود مولود با زن محصن نکاح بود از زنا دور باشد سهم عفاف المراة
اگر در برج ثابت بود و زحل ناظر و سعد بود پارسا بود و اگر در برج ذو جسدین بود و سعد نیز پارسا
بود و مردم را دوست دارد و اگر در برج منقلب بود و نحس ناپارسا بود و از آن رنج و بلا بیند اگر سهم تزویج
الرجال و النسا بود که بهم و بیست از درجه زهره تا بدرجه هفتم بگیرند و از طالع بیفکنند نحس باشد در وقت
نکاح رسوا شوند و اگر زهره نحس باشد از زحل و این سهم نحس مولود هرگز زن نکند سهم وقت التزویج
چون مشتری ببیند سهم بیوند بود دلیل تزویج حلال باشد سهم حیلة التزویج سعد بود تزویج او بآسانی میسر شود
اگر نحس باشد رنج بسیار کشد و بعلت مقصود حاصل نیاید سهم الاصدقا اگر سعد بود با خصمان نیز دوست بود و از ایشان
نافع یابد و اگر نحس بود بر خلاف این بود سهم الخصومات در او اوتاد بسیار خصومت بود و اگر نحس باشد آن سهم

از خصومت

از خصومت حرمت و مال یابد و اگر سعد بود منقلب بگردد و اگر این سهم با صاحب این سهم که سابع است سهم الطالع
اتصل مولود خصومت کند با مردمان و وکیل قاضی بود و اشاالا این سهم الموت نحس صاحبش و سعد از وی ساقط
مولود را عاقبت بد بود و او را بکشند سهم کی کب القتال این سهم بر عزاند چه صاحب طالع تا بقمر و بشب طالع
این اگر در برج مقطوع الاعضا بود و نحس او را بکشند و اگر در برج مقطوع الاعضا بود و سعد بعضی از
اعضاء او را ببرند اگر صاحب این سهم صاحب منه یا صاحب طالع بیکی یکی نحس باشند او را ناکاه بکشند سهم
السیل المحرم اگر این اسم و یا صاحبش و یا صاحب طالع یا هیلاج بهم بود مولود در بسیار بیماری و نکبت
افتد و بشرف هلاک بسیار رسد اگر با نتها و سالی که بهر سالی برجی بود انتهاها از طالع بدین سهم رسد
تا از این سهم بطالع رسد در آن سال نکبتی عظیم بود سهم الموهی المبقل اگر با صاحب طالع نحس از آن الاول
برج مولود را آفت رسد که این سهم الجابود و اگر انتها بدینجا رسد تا این سهم با نتها بطالع رسد مولود را
در آن نکبتها رسد و کارها بر وی دشوار گردد و هیچ مقصود او گذارده نشود و بیماری بود مولود را آن سال
که انتها بوی رسد از آن معنی که این برج بر آن دلالت کند اما بیماری و رنج رسد سهم الولد و الشیوه
چون بهر سال بوی رسد یا وی انتها بطالع رسد مولود را در آن سال بلا و رنج و بیماری رسد اگر این
سهم نحس باشد و در برج ثابت بود در همه عمر از آن بلا رهد اگر ذو جسدین بود و از آن سال اگر صاحب
طالع یا هیلاج را بین سهم بهم بود مولود همه عمر در رنج و بلا بود سهم الصغر فی الحال اگر این سهم با سعد بود
در برج آبی او را از سفر دریا شادی رسد اگر نحس بود بخلاف این بود باشد سهم الدین با صاحب طالع
بود یا با هیلاج مولود پارسا بود و اگر ادلاء سهم بعین ناظر باشند هم دلیل صحیح باشد اگر بر خلاف این بود
فاحش بود سهم العقل و بعد الفکر این دلیل بحث از غوامض و مشکلات کارها است اگر زحل فوق الارض بود
و مشتری ناظر بدین سهم این کس استنباط علوم کند برای خویش خاصه که قمر سهم الغیب بود سهم الحلم و الحکم
اگر زحل و مشتری نظری قبول دارند و بدین سهم ناظر مولود یا صاحب طالع ایشان و ... حلیم و متودد بود و اگر
عطارد نظر دارد صاحب تهور بود و معرفت تمام بود در کارها و بدان معروف بود سهم معرفة اخبار الناس اگر این سهم
دقیق افتد و عطارد و زهره بدین سهم ناظر مولود تاریخ و اخبار گذشتگان بغایت نیکو داند و او را طریق و لطافت بود

خاصه در خانه زهره بود و اگر بخلاف این باشد از احادیث کن شکان هیچ نداند سهم الخراج و مواحطا اگر این سهم در شرفی
بود در برجی مستوی الطلوع ثابت حرمت بود سهم الشرف اگر در وسط السما باشد و متصل و مفتی بود جاهی
عریض بیابد و هچنین اگر با مستولی منظر زهره افتد سعادت این سهم دلیل محب کسب بود و نفرت دلیل فساد و سهم الملک
السلطان اگر این سهم و صاحبش سعد باشد مولود مشتری بزرگوار بود که ملوک قول او قبول کنند و برای
او ساخبیت نمایند سهم الدین والوزراء والسلاطین اگر این سهم و صاحبش قوی حال بود یا صاحب طالع مولود را
وتیز خاطر و قوی طالع بود که وزارت یا دبیری سلاطین کند یا استخراج و بر دست وی کارهای بزرگ برآید سهم السلطان
والنصرة والقبله اگر مستولی برین سهم سعد بود بر جمله دشمنان ظفر یابد سهم الدین والدیع اگر سعد بود و شخصی
اونیک بود جاه و قدر یابد ناگاه و ولایت و جاه و اگر نحس باشد ناگاه بلا بیند سهم السعاده والمعروفین فی الناس اگر این
سهم و صاحبش نحس مولود خامل الذکر بود اگر سعد بود مولود نزدیک ملوک و سلاطین معروف بود و اورا جاه عریض باشد
و اگر این سهم با کوکبی افتد که در وسط السماء بود مولود را دلالت بر سعادتی ساعدت کند سهم الجند والشرط اگر این
سهم سعد بود مولود مرزوق بود و از اعمال سلطان روزی ستد اگر این سهم در برج ناری سنبله بود کارها کند بدست خویش
که ملوک و سلاطین بدان حاجتمند باشند که بهای آن تواند و مال بود ما را یابد سهم العمل والتجارات این سهم دلیل بزرگی
دبیر ملکی و کیمیاگری بود و اگر در برج آتشی بود دلیل لباس بود و مثال این اگر در خانه عطارد بود چرب دست بود
سهم التجارات والشری والبیع اگر این سهم و صاحبش سعد بود مولود را از تجارت و بیع و شری منافع باشد اگر نحس
باشد زندان و رنج بیند از این جهت سهم العمل الذی لا بد من معالجه این سهم و صاحبش یا صاحب طالع امتزاجی دارد
مولود را در همه تخویش صبر و قراری نبود تا آن کار تمام نکند هیچ باشد که کارها و اگر مردم رکابی پیش آید که نذر
که آن کار که رخنی است با طالع وقت بگیرد این سهم بگیرد اگر سهم با سعود بود آن کار نباید کرد و الا نه سهم الاسلام
یاد کرده آید از آنجا هیلاج و عمر مادر و حال مادر توان دانست سهم الحبیب فی الناس اگر این سهم با سعود بود و در
خانه سعود و در شرف سعود مولود محبوب القلوب باشد و اگر با نحس باشد مولود دشمن روی و کم از عجان بود
سهم المعروف فی الناس اگر این سهم بر تثلیث یا تسدیس آفتاب بود یا سعود بود یا سعود مولود مشهور بود مردمان قیام
نمایند کارهای مردمان بدست وی گشاده شود و مجیب سهم الفتح اگر سعد بود یا صاحب طالع بهم مولود را فتح بود

از بیشتر کارها

از بیشتر کارها و مطالبها و بیشتر میسر کرده و مطالب مردمان بجهت او برآید با آسان و اگر بخلاف این بود
برخی دو دوستان تا مبارک بود سهم الشهوات والحرص علی الدنیا و متاعها اگر سعود باشد بمشتری مولود شهوت
خویش را مغلوب دارد و اگر نحس باشد شهوات بر وی مستولی باشد سهم الاصدقا اگر این سهم و صاحبش سعود
باشد از دوستان خیر یابد و دوستان از وی سهم الرجاء اگر سعود بود مقاصد او با آسانی میسر شود و اگر نحس
باشد بخلاف این بود سهم الاضطرار این سهم توان دانست که میان ایشان مهر و محبت و دوستی بود یا دشمنی
اگر این سهم در سنبله دیگری از برجی بود در دیگر طالع در برجی که ایشان هبوط هم باشد مثال این چنانکه در یک
طالع در سنبله بود حوت میان ایشان معادات بود سهم العصبة که والخیر فی المنزل اگر این سهم با صاحبش ممتزج باشد
با سهم السعاده مولود در منزل خویش منعم بود و منحی و جهان بر و مطاعم او ملذیا سازند و برطبیخ وی خویشتن دار
بود و اگر نحس باشد بخلاف این بود سهم حریة النفس اگر این سهم و صاحبش سعود بود بنشینی مولود گشاده
بدی و حکیم بود خاصه که این سهم در برج احرار باشد اگر بخلاف این بود عبوس و ناخوش و ناکافی بود سهم المحمود
والممدوح اگر این سهم بمشتری سعود بود مولود هر کاری که کند بنزدیک خلق ستوده باشد و او را ثنای نیکو گویند
و اگر نحس باشد مولود مذموم و مشکور نبود در هر چه کند و هر رنج که در کار مردمان برد او را بدان بستایند و قدر کاری
نکنند سهم الاعداء بربیع و مقابله طالع و صاحب طالع بود مولود بسیار دشمن بود و اگر بخلاف این بود اندک
دشمن باشد سهم الاشقاء اگر این سهم با صاحب طالع بد بود یا با زحل مولود همه عمر با محنت بود و بهیچ منفعت
نیابد سهم الهیلاج را شش برابر چون هیلاج اگر نحس بود دلیل نکبت بود در آن سال و اگر سعود بود دلیل
سعادت بود سهم سهو که الاجساد اگر با صاحب طالع بود یا با کدخداه در برجی رطب مولود غلیظ الجسم و عظیم
الاعضا بود و اگر با مریخ یا عطارد باشد یا عطارد و مریخ بر وی مستولی باشد خفیف البدن بود سهم الفروسیة والشجاعة
اگر بتسدیس مریخ یا مشتری بود مولود علوم ریاضی و سواری نیکو داند و آداب سلاح نیکو شناسد از شمشیر
بکار بردن و امثال این سهم الجراة والشدة اگر این سهم بر تسدیس مشتری یا مریخ یا در بیوت ایشان قوی حال
مولود حتی دل و جنگ و قتال بود سهم المکر والخداع اگر این سهم و صاحبش در برج متغیر بود یا صاحب طالع مولود خبیث
و صاحب خداع و مکر بود و داهی و اگر سعود بود از آن منفعت یابد و اگر نحس بود از آن بلا بیند اگر عطارد با مریخ بود

بدین سهم دلالت بود معاودت جمیل فعلها بگشاید بعد روی استادید بود سهم موضع الحاجة اگر سعود دارد و صاحبش طالع یا
او بنگرد دلیل برآید اگر برخلاف این بود دیر تر برآید واگر سهم در طالع بود همه بکار دار ننکه بر آسانی که در جمله بیشی است
بدین سهم دلیل طالع بود شود سهم الفرج و یا خیر الحوایج اگر این سهم با صاحب او با زحل بود و بری اتصال دارد مولود
کاهل باشد هیچ حرکت نکند الا بوقت الضرورة و در بعضی و اگر صاحب این سهم دلیل مال را بنگرد کسب مال و سبب
کامل بروی باشد سهم الجزاء اگر این سهم در اوتاد و مایل الاوتاد سعود بود صاحب طالع مکافات بر همه کارها کرد چون
باشد بپاس نگاه دارد از هیچ کاری سهم علم الحق اگر این سهم و صاحبش نحس بود در برج ثابت مولود حق دوست بود
طریق حق و انصاف و عدل سپرد اگر در برج منقلب باشد مخنس بود قیام نکند که منقلب باشد و سعود و حق باشد
دوست دارد و بیان کار نکند و جملهٔ این سهام که در طالع بکار دارند هشتاد سهم است اگر پنج سهم یا اکثر با چند در
طالعی در یک برج و یکی در جهه افتد حکم این یک برخلاف حکم بود بر دیگر و دلایل دیگر را ان را مکنند و حکم کنند ازلحکم

فصل هشتم در احکام اثنا عشریه و اثنا عشریه بروج و انظار کواکب بیکدیگر در وقت ولادت و اساس و ذنب
اثنا عشریه زحل در طالع غم و مکرم و محترم بود در دوم بسیار مال باشد و خلق اختلاف داشد بوی در سیم او را
برادر بهتر نبود در چهارم مادر پدر پیش در حالت کودکی بمیرند در پنجم فرزند نشود بمیرد در ششم درست باشد
در هفتم در کودکی زن کند در هشتم مرگش بد بود در نهم سفر بسیار کند در دهم بدخوی باشد در یازدهم شحنه
مقدم شود در دوازدهم همان حکم دارد **اثنا عشریه مشتری** در طالع نیکبخت باشد در دوم صاحب مال باشد در سیوم
از خویشان شادی بیند در چهارم از پدر و ضیاع منفعت یابد در پنجم فرزند بود با مال و منافع یا جاه بیند و در ششم
منافع یابد در هفتم و هشتم که میراث و مالی که بر دست وی مال بیابد در نهم از سفر و دین منفعت در دهم عمل سلطان
کند خاصه که مشتری قوی حال باشد در یازدهم امیدها و فاش شود نیکبخت بود در دوازدهم بر دشمن ظفر بیند **اثنا عشریه
مریخ** در طالع از جدال و سلاح و سفر منافع بیند در دوم از تجارت و تحمل مال بیند در سیم با اقارب خصومت کند در چهارم
از ضیاع و پدر رنج بیند و زن خویش را بغایت دوست دارد در پنجم در برج آبی در آب غرق شود یا در آتش بسوزد
در نهم مال یابد از جاهای که بعضی در دهم از بزرگان عمل کند و مشقت یابد از جهة ارباب سلاح در یازدهم درویش شود
در دوازدهم سفر بسیار کند **اثنا عشریه** آفتاب در طالع قوی که در کشاده رویی بود در دوم درویش باشد

در سیوم

در سیم برادران دشمن کند در چهارم پدر پیش از خود در کودکی او بمیرد در پنجم فرزند ندارد در ششم بیماری علت
بود در هفتم در غربت زن کند و سر وا بود که کنیزک خرد در هشتم در بیان قوم خویش بمیرد در نهم از سفر مال
یابد و خواب راست بیند در دهم محترم و صاحب حکم بود در یازدهم تو انگر گردد در دوازدهم درویش باشد
اثنا عشریه زهره در طالع نیکو صورت و نیکو روی بود در دوم مال دار و تجمل بود در سیوم خویشاوندان دوست
دارد و ایشان او را دوست دارد در چهارم مادر و پدر را و ملک و ضیاع بیند در پنجم فرزند کاری و طرب کار در
بسیار فرزند بود در ششم بکم خشم او عیب دارد در هفتم خویشان زن خواهد در هشتم از خانه بلند بیفتد در نهم
مال یابد در سفر در دهم دو نام دارد در لقب معروف تر از نام در یازدهم مال یابد در دوازدهم از چهارپای منفعت شود
اثنا عشریه عطارد در طالع قوی و بدخوی بود در دوم مال یابد و با زیرکانی کند در سیوم برادران و خواهران
نه از مادر و پدر دارد در چهارم هر چه میراث یابد تلف کند در پنجم بکم و علت بمیرد و از فرزند شادی بیند در ششم
در طب و معالجت خوض کند و ایرشود در هفتم شادی کند در هشتم در حبس افتد در نهم سفر کند در دهم از
عمل سلطان و مادر رنج بیند در یازدهم کارها او به نیک برآید در دوازدهم دشمنان خود دارد **اثنا عشریه قمر**
در طالع عالم و فقیه باشد در دوم مال تباه کند در سیوم برادر ندارد در چهارم از پدر جدا افتد در پنجم فرزند
او بسیار بود و ملک در ششم چیزی آورد در هفتم زن بگیرد در نهم سفر بسیار کند در دهم کند و بدخوی بود در یازدهم
مال یابد در دوازدهم با پیری مبتلا شود **احکام بودن کواکب در آیام** زحل در بیت تنگ بود اما مال تباه کند عقل
بسیار کند در امر نظر بود مشتری در بیت بدبخت بود میراث یابد اما درویش بود در حالت در عقل بمیرد مریخ
شجاع و دلیر بود و درست طبع و سفر بسیار کند زن شاد شود از خصمان ظفر یابد آفتاب بلا بیند و سفر کند کوکب
او بد بود درویش باشد زهره کاهل بود دبیری و عطار شود و نقاش باشد و بد بر سعادت
و سفر با آفت کند و هیچ نماند و از فرزند تنگ دل شود قمر صاحب و خواری با مرد بایم فساد کند
قمر در ثور حمل بد بود بدخو بدچشم و قبیح الصورت در جوزا در سرطان قبیح و زشت بود در اسد
مکار عالم سیف بود در سنبله فرزند بود در میزان باشد و زشت روی
در عقرب زشت صورت بود در قوس نیکو بود در جدی در آتش بسوزد در حوت احمق باشد

در احکام راس و ذنب راس در طالع مولود ضعیف بود [illegible] بخیل و ممسک بود در دوم هرگز درویش و مفلس نبود
در سیم او را خویشان بزرگوار باشند و از ایشان منافع و فواید یابد در چهارم پدرش بزرگوار بود و از ضیاع
بهره مند در پنجم او را یا فرزند متمتع یابد در ششم از خصم از [illegible] رهنده و امثال این بهره یابد و بیماری او سهل بود
در هفتم خصوم او قوی باشند و زن او مسلط در هشتم عاقبت او بخیر و توبه بود در نهم سفر حج کند و استغفار
نیکو کند و خوابهای نیکو بیند در دهم صاحب فرمان بود و عمل سلطان کند در یازدهم امیدهای او بر آید و دوستان
بسیار دارد در دوازدهم خصمان او قوی باشند و دوست بود و دشمنان را بر وی در خصومت که کند اما
بی سعی بود از دشمنان او را آفتی نرسد چنانکه او مغلوب گشته باشد ذنب در طالع خیر نیست و اگر کسی
با مردمان دو ماهه مخالطت کند در دوم هرگز از وام خالی نبود در سیم از سفر نزدیک بود و خویشان
رنج بیند در چهارم بدنام بود و از کارها و دیه بی فایده در پنجم فرزندان او معیب ناک باشند در ششم بیمار
گران افتد او را به هیچ حال از بند و زندان [illegible] او را نظر دارد مادر او را [illegible] لطف [illegible] اگر کسی
میل شود اگر در جانب [illegible] یا دست از درجات عطارد [illegible] که قمر [illegible] بود از عطارد فاضلتر بود تثلیث
مشتری [illegible] بود [illegible] بسیار [illegible] بود که عمل سلطان کند ملک بود و اگر عطارد [illegible] ایشان
ناظر بود ادب و علم و [illegible] و اقاع [illegible] تثلیث مریخ [illegible]
بود [illegible] و معروف بود با درایت [illegible] بزرگ باشد [illegible] تثلیث آفتاب
رفیع الحاجة و المنزلة باشد معروف و مردم [illegible] کوید [illegible] فاضلتر بود [illegible] فرزندان
شادی بیند [illegible] تثلیث زهره [illegible] پاکیزه نفس باشد و با نعمت [illegible]
[illegible] نیکو دارد [illegible] از دوستان بهره تمام یابد اما [illegible] دشمنان قتل شود که [illegible]
تثلیث عطارد عاقل [illegible] النظر [illegible] طریق نیکو [illegible] پاکیزه نفس باشد و بود
که منجم یا کاتب یا مستوفی یا مهندس باشد و مشغول بود [illegible] بسیار [illegible] از ملوک [illegible]
یابد [illegible] بسیار [illegible]
در تعدیل [illegible] تثلیث مشتری [illegible]

[illegible]

[illegible] ولایت تثلیث آفتاب دلیل صلاحیت [illegible] فرزند بود [illegible] و راحت
[illegible] تثلیث زهره محبوب القلوب و نیکو صورت با هیأت و لباس نیکو [illegible] بود و از [illegible] ایشان
[illegible] یابد و از [illegible] منافع یابد تثلیث عطارد حلیم و فصیح بود و صاحب رای [illegible]
خویش [illegible] اهل شهر خویش باشد [illegible] تثلیث قمر [illegible]
[illegible] ولایت داری کند [illegible] نیکو بود که قمر [illegible]
بود [illegible] مریخ تثلیث آفتاب صاحب [illegible] مشتری [illegible] ناظر بود [illegible]
[illegible] تثلیث زهره مقابل [illegible] باشد [illegible] بسیار دارد و دوستان دارد که ایشان [illegible]
[illegible] خلق بسیار [illegible] تثلیث عطارد حافظ [illegible]
[illegible] باشد [illegible] علم [illegible] تثلیث قمر [illegible] ناقص الصورت
[illegible] و منفعت و شادی [illegible] مشتری [illegible] ناظر [illegible] بود
[illegible] الصورت [illegible] بیماری [illegible] آفتاب تثلیث قمر دلیل [illegible] باشد
که [illegible] زهره [illegible] عطارد [illegible] تثلیث [illegible] باشد [illegible] البروج [illegible] عالم
[illegible] علوم ادیان و پاکیزه لباس [illegible] تثلیث قمر [illegible] حکیم [illegible] طبع [illegible]
استخراج کند [illegible] تثلیث [illegible] کواکب زحل تربیع
مشتری [illegible] نقصان [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] زحل [illegible] تربیع مریخ [illegible]
[illegible] بیمار [illegible]
[illegible] تربیع آفتاب چون زحل [illegible] آید [illegible]
خصومت [illegible] آفتاب [illegible] زحل [illegible]
[illegible] تربیع زهره چون زحل [illegible] زهره [illegible]

بینا بحکم مریخ و بلا پیدا از ایشان و اگر زهره در خانه زحل باشد زنی پارسا و عزیز النفس او را بدست آید و هلاکت او کرد دوست
دارد و موافقت بود میان ایشان و اگر بتربیع عطارد رسد و زحل در خانه مشتری بود آفت و بلا از کتب پند و پیوسته بغربت
مبتلا شود در زبان یا گوش او آفتی باشد اگر عطارد در خانه زحل بود بغایت این طالع نحس بود و اگر سعدی
ناظر بود بعضی از این نحوست را دفع کند و اگر مریخ و قمر چون زحل در خانه مشتری بود کاهل بود و مریخ و بلا پدید آید و مال او را از میان برد آید
میان او که مادر در عقوبت بود و اگر قمر در خانه زحل بود مرگ مادر پیش بیند و دوجا دست مبتلا شود و دیر زمین باشد و مادر
دشمن دارد و بود که هلاک مادر پیش بدست او بود زنی سلیطه که او را دوست دارد مبتلا شود **مشتری بتربیع کواکب**
مشتری بتربیع مریخ مشتری در خانه مریخ ثابت النظاره باشد و کرامت و منفعت یابد از ملوک و بدیشان مقرب بود
و بود که نقل یا مصیبت بود و تلف کند هر چه بدست آرد و بیمار بسیار شود و در هفتم زنان ناکس و عقیم و بد خو بود
جمال باشد و در نهم خدایهای شود و بیند و کوه ببیند در هر جهت بود و مادر پیش ... ناکس از هم ایشان که تحویل شود
و دوستان او هر بار رو هم با هم هنر و بود دستی ... و از هم عصیان و دشمنان قوی هم باشی اصل دارد از ایشان
مریخ ... عدم **فصل در احکام قرانات کواکب در طوالع موالید قران مشتری و زحل** در طالع یا مقارنا و مال دار بود و
هم این و کریم و محتشم بود و در آن سالی که قران مشتری و زحل باشد اگر مشتری بود آن مولود در عهد آن اشغال خویش
در درجه یابد اگر ولادت پیش از قران بود این بهتر بود و اگر در میان دو قران بود چنانکه یک قران در حال استقامت
دیگر در حال رجوع و اگر در آن سال سه قران بود یکی در حال رجوع سلم در حال استقامت دیگر همچنان باشد
که ... عز و بزرگی ... زحل نیز باید و سه قران که آن شصت سال باشد و دولت و ... باشد اگر ولادت
بعد از قران بود در شعری از آن برج انتقال کرده بود زیادت تا شری بود قوی و در حال ولادت و اگر طالع مولود
در برج قران بود از شکنا تحویل قران یا از کتاب قران یا از اولاد قران با طالع سال قران یا طالع اجتماع یا استقبال مقدم
بر قران این را اثری تمام بود **قران زحل و مریخ** جلیات بیماران و مال خویش تلف کند و عاقبت در فقیری بود و در بیابان
کار پیش تر ... بود و بزرگ بود **قران زحل و زهره** زنی بی هنر کند و از آن هیچ فایده نیابد و پیوسته
مخالفت او با خویشان و دوستان بود و بنام ... کند ... و او را بیک قرار نماند **قران زحل و عطارد**

السعود سعدی

انسی و سعدی اللسان بود و کاهل و حافظ و نیکو بهره که بود بعید الغور **قران مشتری با مریخ** ما در او را نقصان باشد
و ضعیف المزاج طول العمر از ما در نیک بود و ما در از و هیچ شادی نه بیند مولود تماری بود و فقر در خانه را بپرورد و جوری
یمی تا ظاهر این آفت کمتر بود کریم و زیرک بود و از ارباب سلاح و امیران مخالطت کند و اگر این قران در خانه مشتری یا در
خانه مریخ بود دلیل سعادت بود یا آنجا بضعیف دل بود و علما با احوال او را یابد اگر مشتری قوی حال بود عطا
و منزلت یابد و مال و بلکی بود بیابد و هیبت و مال فرزند شادی نه بیند با زهره تربیت و کرامت یابد و نعمت
و شریف و کریم بود نزدیک خلق و متمول و متجمل و دوستان بسیار دارد و نام نیکو نزدیک ملوک و عام او را از ایشان
نافع یابد و اگر قمر و مریخ بزهره نظر دارد از جهت زنان فضیحتی یابد با عطارد منطق و فصیح بود و صاحب فکرت
و دانش و خلق را از وی منافع بود و اگر هر دو قوی حال باشند بیفتد این قران در سرطان بود جهان بعلو کبر
یا در سنبله و سرطان قوی تر بود و اگر سفید و شهد و خطیر و شریف بود و اگر مشتری مشرق بود مال دار بود و جاه
و نعمت و از آبا و اجداد دیگر بزرگ دلیل بود و قمر هنوز مقارنه مشتری نرسیده باشد کمتر بود این سعادت
و در مقارنه مرض گوشی باید داشت که هر کوکبی که در طول قران کند مرض و عرض ایشان بر خلاف هم بود
بیماری بود و اگر مرض نزدیک بود از اثری تمام بود **قران مریخ با آفتاب** دلیل هلاک فرزند بود و که اگر
مشتری بود یا در هایل الوتد درویش و بیمار شود و محتاج شود و چشم او را آفتی رسد و مال مادر و پدر بدست
او تباه شود و مردم او را غیبت کنند و در یک حال او را ثبات نبود و حسد بود و با زهره آفتی رسد او را از جهت
زنان اگر در برج منقلب باشد بی حاصل باشد با خلق و تا رمح اوی بباشد و در سطان بیند از زنان با عطارد در برج
زن بود اما با ادب و علم و منفعت یابد و همت او در خدیعت و مکر بود و خصومت با کم و لجوج بود اگر مشتری بر ایشان
ناظر بود از مکر و خداع منفعت یابد با قمر شتاب زده بود و خاصه که در وتد باشد ما در او را آفتها رسد و بلا و یاد در وی
رسد و بود که مولود را نه پسندند یا او از وی نهانی که او را از آن ضرری بود **قران آفتاب با زهره** اگر شرقی باشد
بهتر و بیشتر غزل بود مولود شادی و عشرت یابد از خلق و نیکو حال و تدبیر بود با عطارد حکیم و ادیب و مدبر و صاحب
باشد و همچنین الطبیعه نزدیک خلق در ادب و علم خاصه که عطارد مستقیم و خصیص بود و ... و نیکی یابد بر جاهی

فرمان دهد وفاضل تر آن بود که عطارد در بیت و شرف خویش بود با قمر انکه عطارد بود واز آن ضرر نقصان انده او و چشم او ضعیف
بود اما اگر از مقارنه درگذشته باشد دلیل وزارت و عز و جاه و شرف بود و جمع مال و ذخایر و عمارت بناها و املاک و قنوات
یافتن از سلطان و رعیت و بود در کارها او را استقامت و کار مردم بر دست وی گشاده باشد **قران زهره با عطارد**
حسن الصحبة باشد و زنان یار بسیار کند و بدان سبب رنج و مضرت کشد و اگر در طالع باشد قوت و مال زیادت شود و از زنان
منفعت یابد اگر قمر حسن النطق و ادیب و فصیح بود و گشاده روی و لیکن زنان با وی اغیار باشند و حریص باشد بر زنان
بیگانه و زنان خویشان را دوست ندارد و اگر در حظ خویش باشد زنان او مردان بیگانه را دوستی دارند
قران عطارد و قمر حافظ و زیرک و نیکو رای بود مردم را بشاید و حسن الادب و الرغبة باشد و لیکن کذاب بود
و بر هیچ طریق ثابت نداند و بدست آورده باشد و اگر مریخ در وسط السماء مشتری بود تیز و قوی خاطر بود و حریص و طالب
معیشت و مال باشد هر روز نقصان بر دولت و عمل سلطان نکبت بیند **تربیع شمس** بر مریخ شریف بود و بسیار گوی باشد و بیش
باشد بغربت رود و از وطن خویش انتقال کردن مبتلا شود و اگر مشتری در عاشر او بود مادر و پدر او عزیز و شریف باشند
وا بر خلق جهان تکبر کند و از مادر و پدر جدا بماند **مریخ تربیع زهره** چون مریخ در عاشر زهره بود دبر بود ...
قوی که عمر در مخاصمت او صرف کند مبتلا شود و از زنان آفت و بلا رسد و بیمارها صعب افتد و اگر در برج منقلب
بود در شکل مولود را عجب و بیمارها صعب افتد و اگر در برج منقلب بود مولود را عجب باشد بر خلق و تزویج او
بعد از آن سبب غنا و بیا حاصل آید و اگر در عاشر مریخ بود خلق خویش بغایت پنهان دارد و اگر زهره در عاشر
مریخ بود از عامه خلق محترز باشد **مریخ تربیع عطارد** مریخ در عاشر خلق با وی در عداوت باشد و همیشه روزگار در
خصومت گذارد و ساعی نفاق و شر انگیزد و خصومت جوی بود و اگر عطارد در عاشر وی بود ظلوم و غشوم و فتان
باشد و خبیث السیرة الفکر و محتال و مکار بود **مریخ تربیع قمر** اگر در عاشر قمر بود مادرش درویش و بی شود و بود
که مولود دیوانه شود یا ... اگر قمر در عاشر بود مادرش ... درویش شود
... مادرش ... **آفتاب تربیع قمر** ...
کند و از ایشان خیر و منفعت یابد ... نظر دارد ...

مشتری

مشتری بقمر نظر ندارد ولیکن تا همه عمر ... واگر خوش نظر دارد قوی حیله بود در شرف ... **زهره تربیع قمر**
حسن النظر و النطق و المعیشة باشد ... خویش ... استخراج کند ... موافقت کنند او ... وقت
با ... واگر ... نظر دارد ... عظیم رسد از جهة فرزند ... حواله کند از جهة زبان
عطارد تربیع قمر چون ... ناظر بود دلیل حسن ادب و رای و فکر بود و آداب ... آرند
... آن نیکو شناسد و بود که علم ... شناسد و معلوم کارها ... معاصی ...
دلایل ... طالع ... نظر دارد ... از دشمنان ... قصد ...
و بود که ... مبتلا شود و تنگ معیشت باشد **زحل در مقابله کواکب در مقابله مشتری** ...
عقل و تدبیر بود از جهة ... مریخ ... زحل در طالع بود و مشتری در سابع ...
جاه و منزلت ... از این ... مشتری در طالع بود و زحل در مغرب ... هلاک شود
از دشمنان ... مریخ بیند **در مقابله مریخ** در ... باشد و آفات بسیار مبتلا شود ... عظیم ...
باشد ... و اگر ... رطب باشد ... معلوم ... المزاج باشد
بلا ... و اگر ... افتد **در مقابله آفتاب** ... حاجت ... بود
و ... هلاک شود ... **در مقابله زهره** فاسق و فاجر بود ...
... زنان ... شادی بیند **در**
مقابله عطارد زبان ... و شعر و فهم ... در برج مائی بود ...
... **در مقابله قمر** مال مادرش تلف شود و مادرش ... **مقابله**
... بسیار ... **شمس در مقابله**
مریخ ... سلطان ...
در مقابله شمس ... سلطان ...
... مال ... **در مقابله زهره** ... بسیار ...

معاملت نیکو باشد و روا بود که این ترویج بعد غربت بود در مقابله عطارد کاتب و محاسب و طبیب و معالج تجربها
بود و معلوم شرایع داند و صاحب رای و فهم بود با مورد دین به اهتمام یابد و بود که حکاک یا حکاک بود و بود که سوزنگر بود
کند ان سفرها او هلاک شود در مقابله قمر چون قمر را باید دلیل جاه و حسن بخت بود و لهذا برای هیچ کسی کار نکند
خاصه که قمر مقابله مشتری نرسیده باشد و اگر نحوس بدیشان نظر دارد دلیل فقر و فاقه بود و مکنت و مال از او ان ترویج
وقتی فزون شود و او را نکبات عظیم افتد مریخ بمقابله آفتاب بیم چشم را آفتی در چشم بود و کی تا موی باشد در طالع
تیمی کامل باشد و هیچ کار تمام نکند و مال تلف بود و آفتی از جهت برخی رسد بمقابله زهره مرای او را زنان الحال والی
کند و در حال او ترویج بد باشد و بیت المال و الملا و میانه بود و اگر در برج منقلب باشد چون ترویج بود کو او کرم
بمقابله عطارد دلیل آفت و نکبات بسیار بود و باشد که این مولود پیش از ترویج بمیرد و از کارها هلی زنان بلا بیند
اگر زحل کی بالیدن و مرکش بود و بعضی از اعضاء او بسیار اگر مریخ در طالع بود و عطارد در سابع از بلاها زود بی نجات یابد
و اگر برعکس این بود تبریج بمقابله قمر آفتها بدو مادر رسد چون مقابله زحل و قمر بود زهره بمقابله قمر از او ترویج بهی
سفله بود و اگر شود حقارت باید و از جهت زنان رنج تمام بود عطارد بمقابله قمر هم و خصومت و عداوت کند از و روی محض
بی آفت بود و اگر این قمر بمقابله آفتاب باشد هیچ خصومت بود و بعضی ان بروی دست یابند زیرا که سهم العلل
در سابع وی افتد دلیل بودن کواکب در اوتاد و میل الاوتاد در طالع یا در وسط السما و میلاد اضداد ایشان روی
ناظر دلیل فساد حال بود و اگر سعود ناظر بود و نحوس ساقط شرف در بیش مولود بود و اگر سعود و نحوس نظر دارند بی
یابد اما عاقبة زیان شرات بیفتد و هلاک شود و در را آفتاب در طالع یا در وسط السما و سعود ناظر بوده نیکو بود خاصه
که آفتاب در خانه یا شرف یا مثلثه و او جهت خویش باشد در برج مرا کز اگر با عطارد در سابع بسیار مال باشد و اگر در سابع بود
مریخ نحوست را آفتی بلا بیند و انده و شکم بیند و از زخم تیر و بود که سلاح خورد و او را اگر در وقت الارض باشد و سعود
مشتری کمتر بود زحل در خانه خویش در طالع یا عاشر منحوس بود اما سعد باشند و اما وقت یابد و از ترویج انتفاع یابد و اینها بود
مادر بود حل افتد اگر مریخ در مقابله او بود بیم بلا و آفت رسد و اگر زحل در طالع بود و زهره در سابع مادر بیم بود و اگر
زحل در وسط السما باشد در برج ثابت در میلاد دلیل معیشتش بد بود و اگر مریخ با زحل باشد عاقبتش بد بود و گر در سابع سعد بود

در میلاد

در میلاد دلیل این نحوست کمتر بود و مشتری در طالع در برجی مؤنث یا در مولود انه بیم بسیار کار بعد
ملک بیکس این تجربت اگر مشتری در طالع بود و زحل در مغرب بعضی از باد ران ۱۰ و هلاک شود و بیم او را آفتی
رسد و بعضی از دشمنان او را بدو بفرماید بود پس از حضرت ملک عزل کند و اگر مریخ در عاشر یا در حادی عشر
عاقبتش بد و کارش تیره بود و اگر مشتری در طالع بود و مریخ در سابع و نحس بدیشان ناظر در علو آفاق حاجت
بود بلا که زنان خویش مبتلا شود و اگر برج منقلب باشد بلکه زحل مبتلا شود از ترویج خویش و مال بسیار
شود و بود که کنیزکان را بزنی کند یا زنی اصل را و اگر زهره و مریخ و عطارد بدیشان نظر دارند فساد کارها بود
و اگر قمر با مشتری بود در سابع یا قمر در طالع بود و مشتری در سابع بلا مریخ بیند و اگر زهره و مشتری بکر بود و قمر ناظر
باشد کاتب حکیم و عالم بعید النظر مریخ در طالع بود و میلاد نهاری و او را دان برج منقلب باشد و زحل ناظر بود
آفات و امراض رسد و او را بدیدن هلاک شود و حسن الحال او اگر در طالع نفس بود و مشتری در سابع بود و دیگر در رابع
و مشتری باشد او را انکاری رسد و اگر میلاد روز بود فاضل تر بود خاصه در برج مؤنث و مشتری بوی ناظر اگر مریخ
در یا زیان شد از طالع بعضی از زوال و تباه شود و اگر آفتاب نظر دارد بد بود و اگر قمر با مریخ بود در عاشر یا رابع مال
و معیشت بزیان آید اگر مریخ در سابع بود و یکی از نیرین بوی ناظر زیان او و مادر بیند و جلیلی افتد زهره در طالع
باشد یا مایل الفقدی بود و شریف زیبا صورت و پاکیزه اطراف بود و بود و نیک خلق شده بود و اگر عطارد و مریخ بوی
نظر دارند خاین بود اگر زحل نظر دارد بزنی کند اگر عطارد در جمله بود مولود را اسیری بود و شرارت حاجتی
یابد و سبب علم محترم بود خاصه که عطارد در طالع نظر دارد و اگر مریخ بمقابله عطارد بود از جهت سابع مال بر تلف کند
اگر در طالع بود زحل از مقابل او بود عاقبتش بد بود و سبب زنان مبتلا شود و اگر در طالع عطارد بود و قمر در عاشر بحق
زنان و مردان بود و سفر بسیار کند و بسیار خرج بر وطن آید و در مسکن خویش خشکی شود و اگر در میلاد مردان بود
در وسط السماء در برجی مؤنث و شعاری بکار او افتد یا بد و بود که مخنث باشد اگر در سابع بود بزنی ناشایسته کند اگر در
رابع بود در برجی مذکر در میلاد نهاری بود و مریخ از عاشر ناظر بود در زنی کند و هلاک شود عطارد در طالع
یا عاشر شرقی یا در مایل الوتد در برج منقلب و جیه و معروف بود یا فقیه یا منجم بود و اگر در برجی مؤنث بود راستگو زیرکی
یابد از جهت زنان اگر زهره بوی بود در طالع یا در وسط السماء منفق بود یا شاعر و بعضی نزد یک خلایق اگر مشتری با وی
بود صاحب کرامات و نیکو بود و اگر در برج منقلب باشد در سابع نیکوتر بود اگر مریخ بوی ناظر بود دکان زنان و بد او را ابتلا شود

اگر در وتد الارض باشد و نحوس نظری دارند دزد و کذاب بود و بساحر بود و قران کواکب در طالع و زحل و زهره در طالع
دلیل آنکه عقل بود و قران زحل با آفتاب با زهره و عطارد در طالع دلیل حس و احسن باشد اگر زهره و ماه باشد در طالع و مریخ
با ایشان دلیل کم بود که سر خود بی دو خونریزی اگر زحل در طالع بود یا ذنب و مریخ بی نظر سعد دلیل کند بر بسیاری مال
اگر مشتری و راس و زهره در طالع یا در عاشر دلیل ولایت داری و رای فرمان بود و اگر آفتاب با یک از این کواکب در طالع
بود یا در عاشر بهادر و حسن بود و اگر قمر بود دلیل حسن و سکون بود و اگر طالع اسد بود و آفتاب و زهره در طالع
بود دلیل آن بود که مولود دانا و عاقل باشد اگر عطارد شرقی با ماه و با آفتاب بر برج مثلثه دلیل کند دلیل عیوب بود
در هنر اگر بعضی در احکام موالید سخن بسیار بود بین الله فی قلت افتاد و کل کثیر بعد الطبعت و هر چه بسیار شود
ضبط بغایت آن رسد که آنچه اهم است یاد کرده آمد والله الموفق **فصل نهم در احکام تحویل سالهای موالید طالع**
و دلایل دیگر فهرست این فصل از تحویل سنی موالید بیست نوع است اول در دلایل بدن و نفس دوم در احکام بودن
کواکب در ابراج بوقت تحویل سیم در احکام بودن کواکب وقت تحویل در حدود چهارم در احکام بودن کواکب وقت
تحویل در حدود پنجم در بودن تحویل و انتها از بیوت زحل و کوکبی در وی ششم در بودن طالع تحویل در برج انتها
از بیوت اصل هفتم در احکام نظرات باشد کا هشتم در حکم اتصالات قمر در تحویل نهم در تقویم و سر کا دهم در نظر
کواکب بمواضع یازدهم در اتصالات و مناجات کواکب و مستولی و استخراج دلایل دوازدهم در جدا اول سال که
منظرهای کواکب و کیفیت حد و جد در کیفیت سالکان و غیره سیزدهم در خانه چهاردهم در کیفیت کواکب در انتها
نقل پانزدهم در نکات تحویل شانزدهم در احکام کردش سالکان در بیوت هفدهم در نکات و شرایط نیرهم هیجدهم
در اتصال و انصراف ایشان از دلایل اصل و تحویل و انتها نوزدهم در بودن کواکب بمواضع اصل و مواضع دیگر
و نقل در روی سن در این باب بیستم در نکات پانزدهم دلیل را علامات باید کرد **اندر احکام تحویل نجوم** از جهت
نفس و حیات و صحت با قرار جهت دلائل دیگر طالع اول پنج انتها دوم موضع قمر از سلاح سیم موضع انتها
از طالع چهارم سعادت و نحوست قمر بوقت تحویل پنجم طالع تحویل این پنج از جهت نفس و بدن و حیات و صحت است
باقی جهة جان ششم سالخدا هفتم قایم طالع هشتم قایم سلاح نهم بر قاسم دهم با انقطاع ستارگان ایشان بجز این
و سلاح دهم صاحب خدا یازدهم صاحب دور سال دوازدهم قابل سیزدهم صاحب خانه قمر چهاردهم صاحب تحویل سال

پانزدهم نب و حکم کند بر طالع اجتماع و یا استقبال متقدم بر تحویل و اتصال قمر را بعد از اجتماع یا استقبال متقدم
بر طالع تحویل استقبالی تمام بود و مقام صغیر را اعتبار کنند و ان صاحب حد درجه انتها باشد **چهارم فصل تحویل**
سه ماه اول طالع را بود و سه ماه دیگر وتد تحت الارض و سه ماه دیگر وتد غارب را و سه ماه باقی وتد وسط
السماء را و هر کوکب که مستولی و هر یک بوقت تحویل حکم باید کرد شارکت با اقسام انها کند شعاع او بدرجه قسمت
افتد باید که حد قسمت بود و صاحب دور صاحب ساعت ولادت باشد هر سال بترتیب کوکبی دیگر بکیرند و چنین انتها
نسبت درجه طالع کوکبی دیگر را نسب که در نسب عقب او بود دیگر بر در نسب و صاحب دور را با انتها در احکام شرکت دهد
دوم احکام بودن کواکب در آن یا بوقت تحویل زحل در حادث بود دشمن زیادت شود و مال بدست آید و فایده
و خانه بود رنج خراب شود مریخ و مشتری مرهم مالی که بر وی و بال بود از مطلق بسعادت آید و از سباع بیم بود
آفتاب و مریخ بر خشم بود و دوستان و ... زیادت شود و از خویشان شادی بیند و بزنان شاد شود **آفتاب در تحویل**
همان باشد که در اصل ولادت دیگر اگر در برابر افتد در ان کم قدرت و اند که مقدار بعد زهره عشق از بلغم و رنجاند
مجازه در چشم شود و بیان او و زنان خصومت افتد **عطارد** در تحویل شود اندکارها و خویش و برنج کند و سب زنان
سلجوقی شود و قمر را با زحل ضعیف شود در چشم باشد و از دیر شد زنان و رعیت باشد و با غلامان زیادتی شد
دخواست کند در جهت ابیار اندیشه باشد و او را قوت حافظه ضعیف بود و نسیان غالب و با غلامان امر دان نشست
و خلوت کند سر سلطان بسیار خورد و معطله بهان اندار و از بهابیه و رام و امثال این مر سید دلیل بود بر نکاح
بسیار افراط شهوت و سر سبل هم بران و لا لشکند و بعد از سبب زشت نامی حاصل آید در بیرون بسیار اندیشه
بود و ... آتش افتد ... دلیل باشد که در بین سال در رنج بسیار کشد و نکاح وی زیادت شود
و با زنان بسیار نشست و خواب کند و در قوس اندازه سلاح بینی کند و نزهت بسیار در بیرون نکاح
زیادت با خویشان کند و مهربانی بسیار بینی در سفر تنگ دست باشد و طلاق کند در سر جهت از مواضع آب تاخ
کند **احکام بودن کواکب بوقت تحویل** در حدود دهم یکی زحل در حد خویش بود با سلطان کند با صاحبان مراتب نشست
و خواست کند و چون مشتری سال در دید بدست وی افتد و نقد دشمن زیادت شود و از دو چشم رنج شود و سیان او و
و مهری افتد خویشان را مطرفی رسد و چون مریخ زنان بیند و کار کند و سبب زنان بزه کین شود و بعضی از خویشان او را

از آهن رنجی رسد در حد زهره اندر حد [illegible] رنجی رسد باشد و از زنان رنجی رسد شود و به درش بیمار شود و به [illegible] زنی یا
بدوستی کند در حد عطارد از زنان رنجی رسد شود و به درش بیمار شود و بعضی از فرزندان از وی جدا شوند
مشتری در حد زحل مال بسیار بدست آید و خرج بسیار کند و سبب فرزندان رنجی رسد شود و [illegible]
[illegible] از اعلی رسد در حد خود مال و نعمت زیادت شود در حد مریخ بیماری [illegible] زنان
او را رنجی رسد و [illegible] احسان کند در حد زهره [illegible] و مال و جاه زیادت شود در حد عطارد بیماری
رسد و تحصیل علوم کند و مال بیهوده تلف کند و عاقبت کارها بخیر بود **مریخ در حد زحل** خویشان او را رنجی رسد
و [illegible] خویش [illegible] کند در حد مشتری مال زیادت شود و از جهت [illegible] خصومت کند و سفر کند
و بیمار شود و زنان ناشایسته کند در حد خود از چهارپای رنج بیند و خصومت کند و از [illegible] در حد زهره
بسوی آن کس [illegible] زنان [illegible] کند و از ایشان مال یابد و [illegible] شود و از زنان رنج بیند در حد عطارد
دشمنان شود و [illegible] سبب رنجی شود **حکم آفتاب بود در تحویل سال** از آن حد که در اصل بود باشد [illegible]
زحل مال زیادت شود در حد مشتری خویش [illegible] در حد مریخ [illegible] در حد زهره نکاح زیادت کند در حد عطارد [illegible]
شود در حد زهره در حد زحل با زنان [illegible] مخالطت کند و با ایشان [illegible] خصومت و از [illegible] شود در حد مشتری
[illegible] یابد [illegible] یا [illegible] خویشان [illegible] یابد با زنان اشراف مخالطت کند در حد مریخ او را [illegible]
اختلاف افتد و زیادت نکاح کند و سبب زنان دلتنگ شود در حد خود بلهو و طرب و شادی مشغول شود در حد
عطارد بطرب و لهو و فرح مشغول شود [illegible] شاد شود و زیادتی [illegible] آید [illegible] علوم [illegible]
[illegible] زیادت اختلاط کند عطارد در حد زحل خویشان او را رنجی رسد [illegible] آفتی [illegible] و سفر [illegible]
کند و مال بدست آرد و از زنان خالی نباشد در حد مشتری کتب خواند [illegible] اقران [illegible] یابد با اشراف و ملوک دوستی
گیرد در حد مریخ [illegible] افتد و از زنان رنجی رسد شود [illegible] با اهل فساد نشست و خاست کند
در حد خود شاد دل باشد [illegible] مخالطت کند [illegible] و [illegible] ادب و هنر وی زیادت کند [illegible]
که در این سال [illegible] کوکب در [illegible] آید در حد زحل [illegible] زنان رنجی رسد شود
با اهل [illegible] او را رنجی رسد [illegible] علوم [illegible] کند در حد مشتری بیچاره و مشغول باشد بعضی از فرزندان

او بیمار شود [illegible] با اشراف دوستی گیرد [illegible] مشغول بود [illegible] دشمنی دست یابد در حد مریخ [illegible] پشیمانی
[illegible] بیمار [illegible] مشغول [illegible] خویشان [illegible] کند در حد زهره شادان و دلشاد شود و مال [illegible] با زنان
[illegible] کند در حد عطارد [illegible] و [illegible] علوم و حکمت و کتب [illegible] شاد [illegible]
آید [illegible] **[illegible]** این اقسام است که باشد که یا دو سال [illegible]
باشد و [illegible] یکسال و هست [illegible] احکام [illegible] باید بیان باید که [illegible] در خانه خود با اشراف
دوستی گیرد و کارها کند [illegible] یابد در خانه مشتری با اشراف و ملوک دوستی کند [illegible] مریخ [illegible]
[illegible] و بال شود در مریخ و اندوه بسیار رسد و در خانه آفتاب [illegible] زیادت مال و سعادت بود
[illegible] بیمار شود و [illegible] در خانه زهره با زنان [illegible] کند و سبب فرزند رنجی رسد [illegible]
[illegible] در خانه عطارد علم [illegible] طلب [illegible] مطلع شود در مریخ و بیماری [illegible] در خانه قمر بیمار شود
[illegible] مشتری در خانه زحل مال یابد و بسیار اندیشه [illegible] کارهای [illegible] و [illegible]
در خانه خود مال یابد با اشراف زندگانی کند و [illegible] مشغول باشد در خانه مریخ [illegible] سعادت
یابد و با لشکریان [illegible] نشست و خاست کند در خانه آفتاب شرف و بلندی یابد در خانه زهره [illegible] اشراف
دوستی گیرد و صاحب [illegible] شود در خانه عطارد بعلوم و کتابت مشغول شود [illegible] در خانه
قمر [illegible] مریخ در خانه زحل [illegible] کارها و اعمال [illegible] رنجی رسد بیمار شود
در خانه مشتری [illegible] رنجی رسد [illegible] باشد در خانه مریخ [illegible] باشد [illegible]
رنجی شود در خانه آفتاب حرارت [illegible] استیلا کند یا قطع عضوی [illegible] اعضا [illegible] در خانه
زهره [illegible] نشست و خاست کرده باشد زندگانی کند [illegible] زنان در خانه عطارد [illegible]
باشد [illegible] مخالطت کند در خانه [illegible] علوم [illegible] باشد آفتاب [illegible]
[illegible] اصل ولادت بوده در خانه زحل زنان [illegible] سبب رنجی شود در خانه
مشتری [illegible] یابد از زنان اشراف [illegible] یابد [illegible] طالع [illegible] باشد در خانه مریخ بیمار شود و [illegible]
و خاست کند در خانه آفتاب [illegible] شود [illegible] در خانه خویش با زنان شاد شود و بلهو و طرب و از [illegible] خویش

یا بعضی صاحب حصه ... در خانه عطارد باشد [illegible] نظر کند و شهوات و زن در خانه قمر نکاح [illegible] باشد
[illegible] بسبب زنان [illegible] شود عطارد در خانه زحل اندیشه بسیار کند و بدگمان باشد در خانه
مشتری با قضات و ائمه مخالطه کند در خانه مریخ [illegible] در خانه ... بسبب مریخ با بعضی ... طالع
نهاری بود در خانه شمس از علوم وی زیادت شود در خانه زهره مال و دوستان زیادت شود و بطلاق و حساب
و علوم با یک شغل [illegible] در خانه عطارد ترکیب شکل بگیرد و از اشراف با وی دوست شوند در خانه قمر با قومی
مخالطه کند که اهل ادب و علوم باشند و آنچه مراد او بود حاصل شود در ... که سفری کند و از آن شادی چند
در خانه زحل ... [illegible] ... در خانه مشتری [illegible]
بود که ... [illegible] مریخ بالخصوص ... مخالطه کند تیز خشم بود در خانه شمس قمر ... [illegible]
... آخر ... زنان مبالغه کند و شاد دل باشد در خانه عطارد و اندر فهم
و تمیز زیادت شود و بر زنان رغبت کند ... مال ... از اعمال سلطان خصوصا **قمر با بسیار بعد تحویل**
در ابتدا خانه از خانها و اصل و کوکبی در وی اگر طالع یا برج انتها طالع اصل بود و زحل در وی بد دل بود و با اشراف
نشست و خواست کند و از مکانی بمکانی انتقال کند اگر مشتری بود خوش دل باشد و ... زیادت شود و ... کند
و ... مریخ بود از آتش ... تیز خشم بود و چون آفتاب باشد دلیل کند بر قدر و جاه
و اعمال سلطانی ... مال ... [illegible] زهره بود ... زنان مبالغه
نماید و از اشراف ... دیگر کند و طعام بسیار خورد و مال یابد و چون عطارد بود ... معرفت ... علما
اختلاط کند ... دوست یابد بر خصم ... چشم ... قمر بود ... نایب ...
مصروف ... قربت شود ... باشد با اشراف مخالطه کند و ... دیگر کند
... شاد شود ... بسیار شوند و چون ... باشد مال تلف کند ... قوی حس ...
بعضی ... بیماری ... چون انتها با طالع تحویل برج دوم بود و زحل در ... دوم ... شود
و ... مال ... چون مشتری بود مال یابد ... بسیار ... اگر ... مریخ ...
مریخ بود ... ساخته ... مال نفقه کند ... چون زهره ... مال ...

و سفر کند ... بعضی بسبب زنان ... عطارد بود ... تنگ باشد
... مال کسب کند ... زیادت ... بعضی ... و چون قمر بود ...
بسبب مال القدیم ... اگر ... کم کند ... باشد و خرج بسیار کند و اعمال سلطانی
کند ... ذنب باشد ... پیش شود ... **خانه ثالث اگر طالع ... [illegible]**
بود ... زحل ... نفع ... بعضی ... سفر ... و علوم و حکمت طلب کند و چون
مشتری باشد دین و حکمت ... مریخ بود ... خصومت ...
... بعضی ... زهره دلیل بود که ... زیادت شود و نکاح پنهان کند عطارد ... علوم ... مریخ
... قمر ... [illegible] ... بعضی ...
... راس بود ... ذنب ...
خانه رابع اگر طالع تحویل با برج انتها بود و زحل ... بعضی ...
بعضی ... مشتری زیادت ... مال ... آرد ...
... زیادت شود ...
... عطارد ... کند ...
... ظفر یابد ... انتقال کند ... مال یابد ... چشم
دلیل بیماری ... مادر در خانه **پنجم** اگر طالع تحویل یا برج انتها بود و زحل ... اندیشه ... مال
یابد ... مشتری ... زیادت شود
... مریخ ... زهره ... بسیار
کند ... عطارد ... علوم ... حساب
... دشمن ... شاد شود ... مریخ ...
... ذنب ...
خانه ششم اگر طالع تحویل یا برج انتها بود و زحل ... [illegible]

رنجور شود و مال تباه کند و از بنده رنج بیند و چون بیمار شود مشتری اهل صلاح را دشمن دارد و مال به تلف کند
و عکس بیماری آید مریخ از مواضع مرتفع و بنده رنج رسد [illegible] زهره با اقارب خصومت کند و از زحمت زنان
رنجور شود و از سفر بلا کشد عطارد از حسد چشم زنان و بنده کاهلی [illegible] هیچ [illegible]
بند کاهلی کند و از بابی رنجور شود خانهٔ سابع از طالع تحویل یا برج انتها بود و زحل در وی رنجور شود و [illegible]
و دشمن او را فنا گوید و فرزندان از وی رنج بیند مشتری با قدر شود [illegible] آید مریخ سفر بسیار کند و جهاد
شود و از زنان دل مشغول باشد زهره [illegible] کند و احوال [illegible] زنان [illegible]
عطارد [illegible] علم زیادت شود و با غلامان مخالفت کند [illegible] خلاف کند
راس [illegible] شاد شود و مال یابد [illegible] خانهٔ ثامن از طالع تحویل
یا برج انتها بود و زحل [illegible] دشمنان وی هلاک شوند [illegible] سفر کند [illegible]
کند و بعضی [illegible] مشتری بیمار شود [illegible] مریخ [illegible] بسیار کند و دشمن [illegible]
دل [illegible] سفر کند پشیمان شود زهره شراب بسیار [illegible] از مواطن [illegible] کند [illegible]
بیمار شود [illegible] خدمت [illegible] خوش شود و از خصومت
بهره یابد [illegible] سفر کند و بیمار شود و دشمن [illegible] تاسع اگر طالع تحویل یا برج
انتها بود [illegible] علوم زیادت شود [illegible] زنان خصومت کند [illegible]
مشتری شاد بود و مال جمع کند [illegible] مریخ سفر کند [illegible] شاد شود و دشمن [illegible]
و از علوم [illegible] زهره با زنان خصومت کند و تنگدل باشد و سفر کند [illegible]
[illegible] عطارد [illegible] نفقه [illegible]
و با اعمال [illegible] زیادت شود [illegible] عاشر اگر طالع
تحویل یا برج انتها بود و زحل در وی [illegible] مال تباه کند مریخ از زنان
[illegible] زهره [illegible] زنان نفقه [illegible] کند [illegible]
[illegible] عطارد علم زیادت شود [illegible] شاد شود و مال یابد

راس عمل

راس عمل بزرگ کند و مال یابد و بر دشمن ظفر یابد [illegible] عمل سلطان رنجی بیند [illegible] خانهٔ
حادی عشر اگر طالع تحویل یا برج انتها بود و زحل در وی [illegible] بر دشمن ظفر یابد مشتری مال یابد [illegible]
کند [illegible] آید [illegible] نفقه [illegible] کند [illegible] مریخ از زنان شاد دل شود و صلاح [illegible]
ساز و عمل سلطانی کند [illegible] زهره جاه [illegible] زیادت شود [illegible]
[illegible] زیادت شود [illegible]
[illegible] ضایع شود [illegible] ذنب خصومت کند
[illegible] انتها یا طالع تحویل بود و زحل در وی [illegible]
[illegible] مشتری [illegible] مال خرج کند [illegible]
[illegible] مریخ [illegible] بیماری [illegible] زیادت شود [illegible]
[illegible] زنان [illegible] عطارد [illegible]
[illegible] رأس [illegible] حکم رأس در طالع تحویل و برج
انتها بیوت اصل چون [illegible] دلیل صلاح نفس [illegible] دوم
مال و معاش زیادت شود ثالث رنجی [illegible] بیماری [illegible]
چهارم [illegible] پنجم [illegible] زیادت شود [illegible]
ششم بیمار شود [illegible] هفتم [illegible] شاد شود [illegible]
[illegible] هشتم مال [illegible]
نهم [illegible] دهم [illegible] یازدهم [illegible]
[illegible] دوازدهم [illegible]
حکم [illegible] [illegible]
طالع [illegible]

وانزد ره شکم رنجور شود و قمر احوال نیکو کند چیزی ضایع کند و اما رنجی رسد از سیده طالع زحل خویشان او را رنجی رسد و از زهره
شکم رنجور شود و سفر کند و از آب رنجی بوی رسد مشتری مال و ضیاع زیادت شود و از بلهای بیفتد و نقصان یابد
بسبب بیماری یا جراحتی از عیبی برود شود و رنجکی رسد و او را فرزند از شمس با دیگری و دلیل شادمانی شد و زهره اندر رنجی که
که بعد نجات یابد و مال زیاده شود و بفرزند روشن چشم شود و عطارد مال نقصان کند و از ترسا رنجی بوی رسد
قمر مال بسیار یابد و از درد سر رنجی رسد و زحل رنجی بر کرد دو سفر دور کند و از آتش رنجی بدو رسد و مشتری قدر
و جاه زیاده نگردد اما اندر دو سر رنجی بر کرد و مریخ سفر کند و نکاح سازد و بیمار شود و فرزند دارات زهره شادی و خوشی
کند یا خادمی بدست آید و شیء یا کنیزک از خونبک خرد و یا فرزند یابد و عطارد مال ضایع کند و در سفر رنجور شود و از دشمن
از دشمنان بکمر سیده و از بسیار سخن بود و رنجور شود و قمر با اشراف مخالفت کند و مر را بود که زنی یکی شیء لجع کند
و از مریخ نجات یابد زحل مریخ یابد و بسبب شیء مرا بود که زن بمیرد و زن دیگر خواهد کند مشتری مال و جاه و خواسته جمع
شود شیء مانند کند شتر مریخ رنجور شود و با خویشان خصومت کند و زن فرزند کند شیء بیل بیلا و آفتاب بیمار شود
و بهشتی و زنی یا رسا عطارد نیکی یابد اندر همه سال آخر سال سفر کند بیماری و مریخ کشد و بدی و مریخ کوید قمر
نیک عیش باشد و بیمار شود زحل دوستان زیادت شود و زن تشریف کند و دیگری که بمیرد و سفر کند مشتری مال
کسب کند و با نا کسان مخالطت کند مریخ با مکتران خود خصومت کند سفر کند و بیابان سفر رنجور شود و مر را باشد که بلاد در
مسلمانی و آفتاب بمیرد شادی و فرح او زیادت شود و زن برادر بسر زنی که زهره با مهد مادر دشمنی کند با زنان
دوستی کند و زمین بیمار آید و مر را بود که بمیرد **قمر با زحل** احوال او مختلف بود با زنان خصومت کند و سفر کند و شادی
بیند شیء شد بهم باشد و با سعادت زحل با ملوک خصومت کند و بیمار شود شیء بیماری و مریخ از عادت
بدو رسد مشتری عمل سلطان کند و مال او بنده زیادت شود شیء از خر نکاران بهره تمام یابد مریخ مال تباه
کند و غمگین شود و در سفر رنج بیند و عاقبت بخیر بود شیء اندر ره شکم رنجی بر کرد و مهتری از او بوی بزرگ شد
آفتاب با خلق نیکویی کند و زن و فرزند او را رنجکی رسد شیء بیمار شود و از زهره اهالی شود و فرزند بلا رنجی شود
و شیء مثل بسیار قرار زحل بیچ و باشد از سبب زنان رسوا گردد و مال تباه کند و بیمار شود و مر را بود که زنی کند کمر رنجی یابد

درین قرینه از جهار زیانان یا ارجای بلند بیفتد و بیمار گردد و شمس مراتب بیابد که یابد و در سر کشی زهره بسبب کاهلی
بدرنج و دهن و دشمنی از زنان او بعیب دو علت نهانی و عیب او بر ضد عطارد سفر کند و رنجور شود و زن خویش
بیمار شود و از زنان سبب اهل و هلاکی شود و مال او خویشان شاد شود و قمر غمگین و بیمار شود و فرزندش هم
بیمار گردد و سفر کند و مال کسب کند و تزویج دیگر سازد قمر با مشتری از جایی بجایی نیک انتقال کند و سعادت یابد
مریخ از سلطان رنج بیند و مال تلف کند و بیمری بعد و بیمار زهره مخالفت کند با ملوک و از ایشان منفعت زیادت کند
و مال یابد و سفر کند و دشمن هلاک شود و بسری آید او را آفتاب عقل و فضل و زیرکی زیادت گردد و همه
اهل بیت خویش شود بسری آید او را عطارد نیکو خلق باشد امادر رنجی و بیمار رنجی رسد و از نام خانه بیفتد
قمر جاه و حرمت بیابد و عمل سلطانی کند از فرزندان رنجی بوی رسد قمر با زحل با دوستان مخالفت پیدا آید
و از فرزندان زحمت یابد و رنجور دل شود قمر با مریخ دشمنان و بیمار کار از وی نیکوتر گردد و شمس دشمنان خویش
با او مخالفت کند و بیماری بوی رسد و فرزندش بمیرد و از بالا بیفتد زهره ملاهی مشغول باشد و از دوستان
چیزی یابد عطارد بغربت افتد و بسبب زنان رنجی بکم و دعوا الش زیان آید قمر چون بخص باشد بنده از آن
او بمیرد و یا رنجور شود زحل بلا ها بوی رسد و زیان افتد و رنجی رسد مشتری او را پسری آید و دختری بمیرد
و بر دشمن ظفر یابد قمر با راس در حمایل بزنان نیکبخت باشد و مال یابد از جهت نهانی و بنده خود در قرار
ذنب مریخ کشد و از عقوبت بیند و بیماری ها کند از شتر و دو مایل و امثال این **حکم انتقال قمر در سنجر** قمر بطالع
زحل چون سعود باشد ضیاع و اسباب زیادت شود اما دیگر کارها فر و بسته گردد مشتری مال زیادت گردد و خویش زحل
بعض خوش طبع باشد مریخ بر انتقال و سفر با مریخ و اسباب جهت دلالت کند آفتاب جاه و حرمت یابد و مرتبه زیادت گردد
و از ملوک تشریف یابد و مر را بود که رنجی بعد رسد زهره دلیل کتا ملکی طبع و خاطر بود و خوشدلی باشد و مر را بود که
زنی کند عطارد علم و فضل زیادت شود و از علوم آسمانی حاصل کند تسدیس و تثلیث زحل مال و جاه و مرتبه بدید
آید مشتری بهتر عالم شود و ظفر یابد مریخ کارها از و بر آید و آلات حرب میسر گردد و شمس از ملوک انعام
یابد زهره خوش طبع باشد و زن و فرزند شاد گردد عطارد بعلوم و کتب و حساب شغل کرد و تربیع و مقابله

زحل بصنایع و دهقانی مشغول باشد مشتری کند و سعادت یابد مریخ بر خصومت دلالت کند و کارها پیانه باشد آفتاب
ثنا و کرامت و نظر و مخصوصیت و شرف یابد زهره مال و دوستی زیادت شود و سیف سازد و بدان سبب رنج کشد عطارد
عقل و منطق زیادت شود و بابره کرده و اتصالات قمر جهت نحوس باشد بقارنه زحل افتد رنج کشد اشتغال بطلوع از
دشمنان مشتری از اشراف نجم و مریخ کشد و مال تلف کند مریخ تعب و رنج کشد و مع ما بعد که او را از حق رسد شمس آنکه
جهة ملوک رنجی بعد رسد و بر وی روح کند مشتری رنجها رسد و جامعه حرمت نقصان پدید و مریخ رنجی بعدی رسد از
جهة خصمان و بیماری بعد دنیا زهره حال لذکر و بتر ابی و ضعیف حال باشد و از جهة زنان رنجی بکرد و نحوه از
دوستان و اسفار رنجی بعد رسد تربیع و مقابله زحل رنج کشد و مخاصمت قوی و بیماری … بود دشمنی از … ال
و معاش نقصان پدید آید و غمگین شود مریخ بسبب دشمنان رنج بیند و سفر کند مریخ کشد زهره خصومت و رنج
کند از جهة سلطان … عطارد و سفر ابی فاید و کند و از … و مکاتبت رنج کشد و اگر سفر کند رنجی رسد شود

احکام قواسم و شرکاء قاسم سعد و مقبل اش ریکش سعد دلیل سعادت بود و شریکش نحس دلیل سعادت
بود اما با دل منغص قاسم نحس و شریکش سعد اندیشه بود اما عاقبت سعادت بود قاسم و شریکش نحس رنج
و بیماری و بلا باشد و قاسم و شریکش به نیکی … در اصل ولادت سعد بوده اند تا نحوس اگر قوی حال بوده
باشد آن از … بیشتر باشد و اگر ضعیف باشد بر خلاف این باشد و قاسم زحل و شریکش هم دلیل بیماری بود و به
تدبیر بود و سعد ابر و غالب بود و اگر نحس باشد بیشتر بود و اگر مشتری بود کارها به مراد باشد و از جهة آبا
و اجداد و کارها در هینه رنجی آمده و اگر شریک مریخ بود از جهة برادران رنج بیند و هلاکت رسد و اگر آفتاب
شریک بود از آفات … یابد اما دلیله که چه بود زهره دلیل ترویج بود و دنیا فرزندی باشد و بعضی از زنان
فرزندان … اگر عطارد بود از … رنج بیند و از علوم و حساب و غیر آن و اگر قمر باشد که بود بسیار رنج
و اندیشه کشد و دلیل موت … باشد و اگر قاسم مشتری باشد و شریکش زحل بکار … باشد … احوال
یابد … و دلیل مرگ باشد و اگر مشتری باشد دلیل سعادت بسیار باشد و اگر مریخ باشد … احوال وی باشد …
یابد و اگر آفتاب بود … سلطانی کند … باشد از … کارها … شاد کرد … یابد و اگر زهره باشد

نرفی نیکوکر

زنی نیکو کند و … زیادت شود و … کارها … کند و اگر عطارد باشد … و تدبیر … کند و …
دلشاد کرد و اگر قمر باشد … دوستان … شاد دل و … اگر قاسم مریخ بود شریک زحل بیماری و رنج و محنت
کند و شریک مشتری باشد دلیل شجاعت و رفعت و قوت باشد اندر کارها و اگر شریکش هم مریخ باشد دلیل …
و ریاست باشد و بیماری با … از وی … شود و رنجی … مخصوص … بر قوت مریخ اگر
آفتاب بود از جهة پدر و کارها … رنج … از جهة ملوک و از آتش … حرارت خاصه که تربیع یا مقابله باشد
و بیمار شود و اگر زهره بود از اهل … کرده و اگر عطارد بود از … و مقالات رنج کشد و فضیحت
بیند و اگر قمر بود دلیل استقام … باشد و تدبیر کند و از … رنجی که بود و اگر قاسم زهره بود و شریک
زحل از زنان کناره کند و کارها … کرد و … بیماری زنان رنجی که … و اگر مشتری باشد راحت
و خوشی بیند از ازواج و اولاد و اگر مریخ بود بعضی از زنان رنجی رسد و حریص باشد به نکاح و مکر … رنج بیند
آفتاب دلیل ریاست … و اعمال نیکو … که … مسعود باشد زهره دلیل ترویج و شادی … مراتب
از جهة … عطارد … و ادب … نفع یابد و از زنان شاد شود و اگر قاسم عطارد باشد و شریک زحل ضعیف
نفس باشد و بیماری دراز کشد و کاهل باشد و اگر مشتری بود از ملوک و اشراف و علوم و تجارت بهره یابد و اگر
مریخ بود کارها بد کند و بیماری دراز کشد … اگر آفتاب بود ریاست … یابد … خویش
… نیکو … زیادت شود و اگر زهره بود از زنان شاد شود … و مطرب … و
… و اگر عطارد بود از ادب و حکمت منافع یابد … و اگر قمر باشد ادب و فهم زیادت کرد و
علوم آسمانی رنج کشد و کارها … نیکو کند فصل در نظر کواکب … اصل … اصل
… باشد … از دشمنان رنج بیند و بیماری کشد و اگر … باشد و آن رنج دراز کشد
و اگر مریخ … یابد … هلاک و بیماری بود و اگر زهره … آسان تر باشد اگر مشتری
… اصل … و دوستی … یابد … شود … نیکو … و اگر … شمس
… حکم … تنگ باشد و اگر … نیکو … و اگر … از قبل سلطان

راجع کند و بسبب فرزندان غمگین کردد و مریخ اکر بنظر دوستی نکرد سفر کند و از خصومات و علتهای با مرارت رنجور شود و اکر بخس نظر دارد بیرون تعبان نامزا کوید و زبان و منبعی بلاهد سر و اکر قمر بدوستی نکرد تند رست و خوش طبع باشد و تساوی بیند از زنان و فرزندان و امهات و اکر دشمنی نکرد از زنان و خویشان رنجور شود اکر سعدی نظر دارد اش سعادت بیشتر باشد و اکر نحس نظر دارد کارها بتر شود **فصل در اتصالات و منازج کواکب** که در تحویل سال الحکم خواهد کرد اولا مستولی را طلب کند بر طالع اصل و تحویل و برج انتها و فرداری و قاسم و صاحب دور و صاحب طالع و چون مستولی یک کوکب یا دو کوکب باشد بقدر حظ ایشان سخن بکوید و از اتصالات کواکب هم حکم آن وقت کند که دوستی و دشمنی کواکب بهم نداند و کوشش دارد و مستولی اصل از هر مستولی باشد در طالع تحویل و فردار و صاحب دور و سالخداه وی بود در این سال تثلیث مشتری سعد کرده اما زهره بوقت اتصال بر درجه مریخ یا زحل بتربیع و مقابله ایشان که در اصل بوده باشد اینجا حکم بدی نتوان کرد و عطارد و زهره را با زحل دوستی باشد از تسدیس و تثلیث ایشان حکم سعادت کند و شمس و قمر را با زحل دشمنی باشد و مشتری و مریخ متوسط باشد و مریخ و قمر دوست مشتری باشد عطارد و زهره و عدو مشتری زحل و زهره و شمس مریخ باشد زهره و زحل دشمن آفتاب باشد و زحل و عطارد دوست زهره باشد مریخ دشمن زهره باشد قمر و شمس و عطارد باشد این احکام نحوس دارد و مشتری سعادتی حکم کرده بود و نحوست دید بحکم این اتصال **فصل** در لا و سالخداه که نیک باشد یا بد حال مستولی بر نظر ستارکان و دلیل بودن بر خانهای دیگر اول سالخداه در اصل بیابد دید تا چه حظ داشته است از خانه و شرف و تثلیث و غیر و وتد و دلیل و آنچه در اصل مولی در این خانه بوده باشد و سیر چنانکه در مدخل گفته شده است و دیگر قوتها پس اکر در اصل نیک حال و در انتها هم نیک حال باشد دلیل کند

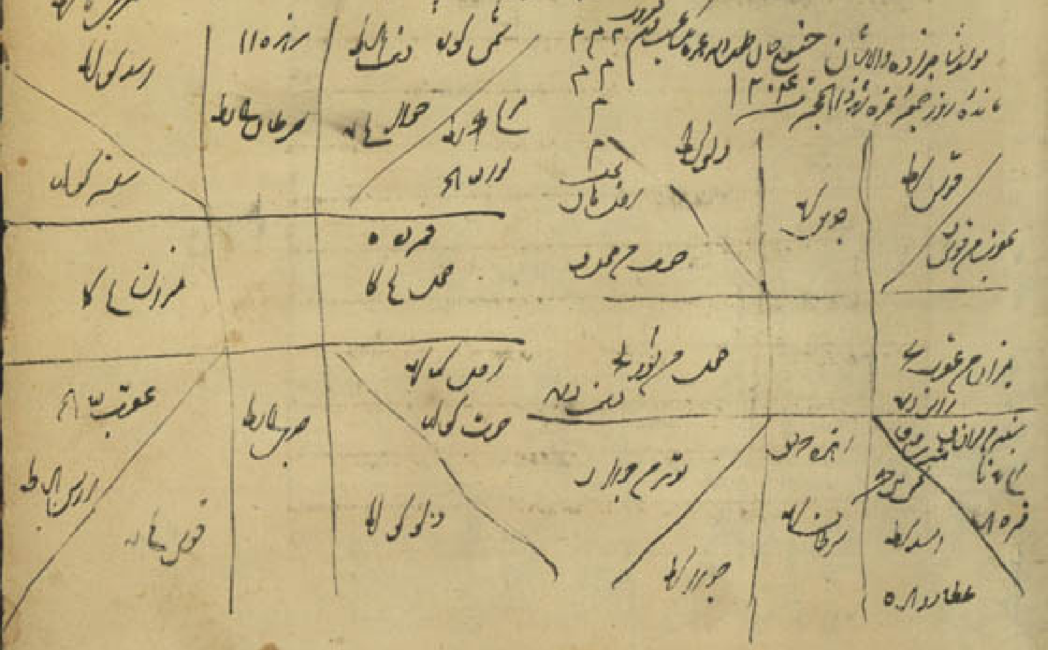
بر نیز باقی و نعمت و حشمت و تنکدستی و مریخ دلیل باشد از طبع بهیچ پس اکر در انتها بحال از آن دلالت اصل بعضی بکاید و اکر اصل بد بود و تحویل نیک زیادتی اندک آورد نه بمراد و خوش و با مریخ و تعب و اکر هر دو منحوس باشند دلیل کند بر مکروه و اکر راجع یا محترق باشد بتر بود

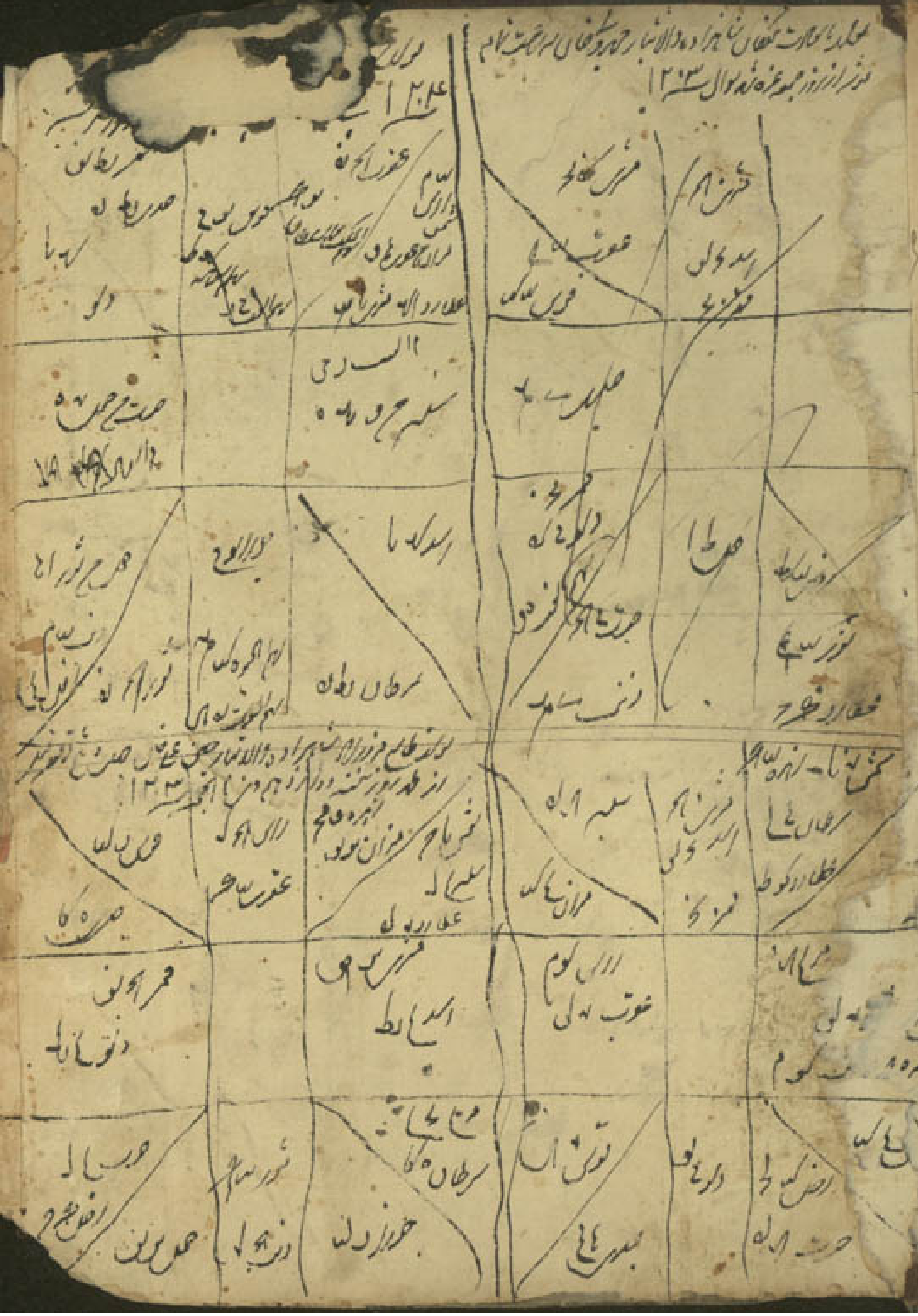
و همچنین نظر با سهم

اصل نگاه کند

والله اعلم

بالصواب





۱۲۰۴
۱۲۰۳

